



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی میاد شیرازی

بازخوانی جنگ تحمیلی

«ناگفته‌هایی به قلم سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید»

سرشناسه	: مفید، عبدالحسین، ۱۳۱۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: بازخوانی جنگ تحمیلی: ناگفته‌هایی به قلم سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید/ نویسنده عبدالحسین مفید.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۸ص: مصور.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۵۱-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: ناگفته‌هایی به قلم سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید.
موضوع	: مفید، عبدالحسین، ۱۳۱۵ - -- خاطرات
موضوع	: مفید، عبدالحسین، ۱۳۱۵ - -- سرگذشتنامه
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- خاطرات
موضوع	: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives
موضوع	: سرداران -- ایران -- سرگذشتنامه
موضوع	: Generals -- Iran -- Biography
رده بندی کنگره	: DSR ۱۶۲۹/م۶۶۵ب۲ ۱۳۹۸
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۵۸۰۲۷

بازخوانی جنگ تحمیلی ناگفته‌هایی به قلم سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید

نویسنده: سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید

بررسی اولیه و نهایی: سرتیپ ستاد ناصر آراسته، سرتیپ ستاد سیدحسام هاشمی

بررسی، آماده‌سازی، نمایه، نشر: سرتیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا

بررسی محتوایی: سرتیپ ۲ حمید شکبیا

ویراستار تخصصی: سرهنگ پیاده ستاد محمد مطواعی

ویرایش ادبی، فنی: الهه آموزگار

حروف‌نگاری: ستوان دوم وظیفه شهاب شکروی

صفحه‌آرایی، طرح جلد: کارمند حامد خدمتی

نوبت / سال چاپ: اول / ۱۳۹۸

شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۵۱-۸

شمارگان: هزار جلد

ناشر: انتشارات ایران سبز - تهران

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر ۲۲۴۸۸۶۵۰

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» محفوظ است.

" از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام‌نشده را برای آیندگان به ودیعه بگذارند. "

" جنگ تحمیلی شکوه و عظمت ایمان و اسلام را در پهنای جهان منتشر نمود. "

امام خمینی (ره)

" می‌خواهم بگویم که این جنگ یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ، بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. "

" دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دین‌داری است، مظهر آرمان‌خواهی، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی، پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است، روایت آن جهاد نیز مقدس و جهاد است. "

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

فرازهایی از پیام حضرت امام^(ع) در اسفندماه ۱۳۶۷
خطاب به روحانیت سراسر کشور (در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸)
صحیفه امام خمینی^(ع)، جلد ۲۱، صفحه ۲۸۳

- ما هر روز در جنگ برکتی داشتیم که در همه صحنه‌ها بهره جسته‌ایم.
- ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم.
- ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم.
- ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم.
- ما در جنگ دوستان و دشمنان خود را شناخته‌ایم.
- ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خودمان بایستیم.
- ما در جنگ اُبَهِت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم.
- ما در جنگ ریشه‌های پربار انقلاب اسلامی‌مان را محکم کردیم.
- ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم.
- ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد.
- جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.
- جنگ ما جنگ فقر و غنا بود.
- جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.
- جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند.
- ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم؛ راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است.

- از همه اینها مهم‌تر، استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ است، همه اینها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، از تلاش مادران، پدران و مردم عزیز در ده سال مبارزه با آمریکا، غرب و شوروی نشئت گرفته است.
- ملت ما تا آن روز که احساس کرد توان و تکلیف جنگ دارد، به وظیفه خود عمل نمود... آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب اسلامی را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرد.

برای مقابله با دشمنان بلایستی ما چه ارتشی، چه سپاهی و چه بسیجی یه واحد و قدرت واحد باشیم.

«شهید پهبند علی صیاد شیرازی - ۱۳۶۴/۱۱/۲۶»

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳ با همت والای امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» شکل گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تصویب کریمانه و حمایت‌های مادی و معنوی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به صورت رسمی این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی بر عهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است، ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

➤ شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۷۸ بدین ترتیب بوده است که بر اساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را بر عهده داشته‌اند، به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۱۳۷۸ تا پایان سال ۱۳۹۷، تعداد ۱۶۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

➤ آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال سوم دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فارابی ارتش ج.ا.ا به اجرا درآمده و تا پایان سال ۱۳۹۷، تعداد ۳۰۷۵۹ نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال سوم دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد.

➤ هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۷ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکتری در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را برابر برنامه آموزشی طی نموده که تا پایان سال ۱۳۹۷، بیش از ۴۲۵ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فراگرفته‌اند.

➤ از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت هشت ساعت و تا پایان سال ۱۳۹۷ تعداد ۸۸۰۲ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند.

➤ از بهمن سال ۱۳۹۳ تا پایان سال ۱۳۹۷، تعداد ۴۴۹۳۰۰ نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت هشت ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»



معرفی نویسنده

سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید

در سال ۱۳۱۵ در شهر تربت حیدریه به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرهای نیشابور، گناباد و مشهد گذراند.

سال ۱۳۳۶ وارد دانشکده افسری و سال ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ برای طی دوره مقدماتی پیاده به شیراز اعزام گردید. سال ۱۳۴۲ دوره سه ماهه

اطلاعات رزمی، سال ۱۳۵۰ - ۱۳۴۹ دوره عالی پیاده و سال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴ دوره دافوس را طی نموده است.

در مدت ۳۱ سال خدمت نظامی، به ترتیب دارای مشاغل و مسئولیت‌های زیر بوده است. فرمانده دسته ادوات، افسر رکن دوم لشکر مشهد، فرمانده گروهان در تیپ قوچان، فرمانده گروهان قرارگاه لشکر مشهد، افسر رکن دوم لشکر مشهد، مدرس رکن دوم در مرکز پیاده، افسر رکن دوم لشکر ۹۲ زرهی، افسر مدیریت عملیات، مأموریت کوتاه مدت در دیدار از ارتش پاکستان، فرمانده پشتیبانی قرارگاه نیروی زمینی، فرمانده لشکر ۱ پیاده مرکز، مأموریت در لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ، رئیس رکن دوم قرارگاه مقدم نزاچا از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲، مدیر اطلاعات نزاچا، جانشین معاونت عملیات و اطلاعات نزاچا.

خدمت در شهرهای مشهد، قوچان، شیراز، اهواز، تهران، منطقه عملیاتی جنوب و غرب. ایشان در سال ۱۳۶۷ بازنشسته شدند و در سال ۱۳۶۸ موفق به دریافت نشان درجه ۲ فتح از سوی مقام معظم رهبری گردیدند. پس از بازنشستگی، به دعوت فرماندهی سپاه پاسداران، همراه چند نفر از امرای همکار در دافوس سپاه به تدریس پرداختند.

تدریس در دوره‌های آموزشی هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی». همکاری با بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس درباره کتاب‌های منتشره دفاع مقدس.

سال ۱۳۴۱ با دخترخاله خود ازدواج نمودند و صاحب سه فرزند به ترتیب: دختر، پسر، دختر شدند.

فهرست مطالب

۱	درباره این کتاب
۳	سخنی با خوانندگان
۵	وضعیت خانوادگی و دوران کودکی تا جوانی
۶	دانشکده افسری و محیط سربازی
۸	آغاز خدمت در لشکر مشهد
۱۰	ازدواج و تشکیل خانواده
۱۲	طی دوره عالی پیاده
۱۳	خدمت در لشکر ۹۲ زرهی اهواز
۱۵	دافوس و انتقال به معاونت عملیات و اطلاعات نزاچا
۲۶	خاطره روز بیستم بهمن ۱۳۵۷
۲۷	خاطره شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
۳۰	خاطره چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی
۳۶	اولین مراسم روز ارتش
۳۸	شرحی از حال و هوای نظامی آن روزها
۴۲	انتصاب به فرمانده لشکر ۱ مرکز
۵۲	ادغام لشکر ۱ و ۲ و تشکیل لشکر ۲۱ پیاده حمزه
۵۴	آغاز جنگ تحمیلی
۵۶	غافلگیر شدیم یا غفلت کردیم؟
۶۶	مأموریت در لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ
۷۴	خدمت در قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب
۷۶	ادامه خدمت در ستاد نزاچا
۷۷	رئیس رکن دوم قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب شدم

۷۹	نامگذاری قرارگاه جدید به نام قرارگاه کربلا
۸۲	شرحی درباره ارتش عراق
۹۷	قرارگاه کربلا و طرح‌های عملیاتی
۱۰۳	بعد از عملیات رمضان
۱۱۴	آتش به جای خون
۱۱۹	به سمت مدیر اطلاعات نزاا منصوب شدم
۱۲۱	قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) و عملیات خیبر
۱۲۸	سال ۱۳۶۳
۱۳۹	سال ۱۳۶۴
۱۵۳	گردهمایی و نظرخواهی از فرماندهان تمام دوره‌ها
۱۶۳	عملیات والفجر ۸
۱۶۸	بعد از عملیات والفجر ۸
۱۷۲	سال ۱۳۶۵
۱۷۹	کنار گذاشتن جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از فرماندهی نزاا
۱۸۶	فرماندهی جدید نزاا
۲۰۱	سال ۱۳۶۶ به بعد
۲۰۵	جانشین معاونت عملیات و اطلاعات شدم
۲۰۶	بازنشستگی و خدمات این مرحله
۲۰۸	مرحله‌ای دیگر
۲۰۹	سخن آخر
۲۱۷	اسناد
۲۵۸	تقدیرنامه‌ها
۲۶۳	تصاویر و نقشه‌ها

درباره این کتاب

هر بحثی در خصوص نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران، در دوران شگرف و بی‌بدیل جنگ تحمیلی و در مقاطعی گره خورده با وقایع حساس دوران انقلاب، گوشه‌ای از تاریخ است، بخصوص که یکی از دو طرف این بحث و گفتگو، نظامی کارکنان و پرسابقه‌ای همچون امیر عبدالحسین مفید باشد.

افسری که هرگاه از ارتش و قوای مسلح در جنگ تحمیلی سخن به میان بیاید، شنونده ناخودآگاه تصویر کهنه‌سربازی وظیفه‌شناس، میهن‌دوست، پیرو دیسیپلین سخت و مستحکم نظامی را در سیمای وی بازمی‌یابد؛ چرا که دل‌بستگی این کهنه‌سرباز سپیدمو به ارتش جمهوری اسلامی ایران، از تک‌تک واژگانی که او به وسواس برمی‌گزیند و از سر دقت بر زبان می‌آورد کاملاً آشکار است. به جرئت می‌توان گفت که سخنان جسورانه امیر مفید در گفتگوی بی‌پرده حاضر، روایت دلنشینی است از تلاش دشوار و متعهدانه ارتش جمهوری اسلامی ایران، از برای بقاء و ارتقاء و سعی ساعی و مسئولانه قوای مسلح ما، نخست برای بودن و آنگاه برای بالیدن. آن هم در یک محدوده زمانی سخت و ممتاز و پرنشیب و فراز. یعنی از واپسین لحظه‌های فروپاشی نظام شاهنشاهی تا آخرین روزهای جنگ تحمیلی، تاریخچه‌ای که راوی آن با صبر و بردباری و از سر دل‌بستگی و دلسوزی، می‌کوشد تا مشروح وقایع رخ داده در سال‌های یاد شده را برای مخاطبان خویش بازگوید.

بی‌شک در تک‌تک حقایقی که زبان‌های حقیقت‌گو بیان می‌کنند، می‌توان هزاران درس و عبرت تاریخی نهفته باشد، که تجارب و پیام‌های ارزشمندی خواهند بود، برای ما و آیندگان ما و همه کسانی که هدفشان آبادانی هرچه بیشتر این میهن اسلامی پرگوهر است. چنین باد.

هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

سخنی با خوانندگان

موقعی که مطالب پیاده شده از نوارهای مصاحبه‌های متعدد و طولانی مدت را برای بازنگری دریافت کردم، از تکرار مطالب و تقدم و تأخرها و انشای مطالب صحبت‌های خودم خوشم نیامد؛ از اینرو با پیشنهادم به هیئت محترم معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی موافقت شد، که بر اساس همین سؤالات مصاحبه‌کننده محترم، پاسخ مطالبم را با حذف سؤالات کتباً نوشته و ارائه دهم.

تلاش کردم به گونه‌ای پاسخ بدهم که در نهایت، گوشه‌ای از زوایای تاریخ را روشن و از ذکر جزئیات بی حاصل خودداری کنم. به عنوان مثال وقتی که از خاطرات شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و اعزام یک گروهان تانک از پادگان لویزان سخن می‌گویم، پاسخی است به شایعات و مطالبی که بر خلاف واقع، از کودتای نظامی واحد زرهی در بعضی نوشته‌ها، مانند صحبت‌های دکتر یزدی در کتاب آخرین تلاش‌ها و آخرین روزها است.

پرسش‌های سؤال کننده محترم، دغدغه ذهنی بیشتر مردم ایران و بویژه پژوهشگران این حوزه است:

چرا جنگ؟

چرا اینگونه مقابله کردیم؟

چرا اینگونه جنگیدیم؟

چرا هشت سال طول کشید؟

چرا اینگونه پایان یافت؟

و ده‌ها چرای دیگر.

جنگی که رژیم بعث عراق به ما تحمیل کرد، از مهم‌ترین، طولانی‌ترین و اثرگذارترین جنگ‌های معاصر بوده است. از لحظه شکل‌گیری و تصمیم به جنگ تا آخرین روزهای پایانی، این رژیم بعثی عراق بود که از پشتیبانی‌های تسلیحاتی و مالی قدرت‌های جهانی برخوردار بود که هم شرق و هم غرب و هم کشورهای منطقه همه با هم همسو بودند.

جهان شرق و غرب در آن زمان علیرغم رقابت‌های ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک خود جمهوری اسلامی ایران را نظامی می‌دانستند که در صدد ستیزه‌جویی در برابر قواعد و ساختار نظام سلطه است؛ لذا هماهنگی و همکاری اعلام نشده‌ای را جهت مقابله با جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفتند و در این راستا، جنگ تحمیلی را طراحی نمودند.

آیا امروز، دیگر این ستیزه‌جویی و این اجماع استراتژیک جهانی و منطقه‌ای علیه کشور ما وجود ندارد؟

این جنگ ۲۸۸۷ روز طول کشید که ۹۷۳ روز آن شاهد حملات نظامی ما و ۲۰۷ روز دیگر از عراق بودیم و تمام ۲۸۸۷ روز نیز هر دو طرف در خط مقدم پدافندی در بیش از هزار کیلومتر درگیر تبادل آتش و ضربه زدن و انهدام یکدیگر بودند.

در این میان، آزمونی بسیار سخت برای ارتش جمهوری اسلامی ایران و بویژه نیروی زمینی بود که در تمام آن روزها، قبل از جنگ و در طول جنگ، اراده، هویت و کنش خود را به ثبوت رسانید. از ذهنیات و از مطالعه یادداشت‌هایم و از تجربه ۳۱ سال خدمت در ارتش قبل و بعد از انقلاب اسلامی، از درس و تجربه آموخته‌های خدمتی در مشاغل فرماندهی و ستادی واحدهای پیاده و از ۲۵۵۵ روز حضور در میدان‌های جنگ، از شروع تا خاتمه و مسئولیت‌هایم، از آنچه عملاً شاهد اراده، تدبیر، دلاوری تمام نیروها اعم از ارتشی، سپاهی، بسیجی و نیروهای مردمی بوده‌ام و از آنچه از مطالعه خاطرات رزمنده‌ها و تحلیل نخبگان بعد از جنگ نتیجه گرفتم، همه و همه گویای آن است که آن سرباز و آن بسیجی، آن افسر، آن درجه‌دار، آن پاسدار، آن جهادی و آن فرمانده و به عبارتی رده تاکتیکی هیچ کوتاهی و وضعی نداشته‌اند و هیچ کم نگذاشتند؛ آنچه امروز ابهام آفریده است و کاستی‌ها و ضعف‌ها و نابسامانی‌های مستمر را در این صفحات مطالعه می‌کنید، همه از عملکرد رده راهبردی و ساختاری، چه در دوره قبل از جنگ و چه در تمام آن روزها است، به همین دلیل هم بهتر دیدم که به جای هر توضیحی، از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان فرماندهی جنگ کمک بگیرم. تابه حال رویکرد نویسندگان و نخبگان ما به تاریخ جنگ، رویکردی توصیفی، تبلیغی، سطحی و مقدراری هم سیاسی بوده است.

مسلمانان پژوهشگران ما موقعی خواهند توانست با نگاهی علمی و آکادمیک به این رویداد مهم تاریخ کشور ما بنگرند که بستر و زمینه‌های آن فراهم شده باشد. چون در خلأ نمی‌توان تئوری و راهبرد و ساختار سازمانی تدوین کرد.

این مختصر نوشته‌هایم تمام تاریخ جنگ نیست، تمام تاریخ عملکرد نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران هم نیست. هیچ تحلیل و ارزیابی هم ندارد؛ از اینرو شما در خاتمه مطالب متوجه طرح سؤالاتی شدید که من در یک جمله خلاصه می‌کنم: "تاریخ دفاع مقدس ما را باید دوباره تعریف کرد."

سرتیپ ۲ بازنشسته ستاد عبدالحسین مفید

وضعیت خانوادگی و دوران کودکی تا جوانی

پدر و مادرم اهل شهرستان کاشمر بودند. پدرم روستازاده‌ای بود که به جای زراعت، راه تحصیل و سوادآموزی را پیش گرفت، مادرم از خانواده خان‌های مصطفوی کاشمر بود. پدرم بعد از تحصیل حوزوی آن موقع، جذب قوه قضائیه که داور (وزیر عدلیه رضاشاه) بنیان‌گذاری کرده بود گردید؛ اما چون قضاوت را مطابق روحیات خود ندید، به اداره ثبت اسناد و املاک منتقل شد.

من متولد ۲۶ آبان ۱۳۱۵ در شهر تربت حیدریه هستم. پدرم سال‌ها رئیس ثبت شهرهای تربت جام، طبس، نیشابور، گناباد، کاشمر و آخرین مسئولیت ایشان رئیس ثبت اسناد خراسان بود. وی در سال ۱۳۴۵ بازنشسته شد و در سال ۱۳۴۷ به رحمت ایزدی رفت. من فرزند ارشد خانواده هستم، خواهرم متولد مشهد و برادرم متولد تربت جام می‌باشند. این از ویژگی‌های شغل کارمندی و مأمور دولت بودن است که هر از چندی در یک شهر زندگی کنند و به مدرسه بروند.

دوره ابتدایی را در نیشابور و گناباد و دوران اول دبیرستان (کلاس ۷، ۸ و ۹ و به عبارتی سیکل اول آن موقع) را در گناباد و سیکل دوم را در مشهد گذراندم. سیکل دوم تحصیلی آن موقع شامل کلاس دهم و یازدهم بود که در دبیرستان شاه‌رضای مشهد و سال ششم ریاضی را در دبیرستان تازه تأسیس ابومسلم طی کردم.

در دوران تحصیل، به ورزش والیبال و پینگ‌پنگ علاقمند و عضو تیم مدرسه بودم. من دو مرتبه نشان یا مدال گرفتم. اولی در سال ۱۳۳۰ بود، که در مسابقه پینگ‌پنگ در گناباد اول شدم و پدرم به عنوان شیخ‌الرئیس و معتمد آن را به سینه‌ام سنجاق کرد و دومی در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۵ توسط مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا بود که نشان درجه ۲ فتح خرمشهر را دریافت کردم.

به طور کلی، در دوران تحصیل بیشتر از آنکه اهل درس باشم، اهل ورزش بودم. در آن سال‌ها در مدارس، در سال ششم متوسطه دانش‌آموزان انتخاب رشته تحصیلی می‌کردند، که در آن زمان شامل رشته‌های ادبی، طبیعی و ریاضی بود. من هم با اینکه در رشته ریاضی دانش‌آموز ضعیفی بودم، در مدرسه ابومسلم که همان سال برای ششم ریاضی دانش‌آموزان فرانسوی‌زبان تأسیس شد، نام‌نویسی کردم. جریان آن هم از این قرار بود که ما در مدرسه شاه‌رضا، کلاس پنجم دبیرستان چهار نفر دانش‌آموز دبیرستان نظام داشتیم که با بقیه

شاگردان درس می‌خواندند. از این همکلاسی‌های نظامیم شنیدم که در کنکور دانشکده افسری فقط دیپلم ریاضی پذیرفته می‌شود و من هم که هدفم دانشکده افسری بود، با وجود ضعف در دروس ریاضی، با اصرار در دبیرستان ابومسلم نام‌نویسی کردم و در شهریورماه ۱۳۳۶ توانستم قبول بشوم و بلافاصله برای کنکور دانشکده افسری عازم تهران شدم.

دانشکده افسری و محیط سربازی

قبل از ورود به این بحث، خاطره‌ای در همین رابطه بگویم. سال ۱۳۲۰ که متفقیان ایران را اشغال کردند، ارتش شوروی از مرزهای شمالی و شمال‌شرق وارد کشور ایران شد. در این زمان، من در تربت جام زندگی می‌کردم و پسر بچه‌ای پنج ساله بودم. روس‌ها در خارج از شهر اردوگاهی درست کرده بودند، ولی برای استحمام به حمام مشهد می‌رفتند. هر روز یک واحد در حد یک دسته به صورت منظم و در حالی که با مارش و موزیک نظامی همراهی می‌شدند، از جلو منزل ما که در کنار خیابان بود عبور می‌کردند. با شنیدن صدای موزیک این سربازان از خانه بیرون می‌آمدم و مجذوب راه رفتن منظم سربازان ارتش روس می‌شدم و حتی تا مسافتی هم به دنبال آنها می‌رفتم، تا آنجا که مادرم بیرون می‌آمد و مرا به زور به داخل خانه می‌برد. این خاطره همواره در طول زندگی با من بوده و از نظر خودم نقطه شروع علاقه‌ام به ارتش و سربازی همین خاطره بوده است.

مشکل سال ششم ریاضی را به جان خریدم تا به هدفم برسم. از بین چهل نفر از دانش‌آموزان ششم ریاضی مدرسه ابومسلم شش نفر در کنکور دانشکده افسری شرکت کردیم که سه نفر قبول شدیم. من هم با رتبه خوبی جزء ۲۵ نفر اول کنکور شدم. معاینات پزشکی را پشت سر گذاشتم و از مورخ ۱۳۳۶/۷/۲۹ لباس مقدس نظامیگری را به تن کردم و به آرزویم رسیدم.

محیط دانشکده با محیط زندگی و مدارس قبلی خیلی فرق داشت. محیط سربازخانه‌ها با سایر نقاط خیلی فرق دارد. به همین دلیل، تعدادی از دوستانی که با من از محیط غیرنظامی قدم به محیط دانشکده گذاشتند، بعد از اندک زمانی مستعفی شدند و رفتند. حرفه سربازی عشق و انگیزه می‌طلبد.

ساختار دانشکده افسری آن موقع از سه قسمت عمده تشکیل شده بود: هیئت علمی، هیئت نظامی و هنگ دانشجویان که خود از سه گردان تشکیل شده بود. یک گردان

دانشجویان سال اول، یک گردان دانشجویان سال دوم و یک گردان هم دانشجویان سال سوم، هر گردان از سه گروهان دانشجویی تشکیل می‌شد.

در هنگ دانشجویان در هر گروهان و گردان، افسرانی در مشاغل فرمانده گردان، فرمانده گروهان و معاون گروهان هم بودند؛ ولی حاکمیت و مدیریت مطلق با دانشجویان سال سوم بود که در جایگاه سرگروهان و گروهان دسته، البته تحت نظر فرمانده گروهان سازمانی مسئول تربیت نظامی دانشجویان سال اول بودند. آنها مأموریت داشتند جوان دانشجو را که از محیط غیرنظامی و خانواده وارد محیط دانشکده شده در قالب یک سرباز مطیع تربیت کنند. آموزش‌های سرگروهان و کادر گروهانی خیلی خشک و بدون رحم بود. آنها که خودشان روزی دانشجوی سال یکم بوده‌اند، تلاش داشتند تجربیات خود را به دانشجویان جدید منتقل کنند. بعد از چهار ماه مفتخر به دریافت سردوشی شدیم. جشن سردوشی ما با حضور شاه و خانواده دانشجویان برقرار شد. بعد از نه ماه آموزش‌های علمی که در دانشکده طی کردیم، در اول تیرماه سال بعد، برای آشنایی با زندگی اردویی به مدت دو ماه به پادگان اقدسیه که محیط سبز و باصفایی داشت رفتیم و بعد از آن در شهریورماه یک ماه به مرخصی اعزام شدیم. این برنامه هر سه سال دانشکده بود.

در مهرماه ۱۳۳۹، طی مراسمی که با حضور شاه و فرماندهان ارشد نظامی برگزار شد، مفتخر به دریافت درجه ستوان دومی شدم.

دانشجویان دانشکده افسری احترام ویژه‌ای در جامعه داشتند. سال ۱۳۳۷ سرتیپ فریدون جم به فرماندهی دانشکده افسری منصوب شد. در دوره فرماندهی ایشان، در دروس علمی و نظامی تغییری داده نشد، ولی به پرورش روحی و اخلاقی و اجتماعی و شخصیت دانشجو خیلی احترام می‌گذاشتند. به طور مثال، فروشگاه‌های داشتیم که دانشجویان نیازمندی روزمره خودشان را از آنجا خرید می‌کردند. تیمسار جم دستور داد که این فروشگاه به صورت شرافتی اداره شود و فروشنده‌ای نداشته باشد و هر دانشجو هر چیزی را که می‌خرد پولش را به صندوق بریزد و عجیب اینکه این فروشگاه هیچ وقت کسری نداشت.

فراموش کردم بگویم بعد از کنکور و معاینات پزشکی در موقع ورود به دانشکده، می‌بایست یک وکیل مجلس یا یک تیمسار ارتش داوطلبان را تأیید و معرفی نمایند. وکیل معرف من منوچهر تیمورتاش وکیل کاشمر که از آشنایان فامیلی ما بود و معرف نظامی من هم تیمسار سیاه‌پوش بود که هیچ وقت او را ندیدم.

بعد از پایان دوره سه ساله دانشکده، دانشجویان می‌بایست رسته نظامی خودشان را مشخص کنند. قبل از ما انتخاب رسته به انتخاب دانشجو نبود، بلکه از روی معدل و دروس سه ساله رسته‌ها را انتخاب می‌کردند و معمولاً دانشجویان رتبه‌های بالا به رسته‌های مهندسی، توپخانه، مخابرات، موتوری، زرهی و در آخر به رسته پیاده می‌رفتند؛ ولی در نوبت افسری ما، به دستور تیمسار فریدون جم این روش سنتی ملغی شد و گفتند: «هر دانشجو به میل خودش و به ترتیب تقدم سه رسته را تعیین کند.» در فرم‌هایی که دادند، رسته‌های انتخابی را مشخص کردم. من هم که نظامیگری را فقط در رسته پیاده می‌دانستم، با اینکه جزء ده نفر اول دانشکده بودم نوشتیم: پیاده، پیاده، پیاده.

در مهرماه ۱۳۳۹، در دوره سی و هفتم دانشکده افسری با درجه ستوان دومی با رسته پیاده فارغ‌التحصیل و جهت طی دوره مقدماتی به مرکز پیاده شیراز معرفی شدم. دوره مقدماتی شش‌ماهه رسته پیاده را در مرکز پیاده شیراز طی نمودم.

آغاز خدمت در لشکر مشهد

پس از پایان دوره مقدماتی در مورخ ۱۳۴۰/۲/۱۶، به لشکر مشهد اختصاص یافتیم. انتخاب محل خدمت هم بر اساس رتبه تحصیلی دوره مقدماتی بود. آنهایی که رتبه‌های بالاتری داشتند، به میل خودشان محل خدمتی را انتخاب می‌کردند. من هم مشهد را انتخاب کردم. خود را به لشکر معرفی و به گردان سوم پیاده هنگ ۳۴ رزمی در محل فرمانده دسته ادوات گروهان پشتیبانی گردان سوم اختصاص داده شدم و مرحله دیگری از خدمت در ارتش شروع شد.

در گردان سوم هنگ ۳۴، برابر جدول آموزشی نیروی زمینی که به صورت هماهنگ و یکسان در تمام واحدهای نیروی زمینی اجرا می‌شد، هر روز بعد از مراسم صبحگاه، گردان با تجهیزات مربوطه با آرایش نظامی به سمت تپه‌ها و کوه‌سنگی مشهد که در آن زمان بیابانی بود، حرکت می‌کردیم. در اوایل، یک سرگرد آمریکایی مستشار و ناظر بر اجرای آموزش‌های واحد بود. این افسر همراه یک نفر از افسران رکن سوم لشکر که مترجم او هم بود، بدون هیچ تماسی با واحدها فقط نظارت می‌کرد و گزارش خودش را روزانه به رکن سوم لشکر می‌داد و از آن طریق، محاسن و معایب دیده شده به ما ابلاغ می‌گردید، بعضی وقت‌ها تشویق و تنبیه هم می‌شدیم.

بعد از سال ۱۳۴۲ این مستشار برداشته شد. به عبارتی، مستشارهای ناظر بر آموزش از رده گردان و هنگ جمع شدند و فقط در سطح لشکر یک مستشار باقی ماند که سر و کارش

با فرماندهی و ستاد لشکر بود. از سال ۱۳۵۰، مابقی مستشاران هم از داخل واحدها جمع شدند و فقط در ستاد نیروی زمینی ارتش و یا مراکز فنی حضور داشتند. روزها بعد از آموزش روزانه به پادگان برمی گشتیم و بعد از استراحت در بعدازظهرها، درس فارسی را به سربازان آموزش می دادیم.

اولین دوره فرماندهی مستقل را در سمت فرمانده گروهان غیرسازمانی پیاده برای مدت سه ماه در قره قیطان تجربه کردم. نیاز به توضیح دارد که در آن زمان در لشکر مشهد، دو گردان به نام جبهه برای مدت سه ماه سازماندهی و به نوبت به مأموریت اعزام می شدند. یک گردان جبهه در امامقلی در مسیر محور درگز - قوچان (منطقه کبکان و ارتفاعات الله اکبر) و محور باجگیران - قوچان (منطقه قوری سلخ) و گردان دیگر در مزدوران (محور سرخس - مشهد) و قره قیطان، محور دهانه ذوالفقار (مرز مشترک ایران، شوروی و افغانستان) مستقر می شدند.

وظیفه و مأموریت این دو گردان تخریب گردنه ها و جاده ها و اجرای عملیات تأخیری در مقابل حمله احتمالی ارتش شوروی بود. گروهان تحت فرماندهی من در قره قیطان در هفت پاسگاه گروهی استقرار داشت، که در زیر جاده محل های انفجار احتمالی پیش بینی شده بود. در هر گروه یک درجه دار فرمانده و یک درجه دار مهندس و تخریب چی هم سازماندهی شده بود و از طریق مرکز گروهان که در پادگان قره قیطان مستقر بود، روزانه تغذیه و پشتیبانی می شدند.

در سال ۱۳۴۱، تغییرات عمده ای در سازمان و گسترش لشکرهای نیروی زمینی در طرحی به نام افشین ایجاد شد. من جمله هنگ ها منحل گردید و تیپ جایگزین آن شد. این سازماندهی بر اساس لشکرهای رُد (ROD) آمریکا شکل گرفت. با این تغییرات تیپ، فقط یک قرارگاه عملیاتی و تاکتیکی شد و گردان های پیاده فقط در کنترل عملیاتی قرارگاه تیپ قرار داشتند و از نظر سازمانی، در سازمان لشکر بودند. به این ترتیب، که لشکر دارای سه قرارگاه تیپی، یک توپخانه لشکری و یک فرماندهی پشتیبانی و عده های لشکر شامل نُه گردان پیاده بود، که گردان ها به طور مستقیم در سامانه لجستیکی لشکر قرار داشتند.

در زمان عملیات و جنگ، بر اساس طرح عملیاتی از طریق لشکر دو تا پنج گردان در کنترل عملیاتی قرارگاه تیپ قرار داده می شد. به این ترتیب، فرماندهی تیپ بر سامانه لجستیکی

گردان‌هایش فقط نظارت ستادی داشت. من در سازمان جدید کماکان فرمانده دسته بودم. هر چند که خیلی علاقه داشتم فرمانده گروهان باشم. در آن ایام، بیشتر فرماندهان گروهان سروان و یا ستوان یکم سه ساله و باتجربه بودند. فرمانده گروهان در سلسله مراتب نظامی، شغل حساس و مهمی است و پایه و رکن واحدهای رزمی است.

در زمانی که سپهبد مین‌باشیان و سپهبد اویسی فرماندهی نیروی زمینی بودند، خیلی به مشاغل فرماندهی گروهان و گردان اهمیت می‌دادند. بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و فعال شدن نهضت امام خمینی(ره) و مخالفان رژیم، در مشهد هم آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی فعال شده بودند، از اینرو تحت نظر دقیق ساواک قرار داشتند. در آن زمان، سرلشکر مین‌باشیان فرمانده لشکر ۷۷ بود. نامبرده برای تظاهر دستور داد عصر پنجشنبه اول هر ماه یگان‌های لشکر به طور کامل به صورت منظم با موزیک و پرچم لشکر از پادگان به پابوسی امام رضا(ع) بروند و به مرور این سنت شد.

ازدواج و تشکیل خانواده

در خانواده‌های ایرانی رسم است که وقتی جوانی کار می‌کند و شغل دارد و با پدر و مادرش زندگی می‌کند، مادرها زود دست به کار می‌شوند و پسر را داماد می‌کنند. این رسم و سنت شامل من هم شد و در سال ۱۳۴۱ با دخترخاله‌ام ازدواج کردم. دختر بزرگم الهه در سال ۱۳۴۲ و پسر امیرحسین در سال ۱۳۴۹ در مشهد و دختر کوچکم افروز در سال ۱۳۵۲ در اهواز به دنیا آمدند که الحمدلله امروز همگی آنها تحصیل کرده و دارای خانه و زندگی هستند. نتیجه اینکه امروز پنج نوه دارم. چهار پسر و یک دختر که بزرگ‌ترین آنها ۳۳ ساله و کوچک‌ترین نوه‌ام ده ساله می‌باشد.

اوایل فروردین سال ۱۳۴۲ بود که متوجه شدم از طریق لشکر برای طی دوره اطلاعات رزمی که در تهران پادگان باغ‌شاه (حُر فعلی) برای مدت سه ماه برگزار می‌شود، در نظر گرفته شده‌ام. به هیچ وجه دلم نمی‌خواست بروم. دوری سه ماهه از خانواده برایم مشکل بود. این بود که تلاش زیادی کردم که بروم. فرمانده تیپ من هم، که خدا رحمتش کند، تیمسار سرتیپ بنی‌اعتماد بود و به شدت با رفتن من مخالفت می‌کرد. او معتقد بود که افسر جوان باید در واحدها خدمت کند نه در ستادها. تلاش ایشان مؤثر واقع نشد. ستاد لشکر مدعی بود که به

علت ذیق وقت، استعمال صلاحیت و جایگزینی افسر دیگری به جای من مقدور نیست. افسر تعیین شده می‌بایست در اول اردیبهشت خودش را به دانشکده اطلاعات معرفی کند. از طرف دیگر، زمینه‌های شغل فرمانده گروهانی هم، که افتخار بزرگی برای یک ستوان دوم بود، برایم فراهم شده بود. دلم نمی‌خواست این موقعیت را از دست بدهم. بهر حال در اول اردیبهشت سال ۱۳۴۲ خودم را به دانشکده اطلاعات در پادگان باغ شاه معرفی کردم و پس از طی دوره چهارم اطلاعات رزمی، در مورخ ۱۳۴۲/۵/۳ دوباره به تیپ ۱ لشکر ۷۷ برگشتم.

در آن موقع، رئیس رکن دوم لشکر ۷۷ سرگرد پیاده ستاد علی‌مردان خزاعی بود که تازه پس از طی دوره ستاد در آمریکا، به ایران بازگشته بود. فرمانده لشکر هم تیمسار سرلشکر مین‌باشیان بود که تحصیل کرده آمریکا بود و هر دو نفر به نقش اطلاعات برای اجرای عملیات به خوبی آگاه بودند. از طرفی تا آن موقع، ارکان دوم لشکرها تنها کاری که نمی‌کردند در حوزه جؤ، زمین و دشمن بود. کارهای آن‌ها بیشتر تعیین لیست‌های نگهداری و پاسداری، صدور جواز تفنگ شکاری برای متقاضیان غیرنظامی، شرکت در جلسات امنیتی استانداری بود. ضمن اینکه در رکن دوم لشکر غیر از رئیس، سه نفر افسر دیگر هم خدمت می‌کردند.

چون من اولین افسر لشکر بودم که دوره اطلاعات رزمی را گذرانده بودم، می‌بایست در رکن دوم لشکر خدمت کنم. نامه‌نگاری‌ها بین ستاد لشکر و تیپ ۱ در مورد انتقال من به رکن دوم لشکر شروع شد. با وجود مخالفت تیمسار سرتیپ بنی‌اعتماد، به رکن دوم لشکر منتقل شدم.

در اجرای برنامه‌ریزی جناب سرگرد خزاعی، همه افسران و درجه‌داران ارکان دوم واحدهای لشکر، باید در دوره‌های توجیهی بیست روزه شرکت کنند و با وظایف اصلی خودشان آشنا شوند؛ بنا به دستور، مسئولیت آموزش به عهده من واگذار شد. من طبق برنامه منظمی دوره‌های بیست روزه را تشکیل دادم و در هر دوره، بیست نفر افسر و درجه‌دار به صورت تمرکزی این آموزش‌ها را فرا گرفتند. علاوه بر برگزاری کلاس‌های توجیهی، افسران واجد شرایط را جهت طی دوره به دانشکده اطلاعات مشخص و به نوبت به تهران اعزام می‌کردیم.

دومین مسئولیتی که به من واگذار شد: اعزام افسران واحدها برای شناسایی مناطق عملیاتی و یا مناطق مسئولیت تیپ‌ها و محورها و معابر وصولی در منطقه لشکر بود، که این کار از نظر اجرایی به تیپ‌ها و با مسئولیت فرمانده تیپ انجام می‌شد.

در مورخ ۱۳۴۴/۷/۱، برای خدمت در منطقه‌ای درجه ۳، به تیپ ۲ قوچان منتقل شدم. در تیپ قوچان به گردان یکم و به عنوان فرمانده گروهان سوم معرفی شدم. دو سال در سیمت فرمانده

گروهان سوم خدمت کردم و دوباره به مشهد منتقل شدم. این دفعه شغلم فرمانده گروهان قرارگاه لشکر شد و سپس به رکن دوم لشکر منتقل شدم تا مورخ ۱۳۴۹/۷/۲۰ که برای طی دوره عالی پیاده به شیراز رفتم و بعد از مراجعت، مجدداً در رکن دوم لشکر مشهد خدمت نمودم.

عمده فعالیت من در این مقطع در رکن دوم لشکر، اعزام فرماندهان تیپ، ارکان دوم و سوم تیپ، فرمانده توپخانه لشکری و فرمانده گردان مخابرات به مناطق عملیاتی غرب کشور مانند قصرشیرین بود که بر اساس طرح ابومسلم، مأموریت‌هایی هم به لشکرها، منجمله لشکر ۷۷ مشهد واگذار شده بود.

یادآوری می‌کنم که قبل از آن، مشابه همین تیم به سرپرستی معاون لشکر و سه نفر از ستاد لشکر که من هم همراه آنان بودم، به منطقه غرب کشور برای شناسایی و توجیه رفته بودیم.

قبلاً اشاره کردم که محورها و معابر منطقه مسئولیت لشکر را هم برابر دستور و فرم استاندارد نیروی زمینی و آموزش‌های مرکز آموزش اطلاعات با انتخاب افسران واجد شرایط، کلیه معابر وصولی از مرز را شناسایی و نتیجه را در کتابچه‌هایی تهیه کردیم. من علاوه بر شناسایی محورها و مناطق عملیاتی که دستور نیروی زمینی بود، با همکاری ناحیه ژاندارمری خراسان، با تهیه فرم مورد نظر و توزیع از طریق ناحیه به هنگ‌های مربوطه و از آن طریق تا پاسگاه‌های ژاندارمری نسبت به جمع‌آوری کلیه اطلاعات لازم از تمام آبادی‌های استان خراسان و مجلد کردن آنها در رکن دوم لشکر، تقریباً از تمام استان خراسان اطلاعات لازم را جمع‌آوری و در رکن دوم لشکر بایگانی و نگهداری می‌کردم.

طی دوره عالی پیاده

در طبقه‌بندی افسران همدوره پیاده‌ام، مستند به تعرفه‌های ن_پ_۱، جزء ده نفر اول بودم. از اینرو در تاریخ ۱۳۴۹/۷/۲۰ با لشکر ۷۷ و شهر مشهد خداحافظی کردم و برای طی دوره عالی پیاده عازم شیراز شدم. در مورخ ۱۳۵۰/۵/۵، دوره بیستم عالی پیاده را به اتمام رسانده و از طرف مرکز پیاده انتخاب شدم که به عنوان استاد در کمیته آموزش‌های ستاد به عنوان مدرس رکن دوم خدمت کنم.

با اجاره مسکنی مناسب و بزرگ‌تر در شهر شیراز، خدمت در مرکز پیاده را شروع کردم. فرماندهی مرکز پیاده شیراز بر عهده تیمسار سرلشکر عیسی بقراط جعفریان بود. ایشان افسری قد بلند، بسیار کاردان، توانمند، درستکار، سیه‌چرده و کمی اخمو بودند.

خدمت در لشکر ۹۲ زرهی اهواز / ۱۳

من در ارتش قبل از انقلاب، کمتر افسری مانند ایشان را دیده بودم که بدون وابستگی به دربار، یا درباریان و یا سایر خصوصیات! به درجات بالا رسیده باشند. یکی از آنها همین سرلشکر بقراط جعفریان بود که با اعتماد به نفس و توانایی‌های خدمتی به درجه سپهبدی رسیده بود و نفر دیگر سپهبد مهدی یوسفی بود.

مسئله فقط وابستگی به دربار بود، افسران شایسته و توانمند و قدرتمند هم بر اساس سیاست حاکمان اگر وابستگی نداشتند نباید به درجات بالا برسند.

تیمسار سرلشکر بقراط جعفریان افسر پیاده بود، بعد از تعویض تیمسار سرلشکر موبد (فرمانده لشکر ۹۲ زرهی) به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی انتصاب یافت.

حدود سه ماه از خدمتم در مرکز پیاده نگذشته بود، که توسط تیمسار جعفریان احضار شدم. از من پرسید که جریان تعویض فرمانده لشکر ۹۲ زرهی را شنیده‌ای؟ آیا انتصاب مرا به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی شنیده‌ای؟ گفتم: «بله». توضیح داد که در سفر اعلیحضرت به اهواز، توجیه ستادی اشتباه رئیس رکن دوم لشکر موجب عصبانیت اعلیحضرت گردیده است، که باعث تعویض سرلشکر موبد از فرماندهی لشکر شده است و سبب انتخاب من به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی شده است. از اینرو به فکر انتخاب افسر اطلاعات توانمندی برای رکن دوم لشکر هستم. با بررسی‌های به عمل آمده از طریق همکاران و دوستانی که در مشهد تو را می‌شناختند، همگی شما را معرفی کرده‌اند. اگر آمادگی دارید که در اهواز خدمت کنید، بعد از مشورت با همسرت، امشب بعد از مجلس تودیع من در باشگاه افسران نتیجه را به من بگویید.

با اینکه همسرم تازه به زندگیمان در شهر شیراز سر و سامانی داده بود و قاعدتاً زندگی در شهر گرم اهواز را نباید به زندگی در شیراز ترجیح دهد، تصمیم نهایی را به خود من واگذار کرد؛ از اینرو شب در باشگاه آمادگی خود را برای خدمت در رکن دوم لشکر ۹۲ زرهی در اهواز اعلام نمودم. اقدامات اداری نقل و انتقال من توسط فرماندهی لشکر انجام شد.

خدمت در لشکر ۹۲ زرهی اهواز

در مورخ ۱۳۵۱/۱/۱۳، به اتفاق خانواده‌ام وارد شهر اهواز شدیم و ابتدا در باشگاه افسران و سپس در منزل سازمانی واگذاری ساکن شدیم. به تشریح بعضی از وقایعی که در طول خدمت در رکن دوم لشکر ۹۲ زرهی شاهد آن بودم و به نوعی به جنگ تحمیلی مربوط می‌شود توجه کنید.

اختلافات مرزی ما با عراق به دوران صفویه و عثمانی‌ها برمی‌گردد. عراق هم که میراث‌دار عثمانی‌ها در همسایگی ما بوده از همان بدو به وجود آمدن به اختلافات دامن زده است. چه در دوره پادشاهی ملک‌فیصل و چه در دوره ریاست‌جمهوری عبدالکریم قاسم و ادامه آن تا حاکمیت حزب بعث. منجمله درگیری مرزی در مورخ ۱۳۵۲/۱۱/۲۱ در تپه ۳۴۳ مجاور شهر مهران که تلفات فراوانی هم به مرزداران ما وارد شد. مسئله اختلاف مرزی منطقه میمک بود که برابر قرارداد ۱۹۱۳ به عثمانی و بعدها به عراق واگذار شده بود و نقشه‌های موجود ما هم در لشکر همان را نشان می‌داد. بعد از این واقعه، ایران و عراق هر دو به سازمان ملل متحد شکایت کردند. در فروردین سال ۱۳۵۳، لوئیس وکمن به عنوان نماینده سازمان ملل تعیین گردید تا از ایران و عراق و منطقه مورد اختلاف بازدید به عمل آورد. ایشان در گزارش خودش عراق را مقصر دانست و توضیح داد که هر دو کشور نقشه‌هایی از منطقه مرزی دارند که نشان می‌دهد این منطقه جزئی از خاک آنها است.

حالا جریان چه بود؟

جریان از این قرار بود که بعد از واقعه فوق و مشخص شدن تاریخ حضور نماینده سازمان ملل متحد، دولت ایران خیلی سریع نقشه‌های این منطقه را بازنگری و خطوط مرزی در منطقه میمک را طوری ترسیم کردند که نشان می‌داد منطقه تپه‌های میمک جزئی از خاک ایران است و خیلی سریع این نقشه‌ها را به لشکر ۹۲ زرهی و لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه تحویل دادند، تا نقشه‌های قبلی نصب شده در اتاق جنگ لشکرها را تعویض کنند. ما هم بلافاصله دو سه قطعه نقشه ۱/۵۰۰۰۰ منطقه مهران را عوض کردیم. موقعی که آقای لوئیس وکمن به منطقه مهران آمد، ما هم که از لشکر ۹۲ زرهی در آنجا حضور داشتیم، همین نقشه‌های جدید را به او ارائه دادیم و نتیجه این شد که عراق را مقصر دانست.

از این به بعد، از طریق نیروی زمینی یک فروند هوایمی سسنا به لشکر ۹۲ زرهی مأمور شد و دستور دادند که هر هفته دو مرتبه از مرز مهران تا دهانه فاو توسط افسران منتخب و آشنا به منطقه، شناسایی هوایی با استفاده از همین هوایمی سسنا انجام شود.

من و دو نفر افسر از رکن دوم و گپار (گروه پشتیبانی اطلاعات رزمی) وابسته به لشکر تعیین شدیم و شناسایی هوایی را با پرواز روی خطوط مرزی و دیدبانی از داخل خاک عراق و گزارش تغییرات احتمالی در زمین انجام می‌دادیم.

در ماه‌های آخر خدمت در لشکر ۹۲ زرهی اهواز، توسط هوانیروز از پایگاه اصفهان بالگرد جت‌رنجر جایگزین سسنا شد؛ چون از نظر بنزین و زمان، امکان شناسایی تمام مرز از مهران تا فاو در یک روز امکان‌پذیر نبود. پروازهای مرزی یک روز از مهران تا طلائیه و یک روز از طلائیه تا فاو صورت می‌گرفت، بدین وسیله علاوه بر شناسایی معابر و مناطق مرزی برابر فرم استاندارد ابلاغ شده، یک شناسایی عملی و مستمر هم از مجاورت خاک عراق داشتیم و درمورد اطلاعات مربوط به «ترتیب نیروی ارتش عراق» را جمع‌آوری و به مدیریت اطلاعات نیروی زمینی که از طریق آنان پشتیبانی می‌شدیم، ارسال می‌گردید. ضمن اینکه لشکر هم با استفاده از تیم‌های جمع‌آوری پنهانی گپار وابسته که در دهلران، سوسنگرد و آبادان پایگاه جمع‌آوری اطلاعات برون مرزی به صورت فعال داشتیم، کاملاً بر اوضاع و مسئولیت خودمان مسلط بودیم.

تا قبل از بیانیه و سپس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر (ششم مارس ۱۹۷۵ برابر با شانزدهم اسفند ۱۳۵۳)، شرارت‌های عوامل عراق در مناطق مرزی استان خوزستان ادامه داشت. یک مورد آن اجرای کمین و تیراندازی به اتوبوس افراد خدمه رادار دزفول در بین پل نادری و نهر روفیه بود، که منجر به شهادت چند نفر از درجه‌داران نیروی هوایی شد و دیگری مین‌گذاری بر روی جاده مرزی سابله تا فکه بود که انفجارها خوشبختانه تلفات نداشت.

بعد از این مین‌گذاری از نیروی زمینی دستور اقدام متقابل به لشکر داده شد؛ البته قبل از این، اداره دوم و ساواک در این مورد فعال بودند، ولی توسط نیروی زمینی دستور جدیدی بود که از طریق لشکر این مأموریت به جناب سرگرد مفید داده شد که با استفاده از عوامل پایگاه جمع‌آوری پنهانی دهلران، در جاده‌های مرزی عراق مین‌گذاری کنیم. من هم با تهیه تجهیزات لازم عمل کردم.

دافوس و انتقال به عملیات و اطلاعات نزا جا

در سال ۱۳۵۴ در کنکور ورودی دانشکده فرماندهی ستاد (دافوس) شرکت نموده و قبول شدم. به دنبال آن، در اواخر شهریور ۱۳۵۴ به تهران منتقل و مشغول طی دوره دافوس شدم. بعد از طی دوره دافوس، بنا به درخواست معاونت عملیات و اطلاعات نیروی زمینی که آن موقع سپهبد حسن ناصری رئیس آن بود و ایشان از اهواز مرا می‌شناخت، به معاونت عملیات اطلاعات منتقل گردیدم. در موقع حضور و معرفی خود به سپهبد ناصری انتظار داشتم که مرا به مدیریت اطلاعات اختصاص دهد، ولی ایشان گفت: «بروید در مدیریت عملیات کار کنید.»

به آجودانش دستور داد سرهنگ محمد افتخاری به دفترش بیاید. با اینکه مدیر عملیات سرتیپ محمد فرزاد بود، او مرا به سرهنگ افتخاری که افسری قوی و دانشمند و باتجربه در رشته زرهی بود، معرفی کرد. در صحبت‌هایش تأکید کرد که افسر عملیات توانا، افسری است که اطلاعاتی باشد و برعکس هر افسر اطلاعاتی اول باید یک افسر عملیاتی باشد. استدلال او هم این بود که افسر اطلاعاتی که آشنا به اصول و قواعد رزم و تاکتیک‌ها باشد، بهتر می‌تواند از فعالیت‌های دشمن نتیجه‌گیری کند؛ البته من در جنگ تحمیلی که مسئولیت اطلاعات نیروی زمینی و قرارگاه‌های عملیاتی را داشتم، این تفکر و توصیه سپهبد ناصری را به طور عملی تجربه کرده‌ام.

در مدیریت عملیات، همکار جناب سرهنگ افتخاری که مسئول عملیات منظم و طرح‌های مربوط به آن بود شدم. باید بگویم که در دوران خدمتی‌ام دو افسر از نظر کاری در من خیلی اثر گذاشتند. یکی جناب سرگرد علی مردان خراعی در رکن دوم لشکر ۷۷ خراسان و دومی جناب سرهنگ محمد افتخاری در مدیریت عملیات ستاد نیروی زمینی بودند.

مسئله اصلی و فعالیت عمده معاونت عملیات و اطلاعات نیروی زمینی در مورد عراق بود که به نام طرح‌های ابومسلم نامیده شده بود و در مدیریت عملیات، جناب سرهنگ افتخاری و من روی این طرح‌ها کار می‌کردیم. در تقدم چکش‌کاری روی بندهای طرح که در موقع طرح‌ریزی به آن توجه نشده بود و یا اطلاعات جدیدی که از وضعیت تاکتیکی و زمینی در عراق به دست ما می‌رسید، بخصوص هماهنگی‌های ضروری لشکرهای نیروی زمینی و سپس با نیروی هوایی ارتش بود.

تقدم بعدی کار ما دریافت طرح‌های ابومسلم لشکرها، کنترل، کامل کردن و نهایتاً تصویب و ابلاغ به لشکرهای ذینفع بود. طرح ابومسلم یک طرح آفندی علیه کشور عراق بود که بر اساس وضعیت، فرضیات، مناطق مجاور مرزی خاک عراق و اهداف تعیین شده به سه طرح جزئی ابومسلم ۱، ۲ و ۳ تقسیم شده بود.

در طرح ابومسلم ۱، هدف بغداد و محورهای تهاجم از محور خائنین - بغداد (در منطقه میانی)، دفاع در منطقه شمالی عراق و دفاع در منطقه جنوبی (استان خوزستان) تعیین شده بود.

در طرح ابومسلم ۲، هدف مناطق نفت‌خیز استان بصره عراق (زبیر - شعیبیه) و دفاع در دو منطقه میانی و شمالی بود.

در طرح ابومسلم^۳، هدف مناطق نفت‌خیز کرکوک و عراق و دفاع در منطقه میانی و جنوبی بود.

بدیهی است که هر طرح علاوه بر توضیح عملیات، راهکار، شرح وظایف لشکرها و واحدها، دارای پیوست‌های اطلاعات، لجستیک، نیروی انسانی، مخابرات، مهندسی، پشتیبانی هوایی و آتش هم هست که این پیوست‌ها را مدیریت‌ها و معاونت‌های مربوطه در نیروی زمینی تهیه کرده بودند؛ ولی خُب، هماهنگ شدن و به روز بودن این پیوست‌ها را من و جناب سرهنگ افتخاری نظارت و اقدام می‌کردیم.

در مهرماه ۱۳۵۶، برای نظارت بر رزمایش لشکر پیاده به کشور پاکستان به شهر مولتان که مرکز سپاه ۲ پاکستان بود، اعزام شدم. در دفتر رئیس ستاد سپاه ۲ پاکستان بود که ترفیع سرهنگ دومی من توسط ایشان ابلاغ شد. من تعجب کردم که سیستم نیروی انسانی ستاد نیروی زمینی چقدر منظم است که ابلاغ ترفیع را از طریق ارتش پاکستان به من ابلاغ کردند. مسافرت دیگری هم به شهر کوئته پاکستان و بازدید از دانشگاه جنگ پاکستان در اوایل سال ۱۳۵۷ داشتم.

مطلب دیگری را که نه به عنوان خاطره، بلکه به عنوان یک سند تاریخی می‌خواهم بگویم، چون این مطلب را در هیچ جای دیگر نمی‌شود پیدا کرد و آن در مورد مقایسه توان فیزیکی نیروی زمینی ایران با نیروی زمینی ارتش‌های کشورهای همجوار بود. این مأموریت به دستور شاه به هر سه نیرو (زمینی، هوایی و دریایی) ابلاغ شده و مقرر گردیده بود که علاوه بر بررسی و گزارش به ستاد مشترک، نتیجه در مرکز فرماندهی ستاد مشترک توسط فرماندهان نیروها همراه با تشریح طرح ابومسلم توسط نیروی زمینی و طرح‌های عملیاتی نیروی هوایی (طرح البرز) و نیروی دریایی (طرح ذوالفقار) به شاه ارائه شود.

مطالبی که می‌خواهم بیان کنم تلخیص همان مطالب و بررسی‌های انجام شده در مدیریت عملیات با همکاری سایر مدیریت‌ها و معاونت‌های ستاد نزاجا است که از روی مینوت‌ها و یادداشت‌های آن موقع شرح می‌دهم؛ البته ارائه مطالب مورد نظر، بویژه طرح‌ها با اینکه چگونگی ارائه و وسایل و نقشه‌ها همه آماده شده بود و حتی در دو جلسه هم توسط فرماندهان نیروها و با حضور ارتشبد از هاری (رئیس ستاد مشترک ارتش) تمرین شد، به علت مصادف شدن با ناآرامی‌ها در تهران و بعضی شهرها که مقدمات حرکت انقلابی مردم بود، اجرا نشد.

لازم به توضیح می‌دانم که تیم بررسی کننده ما در مدیریت عملیات فقط به تهیه آمار استعدادها اکتفا نکرد؛ بلکه به سایر جنبه‌های عملیاتی با توجه به اصولی مانند: وضعیت زمین، عوارض حساس، وسعت مناطق مجاور مرز، معابر وصولی، طول مرز، مناطق پوشش و تأخیری، کمبود نیرو، محدودیت‌های مخابراتی، قرارگاه‌های کنترل کننده و مناطق مناسب برای تهدید هوارد و... را هم مد نظر داشت.

الف: مرز مشترک:

(۱) مرز مشترک با شوروی در منطقه قفقاز ۶۲۸ کیلومتر.

(۲) مرز مشترک با شوروی در منطقه مازندران ۶۶۴ کیلومتر.

(۳) مرز مشترک با شوروی در منطقه ترکمنستان ۹۶۰ کیلومتر.

ب: استعداد در منطقه قفقاز:

(۱) نیروهای درگیر:

- ده لشکر موتوریزه؛

- یک لشکر هوارد؛

- دو لشکر توپخانه؛

- سه تیپ موشک اسکاد.

(۲) نیروهای تقویت:

- پنج لشکر موتوریزه؛

- یک لشکر تانک؛

- یک لشکر توپخانه؛

پ: استعداد در منطقه ترکمنستان:

(۱) نیروهای درگیر شامل:

- پنج لشکر موتوریزه؛

- یک لشکر هوارد؛

- یک لشکر تانک؛

- یک لشکر توپخانه؛

- دو تیپ موشکی اسکاد.

(۲) نیروی تقویت:

وضعیت پدافند در مقابل ارتش شوروی با این گستردگی خط مرز و برتری هوایی و استعداد برتر و مقایسه با ارتش ایران و عضویت آن در پیمان سنتو بحث دیگری بود که در آن موقع هم کمتر بدان پرداخته می‌شد. در مورد استعداد و مقایسه یگان‌های نیروی زمینی سایر همسایگان به صورت خلاصه جدول زیر بود؛ البته اطلاعات مربوط به کشورهای همجوار، مربوط به یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و اواسط سال ۱۳۵۶ است.

مقایسه یگان‌های نیروی زمینی ایران و کشورهای همسایه در سال ۱۳۵۶

نوع گردان	ایران	عراق	ترکیه	شوروی	افغانستان	پاکستان
گردان تانک	۲۸	۳۶	۳۷	۱۰۴	۱۶	۳۸
گردان سوارزهی	۹	۵	۳	۱۶	۱۳	۱۶
گردان مکانیزه	۲۰	۳۵	۲۸	؟	۱۸	؟
گردان پیاده	۳۲	۵۸	۱۵۶	۱۲۶	۶۵	۱۵۶
گردان هوایرد	۱۰	-	۲	۹	۱	۳
گردان توپخانه	۷۴	۷۱	۱۳۴	۲۶۲	۸۲	۱۰۲
گردان مهندس	۹	۱۰	۳۵	۱۹	۱۷	۱۱
گردان مخابرات	۷	۱۰	۱۵	۳۵	۱۹	۲۹
تعداد بالگردها	۷۹۳	۳۰	۶۲	در هر لشکر هشت فروند	-	یک اسکادران

با کشورهای پاکستان و ترکیه هم در کار پیمان‌های امنیتی سیتو و سنتو هم‌پیمان بودیم. از اینرو طرح آفندی یا پدافندی در مورد این دو کشور نداشتیم. در مورد کشور افغانستان هم طرحی نداشتیم. چه آفندی چه پدافندی! چون ارتش افغانستان ارتشی نبود که رویش حساب کنیم. با یک نگاه به جدول بالا، ملاحظه می‌کنید که از نظر گردان‌های رزمایشی و پشتیبانی رزمی نه تنها برتری نداریم که بعضاً کمتر هم هستیم. هر چند که از نظر کیفیت تجهیزات و یا استعداد گردان‌ها و یا تعداد تانک در هر گردان بر آنها برتری داشتیم. پس سؤال این است که

آنچه در افواه و یا در کتاب‌ها پنجمین یا هفتمین ارتش دنیا معرفی شده بر چه اساس و مبنا بوده است؟

نظر من در مورد این پرسش این است که این سؤال توسط بعضی نویسندگان بعد از جنگ و یا در همان دوران جنگ هم به گوش می‌رسید که مخاطب همه آنها ما ارتشیان بودیم و هنوز هم هستیم. مبنای این تفکر و این گفته‌ها، عملکرد ارتش^۱ در روند پیروزی انقلاب اسلامی و نیز عملکرد ارتش در سال اول جنگ است. باید اضافه کنم که مقداری هم سیاسی‌کاری و یا با اهداف سیاسی مطرح شده است.

در صورتی که می‌دانید و می‌دانیم که در تمام انقلاب‌های جهان، ارتش آن کشور در مقابل ملت و انقلاب قرار می‌گیرد، اما ارتش ایران^۲ بر خلاف تمام انقلاب‌های جهان در مقابل انقلاب اسلامی و مردم قرار نگرفت و همگام با انقلاب اسلامی شد.

مثال آن انقلاب کبیر فرانسه است که پس از پیروزی انقلاب، ارتش لویی شانزدهم منحل و جایش را ارتش ملی فرانسه گرفت؛ یا انقلاب اکتبر روسیه که به جای ارتش تزار، ارتش سرخ شکل گرفت.

در مورد ارتش ایران، کاملاً برعکس است. هیچ‌وقت ارتش ما با ملت نجنگید که پیروز باشد یا شکست بخورد و یا منحل شود. مسلماً رهبری حکیمانه امام خمینی (ره) در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی عامل اصلی عملکرد خوب ارتش جمهوری اسلامی ایران^۳ و مردم انقلابی بوده است. ایشان معتقد بود که نیروهای ارتش فرزندان او و ملت هستند. در صفحات بعد مشروح‌تر و با آمار جواب می‌دهم.

۱. دکتر مصطفی چمران در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی گفت: «یکی از دلایل پیروزی ما این بود که "در دوران انقلاب، ارتش با ملت نجنگید و به ملت پیوست." ملت ما احتیاج به ارتش دارد با نیروی پاسداران و کمیته‌ها نمی‌توانید در مقابل قدرت‌های جهانی بزرگ و سازماندهی شده دشمن مقابله کنید، کوبیدن ارتش به طور کلی عمل صحیحی نیست، دشمن ما با تمام قدرت خویش می‌کوشد که ارتش را تضعیف و حتی نابود کند.» روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۳۲۴، ۲۴ تیر ۱۳۵۹ ویراستار

۲. آیت‌الله شهید دکتر محمد مفتاح از اعضای شورای انقلاب در مراسم تحلیف دانشگاه پلیس فرمودند: نیروهای مسلح ضعیف نبودند به ملت پیوستند. به عقیده من نیروهای مسلح با داشتن کمال قدرت و قوت در مقابل ملت نایستاد و به ملت پیوست. (روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱/۲۲) ویراستار

۳. روزنامه همشهری مورخ بیستم شهریور ۱۳۹۷ در ص ۲۳ به نقل از مجله دفاعی جین نوشته است: کشور ایران در جایگاه سیزدهم قدرت برتر نظامی دنیا در سال ۲۰۱۸ قرار دارد.

سؤال بعدی که بلافاصله به ذهن می‌رسد، این است که چرا ارتش نتوانست جلو هجوم ارتش عراق را در جلو مرزها و نقاط صفر مرزی بگیرد؟ یا چرا نتوانست در سال اول جنگ دشمن را از مناطق اشغالی بیرون کند؟

پاسخ من این است که برای هر کاری باید اراده‌ای وجود داشته باشد. حاکمیت ایران در نیمه اول سال ۱۳۵۹ به این باور و یقین نرسید که عراق به ما حمله خواهد کرد و نهایتاً به یک تصمیم و ابلاغ مأموریت به موقع به ارتش هم نرسیدند.

با اینکه مسئولان اطلاعاتی ارتش و مرزداران و... حداقل در شهریورماه و هفته آخر آن کاملاً به مسئله جدی بودن حمله عراق و آماده نبودن کشور از حیث نظامی آگاهی پیدا کرده بودند، مسئولان سیاسی و تصمیم‌گیر مملکت به هر دلیلی در اتخاذ خط مشی همه‌جانبه دچار ابهام بودند، که یک دلیل آن را می‌توان اختلافات رئیس‌جمهور بنی‌صدر (فرماندهی کل قوا) با دیگر دولتمردان دانست.

ای کاش مسئولان به این شعار که "پیشگیری بهتر از درمان است" معتقد بودند و عمل می‌کردند که این همه هزینه در طول هشت سال جنگ را متحمل نمی‌شدیم.

مسئولان ارتش هم، بویژه بعد از فضای ایجاد شده ناشی از کودتای نقاب^۱ (نوزه)^۲ جایگاهی در هرگونه تصمیم‌گیری مربوط به جابه‌جایی یگان‌ها به نقاط مرزی و یا آماده‌باش ارتش نداشتند. در بحث‌های بعدی به مواردی از آن اشاره خواهیم کرد، از اینرو با توجه و دقت بر شرایط و اوضاع حاکم بر مدیریت و فرماندهی یگان‌های ارتش، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با توجه به نارسایی‌ها و کاستی‌ها و ناتوانی فرماندهی کل قوا (بنی‌صدر) و عدم تصمیم‌گیری در اعزام واحدها به مناطق عملیاتی مرزی و عدم تناسب واگذاری مناطق گسترده عملیاتی مرزی با استعداد لشکرهای ارتش و درگیری‌های گسترده ارتش جمهوری اسلامی ایران، در مأموریت‌های پدافند داخلی در مناطق آشوب‌زده کردستان و آذربایجان غربی البته با مقایسه

۱. کودتای نقاب: نام کامل این کودتا نجات قیام انقلاب بزرگ است که به وسیله ستادی از شهر پاریس فرانسه به رهبری شاهپور بختیار هدایت می‌شد. در کتاب تقویم تاریخ دفاع مقدس آخرین روزهای صلح ص ۴۱۷ آمده است که افسران فراری یا اخراجی به طور آشکار درباره جزئیات عملیات کودتا در کافه‌های کنار خیابانی پاریس، در چند روز پیش از زمان اجرای نقشه بحث و گفتگو می‌کردند و شایعات مختلفی راجع به یک کودتای برنامه‌ریزی شده همراه با جزئیات کامل در روزنامه‌های محافل مهاجران ایرانی در پاریس هفته‌ها پیش از زمان کودتا در سال ۱۳۵۸ منتشر شده بود. ویراستار

۲. نوزه. سرگرد خلیان محمد نوزه در مورخ ۱۳۵۸/۴/۲۵ در آزادسازی شهر پاوه به شهادت رسید. از اینرو پایگاه سوم شکاری هوایی همدان که قبل از انقلاب به پایگاه شاهرخی و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به پایگاه حر معروف بود در مجاورت شهرستان کبودر آهنگ استان همدان به نام پایگاه شهید محمد نوزه تغییر نام یافت. ویراستار

با توان رزمی ارتش متجاوز عراق در تهاجم‌های اولیه، باز هم ارتش جمهوری اسلامی ایران (هر سه نیرو) بودند که دشمن را در همان هفته اول، در زمین و دریا زمین گیر و نیروی هوایی عراق را به حاشیه راندند، که مسلماً اگر غیر از این بود، می‌بایست خوزستان در همان هفته اول بر اساس راهبرد و تدابیر و طرح‌های نظامی ارتش عراق سقوط می‌کرد و همین‌طور سایر نقاط کلیدی در مناطق استان کرمانشاه و ایلام و در طول ۱۶۰۸ کیلومتر مرز مشترک نیز چنین وضعی داشتند.

مسلماً مأموریت سپاه ۳ عراق این نبود که لشکرهایش در غرب کرخه و اهواز و سوسنگرد زمین گیر شوند و یا محاصره یا تصرف شهر خرمشهر که با توجه به شرایط جغرافیایی آن شهر حداکثر می‌بایست ظرف یک هفته انجام شود، ۳۴ روز طول بکشد.

پنج لشکر زرهی و مکانیزه عراق، یعنی تمام ظرفیت و توان زرهی عراق، با صد درصد آمادگی فیزیکی و طرح‌ریزی قبلی در مقابل لشکر ۹۲ زرهی با پنجاه درصد استعداد فیزیکی و البته توان رزمی، با نبود فرماندهان لشکر و تیپ سازمانیش، آن هم در یک منطقه گسترده در حدود چهارصد کیلومتر وارد عمل شدند.

نیروی هوایی عراق در نیم‌روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با تمام ظرفیت و توانایش وارد عمل شد. نتیجه‌اش چه شد؟

نیروی دریایی عراق بعد از تاریخ ۱۳۵۹/۹/۷ در درگیری با نیروی دریایی ما در عملیات معروف به مروارید دیگر هیچ وقت در طول هشت سال جنگ نتوانست از راه‌های آبی و بنادر خویش استفاده کند.

من هیچ وقت نقش بسیار ارزنده نیروهای داوطلب مردمی و سپاهی را در هفته اول جنگ نادیده نمی‌گیرم؛ ولی موقعی به نقش نیروهای هوایی، دریایی، زمینی و هوانیروز پی می‌بریم که بدانیم تمام استعداد سپاه پاسداران در کل کشور در حدود پانزده هزار نفر و در خوزستان به هزار نفر نمی‌رسید. نیروی بسیج در دی‌ماه ۱۳۵۹، چهار ماه بعد از تجاوز عراق به میهن اسلامی، در مجلس شورای اسلامی تصویب شد که در کنترل سپاه پاسداران باشد.

به نظر من، ای کاش در کنترل ارتش قرار می‌گرفت، همان طوری که عشایر غرب کشور قرار گرفتند، همان طوری که در تمام کشورها در مواقع تهدید عمل می‌شود؛ اگر قبول کنیم که سرنوشت جنگ در همان هفته اول مهرماه ۱۳۵۹ رقم خورد که مطلقاً غیر از این هم نبود، پی به جانفشانی و مدیریت میدانی واحدهای نیروی زمینی و پشتیبانی هوایی و هوانیروز

می‌بریم. اگر قبول کنیم که سرنوشت جنگ در خرمشهر رقم خورد که مسلماً غیر از این نبود، به جانفشانی و ایثار گردان ۱۵۱ دژ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و تفنگ‌داران نیروی دریایی ارتش و دانشجویان دانشکده افسری و ژاندارمری و توپخانه و هوانیروز و نیروی هوایی و پدافند هوایی و صد البته نیروهای سپاهی و بسیج مردمی پی می‌بریم.

ای کاش به شعار "پیشگیری بهتر از درمان است" به موقع عمل می‌کردیم تا مجبور نشویم در داخل خاک ایران با دشمن بجنگیم.

باید از امام خمینی^(ره) بیشتر تشکر کنیم که با پشتیبانی و حفظ ارتش، تمامیت کشور و انقلاب اسلامی را حفظ نمود.^۱

ارتش ایران در روند پیروزی انقلاب اسلامی، بدون اینکه در گرداب دسته‌بندی‌های سیاسی گروهک‌ها اسیر شود، از همان ابتدا، راه ملت و راه حقیقت را از طریق ارتباط مستقیم با رهبری حفظ کرد. به این جمله حضرت امام توجه کنید:

«ارزش شما ارتشیان هیچ وقت از ذهن ما خارج نمی‌شود و اول کسی که به ما و اسلام ملحق شد شما بودید. شما سابقین السابقین هستید. مقرب هستید پیش خدا.»

تأکید می‌کنم که توان رزمی یک واحد را نمی‌توان مثل گردو شمارش و محاسبه کرد. برای تکمیل پاسخ سؤال، با نگاهی مجدد به آمار و ارقام زیر بهتر می‌توانید متوجه چگونگی انتخاب و خرید تسلیحات برای بالابردن توان رزمی و راهبردی نظامی رژیم گذشته باشید.

۱. به بخشی از بیانات حضرت امام خمینی^(ره) در مورخ ۱۳۶۰/۳/۲۴ در جمع فرماندهان نیروهای سه‌گانه ارتش جمهوری اسلامی ایران که در جلد چهاردهم صحیفه امام در ص ۴۴۲ و ۴۴۳ آمده است، توجه کنید. شما دیدید که از اولی که این انقلاب به پیروزی رسید، اول قدم این بود که ارتش لازم نیست دیگر، اول حرف آنهایی که تابع سیاست‌های خارجی هستند این بود که این ارتش طاغوتی است، این ارتش طاغوتی باید از بین برود، این کلمه را هم رویش گذاشتند که مردم را اغفال کنند. حُب ما هم می‌دانستیم که مسئله چیست و اینها می‌خواهند چه بکنند. از این جهت، ما هم از روز اول این مطلب را محکوم کردیم و گفتیم که ارتش باید باشد، آن هم ارتشی که با قیام ارتش بود که ملت پیش بُرد و همه با هم دست به هم دادند و مسائل را پیش بردند. آنها می‌خواستند که این قدرت را از ایران بگیرند و ارتش را نابود کنند و ارتش برود سراغ کار خودش و ایران بماند بدون ارتش و همچو راحت و آسوده آقای صدام بیابند هر جا دلشان می‌خواهد، آقای کارتر یا ریگان هم بیابند هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند، راه را باز کنند برای این مسائل. باید توجه داشته باشید که اسلام به ارتش ارج قائل است و اسلام ارتش را لازم می‌داند و احترام برای او قائل است و پشتیبان اوست و ملت ایران هم که مسلمان هستند و ما هم که به عنوان یک مسلمان هستیم، ارتش را با کمال قدرت حفظ می‌کنیم. ویراستار

در سال ۱۳۵۳، ایران در بین ۱۳۸ کشور جهان رتبه هفتم را بر مبنای هزینه نظامی (بر اساس میلیون دلار) دارا بوده است. این امتیاز در سال ۱۳۵۴ هم حفظ شد. در این سال تنها پنج کشور جهان، یعنی آمریکا، شوروی، آلمان، فرانسه و چین دارای هزینه نظامی بیشتر از ایران بوده‌اند.

در سال ۱۳۴۹، ایران گران‌ترین هواپیمای نظامی جهان یعنی «تام‌کت یا همان اف ۱۴» را خریداری می‌کند، که وجود ارزنده آنها را در طول هشت سال جنگ به بهترین وجه مشاهده کردیم.

در سال ۱۳۵۰، نیکسون (رئیس‌جمهور آمریکا) در سفری که به ایران داشت، موافقت می‌کند هر سلاحی (بجز سلاح غیرمتمعارف و اتمی) که ایران بخواهد، داده شود. نیکسون موافقت کرد که سامانه مراقبتی الکترونیکی بسیار پیشرفته به نام آیکس را به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار به ایران بفروشند. در این سال‌ها، تجهیزات و جنگ‌افزارهای پیشرفته ایران و همچنین، نیروی هوایی ارتش، نیروی دریایی ارتش و هوانیروز (هواپیمایی نیروی زمینی) قابل مقایسه با کشورهای همسایه نیست.

در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰، خریده‌ها و سفارشات نظامی ایران شامل اقلام زیر بود که متأسفانه در دوران پیروزی انقلاب و کابینه نخست‌وزیری شاهپور بختیار قراردادها لغو و سفارشات که پول آنها را هم پرداخته بودیم پس داده شد.

تانک چیفتن دو هزار دستگاه، تانک اسکورپیون ۴۰۰ دستگاه، ۳۰۰ دستگاه نفربر از انگلستان، ۸۰۰ دستگاه تانک ام ۴۷ و ام ۶۰، ۵۰ فروند هواپیمای ترابری سی ۱۳۰، یک ناوگان متشکل از ۷۰۰ فروند بالگرد، ۶۰۰ فروند جت جنگنده (۱۹۶ جت فانتوم، ۱۶۹ فروند جت اف ۵، ۸۰ فروند جت اف ۱۴ و اف ۱۶) و هفت فروند هواپیمای جاسوس و اطلاعاتی آواکس. تازه این شروع کار بود. شاه در کتاب "پاسخ به تاریخ" می‌نویسد که بنا بود در سال ۱۳۶۱ (برنامه پنج ساله، از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲)، ارتش از ۵۴۰ هزار نفر به ۷۶۰ هزار نفر برسد. شاه صحبت از ۱۵۰۰ دستگاه تانک (شیر ایران همان تانک‌های چیفتن بازسازی شده) که اختصاصاً برای ایران ساخته می‌شد، به علاوه ۸۰۰ دستگاه دیگر تانک چیفتن، به علاوه ۴۰۶ دستگاه تانک ام ۶۰، ۴۰۰ دستگاه تانک ام ۴۷، ۲۵۰ دستگاه تانک اسکورپیون، ۱۰۰۰ دستگاه نفربر ام ۱۱۳، ۷۸ فروند جت اف ۱۴، ۲۵۰ فروند فانتوم مدرن، ۱۰۰ فروند اف ۵ و ۱۰۰ فروند دیگر اف ۱۴ یا اف ۱۵ و ۱۰۶ فروند اف ۱۶ که قبلاً سفارش داده شده بود و در حال عقد

قرارداد برای ۱۴۰ فروند دیگر بودیم، ۲۴ فروند هواپیمای نفتکش مدرن بویینگ ۷۰۷ و ۷۴۷، ۵۷ فروند هواپیمای سی ۱۳۰، چندصد بالگرد، چهار فروند رزم‌ناو هشت هزار تُنی، ۱۲ فروند ناوشکن سی هزار تُنی، ۱۲ فروند کومباتان ۲ (فرانسوی)، سه فروند زیردریایی که سفارش آن داده شده بود و نه فروند زیردریایی دیگر، ۵۰ فروند بالگرد دریایی و ناوگانی از کشتی‌های نفتکش و نفربر و لجستیکی می‌کند.

باید اضافه کنم که بدون توجه به برنامه‌های شاه برای آینده ارتش، در همان سال ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب اسلامی)، نیروی هوایی ارتش ایران دارای صد هزار نفر افراد متخصص بود، که بر اساس پایگاه‌ها و نیروی هوایی آمریکا سازماندهی شده بود. نیروی هوایی ارتش ۴۵۰ فروند جنگنده جت (اف ۴، اف ۵، اف ۱۴) داشت که مجهز به موشک‌های هوا به هوا بودند که بر نیروی هوایی تمام کشورهای منطقه برتری داشتند. مسلماً در کنار این جنگنده‌ها باید به خلبانان آموزش دیده و رزمنده هم توجه داشته باشیم، همان‌هایی که حتی پس از تصفیه‌های ناشی از کودتای انجام نشده نقاب در هشت سال جنگ درخشیدند و افتخار آفریدند (به کودتای انجام نشده نقاب، به ناحق کودتای نوژه گفته می‌شود. شهید محمد نوژه خلبانی است که در حادثه پاوه در مورخ ۱۳۵۸/۵/۵ به شهادت رسید. از اینرو پایگاه سوم شکاری کبودرآهنگ همدان به منظور تجلیل از او به پایگاه شهید محمد نوژه نامگذاری گردیده است).

نیروی دریایی ارتش ایران هم کاملاً پیشرفته بود و به انواع شناورها، هاورکرافت‌ها، بالگردهای ضد زیردریایی، مین‌روب و پشتیبانی مجهز بود. در همین سال ۱۳۵۷، ایران دارای بزرگ‌ترین هواناو نظامی جهان بود.

صحبت‌هایم طولانی شد. از خاطراتم می‌گفتم. در روزهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و حکومت نظامی، نیروی زمینی در تهران درگیر مدیریت فرمانداری نظامی نبود، منتها ارتباط لجستیکی و نیروی انسانی با فرمانداران نظامی داشت که قسمتی از این مکاتبات و مراودات با شعبه عملیات نامنظم مدیریت عملیات نیروی زمینی ارتش بود، که از همان ابتدا، به دستور جناب سرهنگ افتخاری خرچشان از ما که در قسمت عملیات منظم کار می‌کردیم، جدا شد. در نتیجه، آگاهی‌ها و اطلاعات من در این دوره از انقلاب اسلامی محدود به اخبار نشریات و تلویزیون دولتی بود.

اجازه بدهید دو خاطره دیگر که مربوط به همین یکی دو روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و مربوط به روزهای ۲۰، ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌شود، بگویم و بعد برویم به مرحله دیگری از خدمت در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران.

خاطره روز بیستم بهمن ۱۳۵۷

محل کار من در اتاق بُتنی (زیرزمین) معاونت عملیات در ساختمان فرماندهی نیروی زمینی بود و ظهرها برای صرف ناهار به باشگاه افسران که الآن به نام سالن سروناسم گذاری شده است، می‌رفتم.

روز بیستم بهمن سال ۱۳۵۷ در حدود ساعت یک بعدازظهر از زیرزمین بیرون آمده و عازم باشگاه بودم، دیدم که سپهبد وشمگیر (معاون هماهنگ کننده نیروی زمینی) به اتفاق آجودانش و دو نفر محافظ مسلح، سوار بر خودروی سواری اداره شدند و به صورت تعجیلی از پادگان خارج شدند.

باید توضیح بدهم که در آن ایام، من در منازل سازمانی اداره مهندسی ارتش واقع در خیابان کارگر شمالی (امیرآباد) و آجودان سپهبد وشمگیر هم که درجه سرگردی داشت و متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام، در همان مجتمع زندگی می‌کردیم.

توضیح دیگر من مربوط به تیپ ۳ زرهی همدان لشکر ۱۶ زرهی قزوین به فرماندهی سرتیپ فتحی‌امین است. این تیپ از همدان برای تقویت و یا تأمین شهر تهران آمده بود که در کنترل فرمانداری نظامی تهران هم نبود و در پادگان هنگ نوجوانان آن موقع و امام حسین (ع) فعلی مستقر بود. باز هم توضیح بدهم که یک گردان از این تیپ برای تأمین پادگان لویزان به سربازخانه لویزان (ستاد نیروی زمینی) مأمور و مستقر شده بود. جریان از این قرار بود که تعدادی از درجه‌داران تیپ یا تحریک می‌شوند یا نمی‌شوند. نمی‌دانم! مطلع می‌شوند که در غیاب آنها در شهر همدان عده‌ای از انقلابیون، خانواده‌های آنها را توهین یا تهدید کرده‌اند؛ از اینرو اینها در پادگان هنگ نوجوانان شلوغ کرده بودند که باید با تانک‌هایشان به شهر بروند و احتمالاً در مقابل مردم انقلابی بایستند.

فرمانده تیپ، سرتیپ فتحی‌امین جلو آنها را گرفته و مانع از بیرون رفتن افراد و تانک‌ها می‌شود. گفته بود که جلو درب پادگان می‌خواهد تا تانک‌ها نتوانند از روی او عبور کنند و بروند. جریان این حرکت که جلو درب پادگان هنگ نوجوانان انجام شده بی‌سابقه بود، مراتب به

فرماندهی نیروی زمینی، سپهبد بدره‌ای گزارش می‌شود و ایشان سپهبد وشمگیر را برای خواباندن غائله می‌فرستد. این همان جریانی بود که من در همان ساعت ۱۳:۰۰ روز بیستم بهمن ۱۳۵۷ دیده بودم و ماجرا را غروب همان روز از زبان همان سرگرد آجودان تیمسار وشمگیر که در منازل سازمانی امیرآباد همسایه ما بود شنیدم. به طوری که ایشان می‌گفت: «تیمسار وشمگیر موفق به خواباندن اعتصاب و اغتشاش درجه‌داران نمی‌شود». مراتب را تلفنی به تیمسار بدره‌ای اطلاع می‌دهند. تیمسار بدره‌ای هم بلافاصله با بالگرد به محل پادگان هنگ نوجوانان می‌رود و به زحمت موفق می‌شود که درجه‌داران را ساکت کند. به طوری که این جناب سرگرد می‌گفت: «حتی موقع پرواز بالگرد فرماندهی نیرو، تعدادی درجه‌دار به عنوان اعتراض به اسکی‌های بالگرد آویزان می‌شوند.»

خاطره شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

خاطره دیگرم که باز هم بگویم از شخص دیگری نخواهید شنید و در جایی نخواهید خواند، مربوط به شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌شود. آن شب من در مدیریت عملیات، افسر مداومتکار (بخوانید افسر نگهبان مدیریت) بودم. پاسی از شب گذشته بود که برای کسب دستور در مورد پیامی که دریافت کرده بودیم، ناچار شدم به اتاق فرماندهی نیروی زمینی که بیشتر معاونت‌ها منجمله سپهبد فرهنگ خلعتبری که معاون عملیات و اطلاعات و رئیس من بود، در اتاق فرماندهی نیروی زمینی جمع شده بودند، بروم. در اتاق سرهنگ کیانی، آجودان فرماندهی نیروی زمینی، آقای با لباس مشکی ایستاده بود و از طریق یک دستگاه ضبط صوت که روی میز آجودان قرار داشت، مطالبی را ضبط می‌کرد، در کنار ضبط هم مقدار زیادی نوار ریخته شده بود. این آقا که بعداً فهمیدم نامش رزم‌آرا است، از ساواک با همان دستگاه ضبط صوت ویژه که قادر بود گفتگوهای انقلابیون را که از طریق بی‌سیم‌های شبکه برق استفاده می‌کردند ضبط کند، به ستاد نیروی زمینی مأمور شده بود و آن صحنه‌ای که من شاهد آن بودم مربوط به این جریان بود. نوارهای ضبط صوت به ترتیب توسط آجودان به داخل اتاق فرماندهی آورده شده و در آنجا معاونین نیروی زمینی (شخص تیمسار بدره‌ای در آن ساعت حضور نداشت) نوارها را با استفاده از ضبط صوت معمولی گوش می‌کردند و برمی‌گرداندند به اتاق آجودان تا نوار بعدی. من که افسری کنجکاو بودم دو عدد از نوارهای ضبط شده را به طوری که آقای رزم‌آرا متوجه نشود، برداشتم (هنوز آنها را دارم و می‌تواند یک

سند تاریخی باشد). در این موقع، درب اتاق فرمانده نیرو باز شد. سه نفر سرتیپ و یک سرلشکر از آن خارج شده و قدم به اتاق آجودان گذاشتند. اینها چه کسانی بودند؟ سرلشکر کاظم ریاحی فرمانده لشکر گارد (سابق)، سرتیپ خلبان مهدی زالی، افسر اعزامی از نیروی هوایی و سرتیپ زرهی علی وفایی معاونت لشکر ۱۶ زرهی که به عنوان افسر مسئول حفاظت و تأمین ستاد نیروی زمینی همراه همان گردان تانک به پادگان لویزان آمده بود و عملاً فرماندهی آن گردان تانک تیپ همدان را که در لویزان مستقر بود، بر عهده داشت.

سرتیپ وفایی در حالی که دو نفر دیگر را مخاطب قرار داده بود، می گفت: «تیمسار من یک نظامی هستم و مجری دستورات فرمانده ام؛ ولی باید بگویم که واحد تانک در منطقه شهری و در شب کاربرد ندارد.» و از درب اتاق آجودان فرماندهی نیروی زمینی خارج شدند.

حال ماجرا چه بوده که سرتیپ وفایی اینگونه صحبت می کرد؟ در شب ۲۲ بهمن، تعدادی از دانشجویان پادگان دوشان تپه پس از مشاهده برنامه های تلویزیونی بین خودشان مشاجره می کنند، همگی شلوغ کرده و به اسلحه خانه پادگان هجوم می برند. فرماندهی نیروی هوایی به ناچار با اعزام سرتیپ زالی (در حالی که یک عکس هوایی هم از پادگان دوشان تپه و خیابان های اطراف آن در دست داشت) به دفتر فرماندهی نیروی زمینی مراجعه و تقاضای اعزام یک واحد برای خواباندن غائله می کند. فرماندهی نیروی زمینی که در تهران واحدی نداشت، تیمسار ریاحی را که فرمانده لشکر گارد و واحدهایش در اختیار فرمانداری نظامی بود، احضار نمود، که او هم می گوید واحد آزاد در اختیار ندارد.

فرماندهی نیروی زمینی به ناچار دست به دامن سرتیپ وفایی می شود، که عملاً گردان تانک اعزامی از تیپ همدان به پادگان لویزان را سرپرستی می کرد. در نهایت، تصمیم گرفته می شود که یک گروهان تانک (۱۷ دستگاه تانک چیفتن) از این گردان به سرپرستی تیمسار وفایی با راهنمایی سرتیپ زالی و سرلشکر ریاحی اعزام شوند. ماجرای صحبت تیمسار وفایی هم در همین رابطه بود. این گروهان شبانه از لویزان حرکت می کند و در میدان امام حسین (ع)، بخصوص در زیرگذر میدان به کمین جوانان انقلابی می افتد و منهدم می شود. در این ماجرا سرلشکر ریاحی و سرتیپ وفایی کشته می شوند. بنابراین، متوجه می شوید که برخلاف بعضی نوشته ها (مثل ابراهیم یزدی) و شایعات هیچ واحد تانکی در آن شب قصد کودتا نداشته است و حقیقت ماجرا همان بود که خود شاهد آن بودم.

من این دو نوار کاست را که از میز جناب سرهنگ کیانی آجودان فرماندهی نیروی زمینی برداشتم، در فرصت مناسبی گوش کردم و مطالب آن را هم روی کاغذ پیاده کردم که مطالب آن را به شرح زیر بازگو می‌کنم:

اول: این دو نوار از مجموعه نوارهای زیادی بود و معلوم بود که شنود پیام‌های مبادله شده از ساعت‌ها قبل شروع شده است.

دوم: پیام‌ها بین مرکز کنترل کمیته انقلاب و بی‌سیم‌های سایر کمیته‌ها که در سرتاسر تهران منجمله خیابان استاد معین، جاده مخصوص کرج، منطقه مهرآباد، منطقه میدان امام حسین (ع)، پست ترانسفورماتور ازگل، منطقه مولوی و بازار و... مبادله می‌شد و آقای رزم‌آرا آن را ضبط می‌کند.

سوم: بر اساس مطالب همین دو نوار، گروهان تانک اعزامی از لویزان از همان لحظه اول خروج از پادگان تحت تعقیب انقلابیون بود و همه‌جا در خیابان‌ها رصد می‌شد.

چهارم: یک گردان که به صورت ستون کامیونی از طریق قزوین - کرج - جاده قدیم تهران به سمت تهران در حرکت بود، در کاروانسرای سنگی با راه‌بندان مردم روبه‌رو می‌شود. افراد این گردان از خودروها پیاده شده و بدون هیچ درگیری با مردم متواری می‌شوند.

پنجم: خلاصه سایر پیام‌ها در مورد حرکت خودروهای نظامی و پلیس در سطح شهر است که کاملاً توسط انقلابیون رصد شده و حاکی که از تسلط کمیته مرکزی و سایر سازمان‌های انقلابی بر کلیه فعالیت‌های دولت است.

ششم: جریان چگونگی حمله به کلانتری میدان امام حسین (ع) و جاده دماوند و تصرف و خلع سلاح کلانتری است.

جریانی را که فراموش کردم بگویم مربوط به اتاق فرماندهی نیروی زمینی است. بعد از رفتن آن سه نفر تیمسار که شرح دادم، نوبت به من رسید که وارد اتاق فرماندهی بشوم و با تیمسار خلعتبری ملاقات کنم. قبلاً هم اشاره کردم که در آن ساعت شخص تیمسار بدره‌ای در اتاقش نبود، ولی معاونان او شامل: سپهبد وشمگیر (معاون هماهنگ کننده)، سپهبد فرهنگ خلعتبری (معاون اطلاعات و عملیات)، سپهبد جعفر صانعی (معاون لجستیکی)، سپهبد حسین جهانبانی (معاون نیروی انسانی) و یک نفر دیگر که یادم نیست، در حالی که فرنجهایشان را درآورده بودند، پشت میز بزرگی نشسته و آنچه استنباط کردم پریشانی، ناامیدی، سردرگمی، و بلا تکلیفی در چهره‌هایشان بود.

این ژنرال‌ها، جزء همان ۲۷ ژنرالی بودند که فردای آن روز ساعت ۱۰:۳۰ مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ اعلامیه بی‌طرفی ارتش را امضا کردند و دیگر کسی آنها را تا مدتی ندید. از این عده سپهبد وشمگیر در زندان خودکشی کرد، سپهبد جهانبانی و خلعتبری دستگیر و پس از مدتی آزاد شدند. سپهبد صانعی هم به خارج از ایران فرار کرد.

چون شب ۲۱ بهمن نگهبان بودم، صبح روز ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ با شروع خدمت ساعت هفت صبح به منزلم رفتم. جریان تصرف پادگان‌های تهران و هجوم مردم را هم می‌دیدم و هم می‌شنیدم. تمام بعدازظهر روز ۲۲ بهمن را بدون اختیار گریه می‌کردم. می‌دیدم ارتشی را که در حدود ۲۱ سال در آن با تمام وجودم خدمت کرده بودم، اینگونه متلاشی شد. سلاح پادگان‌های تهران به تاراج رفت و سربازخانه‌ها چیزی که نداشتند سرباز بود. من نه انقلابی بودم و نه انقلاب اسلامی را می‌شناختم. عشق من ایران بود و ارتشی که حافظ حدود و ثغور مرزهایش بود. من هم مثل خیلی از مردم و بویژه نظامیان بهت‌زده بودم. نگران سرانجام کشور بودم. من که یک عمر به نظم و ترتیب عادت کرده بودم، حال شاهد بی‌نظمی و بی‌برنامگی، که البته از ملزومات هر انقلابی است بودم. رنج می‌بردم و بلا تکلیف بودم.

خاطره چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

تلفنی با جناب سرهنگ محمد افتخاری که رئیس مستقیم من و افسر بسیار شایسته‌ای بود، تماس گرفتم. گفت: «فوری بیا جلو درب اصلی پادگان لویزان.» رفتم آنجا و به جناب سرهنگ ارباب و جناب سرهنگ خسرو مولوی ملحق شدم. سرهنگ ارباب گفت که تیمسار محمدولی قره‌نی^۱ از طرف حضرت امام خمینی (ره) به ریاست ستاد ارتش ملی اسلامی ایران، منصوب شده است و از ما خواسته تا تعدادی از افسران لایق و شایسته و معتقد از رسته‌های مختلف را به ایشان معرفی کنیم، تا به آنها مسئولیت داده شود.

ما چند نفر تصمیم گرفتیم برویم منزل جناب سرهنگ ارباب و در آنجا با توجه به مشاغلمان و رسته‌هایمان و تجربیاتمان و همچنین شناختمان از ارتش چند افسر را معرفی کنیم. در منزل

۱. روزنامه کیهان ۱۳۵۷/۱۱/۲۴ ص اول، سرلشکر محمدولی قره‌نی رئیس جدید ستاد ارتش: تصفیه اساسی ارتش آغاز شد. سرلشکر محمدولی قره‌نی اولین رئیس ستاد مشترک ارتش ایران بود، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۴ بهمن به حکم بازگان منصوب شد. ویراستار

خاطره چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ۳۱/

جناب سرهنگ ارباب لیستی تهیه شد و سپس با همدیگر به ستاد ارتش رفتیم. من چون درجهام از بقیه پایین تر بود داخل ستاد نرفتم و در همان خیابان دکتر شریعتی روبه‌روی درب ستاد مشترک ارتش ایستادم.

فهرستی که ما ارائه دادیم به قرار زیر بود:

- سرهنگ پیاده ستاد، صادق محمودی، پیشنهادی برای فرماندهی لشکر ۲۸ پیاده؛
- سرهنگ پیاده شاهپور قبادی، پیشنهادی برای فرماندهی لشکر ۷۷ پیاده؛
- سرهنگ پیاده محمدعلی قنادان، پیشنهادی برای فرماندهی تیپ ۸۴ پیاده؛
- سرهنگ زرهی ستاد محمد انشائیان، پیشنهادی برای فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی؛
- سرهنگ زرهی ستاد محمدحسین حقیقی، پیشنهادی برای فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی؛
- سرهنگ پیاده ستاد محمد قادسی، پیشنهادی برای مرکز آموزش عجب‌شیر؛
- سرهنگ پیاده ستاد هوشنگ طباطبایی، پیشنهادی برای فرماندهی تیپ ۲۳ نوه؛
- سرهنگ پیاده ستاد ایرج نیکزاد، پیشنهادی برای فرماندهی لشکر ۲ پیاده مرکز؛
- سرهنگ پیاده ستاد احتشامی، پیشنهادی برای فرماندهی تیپ ۵۵ پیاده هواپرد؛
- سرتیپ ستاد ولی‌الله فلاحی، پیشنهادی برای فرماندهی نیروی زمینی؛

به هر حال، این اسامی و چند نفر دیگر را به تیمسار محمدولی قره‌نی پیشنهاد دادیم؛ البته تعدادی از آنها مسئولیت‌های پیشنهادی را نپذیرفتند و تعدادی که پذیرفتند در بعدازظهر همان روز از رادیو اعلام شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی پادگان لویزان که محل استقرار فرماندهی نیروی زمینی بود، توسط جوانان انقلابی محله چیدر و به سرپرستی حجت‌الاسلام موسوی دامغانی حفظ می‌شد و هنوز درب‌های پادگان به روی کارکنان ستاد باز نشده بود. از اوایل اسفندماه ۱۳۵۷ درب پادگان لویزان در هفته دو روز به روی کارکنان باز می‌شد و همه (افسران، درجه‌داران) کارمندان در جلو ساختمان نُه طبقه جمع می‌شدیم و در حضور آقای موسوی دامغانی توسط مسئول دوایر اداری هر معاونت حضور و غیاب می‌شد و پس از آن از پادگان خارج می‌شدیم تا دو یا سه روز بعد که دوباره آمار بگیرند.

در این برهه زمانی، فرماندهی نیروی زمینی تیمسار ولی‌الله فلاحی و همکار ایشان در نقش همه معاونت‌ها، جناب سرهنگ محمد افتخاری بود. در حالی که در مناطق گنبد و کردستان زمزمه‌های ناآرامی شروع شده بود، پادگان مهاباد در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱ به غارت رفت؛ از اینرو می‌باید هرچه سریع‌تر فرماندهی و ستاد نیروی زمینی فعال شوند، تا پاسخگوی نیازها باشند. در حالی که معاونت‌ها و عناصر آنها سرکارها حاضر نمی‌شدند. من نمی‌توانستم این وضعیت را تحمل کنم و شاهد آن باشم که افراد جمع شوند، آمار بگیرند و بروند.

در اینجا باید به مسئله دیگری هم توجه بدهم و آن اینکه ستاد نیرو و مجموعه پادگان مربوطه در روز ۲۲ بهمن مورد غارت مردم انقلابی قرار گرفته بود و درب‌ها و تمام قاب عکس‌های شاه، فرح و ولیعهد که در اتاق‌ها بود، همه شکسته و در اتاق‌ها ریخته شده بود. کثوی میزها هم به هم‌ریخته و بعضاً شکسته شده بود. اینها که می‌گویم سوای غارت اسلحه‌خانه و ماشین‌ها بود. به هر حال، با این وضع امکان کارکردن و استقرار و حضور افراد در اتاق‌ها وجود نداشت.

به جناب سرهنگ افتخاری پیشنهاد دادم که بروم نزد حجت‌الاسلام موسوی دامغانی که مسئول پادگان بود و پیشنهاد بدهم که آماده‌ام به جای آنها و کمیته مستقر، مسئولیت را به عهده بگیرم. همین‌طور هم شد. از اوایل اسفند ۱۳۵۷، فرمانده پشتیبانی قرارگاه نیروی زمینی شدم. در حالی که از مجموع واحدهای خدمات پست مهندسی، پاسدار و... فقط پنج نفر سرباز در پادگان مانده بودند و بقیه به فرمان امام خمینی (ره) رفته بودند.

یادم می‌آید ظهرها برای ناهار ۵-۴ نفر افسری که در پادگان کار می‌کردیم، منجمله تیمسار ولی‌الله فلاحی، می‌رفتیم از پاسگاه ژاندارمری اُزگُل (که در مجاورت مینی‌سیتی و شهرک شهید محلاتی واقع شده است) غذا می‌گرفتیم و یا برای گرفتن فشنگ تفنگ‌های ۳ عناصر نگهبانی پادگان، از کمیته سوهانک که مسئول آن آقای به نام سهراب سوهانی بود، کمک می‌گرفتیم.

باز یادم می‌آید که در آن ایام، در ستاد نیروی زمینی هیچ خودرویی وجود نداشت. تمام خودروها به تاراج رفته بود. تنها یک دستگاه خودروی پیکان وجود داشت، که آن هم در اختیار حاج آقا موسوی بود و من برای ترابری تیمسار ولی‌الله فلاحی از منزلش به ستاد نیرو و برعکس از این خودرو استفاده می‌کردم.

هر روز از تاریکی صبح با همین چند نفر افسر و سرباز و درجه‌دار به نظافت و آماده‌سازی طبقات ساختمان نُه طبقه مشغول بودیم، الحمدلله خیلی زود هم آماده شد. تاریخ حضور افراد

هر معاونت در پشت درب‌های شیشه‌ای ساختمان نه طبقه نصب و در آمارگیری‌ها ابلاغ می‌شد، که چه تاریخی افراد سر کار بیایند.

مثلاً مقرر گردید از مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۲ مسئولان دوایر اداری هر روز در پادگان حضور یابند، بجز خانم‌های کارمند که به آنها ابلاغ شد از مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۲۰ به بعد حضور پیدا کنند. کارکنان معاونت‌ها هم طبق برنامه و به مرور حضور پیدا کنند. ساعت شروع خدمت از تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۳ تا دستور ثانوی از ساعت ۸:۰۰ تا ۱۳:۳۰ تعیین و ابلاغ شد و دستورات دیگری که همه در راستای انسجام و شکل‌گیری ستاد نیروی زمینی ارتش بود. از ناهار و غذای نیمروز هم خبری نبود.

در اینجا ضروری می‌دانم خلاصه و منتخبی از صحبت‌های جناب سرهنگ زرهی ستاد محمد افتخاری را که در اولین روز افتتاح کاری ستاد نیروی زمینی در مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۲ برای کارکنان ستاد ایراد کرده است را از روی دست‌نوشته ایشان انتخاب و بیان کنم:

«همکاران گرامی و ارجمند! من سرهنگ زرهی ستاد محمد افتخاری، افسر عملیات منظم ستاد نیروی زمینی و عضو شورا یا کمیته مشورتی ستاد کل ارتش ملی اسلامی ایران و یا به عبارت دیگر، عضو جناح نظامی دوم (البته بنا بر گفته روزنامه‌ها)؛ اما آنچه که بیشتر لازم است به اطلاع برسانم اینکه من در حال حاضر دارای هیچ شغل و یا مقامی در ستاد نیروی زمینی نمی‌باشم. تنها مأموریت من که از جانب ستاد کل ارتش ملی اسلامی ایران ابلاغ گردیده است، همانا نقش رابط بین کمیته انقلاب امام خمینی و شما پرسنل (کارکنان) ستاد نیروی زمینی است؛ اما چگونگی مأموریت من: ابتدا مأموریت دارم که مراتب امتنان و تشکر ستاد کل ارتش ملی اسلامی ایران را به فرد فرد پاسداران انقلاب که با تحمل تلفات و جانفشانی در این مدت از قرارگاه ستاد نیروی زمینی ارتش ملی اسلامی ایران حفاظت نموده‌اند تقدیم کنم.

دوم: بازگو نمودن مختصری از چگونگی روند انقلاب ملت ایران به رهبری قائد عظیم‌الشان آیت‌الله العظمی امام خمینی و نقش شما در این انقلاب است.

در موضوع اینکه چه کسانی در تحقق بخشیدن به این انقلاب بیش از سایرین سهیم بوده، شکی نیست که جامعه و روحانیت در صفوف مقدم جای خواهند گرفت؛ اما اینکه سهم نیروهای نظامی مؤمن به انقلاب چه مقدار است بحث

نمی‌نمایم، زیرا تحلیل آن به عهده رهبران انقلاب و تاریخ است. تاریخ در آینده‌ای بسیار نزدیک به قضاوت خواهد نشست. فقط این را اضافه می‌نمایم که پرسنل (کارکنان) انقلابی نیروی زمینی ارتش ملی اسلامی ایران جای والای خود را در تاریخ انقلاب مستضعفین ملت ایران نشان خواهد داد.

شما به عنوان پرسنل (کارکنان) نیروی زمینی ارتش ملی اسلامی ایران، در این رهگذر تاریخی دو وظیفه دارید: یکی در خارج از محیط کار و در اجتماع به عنوان فردی از افراد ملت مسلمان ایران و دیگری در داخل محیط کار و در سربازخانه به عنوان فردی از افراد ارتش ملی مسلمان ایران.

همچنین، از بین پرسنل (افراد) وفادار به انقلاب و در نظر گرفتن کلیه جوانب که بحث آن از حوصله شما خارج است، بهترین فرماندهان و رؤسا را برای هدایت و فرماندهی انتخاب و احکام گروهی از آنان صادر و به کار گمارده خواهد شد. آنچه که توجه به آن ضروری است، کلیه احکام به عنوان سرپرست می‌باشد.

معاونین و رؤسای ادارات ستاد نیرو و رؤسای شعب اداری بایستی از امروز ۱۳۵۷/۱۲/۱۲ در دفتر کار خود حاضر باشند. آنها می‌توانند افرادی را که حضورشان در محل کار ضروری است احضار نمایند. تاریخ حضور کلیه خانم‌های کارمند در محل خدمت دوشنبه ۱۳۵۷/۱۲/۲۰ تعیین و ابلاغ می‌گردد.

هیچ‌یک از پرسنل (کارکنان) حق حضور در محل خدمت قبل از تاریخ‌های تعیین شده را ندارند. ساعت شروع خدمت از تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۳ تا دستور ثانوی از ساعت ۰۸:۰۰ صبح الی ۱۳:۳۰ تعیین و ابلاغ می‌گردد.

پرسنل (برادران) پاسداران انقلاب تا خاتمه گشایش کامل ستاد نیروی زمینی ارتش ملی اسلامی ایران، همچنان مأموریت حفاظت و کنترل عبور و مرور به پادگان را به عهده خواهد داشت. بنابراین، لازم است کلیه پرسنل (کارکنان) نهایت همکاری را در جهت انجام وظیفه با پرسنل (برادران) پاسداران انقلاب معمول داشته و مانع انجام وظایف قانونی آنها نشوند.»

فضای حاکم بر محیط پادگان لویزان و ستاد نیروی زمینی ارتش کاملاً بهت‌زده بود. همه کارکنان ستاد، افسر، درجه‌دار، کارمند، زن و مرد (از سربازان که خبری نبود)، همه بی‌تفاوت و بلا تکلیف و نگران آینده و سرنوشت خود و بهت‌زده از سرعت پیروزی انقلاب اسلامی بودند.

خاطره چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی / ۳۵

شهید سپهبد محمدولی قره‌نی که به فرمان امام و رهبر کبیر انقلاب از مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۴ به ریاست ستاد ارتش ملی اسلامی ایران منصوب شده بود و بعد از ۷۰ روز به ناچار استعفا داده و در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ هم ترور شد، موقعی که در همان روز وارد ستاد ارتش می‌شود، می‌گوید: «اینک ما وارث یک ارتش از هم پاشیده هستیم. در ستاد کل هیچ کس نیست.»

حضرت آیت‌الله سید محمود طالقانی که از رهبران شناخته‌شده انقلاب اسلامی بود، در مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۸ می‌گوید: «اگر به میل من باشد، یک پاسبان را در رأس شهربانی و یک ستوان یکم را در رأس ستاد ارتش قرار می‌دهم.»

در هشت روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود که کلیه امرای ارتش و نیروی انتظامی به عللی از کار برکنار شدند (متواری، بازنشسته، تصفیه، بازداشت، اعدام). به طوری که می‌دانید، در روز اول اسفند ۱۳۵۷، به پادگان تیپ ۳ مهاباد لشکر ۶۴ ارومیه توسط عوامل حزب دمکرات کردستان حمله شد و کلیه سلاح‌ها و تجهیزات آن به تاراج رفت. همزمان توسط چریک‌های فدایی خلق ایران، منطقه گنبد کاووس به آتش کشیده شد. در ۱۳۵۸/۲/۲۷ به ستاد لشکر ۲۸ پیاده سنج حمله شد.

به مرور آتش ناامنی به سایر نقاط کشیده می‌شد. در مورخ ۱۳۵۸/۲/۲۳، پاسداران خرمشهر با عناصر مسلح سازمان خلق عرب درگیر شدند. در مورخ ۱۳۵۸/۳/۱، رادیو بی.بی.سی از زاهدان به عنوان پایتخت بلوچستان نام برد. در مورخ ۱۳۵۸/۱/۱۲، اولین تجاوز عراق به پاسگاه مرزی بهرام‌آباد در مهران صورت گرفت و در مورخ ۱۳۵۸/۸/۹، عراق شهر قصرشیرین را گلوله‌باران کرد.

این مطالب را به طور خلاصه و فهرست‌وار برای این گفتم که به فضای آن روز کشور و ارتش ملی اسلامی ایران آشنا شوید. در چنین وضعیتی، چشم تمام مسئولان کشور به ستاد نیروی زمینی ارتش دوخته شده بود که فقط اسمی از آن باقی مانده بود. فرمانده نیروی زمینی سرلشکر ولی‌الله فلاحی بود که می‌گفت: «این آقای خلخالی حکم جلب من توی جیبش هست و هر موقع مرا می‌بیند گوشزد می‌کند.» همچنین می‌گفت: «حضرت علی (ع) یک چاهی داشت که سرش را داخل آن بکند و فریاد بزند. من همان چاه را هم ندارم.»

اولین مراسم روز ارتش

روز یکشنبه ۱۳۵۸/۱/۲۶ امیر ولی الله فلاحی احضارم کرد و گفت: «قرار است که روز چهارشنبه ۱۳۵۸/۱/۲۹ توسط حضرت امام به نام روز ارتش نامیده شود و واحدها در خیابان‌ها رژه بروند. شما بررسی کنید محل سان و رژه کجا باشد و جایگاه را هم آماده کنید.» با اینکه نه تجربه این کار را داشتیم و نه امکانات ساخت جایگاه و خط‌کشی محل استقرار و... ولی خیلی خوشحال شدم. از نگاه حضرت امام (ره) به ارتش و علاقه ایشان به اینکه هر چه زودتر ارتش انسجام خودش را به دست آورد و این انسجام هم به رخ ملت ایران و بویژه مخالفان انقلاب اسلامی کشیده شود، خیلی امیدوار و خوشحال بودم.

به هر حال، بلافاصله با جناب سرهنگ افتخاری همکاری کردم و به اتفاق از ضلع شمالی میدان آزادی (محل فعلی ترمینال غرب) بازدید کردیم و محل انتخاب شد. برای جایگاه هم از دو کفی (تریلر) استفاده کردم. منتها به توصیه دوستان قرار شد که این دو کفی توسط لوله‌های داربست به هم جوشکاری و محکم شوند، تا در اثر ازدحام مردم و احتمالاً مخالفان متلاشی نشود. به هر حال، دستورات از طریق ستاد نیروی زمینی به واحدها داده شد. محل جایگاه هم ساخته شد و من به عنوان اولین افسر میدان سان و رژه در تهران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مراسم را اداره کردم. این مراسم همان مراسمی است که آقای مهندس مهدی بازرگان (نخست‌وزیر دولت موقت) و آقای یاسر عرفات از واحدها رژه گرفتند.

من فرمانده پشتیبانی قرارگاه نیروی زمینی بودم، ولی امکانات نداشتم، حتی یک خودرو و یک سرباز راننده که فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی الله فلاحی را به ستاد مشترک ارتش برای حضور در جلسات ببرد. مجبور بودم هر روز به آقای موسوی دامغانی که او هم فقط یک پیکان در اختیار داشت رو بیندازم و خودرو را عاریه بگیرم.

یک روز فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی الله فلاحی مرا احضار کرد و گفت: «آقای سرهنگ، این آخوند پادگان (حاج آقا موسوی دامغانی) اصرار دارد که این مبلمان اتاق فرماندهی را جمع کنیم و روی زمین بنشینیم. اینها را بردار ببر.» هرچه اصرار کردم اولاً جمع‌آوری مبل‌ها کار صحیحی نیست و ثانیاً جایی ندارم که این حجم از مبلمان را ببرم قبول نکرد. مبل‌ها را بردم در ساختمان یک طبقه مقابل پله‌های ساختمان نُه طبقه که قبلاً محل ناهارخوری کارمندان و درجه‌داران بود و حالا به باشگاه سرباز تغییر نام داده است؛ البته پس

از رفتن کمیته مستقر در ستاد نیرو و منجمله حاج آقا موسوی آنها را برگرداندم به اتاق فرماندهی نذا و هنوز هم این مبلمان پر حجم و بزرگ قابل استفاده می باشد.

از اوایل سال ۱۳۵۸، به مرور چشم و گوش بعضی از افراد نظامی باز شد و هر روز ادعای حقوق از دست رفته در رژیم گذشته را داشتند. منجمله ۲۹ نفر کارمند روزمزد باغبان، بی سواد که عمدتاً با سنین بالا بودند و حالا می خواستند استخدام رسمی بشوند و اینها مرتب با ازدحام جلو ساختمان فرماندهی تظاهرات می کردند. فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی الله فلاحی از من خواست یک کاری برایشان بکنم. با هماهنگی با معاونت نیروی انسانی و شعبه آجودانی ستاد نیرو این کار انجام شد. درجه داران واحد ترابری که بیکار هم بودند، تقاضاهایی را داشتند. سربازان پُست مهندسی هم تقاضا داشتند که مثل افسران و درجه داران سر خدمت حاضر شوند، شبها به منزلشان بروند و موی سرشان را هم کوتاه نکنند. اینگونه تظاهرات و شعار دادن ها و اعلامیه دادن ها هر روز دیده می شد، بخصوص که از خارج از پادگان هم تحریک می شدند.

روزی نزدیک غروب بود که به اتاق فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی الله فلاحی احضار شدم. انتظامات خبر داده بود که تعدادی سرباز جلو درب پادگان ازدحام کرده اند و شعار می دهند. گفت: «برو ببین چه می خواهند.» رفتم و دیدم دو دستگاه اتوبوس حاوی فارغ التحصیلان دوره سپاه دانش گرگان هستند که به کرمانشاه منتقل شده اند. آمده اند و می گویند که به کرمانشاه نمی رویم. به فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی الله فلاحی جریان آنها را گزارش دادم. خواستم که آنها را پذیرش بدهم تا کمبود شدید سربازها را تا حدودی جبران کنم که ایشان هم موافقت کردند.

سپاهیان دانش دیپلمه را به شرطی پذیرفتم که مانند یک سرباز عادی خدمت کنند. این شرطی بود که در همان برخورد اولیه با آنها گذاشتم. با این پذیرش تا حدودی مشکلات خدمات و تأمین پادگان که ناشی از عدم وجود سرباز بود، مرتفع شد.

مشکل دیگر من حفظ جان فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی الله فلاحی بود که نیاز به افراد آموزش دیده داشت. این مشکل هم با مشاورت افسران سابق گارد از بین عناصر محافظ ویژه شاه که تعدادی از آنها به تازگی از کشور مصر برگشته بودند، برطرف شد. آنها در دو تیم سه نفره انتخاب شدند. سرپرستی اینها به یکی از بهترین و ورزیده ترین درجه داران به نام سرکار استوار جعفر بُریری واگذار شد.

شرحی از حال و هوای نظامی آن روزها

با همه تلاش‌ها، احساس کردم تا مراسم صبحگاه و برنامه «س» در پادگان اجرا نشود، روال زندگی سربازی بر اساس یک برنامه مدون و منضبط و نظم و ترتیب که سال‌ها در ارتش آموخته بودم و با آن تربیت شده بودم، میسر نخواهد شد.

این بود که سؤال‌هایی مانند: با کدام پرچم؟ با کدام دعای صبحگاهی؟ چگونه مراسم را اجرا نماییم؟ برایم پیش آمد. بعد از تبادل نظر با فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی‌الله فلاحی و دیگران قرار شد از پرچم سه رنگ ساده و بدون هیچ آرمی و برای دعای صبحگاهی از متن زیر استفاده شود:

به نام خداوند در هم کوبنده ستمکاران و جباران زمان.

سلام بر پیامبران گرامی بویژه پیامبر اسلام که راه حق و آزادی را به بشریت رهنمون گردانید.

سلام بر خون جوشان شهدای اسلام که مکتب شهادت را فراراه خلق مستضعف جهان قرار داد.

ما سربازان مجاهد اسلام که در این سربازخانه گرد آمده‌ایم از خداوند منان خواستاریم:

پروردگارا، پرچم جمهوری اسلامی ایران را برافراشته دار.

خداوندا، ما را در خدمتگزاری به خلق ایران یاری فرما.

بار الهی، شهدای راستین میهن و گلگون کفن‌ان انقلاب اسلامی ایران را آمرزیده دار.

من با نمایندگان و یا افرادی که از سایر واحدهای نیروی زمینی برای حل مشکلات اداری و یا بلا تکلیفی خود به ستاد نیرو مراجعه می‌کردند، در تماس بودم. همچنین، در جریان تصفیه‌های کمیته‌ها هم بودم. جریان ناامنی و عدم امنیت در کردستان هم در جراید و رسانه‌ها پخش می‌شد. اینها همه مرا نگران می‌کرد.

در کتاب‌ها خوانده بودم که هر انقلابی جنگی به دنبال دارد. مثل انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، انقلاب ۱۶۴۰ انگلستان، یا انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا.

همیشه از خودم می‌پرسیدم اگر جنگی به ما تحمیل کنند، با این اوضاع و عدم انسجام واحدها تکلیف چیست؟

انتصاب فرماندهان و مسئولان یگان‌ها را که توسط کمیته‌های تصفیه، رایزنی و مشاوره می‌شد قبول نداشتیم. اساس انتخاب افسران توسط این کمیته‌ها این بود که کسی از آنها شکایت نکند و نکرده باشد و از آنها گله‌مند نباشند. خوب مُسَلِّم است کسی که دیکته ننوشته غلط هم ندارد. کدام فرمانده یگان است که تمام افراد زیردستش از او راضی باشند. بالأخره یکی دو نفر پیدا می‌شوند که ناراضی باشند. همین کافی است که امتیاز نیاورد. در نتیجه، بیشتر افسران باتجربه، خدمت صف داشتند و فرماندهی کرده بودند و حتی افسران ستادها از چرخه خدمتی خارج شدند و جایگزین آنها افسرانی بی‌تجربه و غیرمدیر شدند که اولین ویژگی آنها «همرنگ شدن با جماعت» بود، یکی دو آیه از قرآن را حفظ کرده بودند و کمی هم محاسن گذاشته بودند. دیگر کسی حریف اینها نبود.

برای من و همه مُسَلِّم بود که آمریکا و غرب به راحتی این متحد توانمند، ثروتمند و گسترده در منطقه خاورمیانه را از دست نخواهد داد و تلاش خواهد کرد انقلاب اسلامی را به نفع خود کنترل کند. فرقی نخواهد کرد چه بلوک غرب و چه بلوک شرق، هر دو تلاش خواهند کرد در این آشفته‌بازار اوضاع نظامی، اقتصادی، سیاسی ایران و عدم امنیت نسبی در بعضی استان‌ها به نفع خودشان و بر اساس راهبرد خودشان استفاده کنند.

آنها در راستادی راهبردشان برنامه‌ها داشتند:

اول: فعال کردن انرژی‌های ضدانقلاب و توسعه تضادهای داخلی و خرج کردن انرژی‌های انقلابیون در درون مرزها که این را به وضوح می‌دیدیم.
دوم: تحمیل یک جنگ.

من آگاهی‌های سیاسی نداشتیم و ندارم؛ ولی در قبل از انقلاب در سناریوی تمرینات و رزمایش‌های عملیات غیرمنظم که در نیروی زمینی به نام تمرینات «شهاب» معروف بود، همیشه در یک طرف نیروی این رزمایش یکی از گردان‌های تیپ ۲۳ نوهده (کلاه سبزه‌ها) بودند، که بر اساس سناریو و کنترل و نظارت داورها، منطقه مسئولیت لشکرها را به هم می‌ریختند و ناامن می‌کردند و طرف دیگر رزمایش، لشکرها و نیروی انتظامی و امنیتی بودند که باید امنیت را به منطقه بازگردانند. در مرحله آخر این رزمایش‌ها، عملیات منظم و حمله یک دشمن خارجی به درون مرز ایران و پدافند لشکرها بود. من در زمانی که در لشکر ۷۷ مشهد خدمت می‌کردم، دو مرتبه در این رزمایش شهاب که به نام شهاب ۵ نامیده شده بود، شرکت داشتم. در این ایام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و مشاهده اوضاع ناامنی در کردستان و آذربایجان غربی

یا در خوزستان و گنبد، تمام خاطرات آن ایام و رزمایش شهاب ۵ برای من زنده و تداعی می‌شد که نکند جنگی به دنبال داشته باشد.

از همان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، شعار انحلال ارتش بود که چه در رده‌های بالای کشور و مدیریتی صحبت می‌کردند و چه در رده‌های پایین واحدها که از طریق نفوذ گروهک‌ها شعار می‌دادند. به عبارتی، می‌خواهم بگویم که در این ایام هم از برون ارتش و هم از درون ارتش شاهد این شعارها و اهداف بودم. دشمنان انقلاب به خوبی می‌دانستند که انقلاب بدون ارتش نمی‌تواند پابرجا باشد.

حضرت امام (ره) هم به خوبی این را می‌دانست و دیدیم که فرمان روز ۲۹ فروردین را به نام روز ارتش صادر کرد و همه جا از انسجام و فرمان‌برداری زیردست از فرماندهان صحبت می‌کند و باز هم دیدیم که اولین ترور سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ترور شهید سرلشکر محمدولی قره‌نی (رئیس ستاد مشترک ارتش) بود.

مسئله‌ای که هر روز از پادگان‌های تهران، در هر سه نیرو شاهد آن بودیم، مسئله شعارهای ارتش شورایی و ارتش بی‌طبقه توحیدی بود. یعنی چیزی که هیچ‌کدام از این شعاردهندگان آن را نمی‌فهمیدند و مثل خود من سر در نمی‌آوردند؛ ولی شعارهایش را می‌دادند. آنها استناد به آیه شریفه «و امرهم شورا بینهم...» را خوب حفظ کرده بودند؛ البته باید بگویم آنهایی که گرداننده و سازمان‌دهنده این شعارها و برنامه‌ها بودند درست فهمیده بودند. آنها وقتی که دیدند که در شعار انحلال ارتش، حریف حضرت امام (ره) نمی‌شوند، گفتند: «بیاییم ارتش بدون سر داشته باشیم. یعنی ارتش شورایی.»

من نمونه این طرح شورایی که در تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۵۸ توسط نماینده درجه‌داران پایگاه هوایی بندرعباس و یا اعلامیه دیگری که از امام (ره) می‌خواهند با ارتش بی‌طبقه توحیدی و تشکیل شوراها در ارتش موافقت کنند و به حضور امام (ره) ارائه کردند که تصویب آن را بگیرند و ناکام ماندند را به اطلاع شما می‌رسانم، تا همه بدانند چه برنامه‌هایی بود و اگر حضرت امام (ره) نبودند ارتش، یعنی تنها نیروی مدافع کشور و انقلاب، یعنی بازوی نظامی انقلاب اسلامی را از انقلاب می‌گرفتند.^۱

من اعتقاد داشتم و به خوبی می‌دیدم که ستاد نیروی زمینی مغز و قلب تپنده ارتش است و باید هر چه سریع‌تر همانند دوران قبل از انقلاب شکل بگیرد تا بتواند بر لشکرها و یگان‌هایش

۱. متن اساسنامه ارتش شورایی (به ضمیمه اسناد مراجعه شود).

شرحی از حال و هوای نظامی آن روزها / ۴۱

در کنترل و مقابله با ناامنی‌های کشور و بویژه کردستان اشراف و مدیریت منطقی و اصولی داشته باشد. این ایده و تفکر و انگیزه من در خدمت یک ساله‌ام در سمت فرمانده پشتیبانی قرارگاه نیروی زمینی بود و شکر خدا در این وظیفه خیلی موفق بودم و امروز که به آن روزها فکر می‌کنم، احساس غرور می‌کنم. در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱ به درجه سرهنگی نائل و در مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۴ مفتخر به دریافت سه ماه ارشدیت گردیدم.

ستاد نیروی زمینی به گونه‌ای مورد تاراج قرار گرفت که حتی یک اسلحه و یک فشنگ هم باقی نگذاشتند. حتی یک خودرو و یک آچار هم باقی نگذاشته بودند. به کمیته‌ای اشاره کردم که به سرپرستی آقای موسوی دامغانی و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ستاد نیروی زمینی مستقر شده بودند. تعداد زیادی از این اسلحه‌ها را از دست مردم چپاولگر گرفتند و در پاسدارخانه درب شمالی انبار کردند. بعدها هم که این کمیته از سربازخانه رفت، تمام این اسلحه‌ها و مقداری وسایل دیگر منجمله میز و صندلی‌های مربوط به گروه مستشاری و حتی کلاه‌های آهنی را بار کامیون کردند و جلو چشمانم که حالا فرمانده قرارگاه نیروی زمینی بودم، بردند و وقتی که مراتب را به فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی‌الله فلاحی اطلاع دادم گفت: «بگذارید ببرند.»

این تهاجم و غارت به سربازخانه‌ها در تمام پادگان‌های ارتش مثل هم نبودند. پادگان‌هایی هم در شهرهای دیگر بودند که تمام وسایل و تجهیزات آنها دست‌نخورده و فقط از نظر نیروی انسانی دچار کاستی و بی‌تفاوتی گردیده بودند. سایر پادگان‌های تهران هم مورد تهاجم و غارت و خسارت‌های زیاد قرار گرفته بودند.^۱

آنهایی که این حملات و غارت‌ها را طراحی و اجرا می‌کردند، خوب متوجه شده بودند باید ابتدا مغز را از کار انداخت، یعنی ستاد مشترک ارتش و ستاد نیروی زمینی ارتش را غارت کردند. خوب هم فکر کرده بودند.

۱. مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۴ حداقل بیست هزار نفر به دیورفتند و با اسلحه برگشتند. بجز سلاح کلاشنیکف که روسی است، بیش از ده‌ها هزار سلاح از انواع ۳، مسلسل یوزی، ام ۱، کلت کالیبر ۴۵، مسلسل‌های سبک و سنگین، نارنجک‌انداز و صدها هزار فشنگ الآن در دست مردم است. منبع: کتاب پیدایش نظام جدید، ص ۱۲۲ ویراستار

انتصاب به فرمانده لشکر ۱ مرکز

صبح روز ۱۳۵۸/۱۲/۴ بود. قبل از مراسم صبحگاه، فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی‌الله فلاحی مرا احضار کرد. در جلو ساختمان فرماندهی، ایشان به اتفاق تیمسار سرتیپ علی‌مردان خزاعی منتظر من بودند. راننده و خودروی ایشان هم آماده بود. سوار شده و به طرف پادگان لشکر ۱ مرکز که آن هم در همان لویزان است، حرکت کردیم. در مراسم صبحگاه لشکر ۱ به اتفاق دو امیر یادشده و سرهنگ عطاریان فرمانده لشکر ۱ در جایگاه ویژه میدان قرار گرفتیم. پس از مراسم صبحگاه امیر سرتیپ ولی‌الله فلاحی می‌خواست صحبت کند که از گوشه و کنار میدان صبحگاه صدای اعتراض و شعارها بلند شد. به طوری که ایشان نتوانستند صحبت کنند؛ از اینرو به واحدها ابلاغ شد که افسران و درجه‌داران در آمفی‌تئاتر لشکر حضور پیدا کنند. به اتفاق فرماندهی و جانشین نیروی زمینی و فرمانده لشکر به آمفی‌تئاتر رفتیم. در آنجا هم همان افراد مانع از صحبت نمودن سرتیپ ولی‌الله فلاحی و حتی فرمانده لشکر شدند؛ از اینرو دوباره به آنها ابلاغ شد: فرماندهی نذاجا در اتاق فرمانده لشکر حضور دارند. نماینده افرادی که صحبتی دارند بیایند و حرفشان را بزنند؛ البته هیچ‌کس نیامد و ما هم ساعت ۱۳:۰۰ سوار خودرو و عازم ستاد نیرو گردیدیم. در بین راه، فرماندهی نیروی زمینی سرتیپ ولی‌الله فلاحی رو به من کرد و گفت: «آقای سرهنگ اوضاع را دیدی؟» گفتم: «بله.» گفت: «با تیمسار خزاعی هم مشورت کرده‌ام. شما را برای فرماندهی لشکر در نظر گرفته‌ام و اصولاً امروز هم برای همین منظور شما را با خودم آوردم. آیا آمادگی دارید؟»

باور کنید برای یک لحظه شوکه شدم. وسوسه فرماندهی لشکر! مقام خیلی زیادی برای من سرهنگ بدون سنوات بود. از طرفی وضع آشفته لشکر و... به هر حال جوان بودم و جویای نام. قبول کردم. در موقع جدا شدن از آنها به من گفت: «فردا صبح آماده باش. به اتفاق تیمسار خزاعی به لشکر بروید تا شما را معرفی کنند.»

فردا صبح یعنی روز ۱۳۵۸/۱۲/۵ در مراسم صبحگاه لشکر ۱ مرکز به عنوان فرمانده لشکر ۱ معرفی شدم. هیچ شعاری شنیده نشد و مراسم اولین رژه لشکر هم برگزار شد.

از این به بعد باز روزهای سخت خدمتیم شروع شد. منتها در این لشکر و حتی این روزها دیگر شعارها کمتر شده و یا اصلاً دیده نمی‌شد؛ ولی آنچه زجرآور بود بی‌تفاوتی افسران و بعضی از درجه‌داران بود و دخالت تشکلهای شورایی درجه‌داران در یگان‌ها که عملاً فعالیت‌های آموزشی یگان‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

یکی دو نفر از درجه‌داران لشکر هم در تشکل نمایندگان درجه‌داران انقلابی ارتش بودند که فعالیت‌هایشان بیشتر در دانشگاه‌ها و محیط‌های دانشجویی که مسلماً محل فعالیت‌های گروهک‌های خلقی هم بود انجام می‌شد. یکی از این درجه‌داران و انقلابی‌تر از همه گروهبانی بود به نام شیری که راننده اتوبوس لشکر بود.

یک روز صبح که طبق روال خدمتیم قبل از مراسم صبحگاه از اماکن و برنامه «س»^۱ واحدها دیدن می‌کردم، در جلو گروهان ترابری متوجه شدم که در بیرون از آسایشگاه تختخوابی است و یک نفر هم روی آن خوابیده. در حالی که در این ساعت باید واحد برای اجرای مراسم صبحگاه آماده می‌شد. معلوم شد که این فرد همان درجه‌دار انقلابی یعنی گروهبان شیری است که به جای آماده کردن واحد برای مراسم صبحگاه هنوز خوابیده است. به جناب سرهنگ دوم نظری که رئیس دژبان لشکر بود، دستور دادم گروهبان شیری را به زندان لشکر منتقل کند.

بعد از ظهر و خاتمه خدمت بود که خبر آمد درجه‌داران راننده اتوبوس‌ها به عنوان همدردی با گروهبان شیری اعتصاب کرده و از ترابری کارکنان خودداری می‌کنند و خواستار آزادی گروهبان شیری هستند. واسطه‌هایی هم فرستادند که قبول نکردم، تا اینکه در حدود ساعت چهار بعد از ظهر نماینده سازمان عقیدتی - سیاسی لشکر و رئیس ستاد لشکر (جناب سرهنگ موسوی قویدل) آمدند واسطه شدند. گفتیم به شرطی می‌پذیریم که گروهبان شیری کتباً تعهد بدهد که درست خدمت کند؛ و بعد او را آزاد کردم. نمونه‌هایی هم از وضع آموزش و یا دخالت شوراها دارم که در ضمیمه تقدیم شما می‌گردد.^۲

همان طوری که گفتیم مشکل من در لشکر ۱ مرکز عدم روحیه و بی‌تفاوتی افسران بود. با اینکه فرماندهان گردان و گروهان شایسته‌ای داشتم، که نمونه آن جناب سروان رحیم رحمانی، جناب سرگرد فرض‌الله شاهین‌راد و جناب سرگرد حسین حسینی سعدی و شهید جناب سرگرد نورالدین مکی بودند که همه در جنگ درخشیدند، ولی کار آموزش و انضباط و انسجام واحدها آن طوری که من می‌خواستم پیش نمی‌رفت.

۱. برنامه «س». این برنامه بیانگر آغاز و انجام فعالیت‌های روزانه در یک سربازخانه است که در خلال آن زیردستان توسط سلسله مراتب فرماندهی مورد بازدید قرار گرفته، از آمادگی آنها جهت انجام امور روزانه برابر برنامه اطمینان حاصل می‌گردد. برنامه «س» از بیداری شروع و به خاموشی ختم می‌گردد. برگرفته از فرهنگ واژه‌های نظامی، تألیف سرتیپ ستاد محمود رستمی، ویراستار

۲. نمونه دخالت شوراها.

یکی از افسران واحد تکاور لشکر که البته آن موقع‌ها فعال نبود، به نام سروان گوهری که افسری ورزیده و شایسته بود به من مراجعه کرد، که با انتخاب تعدادی از درجه‌داران و افسران جزء لشکر طی یک آموزش دو سه ماهه، واحد تکاور را راه‌اندازی کند. من هم قبول کردم. آموزش هم به خوبی انجام شد.

بد نیست در اینجا کمی حاشیه بروم که مربوط به این خاطره‌ام است. در قبل از انقلاب و در گارد جاویدان این واحد تکاوری فعال بود و مراسم اختتامیه آن هم در میدان دربند و با حضور شاه انجام می‌شده است.

با این سابقه، سروان گوهری پیشنهاد داد انجام مراسم پایان دوره این یگان در محل میدان دربند که تجهیزات کابل‌کشی و راپل علامت‌گذاری‌ها از قبل آماده بود در حضور آقای بنی‌صدر (رئیس‌جمهور) برگزار شود. من هم از خدا خواسته که آموزش ارتش را به رخ ملت و رئیس‌جمهور که فرماندهی کل قوا هم بود بکشم، قبول کردم. دعوت‌نامه‌ها و هماهنگی‌ها هم از طریق ستاد مشترک انجام شد. من هم متن گزارشم را برای فرماندهی کل قوا تهیه کردم و تمرین هم کردم و قرار شد در بعدازظهر روز شنبه ۱۳۵۹/۴/۲۳ مراسم اجرا شود.

عصر روز جمعه برای کنترل و بازدید آمادگی این گروهان به دربند رفتیم. تنها یک کامیون از این واحد دیدیم. پرس و جو کردم. گفتند: «سروان گوهری را گرفتند و بردند کمیته سعدآباد». بلافاصله به کمیته سعدآباد رفتیم. از همان کیوسک جلو درب از سرپرست کمیته که اسمش داوود بود، تلفنی جویای ماجرا شدم و توضیح دادم که این برنامه با این شخص (سروان گوهری) فردا باید در حضور ریاست‌جمهور اجرا شود. ایشان قبول نکرد و تأکید داشت که برنامه فردا لغو شود. فوراً به دفترم آمدم و با تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد که فرماندهی نیرو بود تماس گرفتم و ماجرا را گفتم. گفت: «به من مربوط نیست. با هرکه هماهنگ کرده‌اید تماس بگیرید.» منظورش امیر ولی‌الله فلاحی بود. خلاصه کنم. تماس‌ها برقرار و برنامه مراسم این آموزش اجرا نگردید.

توجه دارید که تقارن تاریخ‌های ذکر شده با کودتای نقاب^۱ که به ناحق معروف به نوژه شده بود می‌تواند گوشه‌ای از ماجرا را روشن کند. به هر حال، از لشکر من تنها سروان گوهری و یک

۱. کودتای نقاب: نام کامل این کودتای نجات قیام انقلاب بزرگ است. طراحی کودتای نقاب از جمله تلاش‌هایی بود که سازمان سیا، حکومت بعث عراق، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و تعدادی از مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران به طور مشترک آن را طراحی کردند، که پیش از دستیابی به هرگونه هدفی، کشف و با شکست روبه‌رو شد. مثلث ریاست کودتای نقاب را سرهنگ دوم بازنشسته ژاندارمری محمدباقر بنی‌عامری (رهبر شاخه نظامی)، مهندس قادسی (رهبر

نفر گروهبان در ماجرای این کودتا دستگیر و اعدام شدند؛ در حالی که از سایر واحدها، منجمله لشکر ۲ و یا لشکر ۹۲ زرهی تعداد بیشتری از افسران دستگیر شدند. هدف من از بیان این مطالب این است که با اینکه لشکر ۱ سابق از گردآوری و ادغام واحدهای گارد شاهنشاهی تشکیل شده بود و در میان واحدهای نیروی زمینی این لشکر در تقدم هدف‌های ضدانقلاب بود که به آنها گاردی هم می‌گفتند، ولی در ماجرای کودتای انجام نشده نقاب دخالت نداشتند. به طور کلی، مجموعه‌ای از افسران و درجه‌داران وظیفه‌شناسی بودند. گروهبان شیری و سایر همفکران او در لشکر به محض شروع جنگ تحمیلی داوطلبانه و در تقدم نسبت به سایر کارکنان روانه جبهه‌ها شدند و دیگر از ادعای ارتش شورایی و ارتش بی‌طبقه توحیدی هیچ صحبتی شنیده نشد.

با برملا شدن طرح کودتای نقاب^۱، تمام زحماتم در راستای انسجام روحیه و آمادگی ارتش به باد رفت. انگار آب سردی روی سرم ریختند. هدف کودتاچیان هم همین بود. اگر موفق نشود که به نظر من طراحان آن با آگاهی از حضور مردم در صحنه مطمئن بودند که کودتا به سرانجام نمی‌رسد و مطمئن بودند که کودتای نقاب محکوم به شکست است، ولی یک اثری دارد که از موفقیت کودتا هم کمتر نیست و آن بی‌اعتمادی به ارتش و پیامدهای آن بود. یعنی برنامه مرحله سوم دشمنان انقلاب، بعد از شعار انحلال ارتش و شعار ارتش شورایی و بی‌سر و مغز کردن ارتش. حالا نوبت بی‌اعتمادی مسئولان و مردم به ارتش و ایجاد حالت بی‌تفاوتی و ضعف شدید روحیه کارکنان است که صد البته خیلی هم موفق بودند.^۲

شاخه سیاسی) و منوچهر قربانی فر (تدارکات) بر عهده داشتند. برگرفته از: شاداب عسگری، حصرشکنان، انتشارات سوره سبز، تهران ۱۳۹۲، ص ۶۸، ویراستار

۱. روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸/۱۱/۱۸، ص اول، راهپیمایی اعتراض‌آمیز کلاه سبزه در تهران، حدود پانصد نفر از کلاه‌سبزه‌ها: مردم به هوش باشید فرماندهان خائن در فکر کودتااند. اداره سوم ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران (مرکز فرماندهی) طی نامه شماره ۲۶۵ تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۸، به ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران، گزارش نوبه‌ای عملیاتی ۲۴ ساعته را ارسال کرد و در بند متفرقه (ج) اعلام نموده است: در ساعت ۰۹:۳۰ روز ۱۳۵۸/۱۱/۱۷، عده‌ای در حدود ۱۵۰۰ نفر از کلاه‌سبزه‌ها شعارگویان "مردم هوشیار باشید ارتش می‌خواهد کودتا کند" از میدان خُر به طرف خیابان کارگر در حرکت بوده‌اند. منبع خبر: سپاه پاسداران. اقدامات انجام شده: مراتب جهت شناسایی مقصرین به نیروی زمینی و تحقیق و گزارش مواقع به اداره دوم و به منظور جلوگیری از خروج افراد از پادگان و پیوستن به غیرنظامیان به دژبان مرکز اعلام گردید. ویراستار

۲. کودتای نقاب: نام کامل این کودتا نجات قیام انقلاب بزرگ است. این ستاد با هدف جذب آیت‌الله سیدمحمدکاظم شریعتمداری یکی از مراجع تقلید وقت فعالیت می‌کرد. ساختار سازمانی کودتای نقاب در ایران و پاریس پی‌ریزی شد. علاوه بر پول‌هایی که آمریکا، انگلیس و عراق در اختیار ستاد کودتا در پاریس قرار می‌دادند، بقایای خاندان سلطنت نیز

نمونه‌ای از آن را بگویم. اخیراً در فضای مجازی یک ویدئو پخش شد که مربوط به روزهای بعد از ۲۲ تیرماه ۱۳۵۹ و کودتای نقاب است که در آن حجت‌الاسلام دکتر حسن روحانی در صحن علنی مجلس شورای اسلامی صحبت می‌کنند. من عین متن صحبت‌های ایشان را بازگو می‌کنم. ایشان در آن زمان نماینده مجلس بودند و تقارن انتشار این ویدئو در این روزها از فعالیت‌های انتخاباتی کاندیداهای ریاست‌جمهوری ۱۳۹۶ می‌باشد.

«توطئه‌گرها را خوب است در مراسم نماز جمعه به دار آویزان کنند تا مردم هم مشاهده کنند و تأثیر بیشتری داشته باشد. نکته دیگر بازنشسته‌های ارتش هستند. بازنشسته‌های ارتش عده‌ای خارج از کشور هستند و دارند حقوق بازنشستگی می‌گیرند و مشخص است دارند توطئه می‌کنند. عده‌ای هم در داخل کشور حقوق بازنشستگی می‌گیرند و سالم هستند و مشخص است که چه کار می‌کنند. اگر هم توطئه نمی‌کنند، حداقل حقوق کامل بازنشستگی به آنها پرداخت نشود. معلوم نیست در رژیم گذشته خدمت کرده باشند. حداقلی که بتوانند زندگی را بگذرانند و نه بیشتر. این صلاح نیست که از بیت‌المال ملت مستضعف به یک مشت امیر بازنشسته داده شود که آنها هم در سطح کشور توطئه کنند. به نیروهای مخصوص (تیپ ۲۳ نوه‌د) که بارها به مسئولان گوشزد شده و پیشنهاد شده که اینها خطرناک هستند، این نیرو را منحل اعلام کنند که توجه نشد. متأسفانه در این کودتا هم بخش عظیمی از آنها شرکت داشتند.»

در پاسخ شهید دکتر مصطفی چمران که در آن موقع وزیر دفاع بودند، اظهار می‌نماید:

«متأسفانه بعضی از دوستان نماینده ما همچنان با همان شور و هیجان به ارتش حمله می‌کنند. همان کسانی که این توطئه را کشف کردند در داخل ارتش بودند؛ لذا کوبیدن ارتش به صورت کلی عمل صحیحی نیست. عملی است که استعمار

بخشی از نیازهای مالی کودتا را تأمین می‌کردند (ص ۱۷۲). رژیم عراق در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ اطلاع داد که قایقی حامل ۲/۵ تن اسلحه در نزدیکی سواحل بوشهر آماده تحویل سلاح می‌باشد. منوچهر قربانی فر که از شرکای شرکت کشتیرانی حمل و نقل (استارلاین) بود، فردی به نام کوروش ناظمیان را مأمور ساخت، تا توسط لنج سلاح را تحویل بگیرد. روابط پنهانی شرکت (استارلاین) با کشور عراق، رکن دوم ارتش جمهوری اسلامی ایران را نسبت به یک امر جاسوسی هوشیار و مترصد کشف آن ساخت. کتاب کودتای نوزده (نقاب)، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم، تهران، بهار ۱۳۸۴، ویراستار

می‌خواهد و این شعارهایی است که ضدانقلاب از روزهای اول انقلاب مسئله انحلال ارتش را مطرح کردند و هنوز هم به دنبال آن هستند. مسئله پاکسازی که همچنان ادامه دارد، مسئله خطرناکی است. دوست عزیز ما دکتر روحانی می‌گوید: تیپ ۲۳ را منحل کنیم. آیا صحیح است که بهترین نیروها را تصفیه کنیم که احتمالاً یک دهم آنها به دشمن بپیوندند؟ یا بهتر است که تحت کنترل خودمان داشته باشیم؟ من تعجب می‌کنم که جناب دکتر حسن روحانی که خودشان دست‌اندرکار ارتش هستند و در سازمان سیاسی - ایدئولوژی ما بزرگ‌ترین نقش را پیاده می‌کنند، به این مشکلات آگاهی کامل دارند. این ارتشی نبود که با ملت ما بجنگد. پیروزی انقلاب در سایه این حقیقت بود که ارتش به ملت ما پیوست. نجنگید.

من به خدای بزرگ سوگند می‌خورم افسرانی هستند در ارتش که من با جسارت کامل در پشت آنها نماز خوانده‌ام و هنوز هم می‌خوانم. مثالی بزنم. افسری از افسران پاک به نام سرگرد علی صیادشیرازی است. هم اکنون به فرماندهی عملیات غرب منصوب شده. این سرگرد، افسری است که سال گذشته در عملیات سردشت همراه من بود. در تقوا و ایمان و شجاعت و پاکی هرچه بخواهید در این افسر بی‌نظیر است. افسری است که در تفسیر قرآن از اکثر آقایانی که اینجا نشسته‌اند تبحر بیشتری دارد؛ لذا چنین کسانی به فرماندهی منصوب شده‌اند. بنابراین، با شعارهای تند چنین افسرانی را کوبیدن صحیح نیست. سرهنگ فکوری، فرماندهی نیروی هوایی ما کسی است که اکثر مؤمنین شما پشت سر او نماز می‌خوانند.»

دقیق خاطر من نیست که قبل از کودتای نقاب^۱ بود یا بعد از آن؛ ولی می‌دانم که در تیرماه سال ۱۳۵۹ بود که یک روز از دژبانی درب پادگان اطلاع دادند که آقای بنی‌صدر (فرماندهی

۱. افشای کودتای نقاب: افشای کودتای نقاب توسط یک خلبان نیروی هوایی بود. نخستین نقطه روشن کشف کودتای نقاب، اطلاعاتی بود که توسط خلبان نیروی هوایی به توصیه مادرش در اختیار آیت‌الله خامنه‌ای قرار گرفت (ص ۳۲۱). در تحلیل نهایی باید گفت: «اطلاعات مؤثر کارا از کودتای نقاب تا حدود زیادی پس از افشای کودتا به وسیله خلبانی از نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و تا حدود کمتری توسط درجه‌داری از تیپ نوهده که در اختیار (ستاد خنثی‌سازی کودتا) قرارگرفت، بود». اعضای ستاد خنثی‌سازی کودتا شامل: نمایندگان سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی، کمیته اداره دوم ستاد مشترک ارتش، اطلاعات و ارشاد و انجمن اسلامی نیروی هوایی ارتش و گروه ضربت مهدیه خانه‌های سازمانی قصر فیروزه بودند (ص ۳۲۴). گرچه ستاد خنثی‌سازی کودتا نسبت به واقعیت کودتا مطلع بود، ولی نبض آن را در دست نداشت. نبض کودتا به وسیله خلبانی که کودتا را لو داد و درجه‌دار تیپ نوهده در دست مسئولان

کل قوا) وارد پادگان شده‌اند. به سرهنگ دوم نظری، رئیس دژبان دستور دادم که ایشان را به دفتر من راهنمایی کند و خودم هم از دفترم بیرون آمدم تا به ایشان بیبومند. تعجب کردم که چرا بدون اطلاع قبلی آمدند، تا تشریفات سربازی را اجرا کنیم. به هر حال، ایشان گشتی در پادگان زدند. منجمله از آشپزخانه پادگان بازدید کردند و تشریف بردند. من که نفهمیدم برای چه آمدند و رفتند. شاید خودش هم چیزی دستگیرش نشد.

عجیب است که بیشتر اتفاقات در رابطه با جنگ ما و عراق و یا ارتش جمهوری اسلامی ایران در این تیرماه ۱۳۵۹ شکل گرفته است. مثل مسافرت و تماس برژینسکی مشاور امنیت ملی کاخ سفید آمریکا به اردن و ملاقات با صدام در مرز اردن و عراق و دادن قول ارونردود، یا کودتای نقاب، یا ازدیاد حملات نشریات داخلی یا مسئولان به ارتش و یا اطلاع دادن صدام به فرماندهان ارشد ارتش عراق، یا در کنفرانس طائف در عربستان در مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۴ و اطمینان دادن به سران کشورها و امارات خلیج فارس به اینکه حمله به ایران «این یک تفریح نظامی بیش نیست!» و یا حضور آقای بنی‌صدر در لشکر ۱، یا انحلال شورای انقلاب در مورخ ۱۳۵۹/۴/۲۶ دو ماه پیش از جنگ و یا...

اشاره کردم که در مدت شش ماه خدمتم در فرماندهی لشکر ۱، روزهای سختی را گذراندم. از کارم و از خدمتم بر خلاف اداره یک ساله فرماندهی پشتیبانی قرارگاه نزاچا بعد از انقلاب اسلامی راضی نبودم. همکاران همدل و جسور چه در کارهای ستاد لشکر و چه در فرماندهی واحدهایم نداشتم. به مصداق این ضرب‌المثل معروف «آهسته برو، آهسته بیا که گربه ساخت نزنه!» خدمت می‌کردند. حق هم داشتند. چرا؟ برای اینکه با یک یا چند شکایت و اطلاعیه بی‌امضا، سر و کارشان به کمیته‌های پاکسازی و یا کمیته‌های برون پادگانی که در مساجد مستقر بود، می‌افتاد. باور کنید این پرونده‌سازی برای خود من هم اتفاق افتاد. پرونده‌سازی در رابطه با شرکت در کودتای انجام نشده نقاب^۱ توسط یک سرباز، یک درجه‌دار، یک سرگرد از ستاد لشکر، البته خیلی هم خطرناک بود، ولی در پناه حق تعالی به خیر گذشت.

جمهوری اسلامی قرار گرفت. کتاب کودتای نوژه (نقاب)، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ چهارم، تهران، بهار ۱۳۸۴، ص ۲۷۰. ویراستار

۱. کودتای انجام نشده نقاب: حضرت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در خصوص چگونگی خنثی شدن این کودتا، در ملاقاتی که با جمعی از کارکنان و فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۷۴/۱۰/۲۰ داشتند، چنین فرمودند: توطئه خطرناکی بود؛ اما این توطئه هم به وسیله ارتشی‌ها خنثی شد. شاید ملت ایران نداند آن کسانی که موجب شدند توطئه کودتای بسیار خطرناک پایگاه شهید نوژه خنثی شود، خود جوانان ارتشی بودند که آمدند به ما اطلاع دادند.

باید قبول کنیم که ارتش به عنوان اصلی‌ترین پایگاه اتکایی رژیم شاهنشاهی بود و باید پذیریم که امواج انقلاب اسلامی مردم ایران قبل از روزهای پیروزی انقلاب، بیشتر از همه ارکان وجود ارتش را به لرزه درآورده بود. به طوری که بعدها حتی سخنان و توصیه‌ها و دستورات حضرت امام (ره) درباره انضباط و انسجام ارتش خیلی کارساز نبود.

شما می‌دانید که در روزهای قبل از انقلاب در اعتصاب کارکنان شرکت نفت، با سخنرانی آقای مهندس مهدی بازرگان (نخست‌وزیر دولت موقت) و توصیه‌های امام (ره) همه سرکارشان برگشتند و کار روال عادی خود را پیدا کرد؛ ولی در ارتش هیچ وقت این چنین نبود و نشد، حتی با دستورات امام خمینی (ره) با بخشنامه‌های ارتش، حتی تا روزهای اول جنگ. چرا؟ چراها را باید در ساختار ارتش و مفاهیم محتوایی ارتش‌ها جستجو کرد، بخصوص که در حوادث انقلاب ما، ارتش در نوک پیکان حمله دشمنان قرار داشت. همان که شما به آن تک اصلی در جنگ‌ها می‌گویید. تک اصلی به کدام منطقه ضعیف؟ به عبارت دیگر، دشمنان انقلاب و ارتش کدام نقطه ضعف را هدف قرار گرفتند؟ کدام پاشنه آشیل و یا چشم اسفندیار را دیدند؟ همان طوری که در صحبت‌های قبلی گفتیم، من افسری بودم که در قبل و بعد از انقلاب اسلامی در مشاغل ستادی و فرماندهی و یا ۲۵۵۵ روز حضور در جبهه خدمت کرده‌ام. من برداشت و تجربه خودم را می‌گویم. این پاشنه آشیل چیزی نبود، جز اختلاف طبقاتی در بین رده‌ها و درجه‌های ارتش و بالطبع تبعات آن.

با خارج شدن خیلی سریع رده‌های ژنرالی و تعداد زیادی افسران ارشد از چرخه مدیریتی و ساختاری ارتش، همزمان با تصرف سربازخانه‌ها و غارت آنها و با تخلیه سربازخانه‌ها و با حملات از بالا و از پایین به ارتش مظلوم و بهت‌زده، با برداشته شدن کنترل‌های فرماندهان و ضد اطلاعات، طبقه درجه‌دار و نیز سربازان وظیفه ناگهان احساس کردند که فضا و محیطی برای ابراز وجود پیدا کرده‌اند.

یک خلبان جوان در نیمه شب آمد و در خانه ما را زد و با اصرار زیاد ما را وادار کرد حرفش را گوش کنیم. حرفش این بود که این کودتا در ظرف ۲۴ ساعت آینده انجام می‌گیرد. بعد هم عناصر دنبال‌کننده این قضیه نظامیان و ارتشی‌های متدین آن پایگاه بیشترین نقش را در خنثی کردن آن کودتا داشتند. آن کسی که در این صحنه از ارتش دفاع کرد، خود ارتش بود. خودش نگذاشت این چنگال دشمن به او وصل شود و توطئه خود را در ارتش پیاده کند. آن جوان خلبان هم بعدها جانباز شد. الان هر جا هست امیدواریم که مشمول فضل خدا باشد. این هم یک امتحان بود که توطئه دشمن باز به وسیله خود ارتش خنثی شد و از بین رفت. برگرفته از آثار هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی. برگرفته از: شاداب سگری، حصرشکنان، انتشارات سوره سبز، تهران ۱۳۹۲، ص ۷۲، ویراستار

ما می‌دانیم که ستون فقرات ارتش، درجه‌داران هستند که بیشترین زحمات را متحمل می‌شوند. در ارتش‌های پیشرفته جهان، بر اساس دانش، تجربه، تخصص و مسئولیت جایگاه درجه‌داران تعریف شده است. همان طوری که جایگاه امرا تعریف شده است؛ ولی در ارتش شاهنشاهی این جایگاه امرا و درجه‌داران عملاً به گونه‌ای دیگر تعریف شده بود. امرا (تافته‌ای جدبافته) با نخوت‌ها، خودخواهی‌ها، غرور کاذب و درجه‌داران فاقد هرگونه جایگاهی در اظهار وجود و اعتبار شغلی بودند.

نمونه‌ای برای تأیید صحبت‌م بگویم.

در سال ۱۳۵۳ در اهواز خدمت می‌کردم. مأموریتی به من ابلاغ شد که راهنمای سرتیپ فاطمی که از سپاه کرمانشاه آمده بود، باشم و ایشان را به منطقه لشکر آشنا کنم. ایشان در خودروبی که حامل ما دو نفر بود، حاضر نشد در کنار من با درجه سرگردی بنشیند و عجیب که به من پیشنهاد کرد بروم در صندلی جلو خودرو و کنار راننده بنشینم... از این نمونه‌ها بسیار دیده‌ام. من در ارتش شاهنشاهی هرگز ندیدم که در معارفه‌ها امرا با درجه‌داران دست بدهند و احوالپرسی کنند و یا همان طوری که به افسران، مثلاً جناب سرهنگ، جناب سروان، یا سرکار سرهنگ و سرکار سروان خطاب می‌کردند، درجه‌داران را نیز با احترام مخاطب قرار دهند.

من شاهد بودم که در سال ۱۳۴۱ در لشکر مشهد، در اردوگاه، در جواب من (فرمانده دسته) که چرا درجه‌داران خودشان غذا طبخ می‌کنند، درجه‌داران، بخصوص آنها که پا به سن گذاشته بودند، از وضع بد غذاهای اردوگاه گفتند و تأکید کردند که شما افسران، در باشگاه افسران (که در زیر درختان و کنار نهر آب احداث شده بود) غذا می‌خورید و از وضع ما خبر ندارید. ما مجبوریم خودمان برای خودمان غذا بپزیم.

حالا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با سرعت غیر قابل تصویری برای همه وضع عوض شده است. طبقات پایین ارتش احساس می‌کنند که حق اظهار نظر دارند. چگونه؟ از طریق اعتراضات روزانه، شفاهی و کتبی، در خارج و درون پادگان‌ها که البته از بیرون هم هدایت می‌شدند. نتیجه این کار عدم انسجام بود. ضعف مدیریتی و فرماندهی بود. عدم آموزش‌ها و نگهداری تجهیزات بود، که متأسفانه با همین وضعیت، ارتش جمهوری اسلامی ایران وارد جنگ با ارتش متجاوز عراق شد.

در صفحات قبل مختصر اشاره‌ای کردم. همین درجه‌داران با شروع جنگ جلوتر از دیگران، داوطلبانه یا سازمان‌یافته روانه جبهه‌های جنگ شدند. چون خیلی خیلی سریع فهمیدند که

ارتش شورایی نمی‌شود. شاخص انتخاب فرماندهان باید شایستگی باشد نه وابستگی و نه مرعوب مرنوسین بودن و نه ضعیف و متزلزل بودن. همان افسری که در پادگان به زحمت حاضر بود واحدش را به خط کند و آمار بگیرد، در جبهه‌ها با قدرت و توانمندی فرماندهی می‌کرد. این مطلب را برای پاسخ به سؤال برخی برادران پاسدار گفتم که می‌گویند: «چطور شد که جبهه‌ها قوت گرفت؟» عرض می‌کنم که یکی از عوامل بالارفتن توان رزمی یگان‌ها همین عوامل بود، بویژه فرماندهی و کنترل واحدها.

از دیگر مشکلات من در لشکر ۱ در راستای هدفم که بالارفتن توان رزمی گردان‌ها بود و حداقل مانند گردان‌های پیاده لشکرهای دیگر بشود، عدم تجهیزات سربازی و یگانی رزمی و جنگی در بعضی گردان‌ها بود. قبلاً اشاره کردم که لشکر ۱ از سر جمع و جور کردن واحدهای گارد جاویدان که تجهیزات آنها غیر رزمی بود، به لشکر رزمی تبدیل شده بود و با آن اوضاع بعد از انقلاب اسلامی تا تبدیل به لشکر رزمی بشود، خیلی کار داشت. مثلاً به جای بی‌سیم پی.آر.سی ۷۷ که در رده دسته و گروهان پیاده سازماندهی شده است، از بی‌سیم‌های تجاری تاکی‌واکی استفاده می‌شد و از این نمونه‌ها....

از اینرو موقعی که می‌خواستیم یک گردان پیاده به مناطق کردستان و آذربایجان غربی اعزام کنیم، علاوه بر مشکلات نیروی انسانی که داشتیم، مشکل تجهیزاتی هم وجود داشت. از سایر واحدها برداشت می‌کردیم. حُب، ملاحظه می‌کنید که اینگونه واحدها نمی‌توانند دارای آمادگی رزمی بالا باشند. ضمن اینکه سایر واحدها هم که از آنها تجهیزات و نیرو گرفته شده بود، دیگر واحدهای عملیاتی و توانا نبودند.

مأموریت‌هایی که این لشکر قبل از ادغام با لشکر ۲ انجام داده بود، عبارت است از:

- ۱- اعزام گردان ۲ پیاده به ارومیه در خردادماه ۱۳۵۸.
- ۲- اعزام گردان ۳ پیاده به گنبد در خردادماه ۱۳۵۸.
- ۳- اعزام سه گردان ۱، ۴ و ۵ پیاده به مهاباد، پیرانشهر، جنگل‌های آلوatan سردشت در تیرماه ۱۳۵۸.
- ۴- اعزام گردان‌های ۲ و ۳ پیاده به مهاباد و سردشت جهت تعویض گردان‌های ۱ و ۴ در شهریورماه ۱۳۵۸. در همین مأموریت بود که جناب سرهنگ شریف اشرف، معاونت لشکر به همراه تعدادی از رزمندگان پایور و وظیفه گردان ۱ به شهادت رسیدند.
- ۵- اعزام گردان ۱ پیاده به سنندج به مدت ۴۵ روز در اسفندماه ۱۳۵۸.

یکی از عوامل ضعف روحیه و بی‌تفاوتی افسران و درجه‌داران لشکر، ترس از انتقال به شهرستان‌ها و سایر واحدهای نیروی زمینی بود، چون این افراد از بدو استخدام در تهران خدمت کرده بودند و عامل آن هم طرح انحلال این لشکر و ادغام با لشکر ۲، بود که از ابتدای تأسیس آن در دستور کار معاونت طرح و برنامه نزاجا قرار داشت و جسته‌گریخته این اطلاعات به صورت شایعه به گوش آنان می‌رسید.

ادغام لشکر ۱ و ۲ و تشکیل لشکر ۲۱ پیاده حمزه

در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۴، از ستاد نزاجا به من اطلاع دادند که تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد (فرماندهی نزاجا) برای بازدید و سخنرانی از لشکر دیدن می‌کنند. من که متوجه علت دیدار ایشان شده بودم و از طرفی، با مسئله ادغام و انحلال لشکر مخالفت کرده و می‌کردم، خودم را برای پاسخ‌گویی به ایشان آماده کردم. در سالن آمفی‌تئاتر، همان طوری که مرسوم است برای خیرمقدم و توجیه مختصر قبل از تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد (فرماندهی نزاجا) پشت تریبون رفتم و با استدلال از آمار کارکنان پایور و مقایسه با لشکر ۲، جوّ سالن را جذب استدلال‌هایم کردم. در این جلسه، تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد صحبتی نکردند؛ ولی در موقع رفتن از سربازخانه لشکر به من گفت: «آمده بودم راحت کنم و مسئله ادغام را اعلام کنم که خودت نگذاشتی. خودت مقصر هستی.»

البته یک هفته از این دیدار نگذشته بود که دستورالعمل ادغام دو لشکر ۱ و ۲ و تشکیل لشکر ۲۱ پیاده حمزه در مورخ ۱۳۵۹/۶/۱۲ (هجده روز قبل از جنگ) به من ابلاغ شد که با تحویل لشکر به فرماندهی جدید، جناب سرهنگ پیاده ستاد زین‌العابدین ورشوساز، طرح ادغام عملی شد و من برای ۱۵ روز بعد از ۱۸ ماه خدمت مشکل به مرخصی رفتم. من فکر می‌کنم این اطلاعات و آمار در جای دیگری دیده نشود. از اینرو از نظر تاریخ به صورت فهرست‌وار و خلاصه ارائه می‌کنم.

مطلب اول در مورد لشکر ۲: این لشکر قبل از انقلاب در سازمان رزم نیروی زمینی شاهنشاهی نبود. واحدی مستقل و در کنترل مستقیم شاه و از نظر عملیاتی در احتیاط نیروی زمینی. لشکری که از نظر نیروی انسانی، تجهیزات، آموزش و روحیه و توانایی رزمی در سطح بسیار بالایی قرار داشت.

ادغام لشکر ۱ و ۲ و تشکیل لشکر ۲۱ پیاده حمزه / ۵۳

در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، لشکر در کنترل عملیاتی فرماندار نظامی تهران قرار گرفت و در نتیجه، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تا حدّ زیادی انسجام و آمادگی رزمی خودش را از دست داد. اعزام‌های گردان‌ها به مناطق کردستان و سپس ماجرای کودتای انجام نشده نقاب که عناصر حساس لشکر دستگیر و اعدام شدند هم از عوامل تضعیف توانایی لشکر شد. این لشکر برابر جدول سازمان یک لشکر (ژد ROD آمریکایی) دارای سه قرارگاه تیپ، نه گردان پیاده، دو گردان تانک چیفتن و دو گردان سوارزهی بود. در گذشته‌ها هم همیشه افسران ویژه‌ای فرماندهی آن را بر عهده داشتند، مانند سرلشکر عباس قره‌باغی، یا سرلشکر اویسی یا سرلشکر جلال پژمان. در روزهای آخر عمر رژیم گذشته، سرلشکر کاظم ریاحی فرماندهی آن را بر عهده داشت که سرنوشت او را در شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گفتیم. این لشکر بعد از انقلاب، به لشکر ۲ تغییر نام داد و فرمانده اولیه آن هم جناب سرهنگ ایرج نیکزاد بود، که مدتی بعد به درجه سرتیپی ارتقاء پیدا کرد.

اما لشکر ۱ پیاده سابق:

پادگان‌های این لشکر به شرح زیر و گسترده بود:

- پادگان لویزان؛
- پادگان سلطنت‌آباد؛
- پادگان ساری؛
- پادگان گرگان؛
- پادگان گنبد.

واحدهای عمده لشکر ۱ عبارت بودند از:

- قرارگاه لشکر در لویزان با ۹۷ درصد افسر و ۱۵۸ درصد درجه‌دار (رئیس ستاد لشکر: جناب سرهنگ ستاد موسوی قویدل)؛
- تیپ ۱ پیاده در لویزان با سه گردان پیاده با ۲۸ درصد افسر و ۱۳۵ درصد درجه‌دار (به فرماندهی جناب سرهنگ ستاد حسن آبشناسان)؛
- تیپ ۲ پیاده در لویزان با دو گردان پیاده با ۲۳ درصد افسر و ۲۳۵ درصد درجه‌دار (به فرماندهی جناب سرهنگ پیاده رستگار)؛
- تیپ ۳ پیاده در پادگان سلطنت‌آباد با سه گردان و ۴۷ درصد افسر و ۶۷ درصد درجه‌دار؛

- تیپ گرگان با ۵۶ درصد افسر و ۷۶ درصد درجه‌دار؛
- توپخانه لشکر در لویزان با ۸۰ درصد افسر و ۸۳ درصد درجه‌دار؛
- گروهان تانک چیفتن در لویزان با ۸۰ درصد افسر و ۶۷ درصد درجه‌دار به فرماندهی جناب سرهنگ پیاده جلالی قاجار؛
- عده‌های لشکر.

در اینجا لازم به توضیح می‌دانم که این لشکر ۱ پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مجموع سازمان‌های گارد شاهنشاهی سابق شامل: «گارد جاویدان»، «سرای نظامی»، «بازرسی شاهنشاهی»، «مرکز آموزش گارد»، «هنگ سپاهیان دانش» مستقر در گرگان و ساری تشکیل گردیده بود، که تعداد زیادی از افراد سازمان‌های مذکور شامل تصفیه و نقل و انتقال گردیدند بودند و نیز این توضیحات را لازم می‌دانم بگویم:

اول اینکه گردان‌های ۱ و ۲ تیپ ۳ با آمار ۲۳ درصد افسر و ۲۳/۵ درصد درجه‌دار، مربوط به گردان‌های پیمانی است که مسئول امنیت کاخ‌ها و مراکز حساس دربار بودند. افراد این گردان‌ها از افراد بلندقامت و بیشتر آنان از اهالی زابل که خواستگاه خانواده علم (اسداله و شوکت‌الملک علم) بود انتخاب شده بودند و سازماندهی آنها برای من در یگان‌های پیاده مشکلاتی ایجاد کرده بود.

دوم اینکه تیپ ۳ مستقر در پادگان سلطنت‌آباد (چهارراه پاسداران) از مجموعه آموزش گارد سابق تشکیل شده بود و گردان‌های آن به علت عدم تجهیزات رزمی و آموزش‌های تخصصی افراد گردان‌های پیاده، بافت کلی خودش را حفظ کرده بود و در راه رسیدن به یک تیپ پیاده رزمی راه درازی در پی داشت.

سوم اینکه تیپ ۳۰ مستقل گرگان مستقر در گرگان و ساری و عناصری در گنبد (به صورت مأمور) دارای دو گردان پیاده و عناصر پشتیبانی و فقط اسمی از آن بود.

آغاز جنگ تحمیلی

دو لشکر ۱ و ۲ سابق از مورخ ۱۳۵۹/۶/۱۲ در یکدیگر ادغام شدند و لشکر ۲۱ پیاده حمزه متولد شد، در حالی که مملکت و بیشتر از همه ارکان‌های کشور، ارتش روزهای سختی را سپری می‌کرد.

قرائن و شواهد یک جنگ هم به خوبی نمایان بود. ارتش عراق در مورخ ۱۳/۶/۱۳۵۹ دو منطقه مرزی قصرشیرین و مهران را گلوله‌باران کرد، که با پاسخ شدید توپخانه ایران روبه‌رو شد. خبرگزاری‌ها از درگیری شدید شب ۱۳/۶/۱۳۵۹ و ادامه آن تا ساعت ۱۳:۳۰ همین روز در منطقه مرزی غرب خبر دادند.

اگر با تاریخ جنگ تحمیلی آشنا باشید، می‌دانید که صدام حسین این روز را آغاز جنگ می‌داند (نه روز ۳۱/۶/۱۳۵۹) و آغازگر جنگ را ایران می‌داند، در صورتی که ایران آغازگر حملات نبود.

متعاقب آن ارتش عراق در ۱۶/۶/۱۳۵۹ (هفتم سپتامبر ۱۹۸۰) و در ۱۹/۶/۱۳۵۹ به دو منطقه مرزی مورد اختلاف دو کشور (زینل کش و میمک) که در قرارداد ۱۹۷۵ به عراق واگذار شده بود، ولی از تحویل آن خودداری می‌شد، حمله کرد و آنها را تصرف نمود.

اشاره کردم که بعد از تحویل و تحول لشکر به مدت ۱۵ روز برای مرخصی به شهرستان کاشمر رفتیم و خانواده را هم نبردم. در مراجعت بود که با شروع جنگ و حمله هوایی عراق روبه‌رو شدم. روز دوم جنگ بود. به ستاد نذاجا رفتیم و تا حدودی توجیه شدم. فردایش هم دوباره به ستاد نیروی زمینی ارتش رفتیم تا تکلیفم را روشن کنم و ببینم من با این همه ادعا در این موقعیت حساس چکاره‌ام؟ در این ایام، سرتیپ عباس شرفخواه معاون هماهنگ کننده نیروی زمینی بودند. تا مرا دید گفت: «تیمسار ولی الله فلاحی برایت پیغام داده که به مفید بگویند شناخت و تجربه شما در لشکر ۹۲ زرهی خوزستان امروز به درد می‌خورد. آماده باشد با هم به اهواز برویم.»

در اتاق امیر شرفخواه، جناب سرهنگ زرهی ستاد غلامرضا قاسمی‌نو که در درجه سرگردی در اهواز با هم خدمت کرده بودیم و از یکدیگر شناخت داشتیم هم نشسته بود. متوجه شدم ایشان فرمانده لشکر ۸۸ زرهی زاهدان بوده‌اند و حالا با توجه به سابقه خدمتی که در خوزستان داشته‌اند، به تهران احضار شده است و به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی که فرمانده آن سرهنگ زرهی ستاد منوچهر فرزانه در زندان بود، منصوب شده است. ایشان هم بلافاصله از این پیام تیمسار ولی الله فلاحی برای رفتن به اهواز استفاده کرد و تأیید و همراهیم با خودش را خواستار شد.

به هر حال، ساعت ۱۲:۰۰ به اتفاق جناب سرهنگ قاسمی نو با یک دستگاه جیپ روسی به سمت منزل حرکت کردیم. من در امیرآباد از خودرو پیاده شدم و قرار شد ساعت ۱۴:۰۰ جناب قاسمی نو به دنبالم بیایند تا با هم به فرودگاه مهرآباد برویم. در منزل، همسرم ساک من را بست. فرزندانم منزل نبودند. همسرم نگاه‌هایش مفهوم دیگری داشت و هیچ حرفی نمی‌زد. نه از مقصد مسافرتم و نه از چراها! من هم در موقع خداحافظی نگاهش نکردم. ترسیدم شاید آخرین نگاه باشد و در خاطرش بماند. در فرودگاه مهرآباد دوازده فروند هواپیمای سی ۱۳۰ هرکولس نیروی هوایی ۷۳۴ نفر دانشجوی دانشکده افسری را سوار کرده بودند. در فرودگاه تیمسار ولی‌الله فلاحی و جناب سرهنگ سیدموسی نامجوی را هم آماده حرکت دیدم. به اتفاق فرمانده جدید لشکر ۹۲ زرهی و امیر ولی‌الله فلاحی و جناب سرهنگ سیدموسی نامجوی عازم اهواز گردیدیم.

غافلگیر شدیم یا غفلت کردیم؟

در اینجا لازم می‌دانم که سؤالات احتمالی که در ذهن خواننده صفحات قبلی به وجود آمده را خودم مطرح کرده و پاسخ دهم:

- ۱- آیا قبل از انقلاب ما طرح دفاعی در مقابل عراق نداشتیم؟
 - ۲- آیا بعد از انقلاب و قبل از جنگ هم ما طرح دفاعی در مقابل عراق نداشتیم که نتوانستیم جلو پیشروی ارتش عراق را در نقاط صفر مرزی بگیریم؟
 - ۳- مهم‌تر از همه، آیا طرحی وجود داشته یا نداشته؟
 - ۴- چرا در دفاع و در برخورد اولیه و روزهای اول جنگ ارتش ضعیف برخورد کرد؟
 - ۵- آیا در شروع تهاجم ارتش بعث عراق ما غافلگیر شدیم یا غفلت کردیم؟
- اینکه می‌گویم ما، منظورم ارتش جمهوری اسلامی ایران است.

پاسخ:

پیش از این اشاره کردم که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در هر سه نیروی ارتش، هوایی، دریایی و زمینی طرح‌هایی برای مقابله با تهدید عراق وجود داشت. در نیروی زمینی شاهنشاهی نام طرح را ابومسلم خراسانی گذاشته بودند. طرح نیروی زمینی ارتش بر اساس وضعیت و فرض‌هایی، دارای سه هدف بود. اولی: بغداد، دومی: منطقه نفت خیز شعیبیه و زبیر در استان بصره و سومی: منطقه کرکوک.

طرح ابومسلم مطلقاً آفندی بود، ولی با توجه به گستردگی طول مرز مشترک ما (در حدود ۱۶۰۸ کیلومتر) و عدم توانایی هجوم روی هر سه هدف به صورت همزمان و نیز رعایت اصول طرح ریزی، منجمله اصل صرفه جویی در قوا و یا تمرکز قوا، در هریک از سه طرح ابومسلم، یکی از مناطق یاد شده به عنوان هدف در نظر گرفته شده بود. در سایر مناطق و یا بهتر بگوییم در دو منطقه دیگر حالت دفاعی می گرفتیم؛ ولذا متوجه می شویم که در هریک از مناطق شمالی و میانی و جنوبی می باید مواضع و پیش بینی دفاعی هم به عمل می آوردیم. کما اینکه پیش بینی هم شده بود.

به طور مثال: مواضع دفاعی پیش ساخته و بُتنی در گردنه پاتاق از معابر منطقه میانی و یا مواضع بُتنی و پیش ساخته در منطقه عین خوش در معابر منطقه جنوبی؛ ولی آنچه حقیقت داشت، چون اصولاً طرح آفندی بود، مسئله آمادگی این مواضع دفاعی و سایر موانع و یا سازماندهی ها جدی گرفته نمی شد.

به عنوان مثال می توانم به سازماندهی و مواضع گردان ۱۵۱ دژ خرمشهر اشاره کنم. یک گردان پیاده با استعداد ۳۲ دژ و هر دژ ۱۴ نفر مجموعاً پنج گروهان و در یک منطقه کاملاً مسطح به طول ۹۰ کیلومتر که در ۳۲ دژ و هر کدام از دژها به فاصله سه کیلومتر از یکدیگر احداث شده و سلاح عمده آنها تفنگ ۳، تفنگ ۱۰۶ م م و تانک های از رده خارج شده و مرده (بدون حرکت) ام ۳۶ و یک قبضه تیربار کالیبر ۵۰. این است کل گردان دژ؟

فکر می کنید هر دژ باید دارای چه ویژگی هایی باشد که در شأن واژه دژ باشد. تمام یک دژ از دو سکوی تانک (M36) و در مجاور هریک از تانک ها هم سکوی تفنگ ۱۰۶ م م بدون عقب نشینی، در پشت این مواضع هم محل استراحت ۱۴ نفر افراد دژ تعبیه شده است. تمام گردان دژ می شد ۳۲ دژ در سه رده در زمینی بدون هیچ عارضه و کاملاً مسطح از طلائی تا کوشک (۳۰ کیلومتر) و از کوشک تا شلمچه (۶۰ کیلومتر)؛ البته مأموریت این گردان دفاعی نبوده است، ولی در همین نقش تأمینی و پرده پوشش هم از شرایط مواضع دفاعی برخوردار نیست. هیچ مانعی و مواضعی پیش بینی نشده بود.

سؤال این است که فرماندهان و طراحان ارتش شاهنشاهی از کاستی های این واحد بی خبر بودند یا آن را جدی نمی گرفتند؟

مطلب بعدی اینکه عملیات آفندی مستلزم پیش دستی در مقابل دشمن است. بنابراین، پاسخ سؤال اول اینکه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در قبال مرزهای غربی و عراق، ما طرح دفاعی

نداشتیم، طرح آفندی ابومسلم بوده که همزمان در هر طرح آن توأمان آفند و در سایر مناطق مرزی پدافند پیش‌بینی شده بود. هر چه بود این طرح‌ها به لشکرها ابلاغ شده بود. آنها هم طرح‌های خودشان را تهیه کرده بودند. با نیروی هوایی هم هماهنگی‌ها انجام می‌شد. لشکرها مناطق عملیاتی خودشان را شناسایی می‌کردند و در مجموع، آمادگی‌های لازم وجود داشت.

در نیروی هوایی ارتش، طرح البرز تهیه شده بود. شناسایی‌ها، هدف‌گذاری‌ها، تعداد هواپیما و مهمات مورد نیاز و سایر آمادگی‌ها و هماهنگی‌ها همه انجام شده بود، که در شروع جنگ تحمیلی اجرای طرح «کمان ۹۹» نیروی هوایی مرهون همین آمادگی قبل از انقلاب بود. در روزهای اول و دوم جنگ هم ما شاهد بودیم که گردان دژ نتوانست زیر بمباران‌ها و آتش توپخانه و تانک انسجام خودش را حفظ کند، ولی رزمندگان فداکار آن تا سقوط خرمشهر و نیز در سازماندهی‌های مجدد این گردان در جنگ حضور داشتند. مانند: سرباز شهید فولادی، جناب سروان جعفر ایازی، ستوان شهید اسماعیل زارعیان، جناب سروان شهید مصطفی کبریایی و جناب ستوان علی قمری و ده‌ها افسر و سرباز قهرمان این گردان.

در مورد دومین قسمت سؤال، باید بگویم قبل از جنگ ارتش طرح دفاعی داشت. در نیروی زمینی این طرح به نام ابوذر نامگذاری شده بود. در مورد کمیت و کیفیت این طرح بعد از جنگ سؤالات زیادی، بویژه توسط برادران سپاه و بعضی تحلیلگران مطرح شده است، که پاسخ‌های داده شده بیشتر به منظور «توجیه» عملکرد ارتش نوشته شده است، که کافی نبوده و سؤال همچنان باقی است.^۱

من در مورد طرح ابوذر می‌خواهم مورد به مورد اشاره‌ای کنم.

مورد اول: هر طرح عملیاتی بر اساس فرضیات و اطلاعات صحیح و منطقی، بدون ذکر تاریخ اجرا تهیه می‌شود، تا واحدها آمادگی لازم را بر اساس مأموریت مندرج در آن برای آینده پیدا کنند. بدیهی خواهد بود زمانی که فرضیات به حقایق نزدیک شود و اطلاعات واصله تهدید را جدی بدانند، طرح عملیات به دستور عملیاتی تبدیل می‌شود. به عبارتی دیگر، همان ساعت «س» روز «ر» به ساعت معین و روز معینی تبدیل و در این ساعت طرح تبدیل به دستور و اجرا می‌گردد.

۱. طرح ابوذر: برای اطلاعات بیشتر در مورد طرح ابوذر به کتاب طرح عملیاتی دفاعی ابوذر خرداد تا شهریور ۱۳۵۹، هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی که توسط جناب سرهنگ زرهی ستاد سیدیعقوب حسینی تألیف و در سال ۱۳۹۴، توسط انتشارات ایران سبز-تهران به زیور طبع آراسته و به بازار عرضه شده است، مراجعه نمایید. ویراستار

مورد دوم: طرح ابوذر در مدیریت عملیات نزاجا بر اساس تصمیم‌گیری در جلسه ستادی ۱۳۵۸/۸/۱۷ ستاد مشترک ارتش در مقابل تهدید عراق که طی شماره ۱۰۶/۹-۰۱-۲۰۱-۱۵ مورخ ۱۳۵۸/۸/۲۷ ابلاغ گردید، تهیه و در خردادماه ۱۳۵۹ به امضای تیمسار ولی‌الله فلاحی که فرماندهی نیروی زمینی را به عهده داشت، می‌رسد. تیمسار سرتیپ ولی‌الله فلاحی در مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ به فرمان امام خمینی (ره) به سمت جانشینی ریاست ستاد ارتش منصوب گردید و در پانزدهم شهریور ۱۳۵۹ طی شماره ۲۰۱/۸/۱۰۱ به لشکرها ابلاغ شد.

مورد سوم: حکومت سوسیالیستی ببرک کارمل در افغانستان به شدت به مسکو وابسته شده است. فراموش نکنیم که شوروی سابق در مورخ ۱۳۵۸/۱۰/۶ با حمله نظامی به افغانستان آن کشور را اشغال کرد.

- در مورخ ۱۳۵۸/۴/۲۵ صدام حسین جانشین حسن البکر گردید.

- در مورخ ۱۳۵۸/۶/۲۹ بین عراق و عربستان پیمان امنیتی منعقد گردید.

- در اوایل آبان ماه ۱۳۵۸ سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه ایران خبر از حمله آینده عراق به ایران را داد.

- در آبان ماه ۱۳۵۸، سفیر عراق در مواجهه با روزنامه النهار خبر از لزوم بازگشت اروندرد به عراق می‌دهد.

در مورخ ۱۳۵۸/۸/۱۷ در شور ستادی در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران، آخرین وضعیت و اطلاعات و تهدید ارتش عراق، ارزیابی و نتیجه در قالب فرضیات به نیروها ابلاغ می‌شود. ضمن اینکه دامنه ناامنی در کردستان و آذربایجان غربی روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود و نیاز به اعزام واحدهای بیشتری دارد. به طوری که در سال ۱۳۵۸ بیشتر از ۱۳ گردان پیاده از لشکرهای ۱ و ۲ (سابق) به این منطقه اعزام گردید، که این واحدها علاوه بر گردان‌های لشکرهای ۶۴ پیاده ارومیه و ۲۸ پیاده سنندج درگیر فعالیت‌های آرام‌سازی منطقه بودند.

مورد چهارم: از یازده فرض منطقی و اصولی که در طرح ابوذر قید گردیده، به منظور جلوگیری از اطاله کلام به سه فرض آن، که مبنای طرح‌ریزی بود و بیشتر مورد نقد قرار گرفته اشاره می‌کنم:

۱- عملیات ارتش جمهوری اسلامی ایران در مناطق کردستان و آذربایجان غربی ادامه داشته و تغییر مکان یگان‌های مستقر در منطقه درگیری با ضداقلاب امکان‌پذیر نمی‌باشد (این جمله یعنی اینکه حداقل از دو لشکر ۲۸ پیاده سنندج و لشکر ۶۴ پیاده ارومیه برای مقابله با تهدید عراق در مرزهای جنوب کشور نمی‌توانید استفاده کنید).

۲- در خلال درگیری ارتش در مرزهای باختری، امکان تحریکاتی از جانب کشور افغانستان وجود دارد (این جمله یعنی اینکه باید به فکر حفاظت از مرزها با کشور افغانستان بود و بایستی یگانی برای تأمین آن مناطق در نظر گرفته شود).

۳- از طریق پاکستان تهدیدی متصور نیست، ولی احتمال برخورد با عناصر ضدانقلاب در جنوب شرقی کشور وجود دارد، که مانند تدبیر در مرزهای کشور افغانستان باید پیش‌بینی شود. مورد پنجم: قرائن و شواهد:

- ارتش عراق در مورخ ۱۳۵۹/۱/۱۲، متولدین سال ۱۹۵۵ را برای خدمت احتیاط و اعلام بسیج نظامی فراخوان داد و پس از ده روز در مورخ ۱۳۵۹/۱/۲۲، دوباره با فراخوان کلیه متولدین سال ۱۹۴۹ را به خدمت احضار کرد.

- در مورخ ۱۳۵۹/۱/۱۴، روزنامه واشنگتن پست نوشت: ایران و عراق در آستانه جنگ قرار دارند.

- در مورخ ۱۳۵۹/۱/۱۷، سعدون حمادی وزیر امور خارجه عراق خواستار تخلیه سه جزیره ایرانی (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) در دهانه تنگه هرمز توسط ایران شد.

- در مورخ ۱۳۵۹/۱/۱۸، صدام در سخنرانش اعلام کرد: آماده حل اختلافات به زور با ایران است.

- روزنامه کیهان ۱۳۵۹/۱/۲۱ ص ۲، فرمانده کل ژاندارمری اعلام نمود: ارتش عراق به پانزده کیلومتری مرز ایران رسید.

- در مورخ ۱۳۵۹/۱/۲۹، آیت‌الله سیدباقر صدر و خواهرش بنت‌الهدی توسط رژیم بعثی عراق به شهادت رسیدند.

- در مورخ ۱۳۵۹/۱/۳۰، دیپلمات‌های ایرانی مقیم بغداد اخراج گردیدند.

- در مورخ ۱۳۵۹/۲/۴، صدام تأکید بر حاکمیت عراق بر استان خوزستان کرد.

- اخراج ایرانیان و تبارهای مقیم عراق به طور مستمر و گسترده تا شروع جنگ ادامه

داشت.^۱

۱. اولین گروه ایرانیان اخراجی در دهم آذر سال ۱۳۵۸ با ۴۷ نفر از ایرانیان مقیم عراق از طریق مرز خسروی اخراج ایرانیان شروع شد. اخراج شدگان تا پایان هفته فروردین ۱۳۵۹ به سیزده هزار و تا پایان ۲۵ فروردین به هفده هزار نفر رسید. در ۲۶ فروردین ۱۳۵۹ جمع رانده‌شدگان به ۱۸۶۳۱ نفر رسید. در ۲۷ فروردین ۱۳۵۹ تعداد اخراج شدگان بیست هزار نفر اعلام شد و تا سی فروردین ۱۳۵۹ از مرز سی هزار نفر گذشت. در اول مرداد ۱۳۵۹ تعداد اخراج شدگان را چهل هزار نفر اعلام نمود. بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت ایران در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل که در ۱ اکتبر ۱۹۸۰ در نهم مهر ۱۳۵۹

- در مورخ ۱۳۵۹/۱/۱۸، قطع روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا و اظهارات وزیر امور خارجه آمریکا درباره اقدامات علیه ایران و امکان حمله نظامی به ایران برای رهایی گروگان‌ها. دو روز بعد روزنامه ویکی تلگراف نوشت: «عراق خود را به همراه آمریکا برای منزوی کردن ایران همسو می‌بیند.»

- روزنامه نیویورک تایمز در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ نوشت که دولت آمریکا پس از شکست و ناکامی در ماجرای فرودگاه طیس، سه طرح نظامی مهم را بررسی می‌کند.

- در مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۴، کنفرانس سران کشورهای عرب در طائف عربستان برگزار و صدام مسئله حمله به ایران را مطرح می‌کند و آن را یک تفریح نظامی می‌خواند. در این جلسه، هشت کشور عربی از تصمیمات صدام پشتیبانی کردند.

- در تیرماه ۱۳۵۹، برژینسکی در مرز اردن و عراق با صدام ملاقات کرد و چراغ سبز آمریکا را به وی اعلام کرد.

- آرایش مواضع و تمرکز نیرو در مجاورت مرزها گزارش می‌گردید.

- درگیری‌های پاسگاه‌های مرزی شدت یافته بود.

- در مورخ ۱۳۵۹/۶/۱۶ و ۱۳۵۹/۶/۱۹ منطقه مرزی زینل کش و میمک توسط ارتش متجاوز عراق اشغال نظامی شد.

- در مورخ ۱۳۵۹/۶/۲۲ در یک درگیری هوایی در منطقه گرده‌نو و بیشگان سرپل ذهاب دو فروند هواپیمای میگ ۲۱ عراقی سرنگون و جنازه خلبان‌های آنها به قصرشیرین منتقل می‌شود.

- در مورخ ۱۳۵۹/۶/۲۶، صدام حسین (رئیس‌جمهور عراق) قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره و به ایران اعلان جنگ نمود.

قرائن و شواهد جنگ با عراق و همسویی آمریکا با عراق که فهرست‌وار اشاره کردم، نمونه‌ای بود. خیلی بیشتر از این و به صورت جزئیات توسط ارتش جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مرزبانی و ژاندارمری، استانداری‌ها و سپاه پاسداران به مراجع گزارش شده است.

اداره دوم ستاد مشترک ارتش هم بر اساس همین قرائن و شواهد، تحلیل‌ها و برآوردهای خودش را تهیه و به بنی‌صدر (رئیس‌جمهور و فرماندهی کل قوا) ارائه داده است که در مباحث بعدی اشاره خواهیم کرد.

مورد ششم: علت تأخیر در تهیه طرح از زمان ابلاغ تدبیر تا امضای طرح که حدود هفت ماه می‌شود و علت تأخیر در ابلاغ طرح از زمان امضای آن تا ابلاغ به لشکرها که در حدود بیش از دو ماه می‌شود که در این مدت هم همه قرائن و شواهد تهدید دیده می‌شود، نیاز به تحلیل و بررسی جداگانه‌ای دارد.

مورد هفتم: معمولاً در برابر اصول کلاسیک تجربه شده، هر رده باید برای رده پایین‌تر خود زمانی سه برابر آنچه خود آن رده صرف تهیه طرح کرده پیش‌بینی نموده و در نظر بگیرد. به نظر می‌رسد از زمان ابلاغ طرح ابوذر تا زمان ابلاغ آماده‌باش (۱۳۵۹/۶/۲۰) که حدود هشت روز می‌شود، با توجه به اوضاع نابسامان لشکر ۹۲ زرهی، مدت کمی برای طرح‌ریزی و اجرا داده شده است. ضمن اینکه زمانی هم برای هماهنگی با پاسگاه‌های ژاندارمری در مورد همکاری و تفکیک وظایف وجود ندارد و به همین دلیل، بعضی از واحدها به جای استقرار در مواضع پیش‌بینی شده در پشتیبانی پاسگاه‌های مرزی به کار برده شده است.

مورد هشتم: این طرح بر اساس فرضیات و واقعیات (بدون در نظر گرفتن حقایق و وقایع در فاصله ابلاغ تدبیر ستاد مشترک ارتش تا زمان امضای طرح) خوب تهیه شده، البته ایراداتی هم به آن وارد است. مسئله اساسی این است که هر طرحی، منجمله همین طرح ابوذر می‌بایست هر روز تجدید نظر شود و بر اساس حقایق و شرایط بین‌المللی، فرضیات جدیدی منظور گردد. اگر در مأموریت، سازمان، ساختار و توان و گسترش واحدها تغییراتی ایجاد شده، در طرح عمل شود؛ در صورتی که در این طرح دیده نمی‌شود.

با نگاهی به موارد هشت‌گانه فوق چنین به نظر می‌رسد که باید طرح ابوذر و مسئولان آن را در مقتل اوضاع نابسامان و بلبشوی آن روزها ذبح کرد. در صورتی که هرگز چنین نیست، باید به اوضاع و صحنه‌های خارج از آن هم که عامل اصلی نابسامانی است توجه داشت. به موردی توجه کنید:

فرماندهی کل قوا و تصمیم‌گیرنده اصلی ابوالحسن بنی‌صدر که رئیس‌جمهور و رئیس قوه مجریه هم بود، در اولین اقدام، به بهانه دخالت نمایندگان حضرت امام خمینی (ره) در شورا (آقایان حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای و مصطفی چمران) شورای عالی دفاع را منحل نمود.

در صورتی که اگر از پتانسیل اعضا و نمایندگان شورا (برابر قانون اساسی) به منزله یک ستاد در بالاترین سطح استفاده می‌کرد، علاوه بر حفظ وحدت در قبال تهدید کشور، از اطلاعات و توان هر یک از عناصر شورا هم استفاده می‌کرد (به اصل ۱۷۶ قانون اساسی مراجعه شود). علاوه بر فرماندهی کل قوا، قانون اساسی برابر اصول: سوم، شصت و هفتم، هفتاد و ششم، هشتاد و چهارم، هشتاد و هشتم، یکصد و دهم، یکصد و بیست و یکم و یکصد و هفتاد و ششم، مسئولیت‌هایی برای مسئولان مملکتی در نظر گرفته که بدان عمل نشده است. مسئله مهم این است که رئیس‌جمهور بنی‌صدر و سایر مسئولان کشور درگیر کسب قدرت بودند و نگاهشان بیشتر از آنکه به برون مرزها و راهبرد نظام بین‌الملل باشد، به مسائل درون کشور بوده است.

مطالب زیر از سخنان مسئولان بلندپایه کشور است:

«عراق جرئت حمله به ایران را ندارد.»

«از بلوف سیاسی عراق وحشت نکنید.»

«سطوح بالای تصمیم‌گیری نظام عمدتاً متأثر از اختلافات، هنوز در مقابل

تهدیدهای عراق یک‌دست نیستند.»

«کارشکنی‌های بنی‌صدر و تشدید اختلافات داخلی از سوی او، خطر بیرونی

تجاوز عراق را تحت‌الشعاع قرار داده است.»

«متأسفانه شورای عالی دفاع تاکنون بجز چند جلسه معارفه، تشکیل نشده

است.»

نظامیان به خوبی می‌دانند: اولین اصل هر تصمیم‌گیری، هر تهیه برآورد، هر تهیه طرح عملیاتی «مأموریت» است، که بر اساس تصمیم فرمانده گرفته می‌شود. موقعی که امیر ولی‌الله فلاحی به اتفاق سرتیپ قاسم‌علی ظهیرنژاد (فرماندهی نزاجا) و جناب سرهنگ کتیبه (رئیس اداره دوم ستاد مشترک ارتش و مسئول اطلاعات ارتش) با ارائه اطلاعات و برآوردها و نقشه‌ها به فرماندهی کل قوا بنی‌صدر (رئیس‌جمهور) مراجعه می‌کنند، رئیس‌جمهور کشور آقای بنی‌صدر می‌گوید: «من تصمیم‌گیرنده نیستم. بروید و به آقای هاشمی رفسنجانی بگویید.» این هیئت به حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی مراجعه می‌کنند. ایشان می‌گوید، بروید و در صحن علنی مجلس مطرح کنید. آنها هم می‌گویند: بروید به رهبر بگویید.

در همان جلسه، رئیس‌جمهور بنی‌صدر به تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد (فرماندهی نزا) دستور می‌دهد که بروید از لشکرها بازدید کنید. تیمسار ظهیرنژاد می‌گوید: من به اهواز نمی‌روم، چون به لشکر ۹۲ زرهی فرماندهی ندارم. در آنجا همه‌کاره آقای سیدمحمد غرضی استاندار خوزستان است^۱ و در ادامه می‌گوید: «من به کردستان نمی‌روم چون بر نیروهای آنجا فرماندهی ندارم، در آنجا جناب سرگرد علی صیادشیرازی فرمانده است.» و می‌گوید: «لشکر ۷۷ مشهد را نمی‌توانم جابه‌جا کنم، چون در آنجا آقای غفوری فرد استاندار خراسان مانع می‌شود.»

به عقیده من، کسی که بیش از همه به وظیفه‌اش عمل کرده است، حضرت امام خمینی (ره) است که از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نگران اوضاع حاکم بر ارتش بود، که علاوه بر تعیین روز ارتش (حماسه‌آفرینی‌های نیروی زمینی، روز نیروی هوایی و روز نیروی دریایی) به کرات به دادگاه‌های انقلاب و کمیته‌ها و مسئولان در مورد دخالت در ارتش دستوراتی می‌دهند (مانند بخشنامه شماره ۲۲۰۰ مورخ ۱۳۵۸/۳/۱ و ۱۳۵۹/۶/۱۶ در مورد دستگیری‌های خودسرانه فرماندهان) و دیگری ستاد مشترک ارتش است که برابر وظائفش تهدید عراق را رصد می‌کند.

این در حالی است که جو بی‌اعتمادی بر ارتش همچنان سایه افکنده است. حتی بعد از حملات شانزده شهریور عراق به مناطق زین‌الکش، در اینجا باز هم برای تأیید عرایض به دو اطلاعیه ستاد مشترک ارتش که یک روز قبل از حمله عراق صادر شده اشاره می‌کنم:

- اطلاعیه شماره ۱۳ مورخ ۱۳۵۹/۶/۳۰. «هم‌میهنان عزیز تهرانی. یگان‌های ارتش برای دفاع از نقاط حساس تهران مانند تلویزیون و مشابه آن، بایستی از پادگان‌ها خارج شده و به مناطق محوله اعزام گردند. علی‌هذا از عموم مردم تهران تقاضا می‌شود در جلو پادگان‌ها تجمع نکرده و موجب تأخیر حرکت برادران سرباز خود نشوند.»

با این وصف، معلوم نیست تحت چه شرایطی دو ساعت بعد از اطلاعیه شماره ۱۳، اطلاعیه شماره ۱۵ ستاد ارتش صادر می‌شود.

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۲۱-۲۱ تیر ۱۳۵۹، از سوی آقای سیدمحمد غرضی استاندار خوزستان مهندس علی شمشانی فرمانده سپاه پاسداران خوزستان به سمت مسئول لشکر زرهی ۹۲ اهواز و برادر سید احمد آقایی فرمانده سپاه دزفول به سمت فرمانده پایگاه هوایی مصدق دزفول و برادر سید محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه خرمشهر به سمت مسئول پایگاه دریایی خرمشهر و برادر مهندس غلامعلی کیان فرمانده سپاه آبادان به سمت مسئول ژاندارمری خوزستان تعیین شده بودند.

- اطلاعیه شماره ۱۵ مورخ ۱۳۵۹/۶/۳۰. «تا دستور ثانوی، هیچ‌یک از واحدهای مستقر در پادگان‌های تهران حق خروج از سربازخانه‌های خود را نداشته، فقط گروه ۳۳ توپخانه و یگان‌های جمعی آن برای استقرار یگان‌های پدافند هوایی، با اجازه ستاد مشترک به محل‌های تعیین شده عزیمت نمایند.»

باید اضافه کنم که در مدت ۱۹ ماه از پیروزی انقلاب اسلامی تا جنگ تحمیلی، پنج افسر به عنوان رئیس ستاد مشترک تعیین و جایگزین نفر بعدی گردیدند. در حالی که هیچ‌کدام از آنان در تصمیم‌گیری‌های ارتش قدرت و نفوذ نیروهای متبوعه را نداشتند و اگر هم می‌داشتند، فرصتی برای سازندگی وجود نداشت.

در همین جا باز هم اشاره کنم، در حالی که ارتش عراق در فروردین‌ماه ۱۳۵۹ در دو نوبت سربازان منقضی خدمت و احتیاط خود را احضار می‌کند، در کشور ما طی اعلامیه شماره ۷ مورخ ۱۳۵۹/۶/۳۰ (یک روز قبل از شروع جنگ و حمله سراسری) سربازان منقضی خدمت سال ۱۳۵۶ را به خدمت فراخوان داده و احضار می‌کند. بدیهی است که احضار افراد منقضی خدمت سال‌های قبل باید در یک سطح ملی تصمیم‌گیری شود؛ یعنی دولت و نه ارتش.

مطلب بعدی هم لشکر ۹۲ زرهی و لشکر ۸۱ زرهی هستند که با همه نابسامانی‌های حاکم بر آنها، به محض دریافت دستور به مناطق مرزی اعزام شدند و از هیچ‌گونه فداکاری و ایثاری کوتاهی نکردند. هر لشکر در منطقه بسیار گسترده‌تر از حد استاندارد (از ۴۰۰ تا ۶۰۰ کیلومتر) با تمام توانشان جانفشانی کردند.

اما در مورد پاسخ به سؤال: چرا نتوانستیم در نقاط صفر مرزی جلو دشمن را بگیریم؟ به عقیده من، به عنوان یک کهنه سرباز تجربه آموخته، با اعتقاد می‌گویم که اگر مسئولان مملکت و در رأس آنها رئیس‌جمهور بنی‌صدر و البته همفکری و دستورات امام خمینی (ره) به موقع و حتی پانزده روز قبل از جنگ به یک تصمیم قاطع می‌رسیدند و از تمام پتانسیل نیروی زمینی، نیروی هوایی ارتش و با استقرار همه واحدها، چه واحدهای رزمایشی و چه واحدهای توپخانه پشتیبانی و چه آماده‌باش به موقع و اختیار به نیروی هوایی استفاده می‌کردند، می‌توانستیم به خوبی جلو دشمن را بگیریم و این همه هزینه نکنیم که پیامدهای آن تا آخر جنگ ادامه داشته باشد.

پاسخ سؤال دیگر که خودم مطرح کردم: غفلت کردیم یا غافلگیر شدیم؟

غافلگیری تعریف دارد. یعنی از زمان و مکان و نوع عملیات دشمن خبر نداشته باشیم و نتوانیم به موقع عکس‌العمل بایسته را انجام دهیم. با این تعریف و مطالبی که گفتم، من عقیده دارم که ما غافلگیر نشدیم؛ ما غفلت کردیم. مسئول این غفلت‌ها، مسئولان غیرنظامی و حکومتی هستند که به موقع به تصمیم نرسیدند و موقعی بیدار شدند که صدای انفجارهای بمباران‌های نیروی هوایی ارتش متجاوز عراق را شنیدند.

مأموریت در لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ

ساعت ۱۷:۰۰ روز سوم مهرماه ۱۳۵۹ در حالی که وضعیت هوایی قرمز بود، در فرودگاه اهواز پیاده شدیم. جناب سرهنگ آخوندزاده که فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی بود، به استقبال ما آمدند. رزمندگان دانشکده افسری به پادگان توپخانه لشکر و امیر ولی‌الله فلاحتی و جناب سرهنگ قاسمی‌نو و اینجانب به ستاد لشکر رفته و توجیه شدیم. در همان بدو ورود، جناب سرهنگ قاسمی‌نو که با بیشتر کارکنان ستاد لشکر هم‌آشنایی داشت، روی میز نشست و با لهجه ترکی شیرین خودش بلند گفت: «به صدام بگویید از این لحظه من فرمانده لشکر هستم.»

به نظرم مخاطب این صحبت بیشتر آقای سیدمحمد غرضی (استاندار خوزستان) و معاونین و همکاران او که در جلسه حضور داشتند، بود؛ یعنی اینکه دیگر این لشکر صاحب دارد و دخالت نکنید.

اولین ضعف قابل توجه علاوه بر پیشروی واحدهای دشمن در هر سه منطقه غرب دزفول، غرب اهواز و محور خرمشهر، فقدان فرمانده تیپ در تیپ‌های لشکر ۹۲ زرهی بود که در جلسه مشورتی قرار شد، تعدادی از سرهنگ‌های زرهی از تهران احضار شوند که اسامی آنها عبارت بود از: جناب سرهنگ اسفندیار عمیدی، جناب سرهنگ امرالله شهبازی، جناب سرهنگ منصور جلالی فراهانی، جناب سرهنگ علی بدرخواهان، جناب سرهنگ مهدی شیرازیان و جناب سرهنگ عباس‌علی مهدوی.

این افسران روز بعد خودشان را معرفی کردند و انتصابات به این شرح داده شد: جناب سرهنگ جلالی به فرماندهی تیپ ۱، جناب سرهنگ شهبازی به فرماندهی تیپ ۲، جناب سرهنگ عمیدی به فرماندهی تیپ ۳، جناب سرهنگ شیرازیان مسئول رکن سوم لشکر،

جناب سرهنگ مهدوی مسئول رکن چهارم لشکر. بنده هم، همه‌کاره و هیچ‌کاره و مشاور همه و معتمد و دستیار امیر ولی‌الله فلاحی (رئیس ستاد مشترک ارتش) و فرمانده لشکر در شناسایی‌ها و سرکشی و بازدید از واحدها و جبهه‌ها و شرکت در جلسات مشاوره با ستاد و یا با استاندار و غیرنظامیان بودم.

خاطره‌ای بگویم. ساعت پنج بعدازظهر مورخ ۱۳۵۹/۷/۹ دور میز اتاق جنگ نشسته بودیم. سمت راست من جناب سرهنگ خلبان منصور وطن‌پور نشسته بود. ایشان فرمانده یگان هوانیروز مستقر در اهواز بودند. گفت: «من با تعدادی بالگرد می‌روم تا دانشجویان دانشکده افسری که در شمال سوسنگرد و منطقه تیپ ۳ در تپه‌های الله‌اکبر مستقر هستند را به اهواز بیاورم». یادم هست که کلاه خدمت آبی رنگ خود را هم روی میز گذاشت و رفت. هوا کمی تاریک شده بود که خبر آوردند جناب سرهنگ منصور وطن‌پور شهید شد. گویا بالگرد کبری او در مراجعت از منطقه‌ای در حوالی جنوب حمیدیه به کابل برق فشار قوی برخورد و سقوط کرده و آتش می‌گیرد. همان شب هم تعدادی از موشک‌های این بالگرد که منفجر نشده بود را به محل ستاد لشکر آوردند.

در اتاق جنگ بعد از خبر شهادت جناب سرهنگ خلبان منصور وطن‌پور، سکوت و بهتی برقرار شد. به من که ظاهراً ارشدترین فرد حاضر بودم پیشنهاد کردند که بروم کمی صحبت کنم. من هم رفتم؛ ولی نتوانستم بیشتر از چهار پنج دقیقه صحبت کنم. نفر بعدی که رفت صحبت کرد. آقای مهندس امانپور قرائی، جوانی ریزاندام و رئیس جهاد سازندگی اهواز بود که پشت تریبون رفت و در حدود یک ساعت در مدح شهید و شهادت و رشادت خلبان شهید منصور وطن‌پور صحبت کرد که برای من خیلی جالب بود، از این نظر که من نتوانستم بیش از پنج دقیقه صحبت کنم، ولی ایشان یک ساعت سخنرانی کردند.

خاطره‌ای دیگر بگویم. فکر کنم روز پنجم یا ششم مهرماه بود. آیت‌الله خلخالی هم در ستاد لشکر حضور پیدا می‌کرد. بعدازظهر بود و روی پله‌های ساختمان نشسته بودیم. برادر محمد جهان‌آرا از خرمشهر آمده بود و از آقای خلخالی می‌خواست که ایشان به خرمشهر و آبادان بروند و کسانی که به قول او به دشمن با چراغ‌قوه آدرس می‌دهند را دستگیر و اعدام کند. آقای خلخالی هم گفتند: «شما از طرف من وکیل هستید که برخورد و حتی اعدام کنید.»

در همین روز بود که به توصیه و خواست امیر ولی‌الله فلاحی از آقای خلخالی، فرماندهان تیپ‌های لشکر ۹۲ زرهی که به نظرم در اصفهان بازداشت بودند، از زندان آزاد و به اهواز آورده

شدند. آنها در جلو ساختمانی جمع شدند و امیر ولی الله فلاحی برای آنها سخنرانی کرد و به آنها ۴۸ ساعت مرخصی داد که بروند از خانواده‌هایشان خبر بگیرند و برگردند. از این عده چهار نفری (جناب سرهنگ فرزانه (فرمانده لشکر)، جناب سرهنگ ابراهیم باوندپور (فرمانده تیپ ۲)، جناب سرهنگ اسرافیل کیان (فرمانده تیپ ۳) و جناب سرهنگ دوم موسوی زادگان) فقط یک نفر، آن هم جناب سرهنگ باوندپور برگشت که در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۱ به فرماندهی لشکر ۸۱ زرهی منصوب شد و خیلی هم در این مسئولیت درخشید. بعد از مدتی هم سرهنگ دوم موسوی زادگان در زمان فرماندهی شهید سپهد علی صیادشیرازی به ما پیوست. در ستاد لشکر ۹۲ زرهی، خودرویی برای استفاده فرماندهی لشکر و یا امیر ولی الله فلاحی (رئیس ستاد مشترک ارتش) وجود نداشت. حتی در یک مورد سرهنگ قاسمی نو از نفربر زرهی برای تردد در داخل شهر استفاده کرد؛ تا اینکه بعد از اندک زمانی تعدادی خودروی جیب و یا استیشن غیرنظامی با راننده از شهرهای مختلف داوطلبانه به ما پیوستند و کمک می‌کردند.

کسانی که در آن روزهای اول جنگ در ستاد لشکر ۹۲ زرهی در اهواز حضور داشتند و فعالیت می‌کردند، حضرت آقا (حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای)، دیگری وزیر دفاع دکتر مصطفی چمران، مهندس سید محمد غرضی (استاندار خوزستان)، معاونین و همکاران ایشان بودند که هر یک با تمام توان در سر و سامان دادن به وضع جبهه‌ها و واحدها کمک می‌کردند. حادثه وحشتناکی که در شهر اهواز اتفاق افتاد، انفجار انبار مهمات لشکر (بیشتر کالیبر سبک) در مجاورت پادگان توپخانه بود (نه از انبارهای مهمات فولی‌آباد). غروب روز هشتم مهرماه ۱۳۵۹ انبار مهمات به دلیل نامعلومی منفجر شد. ابتدا انبارهای کالیبر کوچک و به مرور به کالیبر بزرگ رسید و به علت تداوم انفجار و اینکه این انبارها تقریباً در حاشیه شهر اهواز بودند، موجب وحشت مردم اهواز گردید. تا صبح شهر تخلیه شد. با اینکه شهر اهواز مورد بمباران و یا گلوله‌باران هم قرار می‌گرفت، ولی در بعدازظهر آن روز حادثه بمباران یا گلوله‌ای نبود که انفجار انبار مهمات را به آن نسبت دهیم.

من سعی می‌کنم از خاطره‌هایی صحبت کنم که در سایر منابع و کتاب‌ها ذکری از آنها نشده و یا اگر شده حق مطلب ادا نشده است.

یکی دیگر از این خاطره‌ها، مربوط به حمله تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی تقویت شده با عناصری از تیپ ۳۷ زرهی شیراز در جبهه دُب‌حردان در مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۶ است که به نام عملیات قائم نامگذاری شده است. تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی در چهار روز اول نبرد با نیروهای متجاوز عراقی در

بیابان‌های کوشک و جفیر تلفات دید و انسجام خودش را از دست داد و به صورت بدی، در مدت چهار روز تا ۱۵ کیلومتری غرب اهواز (دُب‌حردان) به عقب آمد. تانک‌ها و واحدهایش در امتداد خاکریزی در کنار بلندی‌های راه‌آهن اهواز - خرمشهر پناه گرفته بودند، بدون اینکه آرایشی در مقابل محور پیشروی دشمن داشته باشند. در این ایام، بعد از عقب‌نشینی، فرمانده این تیپ، جناب سرهنگ منصور جلالی بود. در بازدیدی که از بعضی از واحدهای تیپ به اتفاق فرمانده تیپ داشتم، متوجه شدم که به علت عدم جان‌پناه، خاکریز و موضع مناسب، تانک‌ها در پشت خاکریز راه‌آهن پناه گرفته‌اند؛ به محض اینکه از پشت خاکریز راه‌آهن بیرون می‌آیند، مورد هدف موشک‌های مالیوتکای عراقی قرار می‌گیرند. از اینرو به این سادگی نمی‌شود جبهه این واحد را تغییر داد. در بحث و جلسه با شهید ولی‌الله فلاحی و فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ قاسمی نو تصمیم گرفته شد این مهم با یک حمله که از آتش تهیه قوی هم برخوردار باشد انجام شود، هرچند که می‌دانستیم این تیپ توان حمله ندارد. این شده که طرح نوشته شد و در شانزدهم مهرماه ۱۳۵۹ مرکز عملیات تاکتیکی لشکر ۹۲ زرهی به اتفاق امیر ولی‌الله فلاحی در ساعت ۰۴:۰۰ بامداد آن روز، در کوی باغات شاه که در دروازه اهواز به طرف خرمشهر قرار دارد و نخلستان‌هایی انبوه دارد مستقر شدیم. ساعت ۰۴:۳۰ با اعلام رمز عملیات و اجرای آتش‌های کاتیوشا و کالیبرهای بزرگ توپخانه شروع شد. واحدهای تیپ تکانی خوردند و در خط دفاعی بهتری که متصل به جنگل گمبویه بود، مستقر شدند.

در مورخ ۱۳۶۱/۲/۱۷ که مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس شروع شد و واحدهای قرارگاه قدس از سمت جاده خرمشهر پیشروی کردند، تانک فرمانده گردان جناب سرگرد شهید قاسمی در کنار جاده خاکریزی شده شناسایی شد و توسط رزمندگان گردانش روی تانک با رنگ سفید نوشتند: «تانک شهید سرگرد قاسمی، ۱۳۵۹/۷/۱۶» و تا مدت‌ها این تانک شاهد تلاش‌های رزمندگان بود. در نتیجه این آتشباری و حمله که بیشتر به تظاهر به حمله شباهت داشت، واحدهای دشمن از حدود پانزده کیلومتر تا دُب‌حردان به عقب رفتند و در امتداد تخته‌په مستقر شدند.

در مورخ ۱۳۵۹/۷/۲۰، به علت بمباران پادگان تیپ اهواز، با تصمیم جناب سرهنگ قاسمی نو، فرماندهی و قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی از سربازخانه به ساختمان اداری کارخانجات صنایع چوب اهواز که در خیابان جاده ملاتانی (قبل از خروجی جاده فرودگاه) قرار داشت، تغییر مکان نمود.

خاطره‌ای دیگر را تشریح می‌کنم:

جناب سرهنگ محمود بدری که رئیس کارخانجات بازسازی تانک مسجد سلیمان بود، به تیمسار ولی‌الله فلاحتی گزارش داد که تعدادی تانک ام ۴۷ (۲۰ دستگاه) در این کارخانه بازسازی شده و گویا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به کشور پاکستان فروخته شده است. سرلشکر ولی‌الله فلاحتی گفت: «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. سریع بازگیری کنید و در ماهشهر به قرارگاه ارونند که فرمانده آن جناب سرهنگ فروزان بود، تحویل دهید.» لشکر ۹۲ زرهی چون مجهز به تانک چیفتن بود، خدمه تانک ام ۴۷ نداشت. بعد از بررسی، مقرر شد از خدمه گردان‌های تانک مستقر در گردان‌های زرهی تربت جام و مرند استفاده شود. با ابلاغ، تعدادی خدمه تانک احضار شدند. بعد از ظهر روز ۲۷ مهرماه امیر ولی‌الله فلاحتی به من ابلاغ کردند که خدمه تانک‌های احضار شده از تربت جام و مرند با دو دستگاه اتوبوس رسیده‌اند و هم‌اکنون در جلو قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی در خیابان هستند. شما بروید آنها را به اوضاع جنگ و آبادان و قرارگاه ارونند توجیه کنید و ابلاغ کنید شبانه به ماهشهر بروند؛ البته تانک‌ها را جناب سرهنگ بدری روز قبل به ماهشهر فرستاده بودند.

خدمه تانک از راه رسیده، خسته، تشنه و گرسنه در کنار خیابان کنار جدول جوی آب نشسته بودند. اولین کاری که کردم مقداری نان، خرما و نوشابه از قرارگاه توپخانه لشکر که در مجاورت قرارگاه لشکر بود، گرفتم و از آنها پذیرایی کردم. سپس روی رکاب یکی از اتوبوس‌ها رفتم و پس از جمع کردن آنها به طور مشروح وضعیت و نیز چگونگی ارسال تانک‌ها را توضیح دادم. تا آنجا که به یاد دارم، تمام این خدمه در جبهه‌دار بودند و در میان آنها افسری ندیدم.

به یاد دارم که فردای آن روز در سالن محل قرارگاه، یک نفر سرگرد زرهی دیدم که قبلاً در جمع افراد ستاد لشکر ندیده بودم. پس از پرس‌وجو، معلوم شد اسم ایشان اگر اشتباه نکنم سرگرد «میان» است و از افسران گروه رزمی ۳۷ زرهی شیراز آمده و محل استقرار گروه رزمی ۳۷ زرهی شیراز را می‌پرسد که برود خودش را معرفی کند. این اطلاعات را به امیر ولی‌الله فلاحتی منتقل و تقاضا کردم اینک که تانک‌ها و افراد اعزامی به ماهشهر فرمانده ندارند، اگر صلاح است شما به ایشان ابلاغ کنید به جای گروه رزمی ۳۷ به ماهشهر برود که همین‌طور هم شد. در مطالعات بعدی، متوجه شدم که ۱۷ دستگاه از این تانک‌ها در عملیات ۱۳۵۹/۸/۳ محور ماهشهر-آبادان به کار برده شده‌اند که ۱۵ دستگاه آن منهدم گردیده است.

بیشتر منظورم از بیان این خاطره این بود که تاریخ بداند اولاً ما با چه یگان‌هایی به مصاف نیروهای تا بُن دندان مسلح عراقی رفتیم. این ۱۷ دستگاه تانک (گردان و یا گروهان منهای تانک) نیست. واحد تانک فرمانده و خدمه می‌خواهد. تانک‌ها باید سیستم ارتباطی داشته باشند. توپ تانک با تیربار تانک باید هم‌محور شود و آمادگی‌های دیگر که از ضروریات یک واحد عملیاتی است. این تانک‌ها فقط سیاهی لشکر بودند.

ثانیاً آن تاریخ نویسانی که از چهار عملیات بزرگ ناموفق ستاد ارتش در سال اول جنگ از جمله همین عملیات ۱۳۵۹/۸/۳ در محور ماهشهر نام می‌برند، باید بدانند که قرارگاه اروند این حمله را با یک گردان پیاده (گردان ۱۴۴ پیاده از لشکر ۲۱ حمزه)^۱ و یک گردان ژاندارمری (گردان ۲۰۱ امداد) و همین ۱۷ دستگاه تانک علیه مواضع حداقل یک تیپ زرهی دشمن که در مواضع دفاعی قرار داشت، اجرا کرد و برخلاف نوشته این مورخان و این گویندگان، با تقدیم شهدا و اسرای زیادی به میهن اسلامی، مأموریت خودشان را با موفقیت اجرا نمودند. یعنی حمله دشمن را به بهمنشیر و جزیره آبادان تا مورخ ۱۳۵۹/۸/۹ به تعویق انداختند.

من به مرض و غرض و هدف این نویسندگان کاری ندارم. جای بحث آنها در این گفته‌ها نیست؛ ولی باید پرسید کدام شاخصه بزرگ بودن عملیات را دیده‌اند؟

همچنین باید پرسید کدام ستاد مشترک ارتش در جنوب، طراح و مجری این عملیات بوده است؟ منحصراً به این علت که همه‌جا حضور سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحی (رئیس ستاد مشترک ارتش)، حتی در نقش یک فرمانده دسته و گروهان دیده می‌شود.

امیر سرلشکر ولی‌الله فلاحی وقتی دید به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران فریاد و فرمان‌هایش و تحلیل‌هایش به گوش کسی نمی‌رود و فرماندهی کل قوای او هم درگیر مسائل دیگری است، موقعی که دید اختیار احضار و فراخوان به موقع سربازان منقضی خدمت سال‌های قبل را ندارد، موقعی که دید حتی اختیار تغییر مکان یک گردان و یک گروهان را، آن هم با مجوز فرمانده کل ندارد و موقعی که دید بعضی از فرماندهانش به

۱. برای دستیابی به اطلاعات بیشتر از این عملیات، به کتاب گردان ۱۴۴ در نبرد آبادان که توسط امیر سرتیپ ستاد فرض‌الله شاهین‌راد دارنده دو مدال درجه ۳ فتح تألیف شده است و توسط هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی و انتشارات ایران سبز در سال ۱۳۸۰ به زیور طبع آراسته شده و به بازار کتاب عرضه شده است تا در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد، مراجعه نمایید. ویراستار

حرف‌هایش گوش نمی‌دهند، وقتی که دید دیگر ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک ستاد و ارگان زمینه‌ساز تصمیمات سرنوشت‌ساز مملکت دیگر نقشی ندارد، تنها و بدون همراهی هیچ‌کس از عناصر ستادش و بدون ارتباط سلسله‌مراتبی با فرمانده‌اش و واحدهایش در ۱۳۵۹/۷/۳ سر بر بیابان‌های خوزستان گذاشت، تا حداقل وظیفه سربازیش را انجام دهد. او افسری نبود که ببیند دشمن خاک کشورش را لگدکوب می‌کند و بی‌تفاوت باشد. او فرمانده‌ای نبود که اختیار داشته باشد. او رئیس ستاد مشترک ارتش بود. لشکر ۹۲ زرهی با آن اوضاع حاکم بر مناطق عملیاتی، عملاً در چهار محور با پنج لشکر دشمن بعثی که از تواناترین لشکرهای عراقی هستند درگیر بود. آن هم در محورهایی جدا و پراکنده و دور از هم و بسیار گسترده، تمام واحدها درگیر شده بودند، به طوری که در مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۹ لشکر ۳ زرهی عراق از رودخانه کارون عبور کرد و من شاهد بودم که یک گروهان در اختیار نداشت که به مقابله بپردازد.

اهواز و لشکر ۹۲ زرهی با فرمانده جدیدش مرکز ثقل همه فعالیت‌ها شده بود؛ انگیزه و حضور مردم داوطلب که از شهر و حومه اهواز و سایر مناطق به منطقه می‌آمدند. ناگفتنی است؛ بی‌نظیر است؛ ولی آن سازمان و فرماندهی واحد و کلان تصمیم‌گیر برای بکارگیری شایسته و مناسب آنها عملاً وجود نداشت.

ستاد جنگ‌های نامنظم به فرماندهی دکتر مصطفی چمران (وزیر دفاع) در ساختمانی در کوی گلستان (خانه‌های سازمانی اداره کشاورزی) مستقر بود که آقای سیدعلی خامنه‌ای هم اکثراً آنجا بودند. آقای مهندس سیدمحمد غرضی در استانداری ستاد دیگری داشت. سپاه پاسداران به فرماندهی برادر شمخانی هم ستاد دیگری داشت. ستاد لشکر ۹۲ زرهی هم بود. حوزه فرماندهی و اعمال نفوذ این ستادها محدود به محور دُب‌حردان در غرب اهواز و محور سوسنگرد بود.

در شهر دزفول رئیس‌جمهور بنی‌صدر در پایگاه هوایی دزفول جا خوش کرده بود. قرارگاه مقدم نزاچا که از مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۶ در زیرزمین پایگاه هوایی دزفول با عناصر ستادش، یعنی جناب سرهنگ شهلائی (رکن یکم)، جناب سرهنگ امین (رکن دوم)، جناب سرهنگ سید یعقوب حسینی (رکن سوم) و جناب سرهنگ حشمت دهکردی (رکن چهارم) فعال شده بود، حوزه اقتدارش محدود به غرب دزفول و شوش و یگان تازه از راه رسیده لشکر ۲۱ حمزه بود.

در خرمشهر وضع به گونه‌ای دیگر بود. ابتدا ناخدا جوادی، بعد جناب سرهنگ حسن رضوی فرمانده ناحیه ژاندارمری، بعد جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی با نیروهایی مرکب از عناصر گردان‌های ۱۵۱ دژ خرمشهر و گردان تکاوران نیروی دریایی ارتش و دانشجویان دانشکده افسری و نیروهای پاسداران همه و همه در تمام جبهه‌ها و محورها جان خودشان را در دست گرفته بودند و مبارزه می‌کردند. سؤال اینجا است: آیا نمی‌شد بهتر از این به مصاف دشمن برویم؟ چگونه؟ بیاییم فقط برای تاریخ روشن کنیم. فقط!

بعد از گذشت در حدود پنجاه روز از جنگ و بعد از ۳۷ روز از استقرار قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب، این قرارگاه به فکر سر و سامان دادن به خطوط دفاعی و مسئولیت‌ها افتاد و طی دستورالعمل ۱۳۵۹/۸/۲۱ (به شماره اعلام وصول ق-ت-۱۵) مناطق دفاعی خوزستان را به لشکرها محول کرد.

- لشکر ۲۱ پیاده در غرب دزفول و شوش به نام فرماندهی اکبر؛
- لشکر ۹۲ زرهی در غرب اهواز و سوسنگرد به نام فرماندهی ابوتراب؛
- لشکر ۷۷ پیاده در محور خرمشهر و شرق کارون به نام فرماندهی جلال؛
- لشکر ۱۶ زرهی در منطقه اهواز به نام فرماندهی دلیر.

این دستورالعمل، فقط روی کاغذ بود و هنوز زود بود که فرماندهی نزاچا در تمام خوزستان اعمال فرماندهی کند. چون لشکر ۷۷ پیاده (بجز واحدهایی که در غرب و جنوب داشت) در مشهد بود و در حدود سه ماه بعد، به منطقه عملیاتی تغییر مکان داد. فرماندهان و مسئولان مستقر در اهواز بدون آگاهی و جلب نظر فرماندهی نزاچا طرح آب و یا طرح تغییر مکان لشکر ۱۶ زرهی را به منطقه سرپل ذهاب و سومار تهیه می‌کردند که مورد اعتراض تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد (فرماندهی نزاچا) قرار گرفت.

بعد از مدتی، امیر ولی‌الله فلاحی تصمیم گرفت که یکی از گردان‌های تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی را که در منطقه ارتفاعات الله‌اکبر تلفات زیادی داده بود به عقب بیاورد و در یک اردوگاه استراحت بازسازی شود. این کاری بود که در جنگ برای اولین و آخرین بار انجام شد. ترتیب کارها به من محول شد. شناسایی کردم و پس از توجیه، فرمانده گردان به محل جدید گردان در مجاور رودخانه جراحی مستقر گردیدند و افراد به نوبت به مرخصی اعزام شدند.

در حدود دو ماه بود که در اهواز و عملاً از دزفول تا خرمشهر و ماهشهر در حرکت بودم. چه با بالگرد و چه با خودرو. بیشتر اوقات به اتفاق امیر ولی‌الله فلاحی و یا جناب سرهنگ قاسمی نو

به همه جا سرک می کشیدم و به اوضاع جبهه‌ها سر و سامان می دادم. از همسر و خانواده‌ام، بجز یکی دو مورد تماس تلفنی، خبری نداشتم. الآن که یاد آن روزها می افتم، احساس می کنم کمی زیادی احساسی بودم و وجدان کاری زیادی داشتم. فکر نمی کردم در قبال خانواده هم مسئول هستم. آثار روحی بی خبری خانواده، آن هم به مدت زیادی، در حدود ۷۵ روز، پس از سال‌ها دیده می شود.

از ۱۵ آذرماه ۱۳۵۹ به دستور امیر ولی الله فلاحتی به مرخصی آمدم. این روزهای آخر درد سیاتیک کمر و پای چپم زمین گیرم کرده بود. جناب سرهنگ قاسمی‌نوهم از من طی نامه‌ای، ضمن تشکر و تقدیر تقاضای سه ماه ارشدیت برای من کردند.

خدمت در قرارگاه مقدم نزاجا در جنوب

در تهران روزها در مدیریت اطلاعات و مدیریت عملیات، هر دو حضور پیدا می کردم. شغل سازمانی نداشتم. حدود یک ماه و نیم نگذشته بود که ستاد نیرو زمینی تصمیم گرفت نیروهای قرارگاه مقدم نزاجا در جنوب را تعویض کند که مسئولیت رکن دوم این قرارگاه به من محول شد. سایر افراد تیم که در مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۴ عازم دزفول شدیم، عبارت بودند از: جناب سرهنگ فاوجی (رکن یکم) جناب سرهنگ جمشید منظوری (رکن سوم)، جناب سرهنگ عین افشار (رکن چهارم). در بعدازظهر همان روز در بیمارستان پایگاه هوایی دزفول به دیدار فرماندهی نزاجا تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد (که در بیمارستان بستری بودند) رفتم. تیمسار علی مردان خان خزاعی جانشین نیرو و جناب سرهنگ توپخانه، افراپی (مسئول هماهنگ کننده فعالیت‌های توپخانه‌ها) هم حضور داشتند. این دو افسر در قرارگاه خیلی فعال بودند. از کارکنان ستاد قبلی، جناب سرهنگ شهلائی و جناب سرهنگ امین در بیمارستان حضور داشتند که از همان جا خداحافظی کردند و مسئولیت‌ها را به ما محول کردند.

این قرارگاه در آن موقع به علت محدود بودن گستره فعالیتش به غرب دزفول و شوش که منطقه لشکر ۲۱ پیاده بود و بویژه اینکه روابط تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد و تیمسار خزاعی با جناب سرهنگ زین‌العابدین ورشوساز (فرمانده لشکر ۲۱ حمزه) خیلی گرم نبود، خیلی فعال نبود. پس از عدم موفقیت دو سه عملیات محدود و بویژه عملیات نصر در مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ توسط لشکر ۱۶ زرهی، تدبیر جدیدی برای حمله، بجز تک‌های محدود که به لشکرها محول شده بود اتخاذ نشد. عمده فعالیت ما حضور هفته‌ای دو روز در اهواز در باشگاه افسران

ژاندارمری که آقای بنی‌صدر (فرماندهی کل قوا) در آنجا ساکن بود و توجیه ایشان و شنیدن توصیه‌های ایشان بود، که معمولاً من به اتفاق جناب سرهنگ منظوری (رکن سوم) همراه فرماندهی یا جانشین نزاجا از دزفول به اهواز می‌رفتیم.

در یادداشت‌هایی خواندم که یکی از این رویدادها در مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۷ بوده است که از سپاه پاسداران، برادر رحیم صفوی و برادر شمشخانی حضور داشتند. این دو نفر طرح مقدماتی خودشان را برای شکستن حصر آبادان و انتخاب پل مارد به عنوان عارضه حساس که موجب ارتباط شرق و غرب کارون واحدهای عراقی بود ارائه دادند. بنی‌صدر هم از آن استقبال کرد. در جلسه مورخ ۱۳۶۰/۱/۶ که باز هم به اتفاق تیمسار خزاعی و سرهنگ منظوری به حضور فرماندهی کل قوا رسیدیم، تأکید ایشان به جای هر تدبیر عملیاتی توصیه بر این بود که «یک کاری بکنید. یک تکانی بخورید.»

جناب سرهنگ منظوری افسر زرهی بود و دوره ستاد فرماندهی ارتش روسیه را به مدت چهار سال در مسکو گذرانده بود. بر اساس روش طرح‌ریزی آموزش دیده خودش در مسکو به جای نوشتن و پیروی از قواره طرح دستورات عملیاتی، تدابیر به وسیله علائم و اشکال و فلش‌ها و رنگ‌های متفاوت روی نقشه پیاده می‌شود. به طوری که اگر یک افسر ناآشنا به این علائم به نقشه نگاه می‌کرد، از آن سر در نمی‌آورد؛ ولی از نظر ظاهری خیلی قشنگ و جذاب بود (این تدبیر و راهکار که مربوط به غرب دزفول و کرخه بود، بعدها به گونه‌ای دیگر و تدبیری دیگر به نام عملیات فتح‌المبین اجرا شد).

این نقشه رنگ‌آمیزی شده در توجیه مورخ ۱۳۶۰/۲/۸ در همان زیرزمین پادگان دزفول به استحضار آقای بنی‌صدر (رئیس‌جمهور) رسید و خیلی مورد توجه قرار گرفت و از بنی‌صدر یک قبضه اسلحه کلاشنیکف هم هدیه گرفت. آنهایی که به اصول طرح‌ریزی نظامی و ستادی آگاه هستند، به خوبی می‌دانند که زیربنای تصمیم و سپس طرح‌ریزی یا دستور عملیاتی، برآوردها هستند: برآوردهای اطلاعاتی، نیروی انسانی، لجستیکی و عملیاتی. در این تدبیر و نقشه، عملاً چنین چیزی انجام نشده بود، اصلاً از طرف فرماندهی کل قوا و یا فرماندهی نزاجا به این قرارگاه مأموریت روشنی واگذار نشده بود.

در آخرین جلسه‌ای که در مورخ ۱۳۶۰/۲/۱۲ به حضور فرماندهی کل قوا رسیدیم، علاوه بر تیمسار خزاعی، من و جناب منظوری، دکتر مصطفی چمران، امیر ولی‌الله فلاحتی، برادر شمشخانی، جناب سرهنگ لطفی (فرمانده لشکر ۱۶ زرهی) و جناب سرهنگ آخوندزاده

(جانشین لشکر ۹۲ زرهی) هم حضور داشتند. سخنرانی رئیس‌جمهور بنی‌صدر طولانی شد و از حالت شور ستادی معمول خارج شده بود. اهم صحبت‌های ایشان را به صورت خلاصه از روی همان یادداشت‌هایم می‌گویم:

«صدام به فکر محبوبیت خودش است. در سیاست داخلی موفق بود و در سیاست خارجی هم بعد از قرن‌های یک‌پروزی نظامی به دست آورده. کاری که حتی عبدالناصر هم نکرد. او حالا فهمیده که ارتشش توانا نیست. ضعیف عمل کرده. عربستان هم از این نقطه ضعف صدام استفاده می‌کند. آمریکا هم می‌خواهد او را نگه دارد. شرق و غرب مستقیم دخالت نمی‌کنند؛ لذا ما باید از این فرصت استفاده کنیم. اکنون بعد از هشت ماه این فرصت دست ما است که فرصتی تاریخی است که قرن‌ها نداشته‌ایم. اگر ما شکست بخوریم، صدام محور می‌شود؛ ولی اگر ما پیروز شویم، در تمام دنیای اسلام مثل موج، مثل کار قلب پخش می‌شود. این درسی است که ملت‌های محروم خواهند گرفت، که ملتی که منزوی، محاصره و شکست‌خورده است پیروز شده و گرنه ما باید بازبچه دست عربستان و عراق و پاکستان باشیم.

حالا اگر ما با این وضع تصفیه ارتش، کردستان، انقلاب، جنگ و همه و همه سربلند باشیم، این لذت‌آور و غرور‌آفرین است. با این تعریف، نگاه کنیم اگر کار امروز را به فردا بیندازیم، اگر تسامح کنیم، جنگ در تنهایی طولانی می‌شود. به تعبیر ما به دو سال جنگ.»

در اینجا مصطفی چمران اظهار داشت: «جوان‌هایی هستند که نه پول، نه درجه، نه نشان، و نه هیچ چیز دیگری نمی‌خواهند. فقط می‌خواهند دشمن را هر چه زودتر بیرون بگذارند.»

ادامه خدمت در ستاد نزاجا

سه روز بعد، یعنی در مورخ ۱۳۶۰/۲/۱۵، مدت مأموریت سه ماهه ما در قرارگاه جنوب تمام شد و با تیم دیگری که از ستاد نیروی زمینی تهران اعزام شد، تعویض شدیم و به تهران آمدم. من در مورد مأموریت و چندوچون کار کردن در این قرارگاه و مقایسه با زمان حضور شهید سپهبد علی صیادشیرازی و تفاوت این دو قرارگاه (در صورتی که هر دو به عنوان قرارگاه مقدم نزاجا در جنوب نامیده می‌شدند) صحبت خواهم کرد.

در تهران به من ابلاغ شد بروم سازمان حفاظت اطلاعات ستاد نزاچا را راه اندازی کنم. نیاز به توضیح دارد و آن اینکه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ضداطلاعات وابسته به یگان‌ها، در نیروهای زمینی، هوایی و دریایی، وزارت دفاع و منجمله ستاد نزاچا منحل و تعطیل و درهای آن بسته شده بود. سازمان، مأموریت و افرادی هم برای آن تعریف نشده بود. عملاً هم کاری نداشتند. چون وظایف این سازمان را در ارتش جمهوری اسلامی، سازمان‌های دیگری، سازمانی و غیرسازمانی انجام می‌دادند. به هر حال، درها را باز کردیم و پلمب‌ها را شکستیم. تقریباً هیچ پرونده و هیچ وسیله و هیچ خودروبی هم وجود نداشت. همه اینها را در همان روزهای اول برده بودند. بعدها شنیدم که پرونده‌ها را شخصی به نام رضوی از اینجا جابه‌جا کرده است.

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی به محض انتصاب به فرماندهی نزاچا در مورخ ۱۳۶۰/۷/۹ به اتفاق تیم همراهش در ستاد نزاچا مستقر شدند. در همین روزها بود که به من ابلاغ کرد برای این عزیزان که عبارت بودند از: جناب سرهنگ توپخانه ستاد حسین خرسندی، جناب سرگرد مخابرات اکبر غفرالهی، جناب سرگرد مخابرات محمود ریاحی، جناب سرگرد توپخانه سیدحسام هاشمی، آقای حسن کامران و یک نفر دیگر به نام آقای محمودرضا امینی، کارت تردد برای سربازخانه‌ها صادر کنم که پس از دریافت عکس و مشخصات کارت تردد صادر شد.

در شب مورخ ۱۳۶۰/۷/۲۵، در حدود ساعت ۱۲:۰۰ شب، تلفن منزلم زنگ زد. آن طرف خط جناب سرهنگ علی صیادشیرازی بود که به من ابلاغ کرد فردا ساعت شش صبح در ستاد نیروی زمینی در دفتر ایشان حضور پیدا کنم. در پاسخ سؤالم گفت: «برای یک مأموریت ۴۸ ساعته به جنوب می‌روم.» فردا صبح در جلو ساختمان فرماندهی نزاچا به تعدادی دیگر افسر ملحق شدم و به اتفاق جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاچا) از فرودگاه دوشان‌تپه (نیروی هوایی) با یک فروند هواپیمای فرندشیپ عازم خوزستان شدیم. از اینجا به بعد مرحله دیگری از خدمتم شروع شد.

رئیس رکن دوم قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب شدم

در مورخ ۱۳۶۰/۷/۲۶ مستقیم از فرودگاه اهواز به محل کارخانجات صنایع فولاد (البته تعطیل بود) رفتیم. قبل از این تاریخ با تمهید و تدبیر جناب سرهنگ علی صیادشیرازی قرارگاه

مقدم مستقر در زیرزمین پادگان دزفول به صنایع فولاد اهواز منتقل شده بود. در محل جدید و همان روز با چهار نفر دیگر از همدوره‌هایم روبه‌رو شدم. جناب سرهنگ امیربگی و سرهنگ توپخانه ستاد اقبال محمدزاده که از اساتید ممتاز دانشگاه فرماندهی و ستاد بود، جناب سرهنگ توپخانه رضا بادافشانی که فرمانده گروه ۲۲ توپخانه‌ی (شهرضا) بود و جناب سرهنگ زرهی ستاد اکبر موسوی قویدل.

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی در یک اتاق کوچک که در مدخل ورودی سالن کارخانه قرار داشت نشسته بود. ما هنوز ساکمان را روی زمین نگذاشته بودیم. یکی یکی به اتاق فرماندهی نزاجا احضار شدیم. اول جناب اقبال محمدزاده بود که به عنوان رئیس رکن سوم و افسر عملیات انتخاب کرده بود. ایشان به هر دلیلی که بود نپذیرفت. نفر بعدی جناب موسوی قویدل بود که جایگزین جناب سرهنگ محمدزاده و به عنوان رئیس رکن سوم انتخاب شد. نفر بعدی من بودم که به عنوان رئیس رکن دوم و افسر اطلاعات تعیین شده بودم. بلافاصله لبیک گفتم. جناب سرهنگ رضایی هم به عنوان رئیس ستاد انتخاب شده بود. نفرات بعدی سرهنگ دوم پیاده عبدالحسین شیبانی بود که ایشان را رئیس رکن چهارم (افسر لجستیک) منصوب نمودند و بالأخره جناب سرهنگ شاهمرادی هم به عنوان رئیس رکن یکم (افسر نیروی انسانی). بنابراین، مسئولان قرارگاه جدید مشخص شدند. ضمن اینکه جناب سرهنگ توپخانه ستاد غلامحسین امیربگی هم به عنوان افسر هماهنگ‌کننده واحدهای توپخانه تعیین شد.

فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی عملاً دو ستاد داشت که هر یک از این دو ستاد ویژگی‌هایی داشتند. در تهران همان افرادی که اکثراً درجه سرگردی داشتند و بعد با دو درجه ترفیع سرهنگ شدند، ستاد اداری ایشان را تشکیل می‌دادند. جناب سرهنگ حسین خرسندی به سمت معاون هماهنگ‌کننده نزاجا، جناب سرهنگ محمود ریاحی در معاونت نیروی انسانی نزاجا، جناب سرهنگ اکبر غفرالهی در معاونت لجستیک نزاجا، آقای حسن کامران در حفاظت اطلاعات نزاجا، آقای محمودرضا امینی که شایع بود سرباز وظیفه و یا پاسدار است به عنوان مشاور مسئولیت پیدا کردند. جناب سرگرد سیدحسام هاشمی نیز بعدها به سمت فرمانده قرارگاه شمال غرب منصوب شد. ویژگی این ستاد بر اساس وابستگی به شخص شهید سپهبد علی صیادشیرازی و آشنایی و همکاری آنها در مرکز توپخانه اصفهان بود و نه شایستگی و توانایی در این مشاغل و مسئولیت‌ها، ولی ستاد عملیاتی شهید سپهبد علی صیادشیرازی بر اساس شایستگی و توانایی و البته مشاوره و بررسی انجام گرفت. برای کارگروه

نامگذاری قرارگاه جدید به نام قرارگاه کربلا / ۷۹

عملیات و طراحی، از اساتید گروه عملیات و تاکتیک دانشکده فرماندهی و ستاد (دافوس) استفاده کرد؛ مانند جناب سرهنگ محسن شاهان، جناب سرهنگ مسعود بختیاری، جناب سرهنگ نصرت‌الله معین‌وزیری، جناب سرهنگ هوشنگ نوابی که در اوایل آبان‌ماه ۱۳۶۰ به قرارگاه مقدم آمدند. جناب سرهنگ امیریگی که از افسران شایسته و دانشمند توپخانه و درجه سروانی فرمانده آتشبار شهید سپهد علی صیادشیرازی بود، از افسران مورد اعتماد ایشان بود. جناب سرهنگ دوم شیبانی افسر تیپ ۲۳ نوهدهم در کردستان در جریان برقراری امنیت از همکاران ایشان بوده است.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ توپخانه علی صیادشیرازی کاملاً و با برنامه وارد مسئولیت فرماندهی نیروی زمینی ارتش شدند. او نیروی زمینی را در میدین جنگ، آن هم بعد از ناملایمات سال اول جنگ تحویل گرفت و بدون از دست دادن کوچک‌ترین زمانی، فعالیت‌هایش را شروع کرد. تدبیر کلی خودش را در همان روز ۱۳۶۰/۷/۲۶ در محل کارخانه صنایع فولاد اهواز به ما و روز بعد از ساعت ۰۸:۳۰ تا ۰۹:۳۰، برای فرماندهان لشکرها و تیپ‌ها و گروه‌های توپخانه و افسران اطلاعات و عملیات آنها ابلاغ کرد.

من هم افراد همکارم را از بین افسران مدیریت اطلاعات نزاجا و گپار لشکر ۹۲ زرهی انتخاب کردم: جناب سرهنگ دوم سیدتراب ذاکری، جناب سرگرد مرتضی نبوی، جناب سرگرد ماشاءالله بهزادی، جناب سرهنگ یوسف گل‌محمدی و افراد منتخبی از تیم‌های بازپرسی، تفسیر عکس، ترتیب نیرو، از گپار لشکر ۹۲ زرهی، سرکار استوار شفیعی، سرکار استوار حسن سعیداوی، سرکار گروهبان نیکنام و سرکار گروهبان سبزه‌علی‌پور. دستور دادم مدارک رکن دوم قرارگاه مقدم به محل جدید منتقل شوند و خودم در مورخ ۱۳۶۰/۷/۲۹ در معیت جناب سرهنگ علی صیادشیرازی به تهران آمدم و بعد از ۴۸ ساعت دوباره به اهواز برگشتم.

نامگذاری قرارگاه جدید به نام قرارگاه کربلا

فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی قبلاً هماهنگی‌های لازم را با برادر محسن رضایی (فرماندهی کل سپاه پاسداران) و سایر برادران ستاد سپاه انجام داده بود و از همین جا و در همان روزهای اول، قرارگاه جدید به نام قرارگاه کربلا که همکاری و هماهنگی کاملی با برادران سپاه داشتیم، شکل گرفت. همتای من از سپاه پاسداران که قرارگاه آنها در محل گلف اهواز بود، برادر حمید معینیان (شهید) بود. همه به هم در همان گلف معرفی شدیم. برنامه و دستور کلی

فرماندهی نزاچا و سپاه پاسداران بیرون راندن دشمن از خوزستان بود. برای این کار برنامه‌ریزی شد و تصمیم گرفته شد، ابتدا در محور بستان که بعداً عملیات طریق القدس نام گرفت و دوم در غرب دزفول که بعداً عملیات فتح‌المبین نام گرفت و سوم در غرب اهواز که بعداً به نام عملیات بیت‌المقدس نامگذاری شد، عملیات‌هایی انجام شود.

تیم عملیات نزاچا در این قرارگاه به ریاست جناب سرهنگ موسوی قویدل در دو کارگروه مجزا به این ترتیب سازماندهی شد: کارگروه یکم متشکل از جناب سرهنگ اقبال محمدزاده، جناب سرهنگ مسعود بختیاری، جناب سرهنگ نوابی، روی محور بستان که طرح‌ریزی آن به نام کربلا ۱ نامیده شد کار خود را بلافاصله شروع کردند. کارگروه دوم متشکل از جناب سرهنگ محسن شاهان، سرهنگ نصرت‌الله معین‌وزیری و جناب سرهنگ موسوی‌زادگان روی محور غرب دزفول که کربلا ۲ نامگذاری شد فعالیت خودشان را شروع کردند. تصمیم گرفته شد برای طرح‌ریزی در محور غرب اهواز که کربلا ۳ نامیده شد، هر دو کارگروه با هم فعالیت کنند.

همان‌طور که می‌دانید برای طرح‌ریزی عملیاتی، اطلاعات مربوط به چهار عامل اصلی نیاز می‌باشد. اول: مأموریت، دوم: زمین، سوم: دشمن، چهارم: نیروهای خودی. ملاحظه می‌کنید طرف اصلی جواب‌دهی به نیازهای زمین و دشمن در هر سه مأموریت کربلا ۱ و ۲ و ۳، رکن دوم یعنی جناب سرهنگ عبدالحسین مفید می‌باشد.

می‌دانید که اطلاعات باید دقیق، صحیح و بموقع در اختیار تیم‌های طراح و نیز فرماندهان قرار گیرد. این اطلاعات در گاو‌صندوق هم نبود که بیرون آورده شود. می‌باید با برنامه‌ریزی دقیق و متکی به زمان توسط عوامل جمع‌آوری شوند، تحلیل شوند، تبدیل به اطلاعات مورد نیاز فرمانده و ستاد شوند و به موقع هم منتشر شوند. این مهم برای من و همکارانم که به زمین منطقه عملیاتی خوزستان و به ترتیب نیروی ارتش متجاوز عراق آشنایی کامل داشتیم، کار مشکلی نبود. اتکای من به دو عامل جمع‌آوری بود. یکی عکس‌های هوایی که توسط نیروی هوایی ارتش و به درخواست من انجام می‌شد و دوم اطلاعات از اسرای عراقی.

از طرف دیگر، مجهولات و خواسته‌ها و سؤالات فرماندهان نزاچا و سپاه و تیم‌های طراح آنها برای هر سه عملیات کربلا ۱، ۲ و ۳ هر روز بیشتر می‌شد و من باید پاسخگو باشم. نیروی هوایی هم که پشتیبانی‌کننده عملیات ما بود برای هدف‌گذاری نیاز به اطلاعات داشت. این اطلاعات چه به صورت مستقیم و یا در شورهای ستادی و یا در برآوردهای اطلاعاتی و بررسی‌های منطقه عملیات و چه در گزارش‌های نوبه‌ای ۲۴ ساعت هر روز در اختیار آنها قرار

می‌گرفت. بدین‌گونه بود که دور جدیدی از فعالیت‌های رزمندگان ارتش، سپاه، بسیج و جهادگران جهاد سازندگی در هشت سال دفاع مقدس شکل گرفت.

قرارگاه نزاچا که در صنایع فولاد اهواز مستقر بود، از نظر امنیتی جای مناسبی نبود و همین باعث نگرانی ما بود. یکی اینکه محل استقرار قرارگاه نیروی زمینی است که خود یک هدف نظامی مهم برای نیروی هوایی دشمن بود. دومی خود کارخانجات عظیم صنایع فولاد اهواز که از مناطق اقتصادی زیربنایی ایران است و می‌تواند هدف بمباران دشمن قرار بگیرد. با مشاوره و تصمیم فرماندهی، محلی به نام زرگان در مسیر جاده اهواز - ملائانی شناسایی شد. این محل بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای نگهداری متکدیان منطقه استفاده می‌شد که بعد از مدتی در اختیار نیروهای شهید دکتر مصطفی چمران قرار گرفته بود و از آن به عنوان انبار مهمات و سایر لوازم لجستیکی و به طور کلی پشتیبانی‌های این رزمندگان استفاده می‌شد.

به هر حال، بعد از هماهنگی و آمادگی‌های اولیه در اوایل دهه دوم آبان‌ماه ۱۳۶۰، قرارگاه ما از صنایع فولاد به زرگان منتقل شد. من در این گفتار بنا ندارم که وارد جزئیات طرح‌ریزی و هدایت و نتایج عملیات‌هایی که انجام شد بشوم. چون خیلی مشروح‌تر و کامل، چه از طریق پژوهشگران و مورخان ارتش و چه سپاه پاسداران نوشته و منتشر گردیده است؛ ولی همان‌طور که اشاره کردم، به نکاتی که در جای دیگری نوشته نشده و زوایای مبهم تاریخ را روشن می‌کند اشاره خواهم کرد.

قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب همان‌طوری که از اسمش پیدا است، جزئی از قرارگاه کل نیروی زمینی ارتش بود. از این‌رو تا حدودی تحت‌الشعاع برنامه‌ریزی فعالیت‌های عمده تهران بود، ولی این قرارگاه جدید را که گفتم قرارگاه کربلا نامیده شد، برعکس بود.

قرارگاه کربلا مرکز ثقل جنگ در مناطق عملیاتی جنوب بود. تمام توجهات مسئولان، مردم، بسیج، سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی ایران، متوجه منطقه عملیاتی جنوب و استان خوزستان بود. همان‌طوری که عراق هم اینگونه بود؛ چون برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و طرح‌ریزی‌ها در جنوب توسط سپاه پاسداران و ارتش انجام می‌شد، خیلی کمتر، بویژه از نظر اطلاعات و عملیات وابسته به تهران بودیم، که عملاً برعکس هم بود. می‌توانم بگویم که در این روزها و این دوره زمانی، تقریباً چه در ستاد مشترک و چه در ستاد نیروی زمینی از آنچه در قرارگاه کربلا می‌گذشت بی‌اطلاع بودند. حتی از چند و چون طرح‌ها و زمان اجرای عملیات بی‌خبر بودند.

در صورتی که بخواهم ویژگی‌های قرارگاه کربلا که تأثیرات زیادی بر واحدها داشت را بیان کنم، باید به موارد زیر اشاره کنم:

اول: تصمیم فرمانده و یا همان مأموریت که در قرارگاه کربلا توسط جناب سرهنگ علی صیادشیرازی و برادر محسن رضایی گرفته می‌شد.

دوم: عناصر مسئول و افراد تشکیل دهنده ستاد قرارگاه کربلا چه ارتشی و چه سپاهی. درجه ارشدترین نفر ما سرهنگ یک ساله و در سنین ۴۰ تا ۴۵ ساله و بسیار اکتیو و فعال و آشنا به زمین منطقه و همپای سربازان و بسیجیان در میدان نبرد بودیم.

سوم: همکاری، هماهنگی، وحدت و صمیمیت بین عناصر ستاد، ارتشی و سپاهی به طور کامل وجود داشت و تأثیرات این دو با ویژگی‌های هرکدام بر دیگری که انگیزه و اشتیاق ایجاد می‌کرد.

چهارم: دانش و تخصص آنها در فعالیت‌های ستادی بود. فرق است بین افسری که در یک ستاد کار می‌کند با یک افسر ستاد. در مجموع، این ویژگی‌ها بود که موجب حرکت در جبهه‌ها در تقدم و در جامعه حضور پرشور مردم و جوانان گردید. چون موفقیت و پیروزی است که ایجاد انگیزه می‌کند.

در فاصله بین صحبت‌هایم متوجه شدم که درباره آگاهی و مطالبی که در جاهای دیگر دیده نشده، باید توضیح بیشتری دهم.

من اعتقاد دارم که نسل‌های جدید از نظر زمانی با جنگ فاصله گرفته‌اند و امروز بحث‌هایی که می‌شنویم مؤید آن است که نوعی عقل و اندیشه از خاکستر جنگ برخواسته است. ما میراث‌داران دفاع مقدس هستیم. ما نباید کاری بکنیم که این فاصله گرفتن‌ها موجب بی‌هویتی نسل جدید شود.

اگر کمی به عقب برگردیم، به روزهای اول جنگ، می‌بینیم که سرنوشت جنگ در همان هفته اول رقم خورد. چرا؟! پاسخ این چرا را باید در ارتش عراق و ارتش ما جستجو کرد. از این نظر، خیلی خلاصه به ویژگی‌های ارتش عراق، فرماندهان ارتش عراق و سپس دفاع خودمان می‌پردازم.

شرحی درباره ارتش عراق

در ارتش عراق، سازمان و اصول و قواعد اساسی رزم برگرفته از دکترین انگلیس‌ها و غربی است؛ بر خلاف آنچه که شایع است تنها سلاح و تجهیزات آنها از شوروی سابق گرفته شده است؛

ساختار ستاد لشکرها و سازمان واحدها عیناً انگلیسی است. در تطبیق مقایسه‌ای اصول و قواعد رزم نیروی زمینی (یگان‌های زمینی) ارتش عراق با مشابه آنها در ارتش خودمان که برگرفته از آموزش‌های غرب (آمریکا) است، هیچ اختلافی دیده نمی‌شود. در صورتی که با ارتش شوروی قابل انطباق نیست؛ البته موارد استثنایی در بکارگیری آتش‌های توپخانه دیده می‌شود.

در ارتش بعث عراق، در رأس هرم تصمیم‌گیر فرماندهی کل قوا و رئیس‌جمهور و رئیس شورای رهبری انقلاب عراق و شخص صدام حسین است که شیوه مدیریتی او بر ظلم، نفاق، تفرقه‌افکنی، ترور، وحشت و دیکتاتوری است. به عنوان مثال، وقتی صدام حسین حسن البکر را کنار گذاشت و رئیس‌جمهور شد، بلافاصله پنج نفر از اعضای شورای رهبری انقلاب را اعدام کرد. اندکی بعد، بیست نفر از نخبگان ارشد حزب بعث اعدام شدند.

صدام حسین شاهد سیزده کودتای نظامی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۹ بود. از اینرو تصمیم گرفت او آخرین باشد و قبل از هر چیز افسران قدیمی را که ستون اصلی ارتش عراق بودند، تصفیه کرد. تمام فرماندهان، حتی تا پایین‌ترین رده تحت کنترل و مراقبت شعبه‌های مدیریت سیاسی حزب بعث و سایر سازمان‌های اطلاعاتی قرار گرفتند.

در چنین فضای رعب و وحشت استالینی است که هرگونه مخالفتی و یا اظهار نظر خیرخواهانه و اصولی به شدت خفه می‌شود تا در تصمیم او بر جنگ با ایران مخالفتی وجود نداشته باشد. در نتیجه، در جلسه ستادی مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۵، هیچ‌یک از فرماندهان ارتش عراق که صدام تصمیم جنگ را به فرماندهان ارشد نظامی ابلاغ می‌کند، جرئت اظهارنظری پیدا نمی‌کند و به گفته یکی از ژنرال‌های عراقی، صدام حتی فرماندهان سپاه و لشکر را هم اعدام می‌کرد. پس تنها راه فرار از اعدام این است که هیچ حرفی نزنید.

ما در کارنامه صدام مکرر می‌خوانیم که افسران ارشد را اعدام کرده است و یا به تعدادی از افسران چندین درجه بالاتر از درجه واقعی‌شان اعطا کرده و آنها را به فرماندهی لشکر و سپاه گمارده است. مثل فرماندهان لشکرهای ۳، ۶، ۹ و ۱۰ زرهی عراق.

در جریان عملیات بیت‌المقدس دیدیم که بلافاصله فرمانده سپاه ۳ ژنرال صلاح قاضی و ژنرال جواد اسعد شیتنه فرمانده لشکر ۳ زرهی اعدام می‌شوند. به گفته افسران و فرماندهان بعثی عراق، این اعدام فرماندهان مسئله‌ای جدی بود که ارتش عراق را به شدت تحت تأثیر قرار داد. به طوری که هریک از فرماندهان به نوعی تلاش می‌کردند از زیر بار مسئولیت فرماندهی شانه خالی کنند.

بدیهی است که در چنین فضای ترور و رعب و وحشت و اعدام، انتصابات غلط و غیر اصولی، ما شاهد محیطی بله قربان گو، حسادت ورزیدن، دروغ گفتن، کتمان حقایق، دسیسه بازی، خبر چینی، رقابت نامشروع، تلاش برای نزدیکی به صدام و خانواده و عشیره او، در مقابل عدم وجود ابتکار، خلاقیت، تدبیر و راهبرد منطقی در تمام دوران قبل و در طول جنگ در سامانه مدیریت فرماندهی ارتش بعث عراق هستیم.

فرماندهان صدام می‌دانستند که اگر وجیه‌المله شوند، اگر قهرمان جنگی شوند، اگر دانشمند و مورد توجه باشند، اگر دارای اعتماد به نفس و شخصیت مستقل باشند، هیچ وقت از چشمان تیزبین صدام و طیف امنیتی و حکومتی او پنهان نبوده و سرنوشتی پیدا خواهند کرد که برای ژنرال عدنان خیرالله (برادر زن صدام) و ژنرال ماهر عبدالرشید (پدر عروس صدام) و ده‌ها افسر دیگر رقم زده شده است.

می‌دانیم که اساسی‌ترین عنصر اثرگذار در هر ارتش کادر افسری است. در ارتش عراق، کادر افسری انحصاری در اختیار اقلیت سنی و در مرحله بعدی وابسته به حزب بعث و در مراحل دیگر اقلیت سنی وابسته به حزب بعث متعلق به قبیله مشخص، مثلاً تکریتی و یا نقطه جغرافیایی مشخص مثل تکریت یا موصل بوده و با توجه به وجود اکثریت ۶۰٪ شاید هم بیشتر از جمعیت عراق که شیعه هستند و در حدود ۲۰٪ کردها، طبقه سربازی از این دو مذهب و قوم خواهند بود، تا اینجا که می‌دانم اکثریت مطلق سربازی در ارتش عراق از شیعه‌ها بودند و از اینجا دوگانگی عجیبی دیده می‌شود که در هیچ ارتشی وجود ندارد. ارتش عراق یک ارتش سیاست‌زده و کشور عراق کشوری کودتازده بود.

با این مختصر زمینه فکری و آگاهی که از ارتش و از افسران ارتش بعث پیدا کردیم، به چگونگی شکل گرفتن جنگ تحمیلی هم اشاره‌ای کنم.

ریشه جنگ ما در اختلافات دیرینه و مرزی است؛ به طوری که حاکمان بعث و در رأس آنها، صدام حسین، در دوره قبل از توافق ۱۹۷۵ (ششم مارس ۱۹۷۵ الجزایر) مستأصل از ناتوانی در مقابله شورش‌های کردها که از طریق ایران پشتیبانی می‌شدند، دو راهکار در پیش‌رو داشتند: یا تن به تجزیه عراق بدهند و یا در مقابل شاه کوتاه بیایند و خط مرزی تالوگ را در ارون‌درود به رسمیت بشناسند. آنها دومی را به عنوان یک تاکتیک پذیرفتند.

صدام می‌گوید: «موقعی که قرارداد ۱۹۷۵ را امضا کردم، در دلم گریه کردم. آرزو داشتم روزی آن را پاره کنم.» این کینه و تنفر از ایران و ایرانی در ذات صدام ریشه داشت. موقعی که

دستگیر و محاکمه و طناب‌دار را به گردنش حلقه کردند فریاد زد: «زنده باد عراق، مرگ بر آمریکا، مرگ بر ایران.»

از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ یعنی پنج سال، صدام دست از پا خطا نکرد. فقط به تقویت ارتشش و قلع و قمع کردها پرداخت. عامل اصلی که این آتش زیر خاکستر را روشن کرد تا به جنگ انجامید، پیروزی انقلاب اسلامی و تبعات آن بود. این تبعات را در فضای بین‌الملل و راهبرد آمریکا و غرب و شرق در قبال ایران و توسعه فرهنگ انقلاب ما در مجامع مسلمان و بویژه شیعه و در تقدم در عراق و ترس و وحشت صدام و سایر افسران کشورهای عرب و البته از بین رفتن عامل بازدارندگی با تضعیف ارتش جمهوری اسلامی ایران، ضعیف‌شدن بنیه اقتصادی ایران، ایجاد ناامنی در مناطق مختلف ایران مانند کردستان باید ببینیم.

همه دشمنان انقلاب اسلامی ایران را نشانه گرفتند، که یا از بین برود و یا به ضعف و انزوا رفته بی‌محتوا شود و برای رسیدن به این هدف دیدیم که اول ارتش را هدف گرفتند که با وجود حضرت امام (ره) موفق نشدند و نهایتاً به کودتای انجام نشده نقاب کشید که اثرات بسیار بدی بر روی ارتش جمهوری اسلامی ایران گذاشت. هدف بعدی ایجاد بلوا و ناامنی در استان‌های مرزی بود، مانند کردستان، خوزستان و... که با همت و تدبیر ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و ژاندارمری به شکست کشیده شد. پس آخرین مرحله جنگ است.

هدف کجا باشد که ایران به ضعف کشیده شود و قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر در آن نادیده گرفته شود؟ کجا بهتر از خوزستان؟ پس هدف راهبرد سیاسی و به دنبال آن راهبرد نظامی بعث عراق استان خوزستان تعیین می‌گردد.

صدام پس از چراغ سبز آمریکا و هماهنگی با آنها در تیرماه ۱۳۵۹ و مطرح کردن صورت مسئله با سران کشورهای عربی در طائف عربستان، بالأخره در مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۵ خبر تهاجم به ایران را بدون تعیین زمان حمله به اطلاع فرماندهان ارتش عراق رساند. مبنا و اصول تدوین راهبرد نظامی ارتش بعث در حمله به ایران که توسط افسران و نخبگان منتخب ارتش بعث تهیه و به تصویب صدام رسیده، به طور خلاصه به شرح زیر است:

اول: در منطقه شمالی عراق، در مناطق کردنشین، حفظ منابع نفتی کرکوک و موصل با حداقل نیرو که امنیت برقرار شود. ضمن اینکه به گردهای شورشی ایران (حزب دموکرات ایران، کومله و...) کمک و پشتیبانی بشوند.

دوم: در منطقه‌ی میانی که فاصله کمی تا بغداد دارد، مناطق حساس و ارتفاعات مرزی اشغال شود، تا عمق بیشتری به پدافند بغداد داده شود. سه چهارم گردنه مهم این منطقه تصرف و علاوه بر تبلیغ، مردم آنها آواره شوند و بعد نیروهای ایرانی بیشتر درگیر شوند. سپس دو منطقه مرزی مورد اختلاف زین‌الکش و میمک هم تصرف شوند.

سوم: استان خوزستان یعنی هدف اصلی. تصرف جزیره آبادان، به معنی کنترل کامل بر اروندرود و تصرف و محاصره خرمشهر و آبادان. پیشروی و تصرف منطقه شمالی خوزستان، تهدید شهر اهواز و سپس پیشروی به طرف بندر ماهشهر و بندر امام(ره) برای قطع واردات و صادرات ایران و در نهایت، به زانو درآمدن انقلاب اسلامی ایران، البته روی عشایر عرب خوزستان و روی منابع نفتی ایران هم حساب باز کرده بود.

چهارم: حتی المقدور از ورود به شهرها خودداری شود و شهرها محاصره شوند. پنجم: خرمشهر و آبادان که از نظر فرماندهان عراقی جنبه حیثیتی دارند، به خاک عراق ضمیمه شوند.

ششم: با اجرای یک حمله هوایی غافلگیرانه به پایگاه‌های هوایی ایران، نیروی هوایی کارآمد ارتش ایران فلج شود.

هفتم: به نیروی دریایی عراق طرح و دستوری ابلاغ نمی‌شود. بین نیروی هوایی و دریایی هم هماهنگی انجام نمی‌شود. مأموریت این نیرو (نیروی دریایی عراق) فقط محافظت از سکوهای نفتی البکر و الأمیه تعیین می‌شود.

هشتم: طرح‌های عملیاتی هم از رده سپاه به پایین به صورت کتبی نباید ابلاغ شود. تمام حرکات مرزی و یا جابه‌جایی‌ها در پوشش تمرین و آموزش انجام تا تأمین رعایت شود. من در اینجا از تشریح سازمان رزم سپاه‌های ۱ و ۲ و ۳ برای جلوگیری از اطاله کلام خودداری می‌کنم. شما در تمام مدارک آنها را می‌یابید، ولی مواردی است که ضرورت دارد گفته شود.

ما در اصول طرح‌ریزی نظامی همیشه توان بیشتری را برای تلاش اصلی منظور می‌کنیم و یا در پدافند برای منطقه حساس، یک احتیاط قوی در نظر می‌گیریم. در سازمان رزم سپاه ۲ عراق که تلاش اصلی هم نیست و قرارگاه آن در قزل‌رباط مستقر بود، می‌بینیم که تیپ ۱۰ زرهی عراق که قوی‌ترین تیپ آن موقع و تنها واحد مجهز به تانک تی ۷۲ بود، در همین منطقه به عنوان احتیاط سپاه ۲ در نظر گرفته می‌شود و دیگر اینکه مناطق زین‌الکش و میمک در

شانزدهم و نوزدهم شهریورماه ۱۳۵۹ تصرف می‌شود. معنی و مفهوم این سازماندهی و پیش‌دستی یعنی اینکه ارتش بعث نگران حمله و یا پاتک ایران در محورهای منتهی به بغداد است که به خاطر طرح ابومسلم می‌باشد.

مورد دیگر سازماندهی و برش‌های تاکتیکی و نیز تصمیمات غیراصولی است که در منطقه خوزستان و سپاه ۳ عراق دیده می‌شود. به عنوان مثال، سپاه ۳ در جنوب سه لشکر زرهی ۳، ۹، ۱۰ و دو لشکر مکانیزه ۱ و ۵ و تعدادی تیپ پیاده را در اختیار دارد. برابر طرح اولیه، می‌بایست لشکر ۱۰ در شمال خوزستان در محور شرفانی - عین خوش - دزفول، لشکر ۱ مکانیزه در محور فکه - چنانه - شوش، لشکر ۹ زرهی در محور بستان - سوسنگرد - شمال اهواز و لشکر ۵ مکانیزه در محور خرمشهر - غرب اهواز به ترتیبی مستقر گردد که دو تیپ، ۶ زرهی و ۸ مکانیزه لشکر ۳ را هم زیر امر گرفته و در این منطقه وسیع گسترده حمله کند. احتیاط سپاه ۳ هم که قرارگاه آن در میمنه مجاور شهر عماره مستقر بود، تیپ ۱۲ زرهی (ابن ولید) لشکر ۳ است که در همین میمنه مستقر بوده است.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که سه تیپ ۶ و ۸ و ۱۲ لشکر ۳ از این لشکر منتزع شده‌اند، یعنی عملاً یک لشکر زرهی، آن هم لشکر ۳ زرهی که قدیمی‌ترین واحد عراق است، متلاشی شده و فرمانده و قرارگاه لشکر می‌ماند با تعدادی واحد پشتیبانی که البته این سازماندهی انجام نشد. دلیل آن هم آن طوری که در اسناد ذکر شده این است که بر خلاف دستور صدام، فرمانده سپاه دستور حمله را به لشکر ۵ و لشکر ۵ هم به واحدهایش کتباً ابلاغ می‌کند که این خطا موجب می‌شود ۴۸ ساعت قبل از شروع حمله که روز ۱۳۵۹/۶/۳۱ تعیین شده بود، بلافاصله دو فرمانده و رئیس ستاد سپاه ۳ و لشکر ۵، یعنی سرلشکر عدنان الجبوری فرمانده سپاه و سرتیپ سلمان بازر فرمانده لشکر ۵ و رؤسای ستاد آنها تعویض گردیدند و به جای آنها سرلشکر اسمعیل تایه‌النعمی و سرتیپ صلاح القاضی تعیین شدند.

فرمانده جدید سپاه ۳، طرح حمله لشکر ۵ و بدون استفاده بودن قرارگاه لشکر ۳ را عوض می‌کند؛ به این صورت که لشکر ۳ را هم به کار می‌گیرد. به لشکر ۵ با زیر امر گذاشتن تیپ ۸ مکانیزه لشکر ۳ و جداکردن تیپ ۲۶ آن مأموریت شهر اهواز داده می‌شود. لشکر ۳ هم با تیپ ۶ زرهی و زیر امر قرار گرفتن تیپ ۲۶ زرهی از لشکر ۵، مأموریت تصرف جزیره آبادان و محاصره خرمشهر داده می‌شود، البته کماکان تیپ ۱۲ لشکر ۳ در ارتباط سپاه قرار دارد.

اشتباه دیگر سپاه ۳ در واگذاری مأموریت به تیپ ۳۳ نیروی مخصوص است. به این تیپ در آن واحد دو مأموریت، یکی دفاع از ساحل غربی اروندرود از ابوالخصیب به پایین و دوم احتیاط سپاه ۳ داده می‌شود که بر خلاف اصول طرح‌ریزی است.

در عمل هم در نیروی هوایی عراق و هم در واحدهای هر دو سپاه ۲ و ۳ که مأموریت حمله داشته‌اند، ناتوانی و ضعف در تاکتیک و در فرماندهی و مدیریت دیده می‌شود که اشاره خواهیم کرد. در کارنامه صدام و ارتش عراق در نیمه دوم شهریورماه ۱۳۵۹ چهار فعالیت متمایز را مشاهده می‌کنیم:

اول: به علت تبادل آتشباری شدید در روزهای ۱۲ و ۱۳ شهریور در مناطق مهران و قصرشیرین و سومار و عکس‌العمل شدید ایران، صدام آغاز جنگ را در مورخ ۱۹۸۰/۹/۴ برابر با ۱۳۵۹/۶/۱۳ و ایران را آغازکننده جنگ می‌داند.

دوم: نامه‌نگاری وزارت امور خارجه عراق در مورخ ۱۳۵۹/۶/۱۳ به وزارت امور خارجه ایران و در ۱۳۵۹/۶/۲۳ به مجامع بین‌المللی، مانند: سازمان ملل متحد، کشورهای غیرمتعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، سازمان وحدت آفریقا، جامعه اروپایی بازار مشترک، سازمان جنوب شرق آسیا، سازمان کشورهای قاره آمریکا... که در همه نامه‌ها ایران را آغازگر جنگ معرفی می‌کند.

سوم: حمله مورخ ۱۳۵۹/۶/۱۶ به منطقه زین‌الکش شامل پاسگاه‌های تنگاب‌نو، خسروی، خان لیلی و تصرف آنها و نیز موقعی که با عکس‌العمل ضعیف ما برخورد کرد، در مورخ ۱۳۵۹/۶/۱۹ به منطقه میمک حمله کرد و آن را تصرف کرد.

باید به خاطر داشته باشیم که این دو منطقه همان دو منطقه مورد اختلاف مرزهای خشکی ایران است که در قراردادهای ۱۹۱۵، ۱۹۳۷ و ۱۹۷۵ الجزایر به عراق واگذار شده بود؛ ولی عملاً داده نشده بود.

چهارم: جلسه معروف صدام و سران سیاسی و نظامی عراق، که در مورخ ۱۳۵۹/۶/۲۶ به یک جلسه فوق‌العاده دعوت شدند و صدام طی سخنرانی مفصلی که محور صحبت‌هایش چگونگی امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود، اظهار داشت که «چون زمام‌داران ایرانی از همان آغاز به دست گرفتن قدرت با مداخله آشکار و تعمدی در امور داخلی عراق و با پشتیبانی و مسلح کردن دار و دسته شورشیان گرد که مورد حمایت صهیونیست‌ها و آمریکا هستند، دقیقاً همان کاری که شاه کرد و با خودداری از استرداد اراضی عراق که ما ناگزیر شدیم آنها را به زور

آزاد کنیم، قرارداد را به دلیل‌های بالا نقض کرده‌اند. بنابراین، در برابر شما اعلام می‌دارم که قرارداد ۱۹۷۵ از طرف ما نیز ملغی شده است.» و ادامه داد که «بنابراین، رابطه‌های حقوقی در شط‌العرب باید به آنچه پیش از ۶ مارس ۱۹۷۵ بود برگردد.»

همین زمان بود که طرح‌های عملیاتی به سپاه ابلاغ گردید. در روز دوشنبه ۱۳۵۹/۶/۲۹ اولین آگاهی‌ها از اهداف نیروی هوایی به فرماندهان پایگاه‌ها و اسکادران‌ها ابلاغ شد و به آنها گفته می‌شود که خلبان‌های ورزیده و مناسب را انتخاب کنند، ولی تأکید می‌شود که تمام فعالیت‌ها در پوشش طرح‌ها و برنامه‌های آموزشی انجام شود و از اصل مأموریت به آنها چیزی گفته نشود.

نگرانی و وحشت صدام و فرماندهان او از پیش‌دستی و عکس‌العمل نیروی هوایی ایران است. تفکر صدام از جنگ شش روزه ۱۹۷۳ اسرائیل است، که منجر به انهدام بیش از ۶۰٪ از توان نیروی هوایی مصر بر روی باندها توسط هواپیماهای اسرائیل شد، که مبنای طرح‌ریزی حمله به پنج پایگاه هوایی و ده فرودگاه ایران بوده است و در عمل دیدیم که به مصداق ضرب‌المثل معروف که «مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است» چقدر ناتوان و ضعیف عمل کردند.

نیروی دریایی عراق هم بدون برنامه و طرح مدّونی بر منوال روزهای اخیر درگیری‌های مرزی، تیراندازی‌های مرزی و سکوهای البکر و العمیه بوده است. به یگان‌های سپاه‌های ۲ و ۳ که حالا مسئولیت‌های مرزی را از گارد مرزی تحویل گرفته‌اند، هدف مشخص در داخل خاک ایران ابلاغ نمی‌شود.

مسئله دیگری که صدام از مدت‌ها قبل متوجه آن بود، آماده کردن اذهان مردم عراق و در تقدم اذهان افسران و ارتش عراق به این جنگ است.

برای نظامیان عراق که از سال‌ها قبل دشمن اصلی امت عرب را رژیم اشغالگر قدس می‌دانستند، پذیرفتن جنگ با ایران اسلامی به جای اسرائیل دشوار بود. ایرانی مسلمان که نه تنها با اسرائیل، بلکه با آمریکا نیز قطع رابطه کرده و دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفته است؛ لذا این حاکمان بعثی به همان اندازه که خود از ایران و ایرانی کینه به دل داشتند، با کمک تاریخ‌نویسان بعثی (درباری) مبادرت به تدوین تاریخ مجهولی نمودند تا به آنچه می‌خواستند مبادرت کنند، جنبه موجه و فضایی مملو از هیجان و بدبینی ایجاد کنند.

ژنرال وفیق السامری در کتاب ویرانی دروازه شرقی می‌نویسد: «صدام ده‌ها مزدور و بیچاره را اجیر کرد تا تاریخ تحریف شده‌ای را برای او بنگارند.»

در حالی که نیروی هوایی و زمینی ارتش عراق از هر نظر آماده شده‌اند، در کشور ما فرماندهی کل قوا و سایر مسئولان تصور می‌کنند عراق جرئت حمله به ایران را ندارد، از بلوف سیاسی عراق وحشت نکنید، هنوز به تصمیم نرسیده‌ایم. آنها باید این قدر اهمال کنند تا صدای بمباران فرودگاه مهرآباد را بشنوند و شنیدند... افسوس.

شروع تهاجم جنگ طولانی ایران و عراق در ساعت ۱۲:۰۰ مورخ ۱۳۵۹/۶/۳۱ (به وقت بغداد) با پرواز ۱۹۲ فروند جنگنده بمباران نیروی هوایی عراق به طرف پانزده پایگاه و فرودگاه ایران کلید خورد. برای نتیجه این پروازها بهترین تحلیل را باید از زبان فرماندهان عراقی بشنویم. ژنرال علوالعبوسی که در شروع جنگ فرمانده جنگنده سوخوی ۲۲ در پایگاه هوایی کرکوک بود می‌گوید:

در روزهای ۳۱ شهریور و اول مهرماه ۱۳۵۹، در پروازهای متعددی که داشتیم، وقتی بالای پایگاه‌های ایران می‌رسیدیم، به پایین نگاه می‌کردیم، اما هیچ هواپیمایی در آنها دیده نمی‌شد. وی ادامه می‌دهد: ایران با جنگنده‌های اف ۴ و اف ۵ خود با هواپیماهای ما بر فراز خاک عراق درگیر می‌شوند. آنها هواپیماهای ما راه‌گیری می‌کردند و ما هم از چنگ آنها فرار می‌کردیم. در روز اول مهرماه، تعدادی از هواپیماهای اف ۵ در حال تعقیب تعدادی از جنگنده‌های ما بودند و ما برای فرار از دست آنها، ارتفاع خود را به ده متر از سطح زمین کاهش می‌دادیم. با فاصله نزدیکی از روی تپه‌ها عبور کردیم و در آن سوی تپه‌ها، باز ارتفاع پروازمان را کاهش دادیم. با این امید که چون هواپیماهای ایران نتوانستند ما را بزنند، دیگر از تعقیب ما دست برداشته‌اند. با این حال، آنها توانستند تعدادی از هواپیماهای توپولوف ۲۲ ما را سرنگون کنند و ما هم پس از آن از این هواپیماها برای بمباران ایران استفاده نکردیم.»

ژنرال وفیق‌السامری هم می‌نویسد:

رأس ساعت ۱۲:۰۰، ۱۹۲ فروند هواپیمای نیروی هوایی به طرف اهدافشان در داخل خاک ایران به پرواز درآمدند. عدنان خیرالله به صدام گفت: «سرور من، جوان‌ها بیست دقیقه قبل پرواز کردند». صدام پاسخ داد: نیم ساعت دیگر کمر ایران را خواهند شکست.

او ادامه می‌دهد: با فرارسیدن شب، معلوم شد که نتیجه حمله هوایی ما کاملاً مایوس کننده است. همه زبانی که به ایران وارد شد، انهدام یک جنگنده و یک هواپیمای مسافربری بود... در حالی که ما یک فروند بمب‌افکن سنگین توپولوف را از دست دادیم... به دنبال تداوم حمله هوایی ایران در روز دوم علیه بغداد و دیگر شهرها، آن هم به صورت قدرتمندانه، روحیه فرماندهان عالی نظامی ما متزلزل شد.

توجه بفرمایید دو پایگاه هوایی خلبان شهید محمد نوژه همدان و بوشهر از اهداف بمباران هوایی ۱۹۲ فروند هواپیمای عراق بود که هیچ‌گونه خسارتی ندیدند. در ساعت ۱۶:۳۰ همان روز، اولین عکس‌العمل نیروی هوایی ایران به نام «انتقام» از همین پایگاه بوشهر با چهار فروند اف ۴ پایگاه هوایی شعیبیه عراق بمباران شد. نیم ساعت بعد چهار فروند اف ۴ دیگر از همین پایگاه خلبان شهید محمد نوژه همدان با همین رمز، پایگاه هوایی الکوت را بمباران کرد.

دومین عکس‌العمل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در بامداد ۱۳۵۹/۷/۱ با ۱۴۰ فروند هاپیما و با رمز (کمان ۹۹) پایگاه‌ها و عوارض حساس و حیاتی و اقتصادی عراق را بمباران کردند که منطقه عملیات و اهداف آنها سراسر خاک عراق بود.

این بود عملکرد نیروی هوایی عراق، که برابر طرح آنها می‌باید نیروی هوایی ایران فلج شود؛ منظور من شرح عملکرد مشروح ارتش عراق نیست. اشاره من به ناتوانی ارتش عراق است که در همان هفته اول جنگ با عدم دستیابی به اهدافش عملاً شکست خورده بود، به ناچار در زمین‌های نامناسب در مناطق اشغالی زمین‌گیر شد. بدون اینکه اهدافش را، بویژه در مورد جزیره آبادان فراموش کند.

در این رابطه، فقط به عملکرد لشکر ۳ زرهی می‌پردازم.

قبلاً اشاره کردم که در طرح اولیه سپاه ۳، عملاً لشکر ۳ به عنوان یک لشکر زرهی تجزیه و ناکارآمد شد. دو تیپ ۶ و ۸ آن را زیر امر لشکر ۵ گذاشته بودند و مسئولیت محور شلمچه و خرمشهر هم با همین لشکر ۵ بود. بعد از تعویض فرماندهان سپاه ۳ و لشکر ۵ در یک فاصله زمانی کوتاه حداکثر ۴۸ ساعته طرح عوض می‌شود و این محور از لشکر ۵ گرفته و به لشکر ۳ داده می‌شود. منتها تیپ ۲۶ زرهی لشکر ۵ را زیر امر لشکر ۳ قرار می‌دهند.

طراحان و فرماندهان ارتش بعث عراق هیچ‌گونه تصور و برداشتی از درگیری‌های شهری و دفاع مدافعان ایران اسلامی نداشتند. تدبیر عملیاتی آنها این بود که با توجه به شکل و جغرافیای منطقه و موقعیت دو شهر خرمشهر و آبادان و نیز جزیره آبادان و البته اروندرود، در

صورت دور زدن خرمشهر از شمال آن و رسیدن به رودخانه کارون و عبور از آن و سپس حمله به جزیره آبادان از طریق بهمنشیر در کمترین زمان و رسیدن به سواحل شرقی اروند، مثل آبادان، خسروآباد و... عملاً خرمشهر و آبادان در اختیار آنها است و با دسترسی به سواحل شرقی اروندرود، حاکمیت مطلق بر آن خواهند داشت و این یعنی پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ که صدام آن را پاره کرده بود.

من ابتدا مطالب عین دستور عملیاتی سپاه ۳ را ذکر می‌کنیم، بعد نتیجه‌ای که مورد نظر من است را خواهیم گفت.

در دستور عملیاتی که در روز پنجشنبه ۱۳۵۹/۶/۲۷ به سپاه ۳ و لشکرها ابلاغ گردیده است، مأموریت لشکرهای ۱۰ زرهی، ۱ مکانیزه، ۹ زرهی، ۵ مکانیزه و ۳ زرهی به ترتیب محاصره شهرهای دزفول، شوش، اهواز و خرمشهر تأکید شده است. از نظر علمی هم اگر نگاه کنیم صحیح است. چون شهرها به عنوان یک مانع هستند و باید دور زده شوند. مگر اینکه به عنوان یک عارضه حساس و هدف تعیین شده باشد، معمولاً در دستورات عملیاتی به واحدها هیچ وقت تصرف شهرها توصیه نمی‌شود، با عبارت و واژه‌هایی مانند: «محاصره کنید، کنترل کنید، تأمین کنید.» دستور داده می‌شود. ضمن اینکه یگان زرهی در جنگ شهری کاربرد ندارد.

و اما متن دستور عملیاتی لشکر ۳ زرهی عراق:

۱- تیپ ۲۶ زرهی از شلمچه به سوی جاده خرمشهر - اهواز حرکت کرده، تا ساحل رودخانه کارون در شرق پادگان دژ پیش می‌رود و با محاصره خرمشهر در اولین گام، خرمشهر را از اهواز جدا می‌کند.

۲- تیپ ۶ زرهی از شلمچه و از محور چپ تیپ ۲۶ شمالی آن به داخل حرکت و جاده خرمشهر - اهواز را پشت سر گذاشته و در شمال منطقه قصبه و در منطقه مارد به رودخانه کارون می‌رسد و برای عبور از کارون و سپس عبور از بهمنشیر و رسیدن به شط‌العرب که هدف اصلی عملیات در این محور است، به حرکت خود ادامه می‌دهد.

۳- تیپ ۳۳ نیروی مخصوص مأموریت موضع دفاعی ابوالخصیب تا فاو و دفاع از شط‌العرب را عهده‌دار می‌شود. این تیپ همچنین نیروی احتیاط سپاه ۳ محسوب می‌شود.

توجه بکنید، دستورات صریح و روشن است. واحدها هم دو تیپ زرهی است. زمین هم کاملاً باز و تنها مانع کوچک نهر عریض در حدود هشت کیلومتری مرز شلمچه است که با تجهیزات پل لشکرهای زرهی و یا دور زدن از شش کیلومتری شمال نهر عریض (بین شلمچه تا کیلومتر ۲۵) می‌شود عبور کرد و ترجیحاً هیچ موضع دفاعی هم در مقابل نیست.

در چنین شرایطی، اگر حداقل نواخت حرکت واحد زرهی را هم در نظر بگیریم، این دو تیپ لشکر ۳ می‌بایست همان روز اول با رسیدن به جاده خرمشهر - اهواز از آن عبور کنند. پس چه عاملی باعث می‌شود که نتوانستند ظرف هشت روز به نهر عریض و پل نوبرسدند؟ یعنی در حدود هشت کیلومتر پیشروی کنند. یا چه عاملی موجب می‌شود که این لشکر با وارد عمل کردن هفت گردان پیاده و نیروی مخصوص اضافی، در مورخ ۱۳۵۹/۷/۲۲ به حاشیه شهر خرمشهر برسد؟ یعنی در حدود هفده کیلومتر پیشروی در ۲۲ روز!

فرمانده لشکر ۳ عراق در پی ناتوانی تیپ ۲۶ در محور شلمچه به ناچار روز ۱۳۵۹/۷/۷ تیپ ۳۳ نیروی مخصوص را از ابوالخصیب برداشته و به کمک تیپ ۲۶ می‌فرستد. دو تیپ زرهی و هفت گردان پیاده تقویتی با پشتیبانی نیروی هوایی و آتش‌بازی توپخانه از غرب اروندرود (در داخل خاک عراق) روی دو شهر خرمشهر و آبادان و مدافعان دلیر آنها اجرا می‌شود. بالأخره در مورخ ۱۳۵۹/۸/۴، یعنی ۳۴ روز بعد، وارد خرمشهر می‌شوند. در حالی که این لشکر می‌بایست ظرف هفته اول از رودخانه کارون و بهممنشیر عبور نماید.

تنها واحد مدافع در خط مرز گردان ۱۵۱ پیاده دژ خرمشهر بود که در یک زمین باز و بدون مواضع و سرپناه که تنها سلاح ضدتانک آنها تعدادی تفنگ ۱۰۶ میلی‌متری بدون عقب‌نشینی بود، که در روز اول و دوم بر اثر آتش شدید توپخانه و تانک و بمباران هوایی دشمن آسیب دیدند. دو گردان زرهی و مکانیزه که از تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی در منطقه شمال خرمشهر بودند، در همین روز به سرنوشت گردان دژ دچار شدند و سازمان آنها به هم ریخته شد، ولی رزمندگان فداکار آنها به صورت گروه و تیم همراه گردان تکاوران نیروی دریایی و دانشجویان دانشکده افسری و برادران بسیار بانگیزه و فداکار سپاه و مردم دلیر خرمشهر توانستند با پشتیبانی نیروی هوایی ارتش و هوانیروز و آتش‌های توپخانه ۳۴ روز مقاومت کنند. همین سرنوشت قوای مهاجم عراقی را ما در سایر محورهای پیشروی سپاه ۳ هم می‌بینیم. به طوری که از روز هفتم مهرماه قوای متجاوز عراقی زمین‌گیر و تثبیت شدند و سرنوشت طرح‌ها و تهاجم ارتش عراق

به گونه‌ای دیگر رقم خورد. از این نظر، به یقین می‌توانم بگویم دلاوران مدافع خرمشهر حق بزرگی به گردن انقلاب اسلامی ایران و جنگ ما دارند.

به احتمال قوی سؤال خواهید کرد، با این وضع ناتوان واحدهای عراقی، چه در سطوح تاکتیکی و چه راهبردی، چرا باز هم مقداری از خاک کشور ما و منجمله شهر خرمشهر را اشغال کردند؟

من علت اصلی را در نابسامانی و عدم تصمیم‌گیری و ناتوانی جمهوری اسلامی در سطح راهبردی می‌دانم و در تقدم دوم در اثرات مترتب از انقلاب و بویژه کودتای نقاب می‌دانم.

به عنوان نمونه ذکر کنم: تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی مستند به گزارش‌های همین تیپ از روز ۱۳۵۹/۶/۲۵ با اعزام واحدهای جزء به پاسگاه‌های سوبله و صفریه و دویرج عملاً درگیر بوده است. جناب سرگرد شهید سیدعلی صفوی سهی که فرمانده گردان تانک و ضمن اینکه سرپرست تیپ ۳ زرهی هم هستند، در مورخ ۱۳۵۹/۶/۲۷ پاسگاه فرماندهی تیپ را در پاسگاه ژاندارمری صفریه مستقر می‌کند، یعنی خیلی جلوتر از واحدهای تیپ و عجیب‌تر اینکه لشکر ۹۲ زرهی هم که فرماندهانش در زندان و جانشینان آنها فاقد شایستگی لازم و توانایی مدیریت و فرماندهی واحدهای زرهی هستند، هیچ نظارتی بر این گسترش غیراصولی ندارد. نتیجه چه می‌شود؟ این تیپ در روز اول جنگ انسجامش را از دست می‌دهد، ولی به مقاومت ادامه می‌دهد.

ارتش عراق همین وضع را در محور بستان - سوسنگرد داشت. در این محور، لشکر ۹ زرهی با تیپ‌های ۳۵ و ۴۳ زرهی و تیپ تازه تأسیس ۱۴ مکانیزه با مأموریت پیشروی و الحاق با لشکر ۵ مکانیزه در محدوده اهواز (غرب و شمال شهر اهواز) بوده است.

تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی بر اساس طرح ابوذری می‌بایست در مواضع تپه‌های الله‌اکبر که در شمال رودخانه کرخه و سوسنگرد قرار دارد، پدافند نماید. این تیپ همان طوری که گفتم، قبل از حمله لشکر ۹ عراق، با تجزیه گردان‌ها و تقویت پاسگاه‌های مرزی ژاندارمری که در وظیفه و مأموریت این تیپ نبوده، عملاً از صورت یک واحد منسجم و آرایش دفاعی گرفته، از تپه‌های الله‌اکبر خارج و بلااستفاده شده و در نتیجه روز اول با از دست دادن انسجام گردانی و تپیی، مبادرت به دفاع و مقاومت کرد.

لشکر ۹ زرهی عراق در روز ۱۳۵۹/۷/۱ ابتدا با بکارگیری تیپ ۳۵ زرهی در محور شمال کرخه تنها هنرش آتشبازی توپخانه و پیشروی بسیار کند است. به طوری که تا روز ششم مهرماه

در حدود ۴۵ کیلومتر، در حالی که واحد مدافع سازمان یافته‌ای که در مواضع دفاعی باشد در مقابلش نبوده، به محدوده سوسنگرد می‌رسد.

در روز ششم مهرماه، عناصر پیاده دشمن وارد شهر سوسنگرد می‌شوند و با اشغال شهر به گماردن تعدادی از خودفروختگان محلی اقدام می‌کنند. این تیپ ۳۵ بر اثر بمباران‌های فانتوم‌های نیروی هوایی و حملات بالگردهای کبری هوانیروز^۱ نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، متحمل تلفات زیادی گردیده و مجبور به توقف در محدوده شهر سوسنگرد می‌شود؛ از اینرو فرمانده لشکر عراقی تیپ ۴۳ زرهی خودش را از محور دیگری یعنی سمت جُفیر- کرخه کور (در منطقه طراح) به سمت حمیدیه اعزام می‌کند، که بتواند با الحاق با تیپ ۳۵ به مأموریتش ادامه دهد.

۱. هوانیروز: هواپیمایی نیروی زمینی برای تأمین و تسهیل احتیاجات نیروی زمینی ارتش از نظرات سرعت و کنترل فرماندهی در ۲۵ بهمن ۱۳۴۱ خورشیدی تأسیس شد و اولین بالگرد را در مرداد ۱۳۴۵ به خدمت گرفت. این یگان به سرعت رشد کرد و به بالگردهای مختلف و فراوانی مجهز گردید. در سال ۱۳۵۲، طرح جدید شامل ستاد هوانیروز و چند گروه رزمی و یک گروه رزمی پشتیبانی عمومی و یک مرکز آموزش در اصفهان به اجرا درآمد. توسعه و پیشرفت این سازمان جدید و قرار گرفتن کیفیت آن در سطح آموزش‌های فنی و خلبانی آمریکا، از دستاوردهای نیروی زمینی در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ به شمار می‌رفت. هوانیروز از کارآمدترین یگان‌های نیروی زمینی بوده، که با شروع جنگ تحمیلی و داشتن ۸۳۰ فروند بالگرد به عنوان سومین قدرت هوانیروز در دنیا مطرح بود. هوانیروز بالگردهای مختلف خود شامل: کبرا، ۲۱۴، شنوک، ۲۰۵ و ۲۰۶ را به مناطق عملیاتی جنوب، غرب و شمال غرب در شهرهای ارومیه، مراغه، سقز، سنندج، سرپل ذهاب، گیلانغرب، ایلام، دزفول، اهواز و ماهشهر مستقر کرده و با دشمن بعضی وارد نبرد گردید. در شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی و پیشروی ارتش متجاوز عراق، هوانیروز به صورت گسترده در پشتیبانی از یگان‌های زمینی وارد عمل شد. با توجه به تحرک صد درصد و با رشادت و دلآوری خلبانان خود نسبت به کُند کردن پیشروی دشمن و تثبیت آنها در مواضع دفاعی نامناسب، نقش انکارناپذیری در انهدام قوای عراقی ایفا نمود. هوانیروز که مخفف هواپیمایی نیروی زمینی ارتش است، در ده سال نبرد با ضدانقلاب و جنگ تحمیلی فراتر از وظیفه خود ظاهر شد و در نقش هواپیمایی نیروهای مسلح ظاهر گشت و در تمام عملیات آفندی و پدافندی ارتش و سپاه همواره در پشتیبانی آتش، تخلیه ۲۶۶ هزار مجروح، هلی‌بُرُن حمل سلاح، مهمات، تدارکات و افراد از راه هوا و شناسایی هوایی، انهدام ادوات زرهی و خودروها و سنگرهای مجتمع دشمن حضوری دائمی داشتند که فرماندهی نزا جا گفتند: «در طول دفاع مقدس، هیچ عملیاتی بدون حضور خلبانان هوانیروز انجام نشده است.» رکورد ۳۳۱ هزار ساعت پرواز شاهکار هوانیروز در دفاع مقدس است. خلبانان کبرای هوانیروز در ابتدای جنگ با شرکت در «نبردهای هواپیما و تانک» پیشروی ارتش متجاوز عراق را گرفتند و در پایان جنگ هم در عملیات مرصاد، خلبانان با هدف قراردادن ادوات زرهی منافقین بین جاده اسلام‌آباد تا گردنه چهارزبر با هدایت مستقیم سپهبد شهید علی صیادشیرازی از پیشروی آنان به سمت کرمانشاه جلوگیری نمودند. اینگونه بود که مقام عظمای ولایت می‌فرمایند: «هوانیروز حقیقتاً تجسمی از چهره‌ها و شخصیت‌های ایده‌آل در یک ارتش عقیدتی، اسلامی و فکری است و شیرودی اولین نظامی است که من در نماز به او اقتدا کردم.» (تاریخ نیروی هوایی، تألیف غلامرضا علی بابایی، انتشارات آشیان، ۱۳۸۳ و حماسه‌های ماندگار هوانیروز در دفاع مقدس، تألیف: اردشیر کریم‌زاده و صفر پایخان، انتشارات: نوید طراحان، ۱۳۸۸، ویراستار)

اولین گردان تیپ ۴۳ زرهی عراق در بامداد نهم مهرماه به کمین در حدود سی نفری پاسداران اهواز به فرماندهی استوار شهید علی غیوراصلی^۱ برخورد نمودند که پس از دادن تلفات زیاد به سمت کرخه کور منهدم می‌شوند.

فردای همین روز هم این عناصر با همراهی یک گروهان پیاده از گردان ۱۴۸ پیاده در تعقیب دشمن وارد شهر سوسنگرد می‌شوند و بدین ترتیب، اولین حمله دشمن از محور بستان به شکست انجامید.

در بعدازظهر روز دهم مهرماه، با یک فروند بالگرد جت رنجر که با دو فروند کبری اسکورت می‌شد، برای شناسایی از اهواز پرواز کردم. در تمام مسیر از اهواز تا حمیدیه، تا سوسنگرد و تا بستان در تمام منطقه دشت آزادگان هیچ واحدی از دشمن ندیدم. بر فراز شهر بستان که رسیدم، از سمت چزابه به طرف بالگرد ما تیراندازی شد که برگشتیم. بنابراین، متوجه می‌شویم که بعد از ده روز از حمله سراسری عراق در این محور، قوای عراقی هنوز در منطقه صفر مرزی هستند.

تلفات و ضایعات تیپ ۳۵ به قدری زیاد بود که به ناچار تیپ ۱۲ زرهی که نیروی احتیاط سپاه ۳ است را در مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۱ جایگزین آنان می‌نماید. بنابراین، در هفته اول با زمین‌گیر شدن واحدهای دشمن طرح راهبردی ارتش عراق عوض می‌شود. در حالی که هنوز اهداف خرمشهر و سوسنگرد را فراموش نکرده‌اند، طرح دفاعی جدیدی را ابلاغ می‌کنند.

دقت کنید لشکر ۹ عراق که هدفش هم مشخص است، از روز ۱۳۵۹/۷/۱۰ که در منطقه بستان به پشت مرز رانده شد و یا خودش عقب‌نشینی کرد (چون یگانی به او حمله نکرده بود)، تا مورخ ۱۳۵۹/۸/۲۲، یعنی ۴۲ روز، بلا تکلیف و منفعل در پشت مرز چزابه و یا در جنوب کرخه کور چه کار می‌کرده است؟ تا آنجا که می‌دانم، اولاً تیپ ۱۲ زرهی که احتیاط سپاه ۳ عراق است از میمونه به منطقه بستان تغییر مکان داد و تیپ ۳۵ برای بازسازی ناشی از حملات نیروی هوایی و هوانیروز ارتش به عقب برده می‌شود. ثانیاً قرارگاه لشکر ۹ عراق از منطقه چزابه به محل زریجی (مقابل طلائییه) تغییر مکان کرده و تلاش اصلی لشکر این دفعه به تیپ ۴۳ داده می‌شود که سرانجام این طرح را در حمله روز ۲۴ تا ۲۶ و شکست روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۹ در سوسنگرد و ناکامی آنها مشاهده کرده‌ایم.

۱. شبیخون غیوراصلی: برای دستیابی به اطلاعات بیشتر از عملیات شبیخون استوار علی غیوراصلی به کتاب جستجو که توسط علی‌رضا پوربزرگ تألیف شده است و توسط انتشارات سوره سبز در سال ۱۳۹۰ به زیور طبع آراسته شده و به بازار کتاب عرضه شده است تا در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد، مراجعه نمایید. ویراستار

می‌دانیم که تیپ ۶ زرهی لشکر ۳ عراق در مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۹ در منطقه مارد از رودخانه کارون عبور و سرپلی را در شرق رودخانه کارون تصرف می‌نماید، تا از آنجا برابر طرح، با عبور از بهمنشیر و حمله به جزیره آبادان پیشروی کند. برابر آنچه می‌دانیم تصرف سرپل به عنوان یک سکوی پرتاب برای ادامه حمله است. چون در این زمان، این سرپل خیلی آسیب‌پذیر است، باید هرچه زودتر سرپل توسعه پیدا کند و ما دیدیم که به جای حمله بلافاصله به جزیره آبادان، تا روز ۱۳۵۹/۸/۹، یعنی نوزده روز در این سرپل توقف می‌کنند؛ البته خیالش از جانب نیروهای ایران راحت بود که توانی برای بیرون راندن آن ندارند، وگرنه به این راحتی از رودخانه کارون عبور نمی‌کرد.

در منطقه سپاه ۲ عراق در محورهای سرپل ذهاب، سرآب گرم، گیلانغرب نیز وضع مشابهی از ناتوانی لشکر ۶ زرهی و یک تیپ پیاده را شاهد هستیم. در مجموع، در همه محورهایی که به ناکامی ارتش متجاوز عراق منجر شد، خلبانان هوانیروز نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، با بالگردهای هجومی کبری بودند که نقش آفرینی کردند. در نهایت، مهاجم عراقی به مدت هفت سال در لاک دفاعی فرو رفتند، در حدود ۱۱۲۴۸ کیلومترمربع (۸۹۳۸ کیلومترمربع در جنوب و ۲۲۱۲ کیلومترمربع در غرب و ۹۸ کیلومترمربع در شمال غرب) از خاک میهن اسلامی ما را اشغال کردند.

قرارگاه کربلا و طرح‌های عملیاتی

در قرارگاه کربلا با حضور افسران منتخب از دانشکده فرماندهی و ستاد اجا، روال طرح‌ریزی برابر ترتیب توالی کار ستادی انجام می‌شد. برآوردهای ستادی بر اساس مأموریت و طرح‌های کربلا ۱، ۲ و ۳ تعیین می‌شد. برادران سپاهی که هماهنگ با این ستاد فعال بودند، از فرم‌های ستادی کلاسیک به طور محدود و موردی، مثلاً برآورد اطلاعاتی و یا بررسی منطقه عملیات و بعد از آن برآورد عملیاتی، گزارش‌های نوبه‌ای اطلاعاتی روزانه و یا بررسی‌های ویژه تهیه می‌کردند. تهیه برآورد عملیاتی محدود به همان عملیات‌های موفق مانند ثامن الائمه (ع)، فتح المبین و بیت المقدس بود. پس از رفتن این اساتید من به یاد ندارم که برآوردهای عملیاتی و یا نیروی انسانی و لجستیکی به صورت کتبی تهیه شده باشد. این تنها رکن دوم بود که در تمام مدت جنگ از فرم‌های ستادی به طور منظم استفاده می‌کرد. مانند: برآوردهای اطلاعاتی

شماره ۹ (فتح المبین)، شماره ۴ (عملیات الله اکبر) شماره ۱۰ (بیت المقدس) شماره ۱۱ (عملیات رمضان) شماره ۱۴ (شمال فکه و شرق عماره) و غیره و گزارش های نوبه ای روزانه و... به مطلبی اشاره کنم که به خودم مربوط می شود. گفتم که در قرارگاه کربلا و بعد از آن قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) همتای اطلاعاتی من از سپاه نیز فعال بود؛ لذا در جلسات شورای ستادی و یا در اسناد اطلاعاتی مثل برآوردها و یا بررسی منطقه عملیات و سواس عجیبی داشتم که آخرین اطلاعات و دقیق ترین اطلاعات و حتی جزئی ترین ها را ارائه دهم و گرنه همتای سپاهی من ارائه می کرد که این دور از شأن من بود. از این لحاظ، تلاش و دقت و سواس زیادی داشتم که در حضور فرماندهان کم نیورم و امروز با مطالعه برآوردها و یادداشت هایم احساس خوبی می کنم که همواره پاسخگوی مسئولیتم بوده ام.

در سامانه اطلاعات رزمی، جمع آوری اخبار یک مطلب است و تحلیل و نتیجه گیری مطلب دیگر. فرمانده از من می خواست بگویم دشمن چکار خواهد کرد؟ مثلاً در حمله عملیات بیت المقدس چطور؟ و در کجا؟ با چه استعدادی؟ و چه زمانی؟

تمام هنر افسر اطلاعات در همین جوابها است.

مثالی بگویم که اتفاقاً در صحبتها و یا کتابهای برادران پاسدار مکرر شنیده ام و خوانده ام که در طرح ریزی عملیات بیت المقدس، ارتش می گفت: «از سمت کرخه کور به جنوب حمله اصلی باشد.» ما (سپاه) می گفتیم: «از سمت کارون باشد و چون موفق شدیم، پس نظر ما صحیح بود و نظر برادران ارتشی صحیح نبود.»

مستند به برآورد اطلاعاتی شماره ی ۱۰ و مطالب جلسات شوراها ی ستادی مشترک با برادران سپاه همه ضبط صوتی هم شده است. من در رکن دوم با توجه به اطلاعات وسیعی که مستند به عکس های هوایی داشتم و مانند آیینه آرایش نظامی و مواضع دشمن را نشان می داد، بدون دخالت درکار رکن سوم یعنی اظهار نظر در راهکار یا تدبیر خودی، فقط به عملکرد دشمن اشاره می کردم. این وظیفه من بود. اولاً هدف های نهایی عملیات بیت المقدس در داخل خاک عراق و در امتداد شط العرب از القرنه تا بصره تعیین شده بود که در مرحله چهارم واحدهای ما می بایست در امتداد ساحل شرقی شط العرب دفاع نمایند. عراق از اهداف ما و حتی زمان عملیات هم با اطلاع بود. کما اینکه باز هم مستند به همان عکس های هوایی، خیلی زودتر از ما یگان هایش را از منطقه فتح المبین به غرب رودخانه کارون منتقل کرد و مستقر شد. بنابراین، اگر غافلگیری در کار باشد، باید در تاکتیک و تدبیر ما باشد که نتواند به موقع عکس العمل نشان دهد.

من گفتم: «سپاه ۳ عراق از سمت کرخه کور و یا منطقه خرمشهر نگرانی ندارد، چون متکی به آبگرفتگی وسیع شمال کرخه کور است، به شدت از مواضع خود محکم دفاع خواهد کرد؛ ولی از غرب کارون به علت نداشتن نیرو نتوانسته مواضع پیوسته و محکمی ایجاد کند. فقط به استقرار چند گردان به صورت دایره‌وار در سه منطقه خرائب و سیدعبود و... آن هم در فاصله دورتر از رودخانه کارون اکتفا کرده بود؛ ولی این به معنی رها کردن دفاع این منطقه مهم نبود.»

اتکاء عراق در اینجا به عکس‌العمل سه لشکر زرهی و مکانیزه ۳، ۵ و ۶ عراق بود که لشکر ۳ در منطقه گرم‌دشت (شمال خرمشهر) تا حسینیه و دو لشکر دیگر در منطقه جفیر به صورت متمرکز و آماده عکس‌العمل از سمت رودخانه کارون بودند. در اینجا باید بگوییم برابر مدارک دانشگاهی و علمی در اینگونه دفاع که متکی به واحدهای احتیاط هست، عامل مکان و زمان بسیار مهم است. یعنی چه زمانی و در کجا وارد عمل شوند که بتوانند دشمن حمله کننده را شکست دهند.

پیشنهاد من به عنوان افسر اطلاعات این بود که اگر ما کاری بکنیم که قدرت تصمیم‌گیری (کجا و چه زمان؟) را از فرمانده سپاه ۳ عراق و یا فرماندهان لشکر احتیاط او بگیریم، موفق خواهیم بود؛ این هم با انتخاب سرپل بزرگ‌تر، یعنی در حدود چهل کیلومتر عرض نسبت به سرپل کوچک‌تر، یعنی عرض بیست کیلومتر ممکن خواهد بود. بدون شک هم انتخاب عامل سرپل بزرگ توسط فرماندهان ارتش و سپاه یکی هم همین عامل بوده است. در عمل هم دیدیم که در همان شب اول و در مرحله یکم عملیات، رزمندگان ما حتی با پیمودن مسافتی در حدود بیست کیلومتر از رودخانه کارون تا جاده اهواز - خرمشهر و تصرف آن و محکم کردن خط دفاعی، تمام عکس‌العمل‌ها و پاتک‌های لشکرهای ۳، ۵ و ۶ عراقی را ناکام گذاشتند. در مدارک، شما می‌خوانید که بعد از این شکست، صدام بلافاصله سرلشکر صلاح قاضی (فرمانده سپاه ۳) و سرتیپ جواد شیتنه را اعدام کرد. چون در عکس‌العمل بموقع کوتاهی کرده بودند.

برابر مفاهیم و مدارک دانشگاهی و علمی در پدافند، چه پدافند ثابت و منطقه‌ای و چه در پدافند متحرک، هر واحد عمل کننده، حتی در رده گردان، منطقه محوله پدافندی را به سه قسمت تقسیم می‌کنند.

قسمت اصلی همان لبه جلویی منطقه نبرد یا لجمن است. قسمت دیگر در جلو لجمن، واحد تأمین را با مأموریت مشخص، مستقر می‌نماید. به عناصر تأمینی ابلاغ می‌کند درگیر قطعی رزم با دشمن نشود. ببینند و گزارش کنند، حرکات دشمن را گند نموده و سازمان آفندی

او را بر هم بزنند و در آخرین مرحله به عقب آمده و در لجمن و یا در احتیاط مستقر شوند. قسمت سوم، در عقب لجمن سازماندهی می‌شود و به نام واحد احتیاط یا تقویت نامیده می‌شود. این واحد باید در محل مناسب و آماده برای دخالت در رزم گسترش یافته و کاملاً آزاد است که بنا به دستور فرمانده در زمان و مکان مشخص وارد عمل شود. این بود کلاً آرایش یک واحد دفاعی.

به نمونه دیگری از نقش افسر اطلاعات در عملیات‌های سرنوشت‌ساز اشاره‌ای کنم. عملیات رمضان تقریباً یک ماه و نیم بعد از فتح خرمشهر در مورخ ۱۳۶۱/۴/۲۲ شروع شد. هدف طرح‌ریزی شده در اصل همان مرحله سوم و چهارم عملیات بیت‌المقدس بود که در آن عملیات اجرایی نگردید. از اینرو بلافاصله به فکر انجام آن شدیم. عملیات رمضان یک نقطه عطفی در تاریخ جنگ ما دارد. از چند منظر:

یکی اینکه هدف در داخل خاک عراق بود؛ یعنی اولین گام ما در راهبرد جدید نظام جمهوری اسلامی ایران، همان که به آن مرحله تعقیب و تنبیه متجاوز می‌گوییم. دومین نقطه عطف توجه فرماندهان ارتش عراق به رعایت اصول عملیات دفاعی بود، که توضیح بیشتری خواهیم داد.

سومین نقطه عطف اولین عدم‌الفتح و یا اولین ناکامی ما پس از عملیات‌های موفق فصل بهار سال ۱۳۶۱ بود.

چهارمین نقطه عطف تغییر راهبرد نظام بین‌الملل، هم آمریکا و هم شوروی و هم اروپا در قبال جنگ ما بود. اگر قبل از این تاریخ (تصرف خرمشهر و عقب‌روی‌های ارتش عراق)، راهبرد آنها پیروزی ارتش عراق و شکست ارتش جمهوری اسلامی ایران بود، از این به بعد عوض می‌شود و آن اینکه ارتش عراق نباید شکست بخورد.

اگر من دفتر روزنامه رکن دوم تهیه شده در آن موقع را نشان شما بدهم، تعجب خواهید کرد. دقیقاً از روز چهارم تیرماه ۱۳۶۱ ما شاهد حرکت ستون‌های کامیونی بسیار گسترده از بنادر عقبه در عربستان، بندر شعیبه کویت، ینبع عربستان، بندر شیوخ کویت و مرزهای اردن و عربستان و کویت به سوی پادگان‌های لجستیکی التاجی بغداد، شعیبه و زبیر بصره هستیم. فقط در مردادماه ۱۳۶۱ از مرزهای مذکور جمعاً ۱۳۶۵ دستگاه تریلر و خودرو سنگین مهمات و تجهیزات را وارد انبارهای عراق کردند، که ۸۱۱ دستگاه از مرز عربستان، ۴۱۸ دستگاه از اردن و ۱۱۶ دستگاه از کویت بوده است. به طوری که در نوامبر ۱۹۸۲، یعنی

آبان‌ماه ۱۳۶۱ بین هزار تا ۱۲۰۰ مستشار روسی به علاوه ۴۰۰ تانک تی‌۵۵ و ۲۵۰ تانک تی‌۷۲، به علاوه حجم عظیمی از موشک فراق، سام‌۹ و میگ‌۲۵ و بالگرد Mi۲۴، تحویل ارتش عراق شد. سازمان اطلاعاتی آمریکا طی ماه‌های بعدی، مستقیماً یک دفتر و پایگاه در مجاور وزارت دفاع عراق در بغداد تأسیس کرد.

در خردادماه ۱۳۶۱، عراق یک قرارداد ۸۳۰ میلیون دلاری با یک شرکت بلژیکی برای تأسیس و ساخت مجتمع شیمیایی القاسم امضا کرد. مهم‌تر از همه بعد از فتح خرمشهر بود که جهان شرق و غرب متوجه انسجام و قوت انقلاب و نظام اسلامی ایران شدند. به طوری که در روز بعد فتح خرمشهر (۱۳۶۱/۳/۴) رادیو لندن گفت: «جنگ نه تنها جمهوری اسلامی آیت‌الله خمینی را تضعیف نکرده، بلکه به رهبری آن انسجام بخشید و اینک این قدرت صدام حسین در بغداد است که بی‌ثبات جلوه می‌کند.»

در اینجا من می‌خواهم اشاره‌ای بکنم به بعضی صحبت‌ها و زمزمه‌ها که چرا ما بعد از فتح خرمشهر به جنگ ادامه دادیم.

توجه بکنید، هدف صدام و به طور کلی نظام بین‌الملل شرق و غرب از جنگ با ما از بین بردن انقلاب اسلامی بود. در بحث علل جنگ اشاره کردم که انقلاب اسلامی ایران یا باید نابود شود و یا باید به ضعف و انفعال و حاشیه کشیده شود. حُب، حالا بعد از فتح خرمشهر چه شد؟ درست برعکس اهداف و تصورات دشمنان، آنها این همه هزینه کرده‌اند، حالا برعکس شده. حُب، آیا منطقی است که دست از ادامه جنگ بردارند؟ مسلماً نه و عملاً هم همین را دیدیم. پس یکی از نظر سیاسی بود که عرض کردم. از نظر نظامی هم ماندن ما در زمین باز و بدون عارضه خوزستان کار صحیحی نبود. کما اینکه در شروع جنگ، عراق از همین عامل برای حمله به ایران و پیشروی استفاده کرد. پس می‌باید خودمان را به یک عارضه حساس و قابل دفاع برسانیم، یعنی شط‌العرب! یعنی همان اهداف مرحله سوم عملیات بیت‌المقدس! یعنی همان اهداف عملیات رمضان!

در برآورد اطلاعاتی شماره ۱۱ که در اول تیرماه ۱۳۶۱ تهیه و به فرماندهان و طراحان عملیات ارائه کردم، مستند به عکس هوایی است، مشخص کرده‌ام که ارتش عراق در حال احداث دو خط دفاعی در عمق هشت کیلومتری پشت مرز از طلائی‌ه تا کوشک و تا دریاچه ماهی است. در آن عکس مواضع مثلثی شکلی را نشان می‌داد که از جنوب طلائی‌ه ساخته شده بود تا هشت کیلومتری شمال دریاچه ماهی، یعنی در حدود هفتاد کیلومتر آن ساخته

شده بود و این هشت کیلومتر باقیمانده هم روی زمین علامت گذاری شده بود که ساخته شود. بلافاصله در پشت این مواضع یک سری مواضع دفاعی مشابه اولی هم ساخته شده بود. مفهوم و تحلیل این نقشه عراق این است که ارتش عراق، خط دفاعی یعنی همان لجمن خودش را هشت کیلومتر به داخل خاکش عقب برده. آن هم در جایی که حتی از دست دادن یک متر آن برایش جنبه حیاتی دارد. عملاً هم در عملیات کربلا ۴ و ۵ و همچنین در عملیات‌های رمضان، خیبر و بدر آن را به خوبی تجربه کردیم. چرا عملاً هشت کیلومتر عقب رفت؟ برای اینکه در مدت دو سال جنگ فهمیده بود که باید در مقابل رزمنده‌های ایرانی منطقه نیروهای تأمین خودش را سازماندهی کند. این یعنی از لب مرز طلائی - کوشک - شلمچه تا هشت کیلومتر را به استقرار نیروهای تأمین اختصاص دهد، تا نگذارد رزمنده‌های ایرانی به راحتی طی چند ساعت، در همان شب اول به مواضع اصلی و لجمن او برسند، چون اگر برسند، دیگر نمی‌تواند آن را پس بگیرد. یعنی همان تجربه فتح‌المبین، یعنی همان تجربه بیت‌المقدس.

بنابراین، ما باید فکر جدیدی برای جنگیدن در قبال این آرایش جدید عراق می‌کردیم. در صورتی که این‌طور نبود. ما برابر همان روش قبلی وارد عملیات رمضان شدیم. در نتیجه، نتوانستیم شب اول مواضع دشمن را تصرف کنیم. روز بعد هم که یک واحد زرهی ما از لشکر ۹۲ زرهی از همان هشت کیلومتر ساخته نشده در شمال دریاچه ماهی و نهر کتیبان به عمق منطقه نفوذ کرد، بلافاصله با عکس‌العمل دو واحد زرهی قوی که همان نیروهای تقویتی و یا احتیاط سپاه ۳ در این منطقه بود روبه‌رو شده و مجبور به عقب‌نشینی و نجات خودشان شدند. در مراحل پنج‌گانه بعدی عملیات رمضان هم باز ناکام ماندیم و این آغاز عدم‌الفتح‌های بعدی ما بود.

هدفم از بیان این مطالب، ضمن روشن شدن وقایع و حقایق از آن زمان، عدم توجه فرماندهان و مسئولان عملیات به اطلاعات و تحلیل‌های اطلاعاتی و برآورد اطلاعاتی است که در آن به خوبی روشن گردیده است که دشمن در کجا، چگونه و چطور و چه وقت دفاع خواهد کرد، یعنی همان سؤال ذهنیات فرماندهان.

شما کتاب خاطرات همپای صاعقه نوشته سردار گلعلی بابایی را مطالعه کنید. متوجه عدم دفاع قطعی عراق در لب مرز می‌شوید، متوجه می‌شوید که درگیری قطعی ما در کجا بوده است. ما همین تاکتیک عراق را در عملیات والفجر مقدماتی هم دیدیم. یعنی از منطقه استقرار ما در ارتفاعات میشداغ تا مواضع عراق که تقریباً منطبق بر خط مرز فکه تا چزابه؛ و همه‌جا

بعد از عملیات رمضان / ۱۰۳

تپه‌های شنی و بوته‌های گز جنگل عمقر بود. ما در این منطقه که عمق آن در حدود یازده کیلومتر بود، خیلی بیشتر از ارتش عراق با طبیعت و زمین جنگیدیم. وقتی به خط اصلی دشمن و آتش‌های توپخانه او رسیدیم که هوا روشن شده بود و دیگر هیچ.

بعد از عملیات رمضان، عملیات مسلم‌بن عقیل در منطقه قصرشیرین اجرا شد که به طور نسبی موفق بود. عملیات محرم را هم در منطقه شمال فکه یعنی زبیدات و شرهانی داشتیم که آن هم به طور نسبی موفق بود. تا اینجا بین مسئولان ارتشی و سپاهی در قرارگاه کربلا تقریباً اختلاف نظر عمده و مشهودی وجود نداشت، تا عملیات والفجر مقدماتی در مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ که باز خود نقطه عطفی در سیستم فرماندهی رده راهبردی و نقطه عطفی در سیستم دو فرمانده و دو ساختار بود.

ارتش عراق با بهره‌گیری از تجربیات گذشته و تحلیل و ارزیابی و نتیجه‌گیری از نبردهای گذشته و علل شکست‌هایش دیگر آن ارتش قبلی نبود. بر عکس، ما بر همان منوال گذشته و با همان خوش‌بینی در مورد آسیب‌پذیری عراق و تکیه بر همان تاکتیک‌های گذشته وارد عملیات‌ها می‌شدیم.

به قول سردار دکتر محسن رضایی: «بعد از عدم‌الفتح عملیات رمضان غرور ما را گرفت.»

بعد از عملیات رمضان

بعد از عملیات رمضان، همه چیز عوض شد. روال گذشته به گونه‌ای تغییر کرد. من این تغییرات را که در حقیقت راهبرد دشمنان ما بوده است در سه حوزه عراق، نظام بین‌المللی و ضدانقلاب به طور مختصر و فهرست‌وار ارائه می‌کنم.

• در حوزه عراق:

اولین فعالیت مشهود عراق حمله هوایی به شهرهای ایران است. در مورخ ۱۳۶۱/۴/۲۳ شهر خرم‌آباد، در مورخ ۱۳۶۱/۴/۲۵ شهر همدان، برای اولین بار حمله موشکی یا موشک اسکاد بی به دزفول، در تاریخ ۱۳۶۱/۸/۲۷ انجام گرفت.

دومین فعالیت مشهود دریافت تجهیزات و مهمات از شوروی و اروپا است که قبلاً به تخلیه تسلیحاتی از بنادر عربستان و اردن و کویت اشاره کردم. در همین راستا، باید به سفر پنج روزه طارق عزیز (وزیر امور خارجه عراق) در اسفندماه ۱۳۶۱ را به فرانسه و خرید سی فروند هواپیمای میراژ، صد دستگاه تانک MX، سی فروند موشک اگزوست، توپ‌های ۱۵۵

میلی متری، بالگرد و موشک ضدتانک اشاره کنم، به طوری که در همین سال ۱۳۶۱، عراق معادل سیزده میلیارد دلار از فرانسه خرید تسلیحاتی دارد.

سومین مطلب اینکه عراق در مورخ ۱۳۶۱/۵/۲۱ شمال خلیج فارس را تا عمق ۶۵ کیلومتری آن سوی جزیره خارک، منطقه جنگی اعلام می کند.

• در حوزه نظام بین المللی:

اول: ارسال سلاح و مهمات از شوروی و کشورهای اروپایی به عراق.

دوم: اعزام نیروی انسانی از سودان و سنگال به عراق.

سوم: ارتباط مستقیم عناصر اطلاعاتی آمریکا با بغداد و تحویل مستقیم اطلاعات ماهواره ای از ایران به عراق.

چهارم: صدور قطعنامه ۵۲۲ سازمان ملل در مورخ ۱۳۶۱/۷/۱۲.

پنجم: تشکیل دومین نشست اجلاس وزیران دفاع شورای همکاری خلیج فارس برای

هماهنگی و همکاری فعالیت های نظامی علیه ایران.

ششم: راهبرد جدید آمریکا با اهداف:

- تقویت بنیه اقتصادی عراق.

- ایجاد محدودیت در منابع ارزی ایران.

- ایجاد محدودیت در استخراج و صدور نفت ایران.

- اقدام و اجرا در جلوگیری از فروش سلاح به ایران (طرح استانچ).

هفتم: واگذاری اعتبارات و واوم ها از طریق کشورهای عرب منطقه و دولت های اروپایی به

عراق.

هشتم: ادامه میانجی گری دولت الجزایر برای برقراری صلح.

نهم: شکست تلاش های عربستان برای نزدیک کردن سوریه و عراق و نیز ایده جنگ عرب

و عجم که هر دو کشور عراق و عربستان به دنبال آن بودند.

در حوزه فعالیت های ضدانقلاب در مناطق کردنشین ایران باید گفته شود ظرف دو ماه دی

و بهمن سال ۱۳۶۱ بیش از ۲۵۰ برخورد نظامی از انواع مختلف بین نیروهای نظام جمهوری

اسلامی ایران، با نیروهای مسلح معاند غیرقانونی رخ داده است. یعنی روزانه بیش از چهار

مورد درگیری که در نتیجه ۵۱۹ شهید و ۳۵۸ نفر مجروح و ۱۷۰ نفر به گروگان گرفته شدند.

فعالیت دیگر، پیوند سازمان مجاهدین خلق (منافقین) با دولت عراق است. در مورخ ۱۳۶۱/۱۰/۱۹، طارق عزیز به محل سکونت مسعود رجوی در فرانسه رفت که در این ملاقات، آقای هانی الحسن از رهبران جنبش فلسطین و مشاور یاسر عرفات هم حضور داشت. نتیجه این ملاقات و دعوت، حمایت صدام از رجوی و حمایت رجوی از صدام بود. توضیحات مختصری در مورد عملیات والفجر مقدماتی که به نظر من شروع اختلاف نظر بین ارتش و سپاه بود می‌دهم.

برادرمان آقای محسن رضایی در مصاحبه پنجشنبه ۱۳۹۳/۷/۳ در شبکه ۱ صدا و سیما (در برنامه سطرهای ناخوانده) می‌فرماید: «بعد از بیت المقدس با عدم موفقیت‌ها روبه‌رو شدیم. دشمن فرمول ما را شناخت. فرمول این بود که ما ابتکارات و نوآوری‌ها را بستری می‌کردیم که اعتقادات روی آن بستر حرکت کند. اگر این کار را نمی‌کردیم، همان حرف برادران ارتش ما می‌شد. یعنی جنگ کلاسیک. یک تانک با یک تانک. پس جنگ انقلابی چه می‌شد؟ جنگ انقلابی ترکیبی بود از جنگ پارتیزانی با کلاسیک. پس اگر انقلابی عمل نمی‌کردیم، باید کلاسیک عمل می‌کردیم.» من به این نظریه سردار محسن رضایی کاری ندارم. ضمن اینکه جای بحث دارد که جایش اینجا نیست.

واقعیت در مراحل طرح‌ریزی عملیات والفجر مقدماتی (البته بعد از عدم‌الفتح، والفجر مقدماتی نام گرفت) این بود که ما ارتشی‌ها با عمل در منطقه غرب ارتفاعات میشداغ مخالف بودیم. دلایل ما هم که در زیر اشاره می‌کنم علت مخالفت ما بود. چندین جلسه شور ستادی مشترک با برادران سپاه تشکیل شد و چون به توافق نرسیدیم، در جلسه شورای عالی دفاع هم به نتیجه نرسیدیم، بحث را به حضرت امام (ره) ارائه کردیم که تصمیم بگیرند. ایشان در جواب توصیه به اتحاد و وحدت فرمودند و بالأخره تصمیم به اجرا گرفته شد. چون از نظر شورای عالی دفاع طرح سپاه پای کار بود و طرح پیشنهادی ما (ارتش) که بعدها والفجر ۱ نامیده شد و در مورد آن کمی مشروح‌تر صحبت خواهیم کرد، مستلزم وقت و زمان بود که مواجه با برگشت بسیجی‌های رزمنده به شهرها و آبادی‌هایشان می‌شد و در نهایت، به طرح سپاه گردن نهادند. آنچه ما می‌گفتیم و منطبق با آموخته‌های ما در مدارس نظامی بود، یعنی همان که برادران به آن جنگ کلاسیک می‌گویند، اینها بود:

اول: در مورد هدف یا اصل هدف. هدف تعیین شده پل غزیه شهر حلفائیه و بعد شهر عماره، مرکز استان میسان عراق تعیین شده بود که بسیار دور از دسترس بود، بویژه که نیروهای

ما پیاده بودند. هدف در عمق هفتاد کیلومتری که در حدود ده کیلومتر اول آن تپه‌های رملی عمقر و بعد از خط مرز تا حلفائیه زمین باز و بدون پوشش به طول سی کیلومتر و بعد از آن یعنی سی کیلومتر از حلفائیه تا عماره حرکات فقط محدود به یک جاده که در دو طرف آن آبگرفتگی وجود داشت بود.

مجسم کنید اگر می‌خواستیم این همه نیرو را فقط به صورت راهپیمایی و نه جنگ و نه بمباران از تپه‌های عمقر در یک شب (منظور در تاریکی که روش جنگیدن ما بود یعنی همان فرمول) عبور دهیم و یا از جاده حلفائیه - عماره عبور دهیم. امکان داشت؟

تازه به فرض رسیدن به حلفائیه و پل غزیه برای نگهداری آن در یک خط تماس حداقل نود کیلومتر نیاز به نیرو و تجهیزات سنگرسازی و خاکریزی داشتیم که جای سؤال داشت.

دوم: در مورد غافلگیری یا اصل غافلگیری که باز یکی دیگر از اجزای همان فرمول است، فقط اشاره به صحبت صدام در مصاحبه مورخه ۱۳۶۱/۱۱/۶ یعنی یازده روز قبل از اجرای عملیات والفجر مقدماتی می‌کنم: «حمله قطعی ایران در منطقه عماره و آمادگی کامل عراق برای دفع آن و اظهار امیدواری بر اینکه بعد از این شکست ایران زمینه‌های خاتمه جنگ فراهم می‌شود.»

در همین رابطه اشاره می‌کنم به آنچه خودم در آخر روز ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ از تلویزیون استان میسان در برنامه صورالمعرکه دیدم. در این شب، مراسم جشنی به مناسبت شکست ایران در عملیات عماره، با حضور مدعوین و خانواده‌ها برپا بود که در آن سرود مهیج "عماره عماره" خوانده شد. معنی این کار این است که آنها آن قدر به خودشان اطمینان داشتند که برای این جشن، شعر و آهنگ و مجریان و تمرینات و بالأخره دعوت مردم به سالن و اجرای نمایش را پیش‌بینی کرده بودند.

در اینجا به عوامل از دست‌رفتن غافلگیری رزمندگانمان اشاره‌ای ندارم.

سوم: برتری هوایی دشمن در یک دشت باز به مساحت ۲۵۰۰ کیلومترمربع شرق عماره، بدون هیچ‌گونه اختفاء و جان‌پناه.

چهارم: عدم امکان دسترسی به جناحین یعنی همان مطلبی که برادران در طرح‌ریزی‌های خود از آن به عنوان نقطه قوت عملکرد خود بیان می‌کنند (قسمتی دیگر از همان فرمول). پنجم: عدم وجود عقبه و یا جاده‌های مناسب از خط تماس (امتداد ارتفاعات میشداغ) یا منطقه تجمع ما، تا رسیدن به اولین خط دشمن (لجمن دشمن) که در امتداد خط مرز بود

بعد از عملیات رمضان / ۱۰۷

برای پیشروی، برای آمارسانی و برای تخلیه مجروحان و غیره، به علت وجود همان جنگل و تپه‌های عمقر.

ششم: عدم امکان پشتیبانی مناسب و ضروری توپخانه (حداقل برای خاموش کردن آتشبازی دشمن) به علت وجود مناطق رملی و موانع مین پراکنده در این منطقه.

هفتم: وجود حداقل ۱۶ رده موانع (بجز جنگل عمقر) از خط لجمن دشمن در امتداد مرز تا رده سوم دفاعی آنان مشتمل بر سیم‌خاردار، میدان مین، خندق‌ها و کانال‌ها.

هشتم: دفاع در عمق دشمن از خط مرز تا هدف درگیری با احتیاط‌های زرهی دشمن از روز بعد از حمله، آن هم در صورتی که ما آماده به رزم به خط لجمن دشمن رسیده باشیم.

نهم: نداشتن یک مبدأ حرکت و حمله به سمت هدف به علت وجود تپه‌های رملی عمقر. در صورتی که در طرح ما، که گفتیم بعداً والفجر ۱ لقب گرفت، به علت تصرف احتمالی ارتفاعات فوقی و شرفانی و زبیدات می‌توانست مبدأ حرکت مناسبی باشد به سوی هدف عماره که پذیرفته نشد.

به هر حال، این اصرار و تأکید سپاه پاسداران بود بر اجرای عملیات و به قول سردار محسن رضایی در جلسه‌ای که بعد از اجرای عملیات والفجر مقدماتی و قبل از والفجر ۱ داشتیم: «غرور ما را گرفت. هدفی در عمق چهل کیلومتری انتخاب کردیم، که دور از دسترس ما بود.» یا به قول سردار غلام‌علی رشید: «جنگ ما در والفجر مقدماتی با زمین بود، با دشمن نبود.» یا به قول سردار غلام‌علی رشید: «در تپه‌های رملی عمقر دو قدم به جلو و سه قدم به عقب می‌آمدیم.» به تازگی کتاب جزوه ماندنی تحت عنوان «مقایسه اجمالی دو تفکر حاکم بر دوران دفاع مقدس، تفکر سنتی (کلاسیک) و تفکر نوین (انقلابی)» خواندم که مطلبی از آن را ذکر می‌کنم: «در دوران بنی‌صدر، چهار عملیات گسترده در ۱۳۵۹/۷/۲۳ و ۱۳۵۹/۸/۳ و ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ و ۱۳۵۹/۱۰/۲۰ انجام شد و به شکست انجامید. تا اینکه سرانجام عملیات امام مهدی (عج) در مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۶ توسط رزمندگان سپاه در غرب سوسنگرد آغاز شد و پیروزی بزرگی به دست آمد.»

در جلسه‌ای که در ساعت ۳۰:۲۰ مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۵ (دوازده روز قبل از عملیات والفجر مقدماتی) در سنگر جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نیروی زمینی ارتش) داشتیم، اظهار نمودند: «برادران مصرأً به دنبال اجرای طرح هستند. برادران حتی بدون

هماهنگی با من دستورات لازم را هم صادر کرده‌اند.» جناب صیادشیرازی ادامه دادند که در این وضعیت من گفتم: «پس من چی؟»

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نیروی زمینی ارتش) در مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۷ عازم تهران شد. ظاهراً اختلاف او با سپاه به اوج رسیده بود. در جمع فرماندهان در مسجد یادگان دزفول همه را به وحدت و اتحاد مقدس دعوت کرد و تأکید کرد کاری که باعث تفرقه باشد نکنند. ایشان در موقع خداحافظی جناب سرهنگ حسنی سعدی را به سمت جانشین فرماندهی نزاچا در جنوب تعیین کردند.

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نیروی زمینی ارتش) در مراجعت گفت: «در تهران به حضور آقای خامنه‌ای هم رفتم. ایشان گفتند که از مانور (رزمایش) چیزی نمی‌توانم بگویم. شما را متوجه سه مطلب می‌کنم.

۱: زمان از نظر تاریخ تشکیل کنفرانس سران غیرمتعهدها که حدود یک ماه وقت داریم.
۲: باید مشتمان در کنفرانس پر باشد. ۳: به عکس العمل دشمن در تمام عملیات‌ها توجه شود. مردم منتظر هستند.»

جلسات ستادی مشترک زیادی با برادران برگزار شد. بالأخره رمز عملیات والفجر مقدماتی در ساعت ۳۰:۲۱ مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ با فرمان مشترک جناب سرهنگ علی صیادشیرازی و برادر محسن رضایی ابلاغ شد. یعنی همان قرارگاه صوری خاتم الانبیاء(ص).

در برنامه تلویزیونی روز ۱۳۶۱/۱۱/۱۸ صورالمعرکه عراق اسرا و شهدای ایرانی را که همه در یک خط شهید شده بودند نشان داد. صبح روز بعد هم رادیو بغداد اعلام کرد فهد حسنی مبارک و ملک حسین (پادشاهان عربستان، مصر، اردن) آمادگی پشتیبانی خود را از عراق اعلام کرده‌اند.

معمولاً رسم بود که در مدت اجرای عملیات شاخص از مراجع تقلید یا از بزرگان دیگر در قرارگاه ما حضور پیدا می‌کردند. در این عملیات هم آقای فخرالدین حجازی که نماینده اول تهران بود حضور داشت. من سابقه آشنایی گذشته با ایشان از مسجد بناهای مشهد داشتم. ساعاتی بعد از شروع بود که بی‌سیم‌ها از فرار دشمن گزارش می‌دادند. آقای حجازی پیش من آمد و گفت: «اوضاع را چطور می‌بینی؟» گفتم: «بد است. اینها که فرار می‌کنند، طبق وظیفه‌شان عمل می‌کنند. اینها نیروهای تأمین دشمن هستند. وظیفه درگیری قطعی ندارند.»

بعد از عملیات رمضان / ۱۰۹

در خاتمه همین عملیات بود که متن چاپی فرمایشات فرماندهی کل قوا امام خمینی (ره) خطاب به فرماندهان ارتش و سپاه که در مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۹ ایراد نموده بودند، بین ما توزیع شد. در ساعت ۱۸:۳۰ روز ۱۳۶۱/۱۱/۲۶، شهید شاه‌آبادی (نماینده مجلس) به اتفاق مهندس مهدی چمران به قرارگاه ما آمدند. آقایان قبلاً هم در قرارگاه گلف اهواز توسط سپاه توجیه شده بودند. اظهار داشتند که به علت توهّمات و نگرانی‌ها در تهران و مجلس و عدم دسترسی به جناب سرهنگ صیادشیرازی در تهران به منطقه آمده‌ایم. آقای فخرالدین حجازی هم در اهواز هستند. صحبت شده که ارتش نیروی کمتری به کار برده است. ارتش توپخانه و زرهی اش کار نکرده است. لشکر ۷۷ پیاده مشهد که در منطقه جنوب بوده به کمک نیامد است.

در جلسه بعدی شور ستادی قرارگاه ما در مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۲۵ شهید علی صیادشیرازی اظهار داشت: «با برادر محسن رضایی صحبت و هماهنگی شده است؛ قرار است عملیات بعدی در منطقه تپه‌های حمرین و جبل فوقی باشد. یعنی همان پیشنهاد اولیه ما باشد (این عملیات والفجر ۱ نامیده شد).

از نظر من رکن دوم، مشکلی در مورد زمین و ترتیب نیروی دشمن وجود نداشت. برآورد اطلاعات بعدی را تهیه کردم. مشکل ما حالا هوشیاری دشمن بود که غافلگیری را غیر ممکن ساخته بود. در این مورد بعداً صحبت خواهیم کرد. دشمن با استفاده از تپه‌ها، زمین را کاملاً مستحکم کرده بود. موانع عدیده‌ای احداث کرد که بر همه آنها کنترل و دیدبانی داشت. توصیه من در جلسه مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۳ به فرماندهان و مسئولان طرح‌ریزی و سازماندهی این بود که به فکر باز کردن حتی یک معبر هم در منطقه هر لشکر نباشند؛ ولی با وجود توانایی‌های رزمنده‌های ما، کار غیر ممکن هم نیست و امکان باز شدن یکی دو معبر وجود دارد. منتها در کجا؟ فعلاً که شناسایی‌ها جواب نداده و نامعلوم است. توصیه‌ی من این است که در منطقه هر لشکر یکی دو واحد زبده احتیاط پیش‌بینی شود تا در صورت باز شدن معبر از آن با قدرت و فوری استفاده گردد. عملیات والفجر ۱ در فروردین سال ۱۳۶۲ اجرا شد.

در اینجا به مختصری از ویژگی‌های سال ۱۳۶۱، که سال سرنوشت جنگ بود، اشاره می‌کنم.

سال ۱۳۶۱ یکی از پرحادثه‌ترین و سرنوشت‌سازترین سال‌های جنگ تحمیلی بوده است. با عملیات موفق فتح‌المبین شروع شد و با عملیات ناموفق والفجر مقدماتی پایان یافت. نیمه اول سال موفق و در نیمه دوم سال عمدتاً ناموفق.

به بُن بست رسیدن عملیات نظامی در جنوب در راستای رسیدن به هدف بصره، در نتیجه اتخاذ استراتژی جنگ‌های محدود و گرم نگهداشتن تنور جنگ تا اجرای یک عملیات بزرگ، مثل والفجر مقدماتی که آن هم ناکام بود.

اتخاذ راهبرد سیاسی - نظامی "کسب یک پیروزی"، به طوری که دشمن را در وضعیتی قرار دهد که در نهایت مجبور به دادن امتیاز به ایران و پایان جنگ باشد.

عراق مجبور شد پس از تحمل شکست‌های نیمه اول سال ۱۳۶۱ و از روی ضعف از خاک ما عقب برود. پس چه اتفاقی افتاد که چنین حالت و وضعیتی در نیمه دوم سال ۱۳۶۱ بر جبهه‌ها حاکم شد؟

• اول - عراق را ببینیم:

۱- بعد از دفاع موفق در شرق بصره در عملیات رمضان اعتماد به نفس پیدا کرد، بویژه که از این به بعد در خاک عراق می‌جنگید. این اعتماد به نفس که متعاقب آن کسب روحیه است خیلی مهم است.

۲- بعد از تلفات و ضایعات بسیار سنگین عراق از ابتدای جنگ، اینکه می‌گویم بسیار سنگین، مستند به آمارها و ارقام است و اگر آنها را در قالب واحدهای پیاده و زرهی عراق گنجانده و تحلیل کنیم، استعدادی معادل لشکرهای اول جنگ خودش از دست داد. تا شهریور ۱۳۶۱ توانست با احضار متولدین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۳ و دریافت سریع تجهیزات از شوروی، فرانسه و مصر نسبت به ترمیم و بازسازی تلفات و ضایعات و توسعه سازمان به طور مؤثری اقدام کند.

۳- عراق توانست با ایجاد استحکامات و مواضع دفاعی متکی به موانع مصنوعی و آب انداختن زمین و متکی بر چهار فاکتور زیر بر مبنا و اساس تجربیات به دست آمده از نبردهای قبلی، دفاع مؤثری ارائه دهد.

اولاً: استفاده از مواضع متعدد؛

ثانیاً: آرایش صحیح و اصولی خطوط دفاعی؛

ثالثاً: کشیدن زمان حملات شبانه ما به روز بعد. برای عکس‌العمل بهتر و مؤثر واحدهای

زرهی و نیروی هوایی عراق؛

رابعاً: عکس‌العمل مناسب و بموقع با احتیاط‌های زرهی و توپخانه.

۴- بالا رفتن توان اطلاعاتی عراق با کمک آمریکا و سایر کشورها و امکانات فنی خوب، مانند دستگاه‌های شنود پیشرفته، رادارهای زمینی معروف به رازیت، عکس‌برداری هوایی با هواپیماهای میگ ۲۵.

۵- استفاده از سلاح شیمیایی (در مورخ ۱۳۶۱/۸/۵ در منطقه بیات).

۶- بمباران‌های شهرها مانند خرم‌آباد، همدان، دزفول.

• دوم - ببینیم در اوضاع سیاسی - اقتصادی جهان چه اتفاقاتی افتاد:

۱- نظام بین‌الملل پیروزی‌های پی‌درپی ایران و آزادسازی مناطق اشغالی و تصمیم به ادامه جنگ و پیشروی در خاک عراق در نیمه اول سال ۱۳۶۱ را به منحصه ظهور یک قدرت نظامی جدید در ایران و منطقه ارزیابی کرد که احتمال سقوط صدام را در پی داشت و لذا استراتژی "این جنگ را باید در حد محدود نگه داشت و نباید برنده و بازنده داشته باشد" را اتخاذ کردند.

۲- طرح استانچ را در راستای ممانعت از دسترسی ایران به تجهیزات نظامی و برعکس واگذاری نیازهای ارتش عراق اتخاذ کردند.

۳- واگذاری اعتبارات و وام‌های کلان به عراق.

۴- سیل تجهیزات نظامی روسی و فرانسوی به عراق سرازیر می‌شود، به طوری که عراق دوباره قراردادی با فرانسه منعقد کرد و موفق به دریافت هواپیماهای میراژ و تانک MX و توپ‌های ۱۵۵ میلی‌متری و موشک اگزوست و غیره از فرانسه شد.

۵- ما شاهد حضور سربازان سودانی و سنگالی در ارتش عراق هستیم.

• سوم - حالا ببینیم در ایران چه اتفاقاتی افتاد:

۱- وحدت و هماهنگی بسیار خوب ارتش و سپاه در نیمه اول سال عامل اصلی موفقیت ما بود و در نیمه دوم متزلزل شد.

۲- ایجاد روحیه و انگیزه که در بین رزمندگان و مردم در نیمه اول سال به وجود آمده بود، به دنبال عدم‌الفتح‌ها کمتر شد.

۳- آزاد کردن مناطق اشغالی.

۴- توسعه سازمان واحدهای سپاه، به طوری که از گردان تا رده لشکر و سپاه کشیده شد.

۵- عدم‌الفتح‌ها از عملیات رمضان به بعد.

۶- اتخاذ راهبرد ورود به خاک عراق.

۷- ناتوانی در رسیدن به هدف اصلی (بصره) و به ناچار اتخاذ راهبرد عملیاتی تک‌های محدود و گرم نگهداشتن تنور جنگ تا اجرای یک عملیات بزرگ و موفق مثل عملیات والفجر مقدماتی.

۸- غرور و تک‌روی سپاه در تصمیم‌گیری‌های عملیاتی.

۹- کاهش استعداد تجهیزات عمده، مانند هواپیما و ادوات زرهی و مهمات.

۱۰- تکیه بر همان روش جنگیدن، به عبارت دیگر، جنگیدن بر اساس همان فرمول قبلی (بر خلاف عراق).

بعد از خاتمه عملیات والفجر مقدماتی و در اسفندماه ۱۳۶۱، تمام وقت و زمان قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) که البته من هم ظاهراً مسئول اطلاعات آن بودم، هیچ وقت تا عملیات خیبر فرماندهی آن را ندیدم، کلیه تلاش‌ها و تدابیر مانند سال قبل توسط جناب سرهنگ علی صیادشیرازی و برادر محسن رضایی و ستاد این دو ارگان انجام می‌شد و به آماده‌سازی طرح و تدبیر و چگونگی آمادگی والفجر ۱ گذشت، که در فروردین‌ماه سال ۱۳۶۲ اجرا شد.

در ساعت ۲۲:۴۵ مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۴، جناب صیادشیرازی در جمع عناصر ستادش که ما بودیم، ضمن برشماری نواقص عملیات گذشته و افسوس که چرا بعد از هر عملیات معایب و محاسن عملیات را تحلیل و ارزیابی نکرده‌ایم و معایب را رفع نکرده‌ایم، مطالبی تحت عنوان: «حقایقی که ما را محتاط کرده این است» بیان داشت.

من در صحبت‌های قبلی به مواردی از این حقایق اشاره کردم. در اینجا منظورم از بیان عین گفته‌های جناب سرهنگ علی صیادشیرازی فرماندهی نیروی زمینی ارتش در اواخر سال ۱۳۶۱، روشن شدن اوضاع جبهه‌ها و اوضاع نیروهای خودمان است؛ چون در تشریح اوضاع سال‌های بعد از این هم به مواردی مشابه آن برخوردیم.

سخنان جناب سرهنگ علی صیادشیرازی به صورت فهرست وار:

- ۱- ما به عمق دشمن نمی‌توانیم برویم و اجباراً باید تک‌های محدود انجام دهیم.
- ۲- دشمن به جایی رسیده که قاطعانه دفاع می‌کند و مواضع را مستحکم کرده است.
- ۳- ما هیچ‌گاه نتوانستیم با رعایت اصول غافلگیری به دشمن تک کنیم.
- ۴- تعداد شهدا در عملیات والفجر در سطح بالا بود. ما از عملیات نظامی به صورت پایگاه‌های چریکی استفاده نکردیم. عناصر چریکی خوب را تحت نظر

بعد از عملیات رمضان / ۱۱۳

مربیان ورزیده سازمان ندادیم که از محل‌های مناسب نفوذ و ضربات کاری را به دشمن وارد سازیم.

۵- خیلی دیر به فکر ایجاد گردان‌های قدس افتادیم و نتوانستیم جلوتر به فکر تقویت نیروی زمینی باشیم.

۶- ما از غرب به بغداد نمی‌توانیم برویم و در یک تک به بصره و عماره نمی‌توانیم برسیم.

۷- ما باید در چندین محل عملیات محدود انجام دهیم. تمام یگان‌های ارتش را با سپاه ترکیب کنیم. به همین علت قرارگاه رحمت را سازمان دادیم.

۸- ما از مهران به بالا نمی‌توانیم عمل کنیم. جاده مهران، دهلران، عین‌خوش، رقابیه، سعده، بستان، جفیر باید درست شود که بتوانیم در سرتاسر منطقه سریعاً جابه‌جا شویم. بنابراین، ما با تک‌های محدود، هرکجا دیدیم می‌شود تمرکز داده به عمق رفت، عمل می‌کنیم. این نمی‌شود، مگر اینکه قرارگاه‌ها را فعال کنیم.

مطالبی را که عرض کردم، تفکر و تدبیر جناب صیادشیرازی بود. در سال ۱۳۶۲ که آن هم از نظر عملیات بدون بهره بود و نتوانستیم به راهبرد سیاسی مورد نظر شورای عالی دفاع برسیم، سه عملیات شاخص و مشترک با سپاه انجام دادیم.

اول: عملیات والفجر ۱ در شمال منطقه عمومی فکه در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۱.

دوم: عملیات والفجر ۴ در منطقه مریوان و دره‌ی شیلر در مورخ ۱۳۶۲/۷/۲۸.

سوم: عملیات خیبر در منطقه هورالعظیم و شرق بصره در مورخ ۱۳۶۲/۱۲/۳.

بجز این سه عملیات شاخص، هفت عملیات محدود دیگر هم انجام شد که فقط جنبه گرم نگه‌داشتن تنور جنگ می‌توانم اسم بگذارم. این عملیات‌ها عمدتاً بدون اطلاع قبلی قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) انجام می‌شد. مثل: عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج‌عمران، عملیات والفجر ۳ در منطقه مهران، تحریرالقدس در منطقه دربندی‌خان، عملیات والفجر ۵ در منطقه چنگوله، عملیات والفجر ۶ در منطقه چیلات و جزابه، عملیات والفجر ۷ در منطقه جزابه و چیلات که بیشتر آنها توسط برادران سپاه پاسداران انجام شد.

آتش به جای خون

اولین عملیات اجرا شده در سال ۱۳۶۲ عملیات والفجر ۱ بود. همانی که برادران پاسدار می‌گویند: «ارتش طراحی کرد و نتیجه ناکامی بود.» یا همانی که به عنوان عملیات «آتش به جای خون» معروف شد. آنچه بدیهی است، در هر نبرد، عامل موفقیت، طراحی خوب و اجرای خوب است. در عملیات والفجر مقدماتی طراحی بد بود، اجرا هم بد بود. یعنی با آن وضع زمین از آن بهتر هم نمی‌شد؛ ولی در عملیات والفجر ۱ طرح‌ریزی نسبتاً خوب بود، ولی اجرای بدی داشت.

اهداف عملیات والفجر ۱ عوارض حساس و تپه‌های مرزی شمال فکه بود که در صورت تصرف آنها، می‌شد از آن به عنوان مبنای حمله دیگری به سمت حلفائیه و عماره یعنی مرکز استان شیعه‌نشین میسان استفاده کنیم. در مرحله اجرا:

اول: آگاهی و هوشیاری دشمن بود. یعنی عمل غافلگیری را از دست دادیم.

دوم: مواضع محکم و موانع عدیده و هوشیاری بسیار زیاد دشمن بود. به طوری که در جلسه ۱۳۶۱/۱۲/۷ برادر پاسدار حاج همت گفت: «عناصر کمین دشمن به جلو موانع خودشان می‌آیند و مطلقاً نمی‌گذارند کاری بکنیم.» مفهوم این صحبت یعنی شناسایی‌ها کامل نیست، محورها باز نشده و نمی‌توانیم برابر روش گذشته عمل کنیم.

برادر پاسدار احمد کاظمی از دیگر فرماندهان سپاه گفت: «به نظر می‌رسد یک سستی بین برادران سپاه و ارتش در شناسایی‌ها و برنامه مشاهده می‌کنیم. شناسایی‌ها از روی نقشه بود. حتی از روی عکس هوایی هم نبود. چه برسد روی زمین.» برادر پاسدار احمد کاظمی در جلسه ۱۳۶۱/۱۲/۱۱ اظهار داشت: «دشمن در سرتاسر منطقه و در هوشیاری صد درصد آماده است که بی‌سابقه است. حتی دیدبانی را اجازه نمی‌دهد.»

برادر پاسدار حاج همت هم در همان جلسه اظهار داشت: «با تمرکز سلاح نیمه سنگین روی مواضع دشمن در شب، حمله را با آتش تهیه اجرا کنیم.»

سوم: عدم رعایت حفاظت عملیات توسط رزمندگان ما بود. حرکات در منطقه شرق ارتفاعات مرزی حمربین زیر دید مستقیم دشمن بود. رزمندگان ما آموزش حفظ فعالیت‌های مربوط به عملیات را نمی‌دانستند و اجرا نمی‌کردند و یک مقداری هم سرخورده شده بودند.

چهارم: جنگیدن به همان منوال قبل. در این مورد در جلسه ۱۳۶۱/۱۲/۱۶ برادر محسن رضایی گفت: «یک سال با دشمن کلنجار رفتیم و فهمیدیم جنگ یعنی چه. خودمان را پیدا

کردیم. فهمیدیم که شب حمله کنیم یا روز. به عقبه بزنییم یا جناح. عراق تا قبل از رمضان مین گذاری نمی کرد، ولی الآن عقبه اش را هم از دسترس ما خارج کرد و عنصر اطلاعات را زیاد کرد. تاکتیک ضد پیاده را اجرا کرد. متأسفانه از بیت المقدس به بعد غرور ما را گرفت و دیدیم که در عملیات والفجر مقدماتی عمق چهل کیلومتری را نشانه گرفتیم. چه اشتباهی! هنوز نفت شهر و قصر شیرین و خرمشهر و آبادان زیر آتش است. ما روی کیفیت کار نکردیم. من خوشحالم که برادران ارتشی روی تاکتیک جدید یعنی رزم در روز کار می کنند. ما باید به کارمان کیفیت بهتری بدهیم.»

پنجم: پای کار نبودن نیروهای سپاه. به طوری که در مرور یادداشت‌هایم مکرر سخنان فرماندهان قرارگاه‌های تابعه که در جلسات شور ستادی بیان می کردند و از عدم آمادگی یا از عدم پای کار بودن نیروها صحبت شده است، برخورد.

در نتیجه، تدبیر بر این قرار گرفت که هر تیپ حداقل یک مانور با مهمات جنگی و در روز اجرا کند که اگر چنانچه رزم به روز کشیده شد، آمادگی داشته باشیم و یا اگر قرار شد با رزم موانع دشمن برداشته شود، آمادگی داشته باشیم. این تصمیم بر اساس صحبت فرماندهان در جلسه ۱۳۶۲/۱/۱۸ گرفته شد، یعنی همان آتش به جای خون.

عدم‌الفتح در این نبرد برای این نبود که به جای استفاده از همان فرمول برادران سپاه، از آتش استفاده شود. اصولاً آتش تهیه هم که در صورت وجود شرایط لازم قبل از هر حمله با هدف کوبیدن مواضع دشمن، بر هم زدن آرایش دفاعی دشمن و پیشروی زیر آتش تهیه تا هدف اجرا می شود، برای خنثی کردن دفاع دشمن است. منتها در این نبرد آنچه باعث ناکامی شد، از بین رفتن غافلگیری و آماده به کار نبودن نیروهای ما بود.

به عنوان مثال: در مورخ ۱۳۶۱/۱/۱۵ دیده شد که به جای ۳۶ گردان برآورد شده از سپاه، تنها چهار گردان واگذار شد. لشکر ۷ ولی عصر (عج) دزفول کلاً یک گردان داشت. مع‌الوصف با این کمبودها دستور اجرا داده شد.

در تمرین حمله روزانه که برای اولین بار اجرا گردید، حتی در تاریخ ارتش قبل از انقلاب هم با این حجم و با مهمات جنگی سابقه نداشت. نیروی هوایی، هوانیروز و توپخانه جمعاً یازده تمرین که در هریک، یک تیپ از ارتش و یک لشکر یا تیپ از سپاه در تپه‌ها ممله و دالپری (شمال دشت عباس) شرکت داشتند، برگزار شد و بسیار هم آموزنده بود. قرار شد در خط

تماس، تانک‌ها با اجرای آتش مستقیم تیربارها، سلاح ضدتانک و حتی توپ ۲۳ میلی‌متری زنده‌هایی تیراندازی کنند که در سایه این آتش، معابر نفوذی و محورهای پیشروی باز شود. عامل دیگر، مستحکم کردن مواضع دفاعی دشمن بر روی تپه‌های سرکوب بر محورهای پیشروی بود، که موجب شد دشمن این دفاع خودش را به خوبی مدیریت کند. با اینکه موانع عدیده دشمن در نقاط مختلف جبهه در هم شکسته شد و پاک شد، این ما بودیم که از این موفقیت استفاده نکردیم و علت آن هم ظاهراً کمبود نیرو بود.

با اینکه این عملیات با قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) اجرا شد، ولی ما نه فرمانده خود و نه ستاد خاتم(ص) را دیدیم و این مهم‌ترین مشکل ما در سرتاسر جنگ بود. فرماندهی و ستادی در رأس امور نبود که عملکرد دو نیروی ارتشی و سپاهی را کنترل کند.

قبلاً اشاره کردم که با تشکیل قرارگاه مشترک کربلا و فرماندهی جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا)، عملاً ستاد مشترک ارتش و معاونت عملیات و اطلاعات نیروی زمینی با آنچه در جبهه‌های جنوب می‌گذشت که محور جنگ بود، بیگانه بودند.

شما در خاطرات سال ۱۳۶۲ آقای هاشمی رفسنجانی (در کتاب آرامش و چالش) می‌خوانید: «تیمسار ظهیرنژاد (رئیس ستاد ارتش) به ملاقات من آمد و از عدم اطلاع از تصمیمات جبهه‌ها گله داشت.»

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا) برای رفع این نابسامانی تدابیری ابلاغ کرد که در زیر به آن اشاره می‌کنم، که گوشه‌ای از تاریخ جنگ را روشن می‌کند. در جلسه دو نفری که در مورخ ۱۳۶۲/۳/۱۵ در دفتر کار ایشان داشتیم، اشاره به مواردی نمود:

- ۱- قرارگاه‌ها، بخصوص دو قرارگاه اصلی جنوب و غرب را با افراد مجرب سازمان دهید. هر چه سازمان قرارگاه‌ها و حتی لشکرها قوی‌تر باشد، شما راحت‌تر هستید.
- ۲- شما باید هم در تهران و هم در جبهه‌ها باشید.
- ۳- شما مورد اعتماد، برادر و کاردان من هستید و آرزوی موفقیت برای شما دارم.
- ۴- ما در مورد ضدانقلاب، اطلاعات بموقع نداریم. می‌توانیم با پیش‌بینی و جمع‌آوری اطلاعات دقیق، چند ضربت خوب به آنها بزنیم. دو واحد هوابرد در ارومیه و سنج‌سازمان داده‌ام. مثل اینکه هم‌اکنون زندان دمکرات‌ها را شناسایی کرده‌ایم.

۵- ما از اسرای عراقی که در بین آنها مؤمن هم هست، می‌توانیم برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده بکنیم.

۶- من ارج و تقدم را به افسران جبهه‌دیده می‌گذارم.

۷- معاونت عملیات و اطلاعات باید خیلی فعال باشد، به طوری که تمام فعالیت‌ها از اینجا سرچشمه بگیرد.

۸- از معاونت باید افسر رابط در قرارگاه باشد.

متعاقب آن، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا) در جلسه مورخ ۱۳۶۲/۳/۱۶ در اتاق توجیه ستاد، با حضور معاونت‌های نیرو، با تشریح مقدمه‌ای، تدبیر خودشان را به شرح زیر بیان داشتند:

«در سه قسمت، ستاد نزاجا اشراف نداشته است. اول، قسمت عملیات است. در نیروی زمینی، معاونت عملیات و اطلاعات تشریفاتی نبوده و نباید باشد. بایستی بتواند به طور کلی روی عملیات‌ها نقش داشته باشد و موجودیت خودش را در ستاد نیرو و در منطقه اثبات کند.

دوم، بازرسی. به همین ترتیب. انگار که مناسب با انقلاب نبود. عیب از شیوه بازرسی بود.

سوم، مسئله نیروهای احتیاط. قبلاً چون جنگ نبود ما هم درباره احتیاط آگاهی نداشتیم. در جنگ هم مشکلات و کمبودها و موانعی داشتیم که با علم به آن نتوانستیم اقدام اساسی بکنیم. بالأخره بعد از تجربه و مطالعه زیاد، امروز مهیا شدیم که این نواقص را برطرف کنیم.

در مورد سؤال اول: باید سرمایه‌گذاری از خط اول باشد، تا معاونت اطلاعات، عملیات و مسئولان آن زبان را هم بفهمند و جای خلأ نباشد. ضمن اینکه معاونت شب و روز کار کرده است. خودم چه حضوری و چه با تلفن همیشه تماس داشته‌ام؛ البته تدبیر و خط مشی عملیاتی با این روش جوابگو نبود. فقط تلاش و همکاری همکاران ما آن را جبران می‌کرد، متوجه شدیم که نقص در اشخاص نیست، بلکه در ترکیب است. ما برای ترمیم این نارسایی در معاونت عملیات و اطلاعات باید یک دگرگونی عمده انجام دهیم.

دوم: در فرماندهی و ستاد قرارگاه‌های عمده در مناطق.

سوم: در ستاد یگان‌های عمل کننده، برای اینکه بر جنگ اشراف داشته باشیم، باید معاونت عملیات فعال باشد.

تلاش در جنوب بود. جبهه‌های دیگر ساکت بود و دو لشکر درگیر با ضدانقلاب. الآن در همه جا یک موقعیت عملیاتی دارد. فقط تنها جنوب نیست. ما باید همه جبهه‌ها را فعال کنیم. به حرف نمی‌شود. این است که چهار قرارگاه عملیاتی را انتخاب کردیم. تقدم دادیم به دو تا سازمانی (جنوب و غرب) و دو تا غیرسازمانی (شرق و شمال غرب).

برای اداره قرارگاه‌ها نیاز به جانشین در منطقه هست که با اختیارات فرماندهی نیرو در منطقه فعال باشند و خود جانشین قرارگاه‌ها خود را نه تنها به صورت تاکتیکی، بلکه به صورت لجستیکی هم فعال کنند.

معاونت عملیات، اطلاعات مجاز است در محدوده مسئولیت خود به جای فرماندهی نیرو عمل کند؛ البته متوجه مسئولیت و اختیارات جانشین‌ها باید باشد. به معاونت عملیات و اطلاعات مأموریت داده شد که در ظرف چند روز، تدبیر عملیات‌ها را برای ما آماده کند و با توجیه ما و یگان‌ها هرکس بداند که در این تدبیر مسئول است. در این صورت، من می‌دانم که در همه جا در جریان بوده و فرماندهی می‌کنم. با سه روش:

اول: حضور خودم در قرارگاه‌های مقدم.

دوم: عناصری از معاونت عملیات و اطلاعات در قرارگاه‌های مقدم حضور یافته و حضور یک عنصر از معاونت پایگاه خوبی است برای ارتباط منطقه با ستاد نزاجا. سوم: حضور خود معاونت و مدیرها در قرارگاه‌ها و در منطقه که از نزدیک بتوانند خط مشی خود را کنترل کنند. نباید در سمینارها، معاونت‌ها به علت عدم آگاهی از مناطق ساکت و خاموش باشند. باید در همه جا باشند.»

در اینجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی رو به جناب سرهنگ موسوی قویدل کرد و گفت: «به من اطلاع دهید که چه روزی سازمان و نیروهای شما آمادگی دارند برای حضور در آملی‌تئاتر و صحبت‌های من و گزارش طرح و برنامه شما.»

سپس ایشان جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی را برای قرارگاه جنوب، جناب سرهنگ ابوالقاسم جاودانی را برای قرارگاه غرب معرفی نمودند و بعداً جناب سرهنگ اوند فقیه را برای

قرارگاه شرق معرفی کردند؛ و ضمن تعریف از من (جناب سرهنگ مفید) گفت: «ایشان با یادداشت‌ها و راهکارهای بموقع و انعطاف و صبر و حوصله و همکاری با سپاه و تربیت برادران، خوب دیگر شرایط خوبی را فراهم نموده‌اند.»

به سمت مدیر اطلاعات نزاجا منصوب شدم

در همین رابطه بود که در خردادماه ۱۳۶۲ به دستور فرماندهی نزاجا، جناب سرهنگ علی اکبر موسوی قویدل به سمت معاون اطلاعات و عملیات، جناب سرهنگ روح‌الله سروری به سمت مدیر عملیات و جناب سرهنگ عبدالحسین مفید را به سمت مدیر اطلاعات منصوب نمودند و بدین ترتیب، من و جناب سرهنگ موسوی قویدل که از بدو فرماندهی جناب سرهنگ علی صیادشیرازی در نیروی زمینی، عملاً همین مسئولیت را داشتیم، رسماً و سازماناً دارای شغل شدیم.

در اینجا خاطره‌ای را بازگو کنم که در صحبت‌های بعدی از آن بهره خواهم گرفت. در ساعت ۱۶:۰۰ مورخ ۱۳۶۲/۷/۱۵، با یک فروند بالگرد در معیت جناب صیادشیرازی در گردنه قلاجه در کرمانشاه که محل استقرار لشکر حضرت رسول (ص) بود، پیاده شدیم. برنامه این بود که با شش فروند بالگرد شینوک و دو فروند بالگرد ۲۱۴ و سه فروند بالگرد کبری در زمین مشابه به ارتفاعات بمو عراق یک تمرین اجرا شود. برای طرحی که هلی‌برن روی بمو داشت.

بمحض ورود و اطلاع برادران پاسدار و بخصوص بسیجی‌ها از حضور جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا)، او را سر دست بلند کردند و با یک شور و هیجان خاص و دادن شعار، تا محل دفتر قرارگاه لشکر همراهی کردند. این استقبال از یک افسر ارتش برای من خیلی جالب بود؛ البته این عملیات که قرار بود والفجر ۵ (بعد از والفجر ۴ بود) نامیده شود و روی ارتفاعات بمو که مشرف به سدّ دربندی خان عراق بود اجرا شود، مورد موافقت برادران سپاه پاسداران قرار نگرفت.

در ساعت ۱۸:۳۰ مورخ ۱۳۶۲/۸/۲۴، در اتاق فرماندهی نزاجا، با حضور پنج نفر، جناب سرهنگ علی اصغر جمالی، موسوی قویدل، مفید، سروری، حسین حسینی سعدی جلسه‌ای تشکیل شد تا در مورد عدم‌الفتح‌ها، بویژه والفجر ۴ صحبت شود. فرماندهی نزاجا، علت اصلی آن را عدم فرماندهی واحد می‌داند. این نقص را هم ایشان در شورای عالی دفاع مطرح کرده و

قرار شده است که در آینده برادران سپاه زیر امر فرماندهی نزاجا به صورت یک واحد نظامی عمل کنند.

بعد از عملیات والفجر مقدماتی، یک رقابت بین سپاه و ارتش به وجود آمد، که در راستای اهداف راهبردی نظام جمهوری اسلامی سازنده نبود. شما همان خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی را مطالعه کنید، این جملات را مکرر می‌خوانید: «صیاد و برادر محسن رضایی بر سر فرماندهی عملیات اختلاف دارند.»

«شهید صیاد آمد و در مورد اختلافش در والفجر ۴ با سپاه گفتگو کردیم. قرار شد رسیدگی کنیم. مشکل فرماندهی مشترک دو نیرو در یک قرارگاه به نحوی موقتاً رفع گردید.»

یکشنبه ۱۳۶۲/۱۰/۱۱: در جلسه‌ای با حضور آقای خامنه‌ای با محسن رضایی و صیاد بحث بر سر فرماندهی عملیات بود. صیاد معتقد است که باید فرماندهی با او باشد... ولی عملی نیست. اکثریت با سپاه است. بالأخره برگشتیم به همان فرمول قبلی. یعنی تقسیم کار در دو قرارگاه و دو قسمت مجزا در یک عملیات. صیاد با امام هم در این مورد ملاقات کرده و نتیجه‌ای نگرفته و دلگرم نیست. این دو از عدم همکاری یکدیگر گله دارند. صیاد دلگرم نیست و دل به کار نمی‌بندد. اختلافات کماکان ادامه دارد.

سه‌شنبه ۱۳۶۲/۱۱/۲۵: با حضور آقای خامنه‌ای و برادر محسن رضایی تا غروب در مورد عملیات آینده صحبت داشتیم.

شنبه ۱۳۶۲/۱۱/۲۹: برادر محسن رضایی تلفنی از جنوب اطلاع داد که ارتش آماده نیست. تأکید داشت که فقط دو روز مهلت داده شود. آقای خامنه‌ای گفت: «سپاه خودش هم آماده نیست». قرار شد با حضور فرماندهان سپاه جلسه بگذاریم و با واقع‌بینی تصمیم بگیریم.

یکشنبه ۱۳۶۲/۱۱/۳۰: برادر محسن رضایی از اهواز تماس گرفت. گفت: «مردم منطقه از حمله با خبر شده‌اند. صلاح نیست به عقب بیفتد. ارتش آماده نیست». با آقای خامنه‌ای مذاکره کردم. قرار شد من شخصاً به قرارگاه در جبهه بروم و مشکل را حل کنم.»

به طوری که اشاره کردم و در صحبت‌های فرماندهان و مسئولان هم گفته شده، اجرای عملیات کارساز در جنوب به بُن‌بست رسیده بود. فرماندهی سپاه برای رهایی از این بُن‌بست تصمیم گرفت برای رعایت اصل غافلگیری در این منطقه، غافلگیری را که عامل اصلی موفقیت‌های ما بود در جایی که دشمن هیچ انتظار آن را ندارد اجرا کند. از خاطرات یک فرمانده ارشد ارتش عراق که حاصل یک تحلیل و جمع‌بندی از عملیات خیبر است، بازگو می‌کنم: «نیروهای اسلام به طور کلی غافلگیری را در محور هورالهویزه، جزایر مجنون رعایت کردند. به طوری که فرمانده سپاه ۳، این محور را در آغاز حمله نادیده گرفته بود و تمام هم خود را متوجه به پاسخگویی به حمله در محور تیپ ۲۸ لشکر هشتم (همان محور زید) کرده بود. همچنین، فرماندهی عراق حتی یک روز قبل از حمله، اقدام به تقویت این محور (هور) نکرده بود و محور را به یک گردان گارد مرزی و یک قاطع (گردان) جیش الشعبی استان کربلا سپرده بود. به طوری که سلاح‌های ضدتانک موجود در جزایر را به محور شرق بصره منتقل کرده بود. حتی آنها را به سلاح‌های ضدهوایی برای ممانعت از پیاده شدن احتمالی نیروهای اسلام مجهز نکرده بود.»

سپاه از مدت‌ها قبل در هور شناسایی‌های خود را شروع کرده بود و طرح عملیاتی خود را هم در این منطقه تهیه کرده بود، بدون اینکه ما (ارتش جمهوری اسلامی ایران) از آن خبری داشته باشیم. سردار حسین علیایی در جلد دوم کتاب روند جنگ ایران و عراق اشاره می‌کند: «همزمان با عملیات رمضان، استفاده از فضا و آبگرفتگی هور برای غافلگیری ارتش عراق مورد توجه قرار گرفت. پس از پایان عملیات والفجر ۴ در مورخ ۱۳۶۲/۷/۲۸، یعنی حدود سه ماه قبل از آگاهی ما (ارتش جمهوری اسلامی ایران)، سپاه پاسداران به برادر علی هاشمی مأموریت داد تا قرارگاه نصرت را که در منطقه هورالهویزه تشکیل شده بود، به طور تمام‌وقت فعال کند... این شناسایی‌ها موجب شد تا عملیات خیبر به منظور درهم شکستن بُن‌بست نظامی در جنگ طرح‌ریزی و اجرا گردد.»

قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) و عملیات خیبر

باز در کتاب خاطرات آقای رفسنجانی می‌خوانید: «پنجشنبه ۱۳۶۲/۱۰/۲۲ جلسه داشتیم. قرار شد درباره عملیات آینده با انتخاب ستادی هماهنگ، مدیریت عملیات را بر عهده

بگیریم؛ از اینرو همان قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) که فقط اسمی از آن بود، این دفعه به گونه‌ای دیگر سازماندهی شد.

جناب سرهنگ موسوی قویدل در خاطراتش می‌نویسد: «به دفتر حضرت آقا (آقای خامنه‌ای) احضار شدم. به من مأموریت سازماندهی قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) - بخوانید ستاد- داده شد. بلافاصله یک روش جاری عملیاتی و یک روش جاری اداری برای این سازماندهی تهیه کردم. مسئولیت ریاست ستاد خاتم‌الانبیاء(ص) به عهده من و سایر افراد به شرح زیر تعیین گردید:

برادر رحیم صفوی جانشین رئیس ستاد، جناب سرهنگ سیروس لطفی و برادر حسین علانی مسئول عملیات، جناب سرهنگ مفید و برادر محمد باقری مسئول اطلاعات؛ البته فرماندهی خاتم‌الانبیاء(ص) هم خود حضرت آقا بوده‌اند.»

می‌دانیم که اصل و پایه هر طرح‌ریزی عملیاتی، داشتن اطلاعات از خودی و دشمن و زمین است که بر اساس آن، برآوردهای اطلاعاتی، عملیاتی، لجستیکی و نیروی انسانی تهیه می‌گردد تا زمینه تصمیم‌فرماندهی فراهم شود. جناب موسوی قویدل اضافه می‌کند: «اظهار داشتم ما نیاز به اطلاعات و برآورد داریم. که پاسخ شنیدم، تماماً توسط سپاه انجام شده و از این نظر مشکلی نیست.»

در همین جلسات هم تصمیم گرفته می‌شود که به ارتش در محور کوشک - زید - شلمچه (شرق بصره) مأموریت حمله به سمت بصره داده شود. از اینرو برای خط‌شکنی هم دو لشکر ۱۴ امام حسین(ع) و ۷ ولی‌عصر(عج) و تیپ ۷۲ زرهی از سپاه زیر امر قرارگاه کربلا که نیروی زمینی عمل می‌کرد قرار، گرفت. از نیروی زمینی هم لشکر ۹۲ زرهی زیر امر سپاه که قرارگاه نجف نامیده شد، قرار گرفت.

در اواخر دی‌ماه بود که این ستاد خاتم(ص) در یکی از سالن‌های کاخ مرمر سابق، که نزدیک به محل سکونت رئیس‌جمهور و آقای خامنه‌ای که فرماندهی قرارگاه بودند، شکل گرفت. ما نقشه‌ها و مدارک و حتی یک صندوق نسوز بزرگ به این سالن منتقل کردیم و شکل اتاق توجیه عملیات به آن دادیم. طرح عملیات خیبر هم توسط همان عناصر در اتاق معاونت عملیات و اطلاعات ستاد نیروی زمینی در لویزان که از نظر موقعیت مکانی در تهران جای مناسبی بود، تهیه و پس از امضای فرماندهی آماده و توزیع گردید.

محور عملیاتی که به نیروی زمینی واگذار شد، قبلاً بارها و بارها نشان داده بود که شکستنی نیست؛ یعنی همان منطقه بُن بست. در این مورد باز هم اشاره می‌کنم بر همان گفته‌های فرمانده عراقی:

نقاط مثبت نیروهای عراقی:

- ۱- آمادگی خوب برای نبرد.
 - ۲- عراق تمام نیازهای نبرد دفاعی را تأمین کرده بود.
 - ۳- ایجاد میدان‌های مین و سیم‌های خاردار با عمق بسیار زیاد و حفر کانال‌های آب و ایجاد آبگرفتگی در مقابل مواضع دفاعی.
 - ۴- تهیه آتش سنگین توپخانه برای مواضع دفاعی شرق بصره و نیروهای پاتک کننده.
 - ۵- تأمین نیروهای احتیاط، به طوری که نیروهای زمینی با فراغت بال در انتظار دریافت دستورات بودند: لشکر ۳ زرهی، لشکر ۶ زرهی، لشکر ۱۰ زرهی، تیپ ۶۵ نیروی مخصوص، تیپ ۶۶ نیروی مخصوص، تیپ ۶۸ نیروی مخصوص، تیپ یکم گارد ریاست جمهوری، تیپ دوم گارد ریاست جمهوری، تیپ ۱۰ زرهی و تعدادی دیگر تیپ‌های مستقل.
 - ۶- آماده ساختن نیروی هوایی و آماده‌باش تمامی پایگاه‌های هوایی.
 - ۷- آماده ساختن هوانیروز برای یک نبرد سنگین.
 - ۸- آماده ساختن سلاح‌های شیمیایی و بکارگیری در صورت ضرورت.
 - ۹- در نظر داشتن اهداف اقتصادی ایران به منظور کوبیدن آنها و به عنوان قسمتی از روش‌های فشار.
 - ۱۰- آمادگی برای وارد شدن در جنگ شهرها، زیرا در آن زمان رهبران عراق احساس می‌کردند بهترین حربه آنان برای فشار آوردن بر روی رهبران ایران زدن شهرها است.
 - ۱۱- آمادگی برای رفع کمبود نفرات و تجهیزات.
- باید اضافه کنم که این حجم از لشکرهای زرهی و نیروی مخصوص عراق علاوه بر لشکر ۵ مکانیزه، لشکر ۱۱ پیاده، لشکر ۲۸ پیاده، لشکر ۸ پیاده و تعدادی تیپ‌های پیاده مستقل مثل تیپ ۴۱۹ پیاده که در خط بودند و ما به آن نیروهای درگیر می‌گوییم، بود.

در همین رابطه، همان فرمانده عراقی می‌گوید: «تعداد گلوله‌های ریخته شده بر حسب بعضی منابع به ۲،۰۰۰،۰۰۰ گلوله بالغ گردید.»

مشکل نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، برای اجرای عملیات خیبر در محور کوشک - زید - شلمچه دو عامل اساسی بود.

عامل اول: نداشتن زمان برای اجرا در روز ۱۳۶۲/۱۱/۲۶، هفت روز قبل از اجرای عملیات خیبر. در ستاد نزاجا با جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی و جناب سرهنگ بهروز سلیمانجا ملاقات کردم. هر دو این افسران باتجربه و جنگ‌دیده و مسئول، بسیار ناراحت و ناامید بودند و عملیات قرارگاه کربلا را که ارتش جمهوری اسلامی ایران باید اجرا کند را غیرممکن می‌دانستند. چرا؟ برای اینکه حمله‌ای بود به یک موضع مستحکم، آزمایش شده با آن همه موانع، آن هم بدون شناسایی و آمادگی.

عامل دوم: درگیر بودن لشکرهای برآورده شده ما (ارتش جمهوری اسلامی ایران) در خطوط تماس دفاعی در سرتاسر جبهه بود. در حالی که حتی یک تیپ را نمی‌توانستیم از خط برداریم. بالأخره هم قرار شد با سه لشکر ۷۷ پیاده و لشکر ۲۱ پیاده و لشکر ۹۲ زرهی (در کنترل قرارگاه نجف بود) وارد عمل شویم. در آخرین جلسه ستاد خاتم(ص)، جناب صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا) با ناراحتی گفت: «به هیچ وجه امکان موفقیت نداریم. من با شما ۱۸۰ درجه اختلاف نظر دارم و این از دو حال خارج نیست. یا دانش نظامی است که از شماها کمتر نیست (خطاب به فرماندهی و ستاد خاتم(ص)) و یا ایمان و اعتقاد که من در آن شکی ندارم.»

در همین رابطه، اشاره کنم به گزارش کتبی جناب سرهنگ نصرت‌الله معین‌وزیری^۱، یکی از افسران عملیات در قرارگاه کربلا (نزاجا)، به فرماندهی نزاجا که تأکید دارد: «نهایت این عملیات شکست و آبروی ارتش ایران رفته است. شاید هدف برادران هم همین باشد.»

به عناصر ارتشی قرارگاه خاتم (همان ستاد خاتم) ابلاغ شد که در مورخ ۱۳۶۲/۱۱/۲۸ به جنوب برویم. در ساعت ۲۰:۰۰ همین روز، به اتفاق جناب سرهنگ فاؤجی و جناب سرهنگ لطفی با خودرو راهی اهواز شدیم. قرارگاه ما هم در حمیدیه آماده نبود. از عکس هوایی خبری

۱. عملیات خیبر: برای دستیابی به اطلاعات بیشتر از عملیات خیبر به کتاب تحلیلی بر عملیات خیبر که توسط سرتیپ دوم ستاد نصرت‌الله معین‌وزیری تألیف شده است و توسط انتشارات سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس اجا در سال ۱۳۸۳ به زیور طبع آراسته شده مراجعه نمایید. ویراستار

نبود. از گزارش‌های اطلاعاتی قرارگاه نجف(سپاه) هم خبری نبود. این بود که به عنوان یک افسر از اعضای ستاد خاتم وضع بدی داشتیم.

در رابطه با فرماندهی قرارگاه خاتم(ص)، به مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی با روزنامه کیهان که بعداً انجام شد، اشاره می‌کنم:

«پس از عملیات رمضان که نسبتاً ناموفق بود، نخستین شوک به نیروی ما وارد شد که پیشروی در خاک عراق مانند پیشروی در خاک ایران نیست. همانجا اختلاف سپاه و ارتش در دو بُعد فرماندهی جنگ و ساختار نظامی بروز کرد. ما با فرماندهان سپاه ارتش درباره این مسائل بحث می‌کردیم و آنها هم تا حدودی به توافق می‌رسیدند، اما دوباره اختلافات آنها بروز می‌کرد. بنابراین، به این نتیجه رسیدیم که باید فرماندهی بالاتر به آنها فرمان بدهد. این شخص از نظر همه امام(ره) بود، اما ایشان نمی‌خواستند به مسائل عملی جنگ وارد شوند. بحث شد که کس دیگری بیاید. من و آیت‌الله خامنه‌ای مطرح شدیم. آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند و مصلحت نبود که ایشان به جبهه‌ها بروند. در حادثه ترور آسیب دیده بودند و وضع جسمی ایشان مناسب جنگ نبود. تعبیر دیگر امام این بود که مجلس دو نایب رئیس دارد و رئیس‌جمهور خودشان باید کشور را اداره کنند. بنابراین، من را انتخاب کردند.»

البته در صحبت‌های دیگر ایشان دیده شده که می‌فرمایند: «من فرمانده جنگ نبودم، من هماهنگ‌کننده نیروی ارتش و سپاه بودم.» ما می‌دانیم که بین فرمانده و هماهنگ‌کننده(که همان رئیس ستاد است) خیلی فرق است.

به هر حال، عملیات خیبر در ساعت ۱۶:۳۰ مورخ ۱۳۶۲/۱۲/۳، با دو قرارگاه عمده نجف(سپاه) و کربلا(ارتش) شروع شد. مسئله‌گفتنی اینجا است که اعضای سپاهی و ارتشی این قرارگاه خاتم(ص) به محض رسیدن به منطقه، هریک به طرف نیروی خودشان رفتند و دیگر ستادی با نام خاتم(ص) وجود خارجی نداشت.

جلسات ستادی هم که برگزار می‌شد، هر جا آقای رفسنجانی حضور داشت، اسمش خاتم(ص) بود و هر جا حضور نداشت و ما ارتشی و سپاهی مشورت می‌کردیم، مثل قرارگاه نجف یا کربلا، اسمش دیگر خاتم‌الانبیاء(ص) نبود.

من در مورد جزئیات و اجرا و نتایج عملیات خیبر وارد بحث نمی‌شوم، در مدارک متعدد صحبت شده است؛ ولی ضروری می‌بینم که به مواردی اشاره کنم و بحث وقایع سال ۱۳۶۲ را تمام کنم.

ابتدا از قول همان افسر ارشد و تحلیل‌کننده عراقی بگویم:

«رزمندگان اسلام ثابت کردند که علیرغم تفاوت‌های طبیعی مناطق، دارای توان بالایی در وارد شدن در نبرد، در تمامی شرایط و در مناطق مختلف می‌باشند. قبل از آن رزمندگان اسلام شایستگی خود را در مناطق کوهستانی و مناطق باز دشت ثابت کرده بودند و اینکه شایستگی خود را به طور ناگهانی در جنگ در مناطق هور و باتلاق به اثبات رسانده و نتایج چشمگیری را به دست آوردند.»

من در صحبت‌های قبلی خود اشاره کردم که ما در روش جنگیدن از همان روال قبلی (همان فرمول) پیروی کردیم و می‌کردیم. در عملیات خیبر، عبور از هور و رسیدن به خط دشمن یک چیزی! و جنگیدن در شرق دجله چیز دیگری بود.

تمام ابتکارات و امکانات ما برای عبور از هور (حرکت به اخذ تماس) شکل گرفت (در حدود چهل کیلومتر). هیچ فکری برای جنگیدن با اینکه نیروی ناچیزی هم از دشمن در شرق دجله مستقر بود، نکردیم؛ باز هم موفق نبودیم. در این مورد اجازه بدهید از همان صحبت‌های افسر عراقی استفاده کنم:

۱- عدم آینده‌نگری.

۲- فرماندهی نیروهای اسلام می‌بایست ضمن پیش‌بینی مسائل مربوط به

محور هور، نکات زیر را مورد توجه قرار می‌داد:

الف - چگونگی تدارک و لجستیک نیروها برای مدت طولانی.

ب - چگونگی تأمین پشتیبانی توپخانه.

ج - چگونگی تخلیه شهدا و مجروحان.

د - در صورت عدم موفقیت محور شرق بصره، که باید با نیروهای هور دست می‌داد، در مقابل نیروهای باقیمانده در هور چه کاری باید انجام می‌داد؛ لذا به نظر رسید که قبل از اقدام در محور هور باید قبلاً از موفقیت در محور شرق بصره اطمینان حاصل می‌شد.

و - باید انتظار هر اقدام از طرف بعثی‌ها پیش‌بینی می‌شد و باید پیش‌بینی می‌کردند که صدام از سلاح‌های شیمیایی استفاده خواهد کرد و اقدامات پیشگیرانه مناسب اتخاذ می‌کردند.

ه - باید طرح‌های جایگزین در صورت باز نشدن یکی از محورهای پیش‌بینی می‌گردید و این امر امکان ندارد، مگر با فراهم ساختن نفرات بسیار و سلاح‌های پشتیبانی کننده.

ی - عدم سرمایه‌گذاری زیاد در محور پاسگاه زید - نشوه.

تحلیلگران ما هم، چه از قبل از اجرای عملیات و چه بعد از آن، تحت عنوان بکارگیری اصول جنگ، تحلیل‌های مشابهی انجام داده‌اند. منتها تحلیلگران ما به علت آشنایی دقیق‌تر از مآووق، با دقت و مصادیق دیده شده، گفته‌اند.

افسران دشمن (تحلیل کننده) مشکلات ما را نمی‌دانستند. آنها نمی‌دانستند که قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) فرمانده و ستاد نداشته و حتی یک برآورد قبل از شروع تهیه نکرده است. این قرارگاه حتی نتوانست سازمان رزم دو نیروی عمل کننده را پیش‌بینی کند؛ لذا تدوین راهبرد عملیات و پیشبرد جنگ همچنان به دست فرماندهان ناهماهنگ نظامی انجام می‌شد. هر دو این نیروی عمل کننده حتی تا روز عملیات از طرح یکدیگر و روند عملیات بی‌اطلاع بودند.

اگر برآوردهای عملیاتی دقیق و متکی به شکل زمین و استعداد و گسترش دشمن تهیه می‌شد، متوجه می‌شدند که نگهداری هدف قرارگاه نجف بدون موفقیت قرارگاه کربلا غیرممکن است. مصداق یکی از عملیات کلاسیک و غیرکلاسیک همین عملیات خیبر بود.

در اصول طرح‌ریزی کلاسیک تأکید می‌شود که یکی از معایب و نقاط ضعف تلاش اصلی، متکی بودن به تلاش پشتیبانی است و ما در این عملیات این اصل را به خوبی تجربه کردیم، ولی از آن پند نگرفتیم.

به دلیل دور بودن مسافت عقبه با خط اول دشمن، عملاً استفاده از توپخانه در طرح عملیاتی قرارگاه نجف حذف شد و بدیهی است که واحد بدون آتش پشتیبانی در آتش دشمن ذوب می‌شود.

طراحان قرارگاه نجف قطعاً می‌دانستند که قرارگاه کربلا موفقیتی نخواهد داشت. قبلاً بارها امتحان شده بود. اصلاً به همین علت هم به منطقه هور کشیده شده بودیم. اگر برآورد اطلاعاتی دقیقی تهیه شده بود، به آنها گفته می‌شد که نیروهای احتیاط دشمن که فرمانده

عراقی تعداد آنها را سه لشکر زرهی، سه تیپ نیروی مخصوص، یک تیپ زرهی و دو تیپ مکانیزه مستقر در شمال و شرق بصره و آماده دریافت دستور با «فراغت بال» نام برده است، در مقابل آنها به کار خواهد رفت.

در حالی که خط دفاعی آنها از جناح چپ (در صورت تصرف هدف) محدود به ده تا بیست متر عرض جاده بصره - عماره در محدوده القرنه و عقبه‌ای در حدود چهل کیلومتر در آب تا طلائییه، بدون هیچ موضعی بوده است؛ فلذا قابل دفاع نخواهد بود. همین وضع مشابه را در جناح شمالی یعنی از الکساره تا الحجرده داریم.

این توضیح مختصر من در جواب جنگ کلاسیک ارتشی‌ها و جنگ انقلابی برادرانمان و سپس برای ارزیابی بعدی، یعنی عملیات بدر در سال ۱۳۶۳ که در همین منطقه و با همین شرایط اجرا شد، می‌باشد.

آیا ناکامی قرارگاه نجف بر اثر عکس‌العمل و دفاع یک گردان گارد مرزی و یک قاطع ارتش خلقی بود؟

سال ۱۳۶۳

به هر حال، سال ۱۳۶۳ را به دنبال همین ناکامی و نارسایی‌های سال قبل شروع کردیم. آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات سال ۱۳۶۳ که نام آن را «به‌سوی سرنوشت» نامگذاری کرده‌اند، مسلماً پس از سر خوردگی از عملیات خیبر بوده که قادر به ارزیابی عملیات آتی و سرنوشت جنگ در سال ۱۳۶۲ نبوده. با مرور سطحی مجدد از این کتاب مکرر به دوگانگی و اختلاف و رقابت دو فرمانده و دو ارگان سپاه و ارتش برمی‌خوریم. من قسمتی از این یادداشت‌ها را برای مقایسه با گفته‌های سال ۱۳۶۲ ایشان می‌آورم:

شنبه ۱۳۶۳/۱۱/۱۸: عصر رئیس‌جمهور به منزل آمدند و راجع به اختلاف ارتش و سپاه و در حقیقت اختلاف سرهنگ صیادشیرازی و محسن رضایی بحث طولانی کردیم. کمی پیش رفت؛ ولی نتیجه کامل نداشت.

شنبه ۱۳۶۳/۲/۱: عصر به مجلس رفتیم. اول شب جلسه قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) برای بررسی پیشرفت کار جنگ در دفتر کار من تشکیل شد. برخلاف جلسات قبل، آقای صیاد خبر از تفاهم داد و دست از سر فرماندهی واحد برداشت. قرار شد یک هفته با آقای محسن رضایی و دیگران کار کند تا قرارگاه را یکپارچه نماید. یک ماه دیگر برای

سال ۱۳۶۳/۱۲۹

آماده شدن انجام عملیات مهلت خواستند. صیاد بعد از جلسه با من خصوصی صحبت کرد. معلوم شد ملاقات امروز امام و بر خورد قاطع ایشان این نتیجه را داده است. چهارشنبه ۱۳۶۳/۲/۱۳: سرهنگ ترابی در دفتر مشاورت امام و ارتش آمد و از ضعف ستاد مشترک ارتش گفت و از ضعف فرماندهی نیروی دریایی و پیشنهاد تعویض داشت.

پنجشنبه ۱۳۶۳/۳/۱۰: آقای صیادشیرازی آمد و از پیشرفت کار مقدمات عملیات بر خلاف فرماندهان سپاه که خیلی امیدوار نیستند، راضی است. شنبه ۱۳۶۳/۳/۲۶: اصولاً یکی از علل مسئولیت فرماندهی جنگ من وجود اختلاف بین فرماندهان سپاه و ارتش بود و با اینکه اختلافات کمتر شده، ولی هنوز وجود دارد.

یکشنبه ۱۳۶۳/۳/۲۷: عصر آقای موسوی قویدل از قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) آمد. تغییراتی در طرح عملیات آینده بود و برای امضا آورده بود. طرح نسبتاً کامل است و نیروی کافی هم داریم و عوامل جدیدی به امکانات ما اضافه شده. امید موفقیت زیاد است.

جمعه ۱۳۶۳/۴/۱۸: آقای صیادشیرازی از اصفهان اطلاع داد که شب دیروقت به تهران خواهد رسید. ضمناً مانوری (رزمایشی) هم در منطقه گاوخونی اصفهان (منطقه عملیات آینده) با بالگردها و تکاوران داشتند که در عملیات آینده باید انجام شود. آقای خامنه‌ای رفته‌اند این مانور (رزمایش) را دیده‌اند و از آن راضی بودند. دوشنبه ۱۳۶۳/۴/۱۱: به آقای صیادشیرازی تلفن کردم که آقای محسن رضایی را برای انجام عملیات قانع کند. به نظرم سپاه آمادگی ندارد.

شنبه ۱۳۶۳/۴/۳۰: بعد از نماز صبح جلسه‌ای با فرماندهان و مسئولان چهار قرارگاه داشتیم. هریک جداگانه صحبت کردند و بیشتر آنها به نحوی با عملیات مخالفت کردند... تقریباً تمام حضار اعم از ارتشی و سپاهی اظهار عدم موافقت کردند. فقط آقای صیاد موافق بود. این مقاومت در انجام عملیات از طرف ارتشی‌ها در عملیات خیبر هم بود، ولی سپاهی‌ها در این عملیات چنین وضعی پیدا کرده‌اند. ممکن است ریشه عمیقی داشته باشد. باید کشف کرد.

چهارشنبه ۱۳۶۳/۴/۳۰: عصر آقای صیاد و آقای رضایی آمدند. نتیجه مذاکرات و مشاوره درباره انجام عملیات را آوردند. پیشرفت مهمی در تصمیمات لازم مشاهده نشد و آقای خامنه‌ای رسماً مخالفت خود را با اجرای والفجر ۷ اعلام نمودند.

جمعه ۱۳۶۳/۵/۵: ساعت چهار بعدازظهر جلسه‌ای با فرماندهان ارتشی و سپاهی تشکیل شد. آقای خامنه‌ای هم رسیدند... باز مخالفان طرح، از افسران ارتش و فرماندهان سپاه مشکلات جدیدی را مطرح کردند. عجیب این بود که آقای رضایی و آقای موسوی قویدل که خودشان طرح را تهیه و امضا کرده بودند به شدت با طرح مخالفت کردند... گویا آقای رضایی و مشاورانش طرح دیگری در نظر دارند و نمی‌خواهند فعلاً آن را بگویند. شام را با هم در مجلس خوردیم و متفرق شدیم. یکی از فرماندهان سپاهی به طور خصوصی گفت که چون فرماندهان اصلی سپاه مخالف هستند، نمی‌گذارند موافقان سپاهی در جلسات نظر خودشان را بدهند. حتی افسران ارتش را هم از اظهار نظر موافق منع می‌کنند.

دوشنبه ۱۳۶۳/۵/۸: جلسه‌ای با آقایان صیاد و رضایی داشتیم. صیاد از طرح ارونند (والفجر ۷) دفاع کرد، ولی آقای رضایی مخالف بود. پس از مقداری بحث معلوم شد که ایشان به طور کلی با عملیات در جنوب مخالف است و از روز اول هم مخالف بوده‌اند. به ایشان اعتراض شد که چرا چند ماه وقت مملکت و این همه نیرو را تلف کرده و با صراحت برخورد نکرده‌اند. جواب درستی نداشت و طرح درستی برای عملیات در جای دیگر هم نداشت. آقای خامنه‌ای پیشنهاد کردند که فرماندهی عملیات جنوب به آقای صیاد واگذار شود. من هم پذیرفتم و قرار شد با امام در میان بگذاریم. محسن رضایی ناراحت و جلسه ختم شد. بعید است با فرض مخالفت فرماندهان سپاه، عملیات وسیعی را بشود سامان داد، ولی باید مشکل را حل کرد. شنبه ۱۳۶۳/۵/۱۳: ساعت نه صبح احمد آقا آمد. گفت: «محسن رضایی فرمانده سپاه به امام نامه نوشته و وضع جبهه‌ها و عملیات را توضیح داده و از فشاری که برای انجام عملیات وارد می‌آید، گله کرده و گفته به ما اگر مهلت بدهید دو ساله جنگ را با پیروزی تمام می‌کنیم.» عصر آقای محسن رضایی و آقای شمخانی آمدند و درباره عملیات آینده بحث کردیم. تلاش داشتند که بقبولانند به زودی در جنوب کاری نمی‌شود کرد.

سال ۱۳۶۳/۱۳۱

دوشنبه ۱۳۶۳/۵/۱۵: فرماندهان سپاه آمدند و طرح جدیدی برای عملیات در غرب و طرح جنوبشان را آوردند. یکی از افرادی که از داخل عراق و از میان مخالفین و فراریان از هور آمده بود، گزارش‌های جالبی آورده بود. بیشتر هدفشان به هم زدن عملیات در دست اجرا بود که آقای صیاد طراحی کرده است. قانع نشدم. چهارشنبه ۱۳۶۳/۵/۲۴: ... سپس آقایان رضایی و رحیم صفوی آمدند و راجع به طرح عملیات پیشنهادی سپاه توضیحاتی دادند. دلم قرص نیست.

جمعه ۱۳۶۳/۶/۳: بعضی‌ها هم اینگونه مسائل و نیز موضوع به دست آوردن امتیازات بیشتر را عامل رکود عملیات در جبهه‌ها می‌دانند.

جمعه ۱۳۶۳/۶/۹: در دفتر آقای رئیس‌جمهور با آقایان صیاد و رضایی جلسه داشتیم. هریک طرح‌های جامع خود را برای جنگ توضیح دادند. طرح آقای صیاد مورد تردید قرار گرفت، کمی ناراحت شد.

شنبه ۱۳۶۳/۶/۱۱: صبح زود به دفتر رئیس‌جمهور رفتم و با ایشان راجع به دو طرح آقایان صیاد و محسن رضایی بحث کردیم. طرح آقای رضایی را قبول کردیم و [طرح] صیاد غیرعملی تشخیص داده شد.

چهارشنبه ۱۳۶۳/۶/۱۹: طرح‌های آقایان محسن رضایی و صیاد [شیرازی] را برای آخرین بار مورد بحث قرار دادیم و بالأخره طرح محسن [رضایی] پذیرفته شد. قرار شد محسن فرمانده عملیات و صیاد به عنوان معاون او عمل کنند، اما فقط خود ما از این تصمیم مطلع باشیم.

سه‌شنبه ۱۳۶۳/۱۱/۲: ارتشی‌ها در ستاد قرارگاه خیلی موافق عملیات مورد نظر سپاه نیستند و سپاهی‌های حاضر در ستاد هم عملیات را به جای دیگری تقدم می‌دهند و خواستار تأخیر زمان عملیات شده‌اند.

دوشنبه ۱۳۶۳/۱۲/۲۰: شب بیدار ماندم. دکتر حسن روحانی اطلاع داد که حمله آغاز شده است. اسم عملیات «بدر» است.

یکشنبه ۱۳۶۳/۱۲/۲۶: قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) اطلاع داد که در قسمت شمال پل علف‌چرده نیروهای قرارگاه نجف عقب‌نشینی کرده‌اند. لشکر امام حسین(ع) بی‌اجازه و بدون خبر عقب‌نشینی کرده و تیپ الغدیر را که از یزد هستند، تنها گذاشته‌اند و در نتیجه، تیپ الغدیر قبل از عقب‌نشینی تلفات داده و فشار روی

تیپ کربلا خیلی شدید است. نیروهایی که به پشت دجله به طرف غرب رفته بودند با شهادت آقای مهدی باکری، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا که از سرداران رشید سپاه بود، به شرق دجله عقب نشسته‌اند و زمزمه عقب‌نشینی کامل را مطرح کردند. با آقای رضایی صحبت کردم. گفت خودش با عقب‌نشینی موافق نیست، ولی دیگران اصرار دارند.

دوشنبه ۱۳۶۳/۱۲/۲۷: از جبهه درباره وضعیت عقب‌نشینی سؤال کردم. آقای رضایی گفت: «نیروها با نظم و به طور کامل عقب نشسته‌اند، ولی بعضی از وسایل جنگی جا مانده است».

سه‌شنبه ۱۳۶۳/۱۲/۲۸: آقایان صیاد و محسن رضایی از جبهه آمدند و گزارش عملیات را دادند. باز هم در مورد عملیات در جبهه‌ها اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. توفیق کم عملیات بدر و نیز تأخیرهای مکرر، معلول اختلاف نظر فرماندهان است. شب در دفتر رئیس‌جمهور جلسه‌ای برای عملیات تشکیل شد. نظر صیاد را تأیید کردیم و برای اجرای پیشنهادش اختیارات را به او دادیم. آقای رضایی ناراحت شد. یادداشت‌های حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی که فهرست‌وار به آنها اشاره کردم در حد این گفتار تا حدود زیادی اوضاع و جوّ حاکم بر فرماندهی و نیروها و آینده عملیات را در سال ۱۳۶۳ روشن کرد.

صحبت بعدی من از عملیاتی است که تدبیر آن توسط جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا) ارائه شد و آن اجرای یک عملیات هلی‌پرن همراه با عبور از اروند با قایق هجومی و پل‌ها، به منظور تصرف یک سرپل از غرب اروند واقع در جنوب ابوالخصیب عراق و مقابل جزیره مینو تا تانک‌فارم پالایشگاه آبادان و سپس توسعه سرپل با هدف جدا کردن شبه جزیره فاو از بصره و محاصره بصره بود، که همان‌طور که در صحبت‌های آقای هاشمی رفسنجانی دیدیم، هیچ وقت اجرا نشد و در مدارک و خاطره تاریخ هم شاید بجز اسمی در اینجا در هیچ جای دیگری دیده نشود.

تدبیر این بود که عملیات با دو قرارگاه ظفر و نجف انجام شود. در همین راستا، در خردادماه ۱۳۶۳، تلاش‌ها برای سازماندهی قرارگاه ظفر و برآوردها و جمع‌آوری اخبار شروع شد. جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا) به این طرح خیلی امیدوار بود. ایشان در مورخ ۱۳۶۳/۳/۲۰ عازم تهران شد تا طرح را در حضور ریاست‌جمهور و آقای هاشمی

رفسنجانی مطرح کند. افسران ستاد نیرو هم به درخواست ایشان در یک بررسی ستادی، مشکلات و نارسایی‌های عمده و نیازمندی‌ها را تهیه کرده و به ایشان دادند. فکر کنم ایشان در تهران بدون اشاره به مشکلات، طرح خودش را ارائه نموده و خواستار تصویب آن شده بود.

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاچا) برای آگاهی از عملیاتی که تا به حال مشابه آن را اجرا نکرده بودیم، باتلاق گاوخونی اصفهان را برای تمرین در نظر گرفته بود. در مورخ ۱۳۶۳/۴/۴ اولین تمرین و در مورخ ۱۳۶۳/۴/۲۰ دومین آن با بالگردها و تیپ ۵۵ هوابرد اجرا شد. در جلسات مشترک چه مستقل و چه با سپاه پاسداران تدبیر و چگونگی سازماندهی و اجرای عملیات که والفجر ۷ نامیده شده بود، به بحث گذاشته می‌شد. نکته قابل توجه این بود که هنوز هیچ طرح مکتوبی به واحدها داده نشد و قبل از آن مشکلات بحث می‌شد.

تدبیر عملیات با تغییراتی که در هدف و سازمان رزم داده می‌شد، برای فرماندهان قابل درک و قابل فهم نبود. شاید حداقل به آن تظاهر هم می‌شد. در این طرح، هیچ اشاره‌ای به عکس‌العمل دشمن نشده بود. بحث فعلاً در محدوده تصرف سرپل و چگونگی عبور از اروندرود بود.

روز شنبه ۱۳۶۳/۴/۳۰ ساعت ۰۲:۰۰ صبح جلسه بررسی با حضور آقای علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و آقای دکتر حسن روحانی و ستاد نیروهای ارتش و سپاه تشکیل شد. بدواً من به عنوان افسر اطلاعات، وضع زمین و دشمن و کلیاتی در مورد غرب اروندرود را گفتم. منجمله گفتم: «علاوه بر نیروهای درگیر در منطقه، دشمن ۴۵ گردان پیاده، ۵۳ گردان زرهی و مکانیزه در تقویت نزدیک دارد، که به فاصله دو تا پنج ساعت وارد عمل می‌شوند و ۶۷ گردان پیاده و ۱۶ گردان زرهی و مکانیزه در تقویت دور دارد، که از پنج تا ۲۴ ساعت بعد از درگیری می‌توانند وارد عمل شوند.»

باید بگویم که افسر اطلاعات در اینگونه توجیه‌های ستادی و یا برآوردهای اطلاعاتی به راهکار و تدبیر عملیات خودی کاری ندارد. این از وظایف فرمانده و افسران عملیات است که بر اساس مأموریت و آنچه از زمین و دشمن از من شنیدند و با توجه به توان و ساختار نیروهای خودی راهکار بدهند. در این جلسه هم من هیچ اشاره‌ای به مشکلات، می‌شود یا نمی‌شود، و نیز عملکرد خودمان نکردم، چون چنین وظیفه‌ای نداشتم. بعد از من جناب سرهنگ کریم عبادت فرماندهی قرارگاه ظفر صحبت کرد و در آخر ضمن آمادگی برای شهادت با ذکر مشکلات خودش گفت: «این عملیات با این مقدرات عملی نیست.»

نفر بعدی برادر پاسدار تجلائی (شهید) بود که آن زمان در دافوس ارتش دوره می دید و تفکر کلاسیک پیدا کرده بود. ایشان به طور مستدل تشریح کرد و گفت: «عملی نیست.» به عنوان مثال گفت: «گذار نیروهای خودی با این همه لشکر و تیپ با محدودیت جاده و پل چقدر می شود؟ وضع کاربرد شیمیایی دشمن چگونه است؟»

نفر بعدی جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی صحبت کرد. گفت: «دستور طرح دیروز به ما رسیده است. هنوز کاری نکرده ایم. داریم آماده می شویم.»

نفر بعدی سرهنگ پورفرد، افسر مهندس قرارگاه کربلا بود که گفت: «این وسایل موجود و واگذاری برای عبور یک تیپ کافی است و با این وضع عملی و قابل پشتیبانی نیست.»

قبل از خاتمه جلسه، آقای هاشمی رفسنجانی صحبت کرد. بعد از تشکر، وضع دولت را روشن کرد: «ادامه جنگ از نظر زمان به نفع ما نیست. انهدام اسکله ها و تجهیزات نفتی ما را محدود کرده است. با هرکس و هر جا صحبت می کنیم (منظور دولت های خارجی) اول صحبت از صلح می کند. در سازمان ملل در موقع مطرح کردن شکایت ما از استعمال سلاح شیمیایی دشمن، اصلاً حاضر نشدند در دستور جلسه بگذارند و همه از عراق پشتیبانی می کنند... ملت خسته شده اند. ما حدود شش ماه برای خیبر و بعد از آن برای این طرح والفجر ۷ صبر کردیم. بعد گفتید که دشمن آب انداخته و بعد گفتید: غرب اروند، حالا می گویند نمی شود.»

سپس ایشان عنوان کرد: «اگر در سرپل الف (طرح والفجر ۸) دشمن هم نباشد، باز هم نمی شود عمل کرد.»

بعد از صرف صبحانه جلسه تمام شد. همراه ایشان برای سخنرانی در پادگان برای فرماندهان تیپ و لشکر رفتیم. صحبت ها تکرار همان مطالب بود و اضافه کرد، آنچه جالب است احتیاط برادران سپاه است. برادران ارتشی موضعشان از اول تقریباً همین بوده و تغییر نکرده است، ولی برادران پاسدار در این مورد از ارتشی ها جلو افتادند و محتاط شدند. ما با توجه به ضرر دیر عملکرد باید تکلیفمان را روشن کنیم. آیا دیگر نمی توانیم بجنگیم؟

برگشتیم به مهمانسرای پادگان دزفول و جلسه بعدی. جلسه کمی قمر در عقرب بود. جناب سرهنگ کریم عبادت می گوید نمی شود. برادر جعفری می گوید می شود. حسینی سعدی وقت می خواهد، ولی در قبال سؤال مؤکد آقای هاشمی رفسنجانی گفت نمی شود. جناب سرهنگ منوچهر دژکام گفت نمی شود. جناب سرهنگ علی اصغر جمالی گفت نمی شود. برادر رحیم صفوی گفت نمی شود. برادر محسن رضایی می گوید من با برادر صیادشیرازی همگام و

هماهنگ هستیم. برادر رشید می‌گوید که جناب شیرازی جوّ خفقان به وجود آورده‌اند و در مقابل حرف‌های ستادش عصبانی می‌شود.

جناب سرهنگ علی صیادشیرازی می‌گوید: «نمی‌فهمم که رشید از طرف همه صحبت می‌کند یا از طرف خودش!» آقای رفسنجانی می‌گوید: «فعالاً یگان‌ها به تلاش خودشان ادامه دهند، تا در تهران با آقای خامنه‌ای و بقیه به مشاورت بنشینیم و بعد تصمیم ابلاغ شود.»

بعد از ناهار، فرماندهی نزاجا جناب صیادشیرازی با ستاد خودش و سپاه در ساعت ۱۶:۰۰، جلسه تشکیل داد. صیادشیرازی گفت: «نمی‌دانم چرا این طور شده. ستاد صدیق دو وظیفه دارد. اول، هر چه دارد اخبار را برای اخذ تصمیم ارائه کند و دوم اینکه تصمیم که گرفته شد ستاد باید در اجرای تصمیم و به پای کار آوردن تسهیلات لازم اقدام کند.»

این روزها بلاتکلیفی واحدها را گرفته بود. فرماندهان قادر به تصمیم‌گیری نیستند. از طرفی اگر عمل نشود واحدها شل می‌شوند، بی‌روحیه می‌شوند. تعداد زیادی از دانشجویان دافوس و دوره‌های عالی احضار و بین واحدها تقسیم شده‌اند. اینها هم بیکار هستند. مسئله ضعیف شدن فرماندهی صیادشیرازی در اثر این برنامه جدید، یعنی طرح ریزی خودش، بدون ستادش، حالا که به پای کار می‌آید نمی‌توان اجرا کرد، همه مخالف آن هستند.

تقریباً در یک ماهه اخیر، وضعیت بلاتکلیفی بر جبهه‌ها حاکم است و منتظر تصمیم فرماندهی کل قوا هستیم. بر مبنای مسئولیت، یک بررسی ستادی از وضع دشمن و گسترش آنها تهیه کردم. مجموع تیپ‌های احتیاط، گارد مرزی، نیروی مخصوص عراق در حدود ۱۴۳ تیپ هستند، که در خطوط تماس از حاج‌عمران تا دهانه فاو پوشانیده است. از ۱۲ لشکر اصلی عراق که جمعاً ۴۶ تیپ دارند، فقط ۹ تیپ در خط تماس با ما هستند و بقیه در حال بازسازی و آموزش و آمادگی هستند. به خوبی می‌بینیم که پس از چهار سال نبرد، نیروهای عراقی کم نشده‌اند، بلکه زیاده‌تر هم شده‌اند. در مقابل، ما چه؟ حتی حاضر نبودیم نگاهی به آن طرف خاکریز بکنیم.

در خاطرات روز چهارشنبه مورخ ۱۳۶۳/۶/۱۹ آقای هاشمی رفسنجانی یادآور شدم که بالأخره فرماندهی کل قوا طرح صیادشیرازی را نپذیرفتند و طرح آقای محسن رضایی را قبول کردند.

حال باید دید طرح برادر محسن رضایی چه بود. شما در خاطرات روز شنبه ۱۳۶۳/۵/۸ می‌خوانید که آقای رضایی به طور کلی با عملیات در جنوب مخالف است. در

صورتی که مستند به مطالب صفحه ۸۵ جلد دوم کتاب روند جنگ نوشته سردار علائی چنین می‌خوانید: «از فروردین سال ۱۳۶۳ نگاه فرماندهان سپاه برای عملیات به منطقه هور معطوف بود... در تاریخ دوشنبه ۱۵/۵/۱۳۶۳ برای نخستین بار طرح عملیات بدر در جمع فرماندهان سپاه و در جلسه‌ای با آقای هاشمی رفسنجانی مطرح شد.»

توجه می‌فرمایید که برادر محسن رضایی در جلسه ۱۳۶۳/۵/۸ با اجرای هرگونه عملیات در جنوب مخالف بود.

برابر همین مطالب سردار علائی، علت انتخاب مجدد هور که ادامه عملیات خیبر بود، دو عامل بود. اول: با در دست داشتن جزیره مجنون، فاصله نیروهای عمل‌کننده تا عقبه اصلی آنها نسبت به عملیات خیبر کمتر بود. دوم: آبراه‌های شناسایی شده در منطقه هور افزایش یافت و محدودیت برای یگان‌ها با استفاده از قایق‌های تهیه شده کاهش یافت.

این عملیات در روز دوشنبه مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۰ آغاز شد.

سردار علائی در صفحه نود کتاب چنین ادامه می‌دهد:

«دغدغه اصلی یگان‌های خودی در این عملیات عبور از موانعی بود که ارتش عراق بر سر راه آنان قرار داده بود. بالأخره نیروهای خط‌شکن با استفاده از لباس‌های غواصی و بکارگیری مسلسل‌های یوزی و انواع نارنجک موفق شدند بدون تلفات زیاد خطوط دشمن را بشکنند. پس از آن، نیروهای اصلی با قایق‌های خود به مشرق دجله رسیدند و در ساحل پیاده شدند. عملیات شش روز طول کشید. زمین‌های بین هور تا رودخانه دجله به تصرف رزمندگان اسلام درآمد. در روز آخر عملیات، لشکر ۳۱ عاشورا از دجله عبور کرد و خود را به غرب رودخانه دجله رساند.

لشکر ۳۱ عاشورا به طرف شهرک القرنه رفت و در حدود ۷۰٪ از اهداف خود را تأمین کرد. در همین یورش‌ها بود که مهدی باکری فرمانده لشکر عاشورا شهید شد. با شهادت مهدی باکری در ۱۳۶۳/۱۲/۲۵ نیروهای او که به غرب دجله رفته بودند، به شرق آن عقب آمدند. قرارگاه نجف نتوانسته بود نیروهای خود را به منطقه دجله برساند و اهداف خود را تصرف کند. پنج روز پس از این حمله، دشمن تک خود را از جناح راست و از سمت قرارگاه نجف آغاز کرد... ادامه پاتک‌های دشمن موجب بازگشت نیروهای خودی در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۶ به مواضع قبلی خود شد و عملیات بدر پایان یافت.»

سال ۱۳۶۳/ ۱۳۷

در خاطرات روز یکشنبه مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۱۶ آقای هاشمی رفسنجانی هم که قبلاً ذکر کردم، توضیح واضح داده شده است.

از دفتر خاطرات (نویسنده) چنین می‌خوانم:

روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۵ یکی از بدترین روزهای زندگی‌م بود. همچنین شب آن همه بچه‌ها نگران و ناراحت هستند. صیاد از منطقه شرق دجله به برادر محسن رضایی که در قرارگاه بود پیام داد که سرهنگ قویدل و سرهنگ مفید به شرق دجله بیایند. برادر محسن آن را خطرناک و بی‌فایده خواند و درخواست کرد که ایشان صبح ۱۳۶۳/۱۲/۲۶ به قرارگاه بیایند.

ساعت ۰۴:۰۰ صبح صیاد با یک فروند بالگرد شینوک به قرارگاه آمد. دکتر روحانی به اینجا آمد. گفتنی‌ها توسط موسوی قویدل و برادر رشید گفته شد. ایشان گفت: «می‌روم تهران و مآووقع را به حاج‌آقا می‌گویم.» و رفت. ساعت ۰۴:۰۰ جلسه تشکیل شد.»

دشمن در غرب همایون و روطه حضور فعال و کنترل دارد. همچنین، در سرتاسر غرب دجله، نیروهای سپاه به طور کامل تمام شده، بعد از پنج روز، حداکثر اگر یکی دو گردان باشند. تیپ ۵۵، تیپ ۲۳، دو گردان از لشکر ۲۱ حمزه در منطقه در خط حالت تثبیت خط را دارند. به طور کلی، حالت و توان آفندی ندارند. صیاد از ستاد خاتم(ص) نظر خواهی کرد. موسوی قویدل و من و سروری و امیربیگی همه به اتفاق گفتیم هر لحظه اگر دیر شود فاجعه است، در این عملیات شکست خورده‌ایم.

ساعت ۰۵:۰۰ تصمیم صیاد و رضایی چنین ابلاغ شد: «در تحلیل نظامی یک نتیجه داریم. مثل $۲ \times ۲ = ۴$ ، یعنی حقیقت همان است که همه‌ی شما گفتید، ولی در بُعد عقیدتی، در راه خدا می‌رویم. امام تکلیف را قبلاً روشن کرده‌اند. این را پایه قرار می‌دهیم. یک مراجعه به صراحت کلام امام که ما با آن بُعد وارد می‌شویم.»

برادر محسن رضایی ضمن تأیید حرف‌های صیاد گفت: «ما سریعاً از امشب وارد بازسازی واحدها شده‌ایم. از هفته دیگر آماده خواهیم بود.»

حضرت رسول(ص) هم در پاسخ اعرابی نگفتند: «شتر را با توکل به خدا در بیابان رها کن.» فرمودند: «با توکل به خدا زانوی شتر را ببند تا فرار نکند. یعنی هم تدبیر و هم توکل.»

در مورد قرارگاه خاتم(ص) در این روزها باید توضیح بیشتری بدهم. ما روز قبل از شروع عملیات بدر(۱۳۶۳/۱۲/۱۹) با خودرو به محل جدید قرارگاه که در داخل هور پدسازی و خاکریزی شده بود رفتیم. این محل یک سوله قوسی شکل بُتنی بود، که به اصطلاح اتاق عملیات و محل استراحت برادر محسن رضایی و برادر رشید و مرکز مخابرات بود، یک اتاقک بُتنی که با بلوک برپا شده بود به ابعاد $۱/۵ \times ۳$ محل استراحت و کار ما افسران که شامل جناب سرهنگ بابایی، موسوی قویدل، مفید، امیربیگی و جناب سرهنگ سروری بود و برای هدایت عملیات هم مقرر شد که جناب سرهنگ صیادشیرازی و برادر رحیم صفوی به اتفاق جناب سرهنگ قرائی و جناب سرهنگ اقبال محمدزاده با بالگرد به شرق دجله بروند.

در صبح ۱۳۶۳/۱۲/۲۶، فشار دشمن از غرب دجله در منطقه روطه زیاد شد و تیپ ۵۵ هوایرد در حال دور خوردن بود. برابر اظهار برادر علی اسحاقی که مسئول شنود سپاه بود، ۲۷۰ لوله توپ از گرای ۲۷۰ درجه (در حدود قلعه صالح) روی منطقه روانه است. بالأخره ساعت ۱۵:۳۰ جناب سرهنگ صیادشیرازی از منطقه شرق دجله قبول نمود که نیروی تقویتی (لشکر ۷۷ پیاده) اعزام نشود و عقب‌نشینی کنند. در همین ساعت، خبر رسید که عناصری از تیپ ۵۵ هوایرد به سمت عقب بدون هماهنگی برمی‌گردند. بلافاصله در ستاد خاتم (خودمان) بررسی کردیم که ممکن است جزایر مجنون تهدید شوند. تیپ ۳ لشکر ۷۷ پیاده به کمک تیپ ۳ لشکر ۲۸ پیاده (مسئول جزیره) فرستاده شد و کلیه وسایل ترابری آبی برای تخلیه به جلو اعزام شد. خدایا! بالأخره آنچه نباید بشود شد. ساعت ۱۷:۰۰ جناب سرهنگ اقبال محمدزاده، جناب سرهنگ فرض‌الله شاهین‌راد، سرهنگ ولی‌پور و برادر رحیم صفوی از شرق دجله آمدند. باید چهره‌های اشک‌آلود آنها و برخوردها را می‌دیدید. جناب سرهنگ صیادشیرازی را در قایق می‌اندازند که بیاورند. از قایق خودش را پرت می‌کند، ولی برادر رحیم صفوی آمد. حسین حسینی سعدی و سلیمان‌جاه و... می‌مانند.

ای کاش دیشب می‌توانستیم لغت عقب‌نشینی را که یک عملیات نظامی و تاکتیک بسیار مشکل است به صیاد و رضایی می‌فهمانیدیم. ارتش عراق هرچه دارد از عقب‌نشینی دو لشکر ۵ و ۶ در مورخ ۱۳۶۱/۲/۱۷ در عملیات بیت‌المقدس دارد و بس.

ساعت ۲۳:۰۰ هم صیادشیرازی آمد. قبل از او گارد محافظ ایشان آمده بودند. صیاد را در بغل گرفتم و بوسیدم. فرماندهان لشکرها، حسین حسینی سعدی، سلیمان‌جاه و سرهنگ مرتضی محمدی فرمانده تیپ ۵۵ هوایرد آخرین نفراتی بودند که آمدند. سرهنگ محمدی با

سال ۱۳۶۴ / ۱۳۹

لهجه شیرین اصفهانیش در حالی که گریه می کرد گفت: «آخر مردم نمی گویند سرهنگ تو چرا؟ وقتی که نمی توانیم مهمات توپ ۱۰۵ میلی متری را جلو بیاوریم، چرا توپها را بردی؟» قرار شد ما به عقب برویم. دیدیم که اگر چهار پنج سرهنگ سوار لندکروز از جاده شهدا که سرباز و بسیجی، پیاده با آن وضع، عقب می روند کار درستی نیست. از اینرو با دو فروند قایق به طرف جاده شهدا حرکت کردیم.

این وضع روحی همه ما قابل گفتن نیست. با این حال، دو قایقچی جوان با هم شوخیشان گرفته بود و با سبقت گرفتن و به هم زدن در آبراه باریک سربه سر هم می گذاشتند.

در حالی که منوره های ارتش عراق تمام هوا را روشن کرده بودند، در جاده شهدا به خودروی سرهنگ رضوانی افسر مهندس لشکر ۷۷ پیاده که با یک وانت از غرب به شرق می رفت، برخوردیم. سوار شدیم که به قرارگاه لشکر ۷۷ پیاده برویم. رسیدیم. دیدیم قرارگاه لشکر قبل از ما رفته است. با همان خودرو به قرارگاه اصلی خودمان که در غرب اهواز بود، حرکت کردیم.

در ساعت ۲۳:۰۰ مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۶، اعلامیه ارتش عراق از رادیو پخش شد. خلاصه آن چنین است: «لشکرهای گارد به سوی جنوب حرکت کرده و منطقه الرشید را پاکسازی کرده است. نیروهای جنوب به فرماندهی لشکر ۶ پس از عبور از مناطق شمال همایون به پیشروی خود ادامه می دهد. نیروی هوایی ۲۶۴ مأموریت رزمی و بالگردها ۴۳۵ مأموریت انجام داده اند. تهران، قزوین، همدان، کاشان، کرمانشاه، دزفول و بندر امام (ره) را بمباران و دو هدف دریایی بزرگ را منهدم کرده اند.»

امروز ساعت ۱۲:۰۰ موشک سوم ما به بغداد پرتاب شد. سخنگوی نظامی عراق اعلام کرد: «از ساعت ۲۰:۰۰ روز سه شنبه مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۸، فضای هوایی ایران منطقه جنگی اعلام شده.» و از کلیه شرکت های هواپیمایی بین المللی خواست که از داخل شدن به آسمان ایران خودداری کنند. جنگ وارد ابعاد تازه ای شد.

این روزها جناب سرهنگ صیادشیرازی (فرماندهی نزاچا) با ستادش تماسی ندارد. جناب سرهنگ حسن آبناسان را احضار کرده است و گویا قرار است عملیات چریکی اجرا کند.

سال ۱۳۶۴

قرارگاه جدید کربلا در شب ۱۳۶۴/۱/۳ در محل قبلی به نام قرارگاه کمیل افتتاح شد. از تیم ستادی ما فقط جناب سرهنگ امیریگی شرکت داشت. معاون شهید صیاد جناب سرهنگ

صالحی و رئیس ستاد فرارگاه جناب سرهنگ عظیم ازگمی و ستاد نامنظم هم جناب سرهنگ حسن آشناسان تعیین شدند. عناصر بازرسی و عقیدتی - سیاسی هم مستقر شدند. ما در ضرب‌المثل‌های فارسی داریم که آدم عاقل دو بار انگشت در سوراخ مار نمی‌کند، که در فرهنگ نظامی کلاسیک هم به این مثال تأکید دارد. یکی از علل ناکامل عملیات بدر در هور بعد از خیبر و یا عملیات کربلا ۶ که بعداً توسط نزاجا در سومار اجرا شد، یا تمام عملیات‌هایی که به مراحل دوم و سوم و حتی پنجم هم می‌رسید، عدم رعایت همین اصل بود: «به یک هدف دو بار حمله نکنید.»

با تشکیل فرارگاه کمیل، من و جناب سرهنگ موسوی قویدل به تهران آمدم و پس از دو سال، پشت میز مشاغل سازمانی خودمان نشستیم. شاید با تصور به اینکه دیگر به جبهه نرویم، که البته تفکر خامی بود؛ چون با عملیات قادر که در ۱۳۶۴/۶/۱۸ اجرا شد، دوباره پایمان به جبهه‌ها باز شد.

با خاتمه عملیات بدر و ورود به سال ۱۳۶۴، یعنی سال پنجم جنگ، ابهامات زیادی در اذهان و بویژه امثال من که به توانمندی‌های ارتش و راهبرد شعارگونه رهبر انقلاب و چگونگی حضور نیروهای مردمی‌آشنایی داشتند، به وجود آمده بود. نگرانی‌ها را حتی در انتخاب نام کتاب خاطرات آقای رفسنجانی در سال ۱۳۶۴ هم می‌بینید: «به سوی سرنوشت!» سال قبل هم «دلواپسی» بود.

مشکل در کجاست؟ با این مردم، این جوانان و این فرهنگ عاشورایی، اشکال کار ما در کجاست؟ کمبود تجهیزات و تسلیحات؟ البته مؤثر است، ولی اشکال عمده در ساختار نیروهای مسلح ما است. از فرماندهی کل تا سرباز و بسیجی. وقتی به تعریف فرمانده و ویژگی‌های او، وقتی به تعریف ستاد و ویژگی‌های آن نگاه می‌کنیم، در مقایسه با وضع موجود آن روز ما، متوجه ناکامی‌ها و عدم‌الفتح‌ها می‌شویم.

ما فرمانده و فرماندهی را برای زمان بحران و جنگ تعریف می‌کنیم، نه صلح! کما اینکه واحدهای نظامی را هم برای زمان جنگ سازمان و آموزش می‌دهند. توپ را برای توپ درکردن‌های سحر ماه رمضان نساخته‌اند. فرق است بین فرمانده و مدیر که وظایف او برای شرایط عادی تعریف می‌شود. فرمانده باید دارای شرایط و ویژگی‌ها و متناسب با رده و ساختار واحد، دارای تخصص باشد. مسئولیت فرماندهی قابل تفویض نیست، ولی اختیاراتش چرا. می‌تواند به شخص دیگری واگذار کند که از طرف او اعمال فرماندهی و مدیریت کند.

سال ۱۳۶۴ / ۱۴۱

در کشور ما با وجود سازمانی به نام سپاه پاسداران، فرماندهی را علاوه بر تعاریف مصطلح، باید در بطن جامعه و با رزمندگان سپاهی و بسیجی هم دید. تعریف جدیدی هم از فرماندهی داریم به نام فرماندهی اقناعی که ویژه یگان‌های سپاه پاسداران است. با نگاهی به ادوار فرماندهی‌های مختلف ما که فراز و نشیب‌هایی هم داشته بیشتر متوجه اشکال کار می‌شویم.

دوره اول: از پیروزی انقلاب اسلامی تا مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۱ که حضرت امام فرماندهی را شخصاً بر عهده داشتند. در این دوره بسیار حساس و نفس‌گیر که هر روز آن یک نقطه عطفی برای ارتش بود، نتیجه کار فرماندهی امام(ره) حفظ موجودیت ارتش و تلاش برای حفظ امنیت در مناطق آشوب‌زده شمال غرب ایران بود.

به خوبی روشن است که حضرت امام(ره) ستاد نظامی بجز ستاد مشترک ارتش ندارد که آن هم هر چند ماه یک رئیس عوض می‌کند و دیگری جایگزین می‌شود؛ باز به خوبی می‌دانید که این ستاد ستادی نبود که بتواند همپای تحولات و فراز و نشیب‌ها و تلاطم وقایع حاکم بر ارتش و کشور، نظریه‌پرداز و یا زمینه‌ساز تصمیم‌گیری و یا تصمیم‌گیر باشد.

دوره دوم: از مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۱ تا ۱۳۵۹/۷/۱ به مدت هفت ماه و سپس تا ۱۳۶۰/۳/۲۰، در حدود نُه ماه است، که آقای بنی‌صدر فرماندهی کل قوا را نیابتاً از طرف حضرت امام(ره) بر عهده دارد. ستاد ایشان هم همان ستاد ارتش است که توضیح دادم و با همین وضع ارتش وارد جنگ شد که آن هم ناکارآمد بود. چون از نظر استعداد نیروی انسانی، تجهیزاتی، روحیه، اعتماد به نفس و توان رزمی در حدی نبود که بتواند ارتش عراق را از زمین‌های متصرفی خارج کند. این فرماندهی هم شخصی نبود که بتواند کمبودها را جبران کند. در نتیجه عملکرد او در نُه ماه اول جنگ ضعیف است.

از مورخ ۱۳۶۰/۳/۲۰ تا ۱۳۶۰/۷/۷ در حدود چهار ماه اختیارات فرماندهی کل قوا (از طرف امام خمینی) به سرلشکر ولی‌الله فلاحتی سپرده شد، که نتیجه عملکرد ایشان در این دوره کوتاه عملیات ثامن‌الائمه(ع) بود.

بعد از شهادت سرلشکر ولی‌الله فلاحتی، با تغییرات کلی در ستاد مشترک و نیروی زمینی، فرماندهی جنگ به دو نفر، جناب سرهنگ توپخانه علی صیادشیرازی (به عنوان فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران) و برادر محسن رضایی (فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سپرده شد که نیابتاً از طرف حضرت امام(ره) اعمال فرماندهی می‌کردند. در

رأس این دو نیرو، باز حضرت امام(ره) هستند که فاقد ستاد نظامی هستند. این مدت از آبان‌ماه ۱۳۶۰ تا عملیات رمضان، یعنی حدود هشت ماه با وحدت و اعتماد به یکدیگر، چه در رده فرماندهی و چه ستادی و با هدف‌های عملیاتی کاملاً مشخص بود. ستاد عملیاتی نیروی زمینی همان طوری که قبلاً توضیح دادم و ستاد عملیاتی سپاه پاسداران خیلی توانمند عمل کردند و نتیجه آن عملیات‌های طریق القدس و فتح المبین و بیت المقدس و رمضان است.

از این به بعد، این دو فرماندهی و همین ستاد عملیاتی دو نیرو تقریباً تا خاتمه جنگ وجود داشت که دچار فراز و نیشب‌های فراوانی گردیدند. منتها در سایه رقابت و عدم وحدت و یکپارچگی و مهم‌تر از همه هدفمندی، عملیات‌های بسیار ناکارآمد بودند؛ در حالی که رزمندگان همان رزمندگان و حتی باتجربه‌تر هم بودند.

در این دوره، حجت‌الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی اسماً فرماندهی جنگ را بر عهده داشتند، ولی ایشان یک غیرنظامی بودند و برای این مسئولیت وجود یک ستاد نظامی کارآمد در کنار ایشان و در بالای دو ارگان سپاه و ارتش ضروری بود؛ لذا هیچ دستاوردی متناسب با زمان و تلفات و ضایعات، بجز عملیات والفجر ۸ نداشتیم.

من در مورد نتیجه این عملکرد فرماندهی نزاجا و فرماندهی آقای هاشمی رفسنجانی، مستند به ارائه نتیجه کار گردهمایی مورخ ۱۳۶۴/۷/۲۷ نیروی زمینی صحبت خواهم کرد.

در تاریخ ۱۳۶۴/۲/۴، یک لیست از نیازمندی‌های اطلاعاتی را جناب سرهنگ حسن آشناسان از منطقه رواندوز، قلعه‌دیزه و سلیمانیه عراق به من داد. مشخص بود که نزاجا برنامه‌هایی در شمال غرب دارد. منتها طرح‌ریزی‌های لازم زیر نظر فرماندهی نیرو در قرارگاه عملیاتی شمال غرب انجام می‌شد که این خود خلاف تدبیر قبلی جناب سرهنگ علی سیادشیرازی بود که در مورخ ۱۳۶۲/۳/۱۶ برای ستاد نیروی زمینی معین کرده بود. او قویاً خواستار بودند که ارتباط بیشتر و نزدیک‌تر ستاد نیرو با جبهه‌ها برقرار شود.

گروه کاری که در قرارگاه کمیل در جنوب از اوایل سال ۱۳۶۴ تشکیل شده بود و قبلاً توضیح دادم، در تاریخ ۱۳۶۴/۲/۲۱ منحل و دوباره گروه ستادی دیگری به ریاست جناب سرهنگ کریم عبادت در جنوب تشکیل شد که به گروه طرح‌ریزی بدر معروف شدند.

شما در صحبت‌های بعدی من که در گردهم‌آئی مورخ ۱۳۶۴/۷/۲۶ نیروی زمینی صحبت خواهم کرد، خواهید شنید که یکی از سؤال‌ها این است: آیا عناصر شناسایی که بایستی به

سال ۱۳۶۴/۱۴۳

دشمن نزدیک شده و از مواضع و موانع عبور کرده و معبر مناسبی برای رسیدن به هدف پیدا کنند، تجربه‌ای ندارند؟

فرماندهی نزاجا برای رفع این نقیصه، تا یگان‌های نیروی زمینی هم مانند سپاه بتوانند شناسایی و معبر باز کنند، در اول خرداد سال ۱۳۶۴ از طریق همان قرارگاه جدید بدر، اقدام به تشکیل واحدی (با نام گردان شهادت) نمود، که حدود ۳۹۹ نفر از افسران درجه‌دار و سرباز از کل یگان‌های نیروی زمینی مستقر در جنوب داوطلب شهادت شدند، که این عده در شش گروهان سازمان داده شدند و قرار شد زیر امر سپاه قرار داده شوند تا آموزش مورد نظر را ببینند. مقرر شد پنج گروهان زیر امر تیپ‌المهدی و یک گروهان زیر امر لشکر فجر قرار داده شوند. فرمانده این گروهان‌ها جناب سرهنگ مداحی تعیین شد و ایشان پیشنهاد داد که از این گروهان‌های شهادت در هر لشکر یک گروهان تشکیل شود و سازماندهی هم بشوند.

روز جمعه مورخ ۱۳۶۴/۳/۲۴ مصادف با روز قدس بود و حملات هوایی عراق به شهرهای کشور ادامه داشت و در این روز به اوج خود رسید؛ لذا از شب قبل تخلیه شهرها و خروج مردم شروع شد. به طوری که تا ساعت ۲۲:۰۰ مورخ ۱۳۶۴/۳/۲۳، در مجموع تعداد ۱،۰۵۸،۵۰۰ خودرو از تهران از محورهای مختلف خارج شدند. از محور کرج ۴۵۰ هزار، از محور قم ۷۵۰ هزار، از محور هراز ۵۰۰ هزار، از محور ساوه ۴۴ هزار، از محور ورامین ۲۷ هزار و از محور گرمسار ۳۰ هزار خودرو.

در تیرماه ۱۳۶۴، فرماندهی و ستاد نزاجا با سه طرح که در دستور کار خود داشتند خیلی فعال بودند. جناب سرهنگ رامتین از افسران مدیریت عملیات، که یک افسر نیروی مخصوص بود، به عنوان رابط با قرارگاه شمال غرب تعیین شد و در مجموع، قرار شد عملیات نیمه‌محدود به نام قادر در منطقه سیدکان انجام شود و عملیات محدود در منطقه غرب روی ارتفاعات بمو انجام شود. در جنوب، عملیات گسترده پای کار بیاید که تلاش اصلی به محور شلمچه داده شود. تا تاریخ ۱۳۶۴/۴/۲۰ هم وقت آمادگی داده شده بود.

تصمیم گرفته شد که از سپاه پاسداران ۱۵ گردان در اختیار لشکرهای نزاجا قرار داده شود، که به هر تیپ ارتشی سه گردان اختصاص یابد و ان‌شاءالله وحدت و فرماندهی قوی‌تر خواهیم داشت.

قرارگاه کربلا ارتش که در شرق بصره باید عمل می‌کرد شامل شش قرارگاه تابعه بود. کربلا ۲ و ۳ در محور شلمچه، کربلا ۴ (لشکر ۸۱ زرهی) در محور کوشک، کربلا ۵ (لشکر ۹۲ زرهی) در منطقه ابرویی کوشک و کربلا ۶ در احتیاط.

من این توضیحات را برای آگاهی شما از جو حاکم بر عملیات نیروی زمینی و ارتباط آنها با مطالب قبلی و یا آنچه بعداً خواهیم گفت ارائه می‌دهم. منجمه اینکه در مورخ ۱۳۶۴/۴/۹ جلسه معارفه جناب سرهنگ حسنی سعدی به معاونت آموزشی نذاجا بود که گویا ایشان قبول نمی‌کرده و با وساطت حاج آقا صفایی (رئیس عقیدتی - سیاسی ارتش) قبول کرده است و به او گفته می‌شود که به زودی عوض خواهد شد و فعلاً قبول کند.

برای توسعه اطلاعات و دانستنی‌هایی که بر اساس خاطراتم برای شما گفتم، ضروری می‌دانم به کتاب خاطرات سال ۱۳۶۴ فرماندهی جنگ، یعنی حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، به نام «امید و دلواپسی» اشاره‌ای داشته باشم، تا با توجه به آنها و قیاس با سامانه فرماندهی جنگ در سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ که قبلاً گفتم متوجه عدم‌الفتح‌ها بشوید:

«شنبه ۱۳۶۴/۱/۳: در منزل بودم. چند بار با آقایان صیاد و رضایی صحبت کردم. آقای رضایی از تلاش برای آمادگی و جبران گذشته و آقای صیاد از تأخیر برنامه‌اش خبر داد.

یکشنبه ۱۳۶۴/۱/۴: سرهنگ مصطفی ترابی مسئول دفتر مشاورت امام تلفنی تذکر داد که چون قدرت موشکی ما برتری هوایی عراق را از او گرفته، ممکن است در جنوب و در منطقه خلیج فارس فتنه‌ای به پا کند، تا در مقابل موشک ما بتواند موشک دوربرد تازه‌ای بگیرد. نامه‌ای از آقای محسن رضایی رسید که در آن برنامه آینده خودش را در جبهه‌ها گفته و از برنامه آقای صیاد انتقاد کرده است. تعجب من از جناب سرهنگ ترابی است. ایشان که یک افسر نیروی هوایی است چگونه در تحلیل و ارزیابی خودش پرتاب موشک زمین به زمین اسکاد ما را به برتری هوایی عراق ربط داده، ضمن اینکه با توانایی‌های ارزیابی و تحلیل ستاد فرماندهی حضرت امام (ره) که همین دفتر مشاورت بوده آشنا می‌شوید.

سه‌شنبه ۱۳۶۴/۱/۶: آقای صیاد طبق قرار قبلی از جبهه آمد و طرح خود و مانور (رزمایش) آن را توضیح داد. پیشنهادهای او را پسندیدیم و وقت معین کردیم.

سال ۱۳۶۴/۱۴۵

مسئولیت عملیات به عهده ایشان محول شد که سپاه هم در این عملیات تحت امر او باشد.

چهارشنبه ۱۳۶۴/۱۱/۱۴: آقای محسن رضایی آمد و گزارش ناقصی از عملیات بدر داد، ولی مطلب قابل قبولی ارائه نکرد. به نظر می‌رسد که برای آینده هم طرح قابل توجهی ندارد. علاوه بر این، او با طرح‌های صیاد هم موافق نیست و کارهای آینده را به در دست داشتن امکانات ارتش مشروط می‌کند. وقت گرفتیم که خدمت امام برسیم. در آنجا هم بنا به گفته خودش همان مطالب را درباره ارتش گفته است. یکشنبه ۱۳۶۴/۱۱/۲۵: یکی از فرماندهان سپاه آمد و از مدیریت عملیات بدر و از طرح آماده اجرای سرهنگ صیاد انتقاد داشت.

سه‌شنبه ۱۳۶۴/۱۱/۲۷: قرار بود که امشب در جبهه حمله‌ای داشته باشیم. با آقای صیادشیرازی صحبت کردم. معلوم شد که آن را به تأخیر انداخته‌اند. آقای سنجقی از جبهه آمده بود و نظرات فرماندهان سپاه را در مورد عملیات بیان داشت. آنها اعتراضاتی دارند و به همین دلیل صیاد قانع شده است که عملیات به عقب بیفتد. با آیت‌الله خامنه‌ای درباره مشکلات جنگ و مشکل همکاری سپاه و ارتش و راه‌های احتمالی حل مشکل بحث شد، اما به جایی نرسید.

پنجشنبه ۱۳۶۴/۱۱/۲۹: شب آقای صیاد آمد. گزارش از علت تأخیر در عملیات داد و برنامه‌های آینده را گفت. گفته می‌شود که فرماندهان اصلی سپاه مایل نیستند که در این عملیات با او همکاری شود.

یکشنبه ۱۳۶۴/۱۲/۱: آقای محسن رضایی آمد. او را از مخالفت با طرح عملیاتی سرهنگ صیاد بر حذر داشتیم و او دلایل مخالفت خود را گفت. بعضی از آنها قابل قبول است که به او گفتیم: «برای رفع عیب تلاش کند.» بعضی نیز مهم نیست؛ ولذا بر همکاری تأکید داشتیم و برای رفع سوءظن او توضیحاتی دادم.

دوشنبه ۱۳۶۴/۱۲/۲: با رئیس جمهور خدمت امام رسیدیم و قرار شد برای رفع مشکل سپاه و ارتش و فرماندهی جنگ راهی پیدا کنیم. امام هم مثل ما توجه فرموده‌اند که اختلاف سلیقه‌ای فرماندهان ارتش و سپاه مشکل اصلی جنگ است.»

برای من واقعاً و عمیقاً می‌گویم، این چه نوع فرماندهی است؟ چرا مسئله اختلاف سلیقه دو نفر یا دو ارگان را که در صورت وجود یک فرماندهی توانا (نه عنصر هماهنگ کننده) و در تقدم، وجود و سازماندهی یک ستاد نظامی کامل متشکل از افسران و متخصصین هر دو ارگان ارتش و سپاه در رأس این دو ارگان، به راحتی می‌شد زمینه یک تصمیم منطقی در راستای راهبرد نظام، در راستای اهداف نظام جمهوری اسلامی را برای تصمیم فرماندهی کل فراهم کرد و مشکلی که طی هشت سال موجب عدم‌الفتح‌های متوالی گردید را برطرف نمود.

آقای هاشمی رفسنجانی در ادامه می‌نویسد: پس در منزل احمد آقا جلسه سه نفره‌ای برگزار کردیم. درباره جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید تلاش شود تا سرهنگ صیادشیرازی بتواند طرحش را اجرا کند. اگر او نتوانست یا اجرای طرحش شکست خورد، برنامه بلند مدتی با اصول: ۱- وحدت فرماندهی ۲- ادغام واحدهای سپاه و نیروی زمینی ارتش ۳- تعیین مدت لازم برای هدف مشخص ۴- تهیه ابزار لازم برای یک جنگ وسیع ۵- دفاع محکم در دو دوره تلاش برای آمادگی دفاعی تهیه شود و به امضای امام برسد که مشکلات سپاه و ارتش برای دوران بعد از جنگ هم حل بشود.

«جمعه ۱۳۶۴/۲/۱۶: آقای صیاد آمد و ضمن گزارش پیشرفت برنامه عملیاتی

در مورد مشکلاتی که با سپاه و ارتش دارد خواستار حمایت قوی شد.

جمعه ۱۳۶۴/۲/۱۳: آقای رضایی اطلاع داد وسیله‌ای که ارتش ساخته است

آزمایش خوبی نداده است؛ ولذا لازم است که نمونه ساخت سپاه را توسعه دهیم.

دوشنبه ۱۳۶۴/۲/۱۶: با آقایان صیاد و محسن رضایی صحبت کردم. صیاد

سی گردان از سپاه برای انجام عملیاتی خواسته، ولی سپاه بیست گردان واگذار

کرده. محسن رضایی مدعی است که نیروی بیشتری ندارد و صیاد می‌گوید بدون

سی گردان نمی‌شود عملیات را شروع کرد. باعث تعجب اوست که سپاه با داشتن

بیش از صد هزار کادر سپاهی ثابت و این همه بسیجی داوطلب چگونه نمی‌تواند

سی گردان تحویل دهد! شب این مسئله را با محسن رفیق دوست (وزیر سپاه) در

میان گذاشتم و گفتم اگر واقعاً چنین است باید لشکرهای سپاه را در هم ادغام کرد

که تشکیلات سپاه این همه نیرو را پخش و بی‌اثر نکند.

شنبه ۱۳۶۴/۲/۲۱: اول وقت آقای صیاد آمد و گزارش برنامه عملیات را داد.

تقریباً از انجام طرح مأیوس است و مدعی است که سپاهیان تمکین نمی‌کنند.

سال ۱۳۶۴ / ۱۴۷

تلفنی به آقای محسن رضایی گفتم: «درباره رفع موانع عملیات پیشنهادی صیاد که به مشکل برخورد کرده است کمک کند.»

سه‌شنبه ۱۳۶۴/۲/۲۴: ظهر آقای صیاد آمد. او تقریباً در اجرای طرح خود به بن‌بست رسیده است. شب در جلسه‌ای با حضور نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور درباره جنگ و همکاری سپاه و ارتش بحث کردیم.

جمعه ۱۳۶۴/۲/۲۷: شب آقایان صیاد، رضایی و رحیم صفوی آمدند. درباره جنگ مذاکره کردیم. اتفاق نظر ندارند و این اختلاف نظر سپاه و ارتش مایه ضعف است. در مذاکره به جایی نرسیدیم. طرح ادغام سپاه و نیروی زمینی را مطرح کردم که سپاهیان راضی و صیاد ناراضی شدند.

(البته ضرب‌المثلی داریم که «کور از دنیا چه می‌خواهد؟ البته دو چشم بینا.» بیش از این نیاز به توضیح ندارد.)

چهارشنبه ۱۳۶۴/۳/۸: در دفتر آقای خامنه‌ای با فرماندهان سپاه برای بررسی برنامه آنها درباره آینده جنگ جلسه داشتیم. بعد از عملیات بدر مأمورشان کردم که برنامه خود را بیاورند. به نظر می‌رسد که آنها ضعیف برخورد کرده، طرح‌های بلندمدتی که چند سال دیگر نتیجه می‌دهد و مستلزم صرف نیروی عظیم انسانی و مالی است آورده بودند. با تلخی طر حشان رارد کردیم و من به آنها گفتم که باید با امکانات موجود بجنگید. آنها پیشنهاد ادغام با ارتش رارد کردند و پیشنهاد تقسیم سرزمین بین ارتش و سپاه را هم برای مطالعه بیشتر گرفتند. ساعت سه و نیم بعد از ظهر صیاد آمد. ایشان تقسیم سرزمین را نپذیرفت. بعد از جلسه مجلس شورا مشکلات جنگ را مطرح کردم. رؤسای قوا افطار میهمان من در مجلس بودند. با آنها درباره جنگ بحث کردیم، که قرار شد طرح صیاد را تأیید کنیم و برای وادار کردن سپاه به اطاعت از امام استمداد شود.

شنبه ۱۳۶۴/۳/۱۱: به همراه آقایان خامنه‌ای و موسوی اردبیلی و مهندس موسوی به زیارت امام رفتیم. وضع سپاه و ارتش، پیشنهادهای سپاه در مورد جنگ و آمادگی صیاد را در حال حاضر برای عملیات مطرح کردیم. امام هم با بیان برداشت خود از نامه فرمانده سپاه، فرمودند که معمولاً با جمع شدن امکانات توکل ضعیف می‌شود و باید مواظب بود که توکلشان ضعیف نشود. امام دستور دادند که

به آنها بگویم: نیروهای لازم را در اختیار سرهنگ صیاد، فرماندهی نیروی زمینی بگذارند و بدون عذر اطاعت نکنند. تلفنی دستور امام را برای رضایی ابلاغ کردم. ظهر ایشان و آقای رحیم صفوی آمدند و طرح‌هایی برای آینده ارائه دادند. از فرمان جدید امام راضی نیستند.

پنجشنبه ۱۳۶۴/۳/۲۳: آقای صیاد و فرماندهان ارتش آمدند و حدود پنج ساعت جلسه داشتیم. برنامه عملیات آینده را توضیح دادند که بد نیست، ولی ضعف‌هایی هم دارند. احتمال دارد بعداً مثل دفعه گذشته انجام آن را عملی ندانند. دوشنبه ۱۳۶۴/۴/۱۷: صبح زود آقای صیاد آمد و گزارش پیشرفت کار عملیات را داد. به نظر می‌رسد می‌خواهند عمل کنند.

پنجشنبه ۱۳۶۴/۴/۲۰: ظهر آقای رئیس‌جمهور اطلاع دادند که امام دستور داده‌اند عملیات قادر در منطقه سیدکان تا تأمین دفاع شهرها متوقف شود و به دفتر من آمدند. با هم مذاکره کردیم و به آقای صیاد اطلاع دادیم که تا دستور ثانوی عملیات شروع نشود.

(ملاحظه می‌فرمایید؟ اینجا آقای برادر محسن رضایی فرماندهی سپاه پاسداران برنده شد.)

شنبه ۱۳۶۴/۴/۲۲: شب درباره جنگ خدمت امام رفتیم. گفتیم: «تأمین کامل امنیت هوایی شهر با توجه به موشک‌های دوربرد دشمن ممکن نیست. امام با انجام عملیات موافقت کردند. به صیادشیرازی و آقای خامنه‌ای اطلاع دادم.» یکشنبه ۱۳۶۴/۴/۲۳: عملیات قادر شروع شد.

دوشنبه ۱۳۶۴/۴/۲۴: آقای محسن رضایی اطلاع داد که در جنوب سیدکان یک واحد از سپاه (تیپ ویژه شهدا) ضربه خورده و عقب نشسته است.

جمعه ۱۳۶۴/۴/۲۸: مشکل اصلی در نظرات سپاه و ارتش در نحوه جنگ است. هر دو طرف حُسن‌نیت دارند و آماده جهاد و شهادتند، اما آموزش‌ها و تجربه‌ها تفاوت دارد و طبعاً به تشخیص خود پایبند هستند و نمی‌توانند بر خلاف تشخیص خود عمل کنند.

یکشنبه ۱۳۶۴/۴/۳۰: عده‌ای از فرماندهان سپاه قرارگاه سیدالشهدا(ع) آمدند و مدعی بودند که عملکردهای صیاد در عملیات قادر خوب نبوده و عملیات

سال ۱۳۶۴ / ۱۴۹

را ضعیف اداره کرده است. به طرح آینده هم ایراداتی داشتند. بالأخره قرار شد همکاری کنند.

چهارشنبه ۱۳۶۴/۵/۹: آقای صیاد آمد و گزارش عملیات قادر را داد. او متوجه شده است که بدون کمک سپاه نمی‌تواند کار مهمی انجام دهد. عملیات اصلی را هم به تأخیر انداخته است. در مجموع، از عملکرد چند ماهه آقای صیاد و ارتش به این نتیجه رسیده‌ایم که ارتش بدون حضور سپاه در آفند، کارهای بزرگ را نمی‌تواند انجام دهد و سپاه هم می‌داند که بدون ارتش نمی‌تواند عملیات بزرگ انجام دهد. نیروهای صف‌شکن در سپاهیند و امکانات زمینی و هوایی و بسیاری از پشتیبانی‌ها در اختیار ارتش است.

یکشنبه ۱۳۶۴/۶/۳: آقای سرهنگ بابایی آمد و از فرماندهی نیروی هوایی شکایت داشت.

چهارشنبه ۱۳۶۴/۶/۱۳: آقای محسن رضایی آمد و راجع به جنگ و سپاه بحث کردیم. آنها برنامه عملیات محدودی در جبهه شمال دارند و مایل نیستند لشکر ۸ نجف در برنامه آقای صیادشیرازی بجنگد و اختیارات فرماندهی کل، شبیه به آنچه به آقایان خامنه‌ای و ظهیرنژاد در ارتش داده‌اند، می‌خواهند.

یکشنبه ۱۳۶۴/۶/۱۷: آقای شمخانی قائم مقام فرماندهی کل سپاه صبح زود به خانه آمد و طرح عملیات محدود در هور را توضیح داد. طرح خوبی است. او درخواست‌هایی از امکانات ارتش داشت و برنامه‌هایی برای اقدام آورد که از امام اجازه تأسیس نیروی هوایی و دریایی برای سپاه و تفویض اختیارات فرماندهی خواسته بود. او توصیه کرد به آقای محسن رضایی بگویم که خودش به منطقه عملیات قادر برود و نیروهای سپاه را که برای عملیات دیگری تجهیز شده‌اند، در احتیاط همین عملیات قرار دهد.

سه‌شنبه ۱۳۶۴/۶/۱۹: شب با آقایان صیاد، محسن رضایی و رئیس‌جمهور جلسه داشتیم. گزارش عملیات قادر را دادند. صدها نفر از نیروهای لشکر ۸ نجف برنگشته‌اند. آقای رضایی عصبانی و آقای صیاد هم که فرمانده عملیات بوده ناراحت بود، ولی از انهدام وسیع نیروهای دشمن گفت: همکاری خوب نبوده است.

پنجشنبه ۱۳۶۴/۶/۲۱: آقای محسن رضایی از اینکه آقای خامنه‌ای با بعضی از فرماندهان سپاه در مورد تعویض فرمانده سپاه صحبت کرده‌اند، تلفنی گله کرد. یکشنبه ۱۳۶۴/۷/۷: آقای سرهنگ دادبین آمد و به عنوان مخالفت با حمله‌ای که قرار است ارتش به دستور آقای صیاد و در ارتفاع سراسپندار در منطقه شمال غرب بکند، صحبت کرد و گفت ارتش با همراهی سپاه موفق‌تر عمل می‌کند. سه‌شنبه ۱۳۶۴/۷/۹: عصر آقای مصطفی ایزدی فرمانده قرارگاه حمزه تلفنی خواست که به سرهنگ صیاد بگویم عملیات را متوقف کند. با صیاد صحبت کردم. گفت: عملیات نیمه‌کاره است و باید ادامه یابد.

چهارشنبه ۱۳۶۴/۷/۱۷: دکتر روحانی آمد و درباره جنگ و احاله مسئولیت ارتش از طرف امام برای آقای خامنه‌ای و راجع به وزارت دفاع و نیروی زمینی و هوایی و عملیات آینده و تشکیل ستاد مشاوره فرماندهی و پشتیبانی جنگ مذاکره کردیم. پنجشنبه ۱۳۶۴/۷/۱۸: آیت‌الله خامنه‌ای با سرهنگ صیاد آمدند و راجع به جنگ و ارتش و همکاری سپاه و ارتش مذاکره کردیم و تکلیف فرماندهی جنگ تعیین شد.

یکشنبه ۱۳۶۴/۱۰/۱: آقای رسول‌زاده از سپاه آمد و صورت نیازهای سپاه از ارتش برای عملیات آینده را آورد.

دوشنبه ۱۳۶۴/۱۰/۲: آقای صیادشیرازی آمد. بعد از ملاقات امام با فرماندهان ارتش از صحبت‌های امام راضی بود. امام در جمع فرماندهان به آنان ابلاغ کرده بود که اختیارات فرماندهی کل در جنگ به من واگذار شده است و خواسته بودند که اطاعت کنند. راجع به اقلامی که سپاه از ارتش برای انجام عملیات می‌خواهند، توپخانه، مهمات، بالگرد، پل، تراده و نیز درباره ستاد مشاور فرماندهی مذاکره کردیم.

شنبه ۱۳۶۴/۱۰/۷: عصر، اولین جلسه ستاد مشاور فرماندهی جنگ با حضور آقایان اسماعیل سهرابی، محسن رضایی، فروزنده، محسن رفیق‌دوست، ناخدا ملک‌زادگان، سرهنگ صیادشیرازی، سرهنگ محمدحسین جلالی، سرهنگ هوشنگ صدیق، دکتر روحانی و دکتر فیروزآبادی در منزل تشکیل شد.»

این هم ستاد مشاور فرماندهی جنگ (نه ستاد عملیاتی)، ببینیم عملکرد این ستاد در آینده چگونه می‌شود. ستاد مشاوره‌ای که باز دو عنصر اصلی آگاه و تصمیم‌گیرنده، همان سرهنگ صیادشیرازی و همان آقای محسن رضایی هستند. حرف اول و آخر را این دو نفر خواهند زد و نه برآوردها، بررسی‌ها و تصمیم‌گیری‌های فرماندهان عالی جنگ.

«جمعه ۱۳/۱۰/۱۳۶۴: به مجلس رفتیم. ستاد قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) جلسه داشت. چند نفر از فرماندهان سپاه و ارتش، دکتر روحانی، فرماندهان نیروهای سه‌گانه، رئیس ستاد مشترک و معاون نخست‌وزیر، آقای فیروزآبادی، آقای فروزنده و فرمانده قرارگاه مهندسی رزمی و وزیر سپاه و دفاع عضو ستادند. آیت‌الله خامنه‌ای هم شرکت کردند. برای اولین بار در یک زمان نیروی زمینی ارتش و سپاه بناست در محورهای جداگانه عمل کنند. تقسیم و هماهنگ کردن امکانات کار دشواری است، مخصوصاً با توجه به رقابت‌ها.

چهارشنبه ۲۵/۱۰/۱۳۶۴: ستاد قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) جلسه داشت. نیروی زمینی طرح مانور خودش را توضیح داد و درباره هماهنگی با سپاه در حمله آینده مذاکره شد.

یکشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۶۴: قرار است بعد از غروب برای عملیات به جنوب بروم. می‌تواند این حمله سرنوشت‌ساز باشد؛ تقریباً شش لشکر نیروی زمینی ارتش و همه امکانات توپخانه و هوانیروز و تمامی امکانات سپاه و نیروهای عظیم مردمی راهیان کربلا با آموزش‌های نسبتاً خوب و تعداد زیادی هوایما و توپ‌های ضدهوایی و موشک‌های هاوک و رایپر و بخشی از نیروی دریایی و مهمات فراوان و کارهای مهندسی زیاد رزمی. تاکنون برای هیچ حمله‌ای این مقدار نیرو و امکانات پای کار نیاورده بودیم. علاوه بر کارهای مهندسی بی‌سابقه که در منطقه در مدت چند ماه انجام گرفته، فرماندهی جنگ هم بر عهده من است و ستاد نیرومندی برای قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص) به کار گرفته‌ام که همه امکانات جنگ را در خود دارد. با این همه، نتیجه کار در دست خداست. رأس ساعت ده شب تهاجم به دشمن از سه قرارگاه شروع می‌شود. دو قرارگاه از سپاه و یک قرارگاه از ارتش. من فرمان حمله را صادر کردم.

دوشنبه ۱۳۶۴/۱۱/۲۱: نیروی زمینی ارتش کاری از پیش نبرده و با دادن تلفات زیاد عقب‌نشینی کرده است. قرارگاه نجف جزیره ام‌الرصاص را تصرف کرده. قرارگاه خاتم ۱ با قدرت از اروند عبور کرده و در چند محور خطوط دفاعی عراق را شکسته و اهداف مرحله اول را به خوبی تأمین کرده است و شهر فاو را تصرف کرده. قرارگاه هوایی سپاه هم قسمت اعظم اهدافش را گرفته است.

چهارشنبه ۱۳۶۴/۱۲/۷: در شمال هم باز بین سپاه و صیاد اختلاف بروز کرده. صیاد مایل نیست نیروهای ارتش را تحت فرمان سپاه بگذارد و مایل است که خودش مستقلاً عمل کند. عصر سرهنگ صیاد آمد. او را توجیه کرده که سپاه هم سیاست خاص خودش را دارد و مایل است قدرت نشان دهد.

چهارشنبه ۱۳۶۴/۱۲/۱۴: شب مهمان احمدآقا بودیم. آیت‌الله منتظری هم از قم آمد. امام هم در جلسه شرکت کردند. درباره آینده جنگ بحث کردیم. فرض‌های:

- ۱- پذیرش آتش‌بس، به شرط محاکمه صدام و خسارات.
 - ۲- ادامه جنگ تا سقوط صدام.
 - ۳- اجرای یک حمله مؤثر دیگر و پس از آن به دست آوردن موضع سرنوشت‌ساز.
 - ۴- اقدام به رکود جنگ و حرکت سیاسی برای سقوط بعث عراق مطرح شد.
- فرض سوم تقریباً پذیرفته شد.»

با مطالعه خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی، حتی همان اشاره‌های مختصر ایشان، به فضای پر از ابهام و ناتوانی و عجز در رده راهبردی و سامانه فرماندهی آشنا شدیم. به قول آقای هاشمی رفسنجانی که در خاطرات روز جمعه ۱۳۶۴/۴/۲۸ نوشته‌اند: «مشکل اصلی در نظرات دوگانه سپاه و ارتش است. هر دو طرف حُسن‌نیت دارند و آماده جهاد و شهادتند.» آقای هاشمی در ادامه نمی‌خواهند واقعیت را بیان کنند که مشکل اصلی در ناتوانی فرماندهی کل قوا است، که قادر به یکپارچه کردن «نظرات دوگانه» نیست. چون نه خود ایشان و نه همکارانشان می‌توانند مسائل تخصصی نظامی را که توسط دو فرمانده ارائه می‌شود، تحلیل و بهترین گزینه را انتخاب کنند.

گردهمایی و نظرخواهی از فرماندهان تمام دوره‌ها ۱۵۳/

فرماندهی نزاچا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی و تیم همکار ایشان در ماه‌های تیر و مرداد ۱۳۶۴ بیشترین تلاششان را برای اجرای یک مأموریت در یک عملیات محدود و متوسط به کار گرفتند. پس از ناکامی نزاچا در عملیات قادر، در جلسه شور ستادی ۱۳۶۴/۵/۱۰ تصمیم گرفتند طرح عملیاتی نیمه گسترده که قرار بود در منطقه میانی ارتفاعات بمو اجرا شود، ملغی گردد.

عملیات قادر هم که از مورخ ۱۳۶۴/۴/۲۳ در منطقه عمومی سیدکان، یعنی در شمالی‌ترین مناطق مرزی با ما در یک منطقه کوهستانی با هدف انهدام نیروهای دشمن و تصرف ارتفاعات مهم و جداسازی بخشی از خاک عراق که به نظر من حتی در صورت موفقیت همه این اهداف در آن منطقه جغرافیایی از نظر علمی فاقد منطق نظامی است، شروع شده بود، در مورخ ۱۳۶۴/۶/۲۲ یعنی پس از دو ماه درگیری‌های متعدد تک و پاتک به پایان رسید. در مورخ ۱۳۶۴/۶/۲۶، از دو نفر از فرماندهان ارشد نیروی زمینی یعنی جناب سرهنگ بهروز سلیمانجاه فرمانده قرارگاه جنوب و جناب سرهنگ یعقوب علیاری فرمانده قرارگاه غرب خواسته شد که به مناسبت هفته دفاع مقدس در یک میزگرد تلویزیونی شرکت کنند. این دو متفقاً اظهار داشتند که ما اگر داریم که به عنوان یک فرمانده نظامی در این موقعیت با مردم حرف بزنیم. چیزی نداریم بگوییم. مگر دروغ بگوییم.

گردهمایی و نظرخواهی از فرماندهان تمام دوره‌ها

در مورخ ۱۳۶۴/۷/۲۷، گروه کاری به دستور جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاچا) در تهران تشکیل شد، که من در مورد موضع و علت برگزاری آن که با حضور و همکاری تعدادی افسر، درجه‌دار، سربازان اجرا شد، صحبت نمی‌کنم. شما از نوع سؤالات متوجه می‌شوید. ویژگی این گروه کاری، نظرخواهی از تعدادی سربازان و درجه‌داران (در مشاغل رده‌های مختلف)، افسر در مشاغل فرمانده دسته و گروهان، گردان و تیپ بود که همه از کسانی انتخاب شده بودند که خاک جبهه را خورده بودند.

این رزمندگان در سه گروه کاری متشکل از همه رده‌ها بودند که گفتم برای دو روز در پادگان لشکر ۲۱ حمزه در پادگان لویزان به مسئولیت من و جناب سرهنگ بهروز سلیمانجاه و جناب سرهنگ کریم عبادت برگزار شد و نتیجه کار بعد از جمع‌بندی و یکپارچه شدن به اطلاع فرماندهی نزاچا در جلسه ۱۳۶۴/۸/۳ رسید.

سؤال اول: چرا به هنگام پیشروی به سمت دشمن تعدادی از رزمندگان متوقف شده و در

نتیجه نیروها به هدف نمی‌رسند؟

پاسخ‌ها:

- ۱- برتری کامل آتش دشمن.
- ۲- کسری نیروی انسانی در سازمان یگان‌ها.
- ۳- ضعف فرماندهی در رده‌های پایین.
- ۴- ضعف آموزش افسر، درجه‌دار و سرباز.
- ۵- ضعف روحیه در تمام ابعاد:
 - الف- فراهم نکردن وسائل آسایش رزمندگان.
 - ب- ناراحتی خیال از معیشت خانواده.
 - پ- عدم پرداخت حقوق و استحقاقی افراد وظیفه.
 - ت- علاقمندی وافر به زنده ماندن، به علت اینکه جوانان حزب‌اللهی و مؤمن جذب سایر ارگان‌ها شده و باقیمانده جذب نظام وظیفه و ارتش می‌شوند.
- ۶- نداشتن آتش پشتیبانی بموقع و مناسب.
- ۷- نداشتن شناسایی دقیق از مسیر و هدف در رده گردان به پایین.
- ۸- عدم امکانات مهندسی در بازکردن راه‌های نفوذی، احداث سنگر و مواضع پس از رسیدن به هدف.
 - ۹- عدم پوشش هوایی در تک‌های مختلف.
 - ۱۰- عدم تدارکات بموقع کلیه آمادها.
 - ۱۱- عدم تخلیه بموقع افراد مجروح و شهید از منطقه که در روحیه افراد اثر منفی دارد.
 - ۱۲- بلا تکلیف ماندن در مسیر و روی هدف، با در نظر گرفتن شب و تاریکی.
 - ۱۳- یگان‌ها از نظر پزشک و پزشکیار در مضیقه هستند.
 - ۱۴- عدم توجه کامل افراد قبل از شروع عملیات.
 - ۱۵- ضعف شدید انضباط به دلیل:
 - الف- عدم اجرای قوانین و اصول تشویق و تنبیه.
 - ب- عدم جلب افراد فراری و اثرات منفی آن بر بقیه افراد.
 - پ- بعضاً دخالت عناصر غیر مسئول در امور یگان‌ها.

گردهمایی و نظرخواهی از فرماندهان تمام دوره‌ها / ۱۵۵

سؤال دوم: عناصر شناسایی که بایستی به دشمن نزدیک شده، از موانع عبور کرده و معبر مناسبی برای به هدف رسیدن پیدا کنند، ناتوان هستند؟

پاسخ‌ها:

۱- عدم کارایی ارکان دوم و سوم در مورد آموزش و سازماندهی و دادن اطلاعات لازم به تیم شناسایی.

۲- فعال نبودن دسته شناسایی گردان‌ها به علت کسری سازمان، عدم واگذاری افراد مناسب و کمبود آموزش.

۳- کمبود نیروهای مهندسی و وسائل مهندسی.

۴- وجود موانع متعدد و عمیق دشمن.

۵- ارج ننهادهن به افراد داوطلب شهادت در مقابل مسئولیت و خطرات ناشی از آن.

۶- عدم اعتقاد و ضعف ایمان و یا انگیزه.

۷- کمبود وسائل و تجهیزات ویژه عبور از موانع.

سؤال سوم: نیروهای تک‌ور فاقد روحیه شهادت‌طلبی هستند. در یگان‌ها چنین افرادی نیست یا اگر هست تعداد خیلی هستند؟

پاسخ‌ها:

۱- ضعف فرماندهی در رده‌های پایین.

۲- پایین بودن روحیه و انضباط.

۳- نبودن روحانیون در گردان‌های رزمی.

۴- عدم اجرای تبلیغات مؤثر توسط عقیدتی - سیاسی واحدها.

۵- عدم اطمینان افراد در جهت تأمین خانواده خود پس از شهادت.

۶- پرسنل وظیفه‌ای که وارد خدمت ارتش می‌شوند، داوطلب نبوده، بلکه اجباری هستند.

۷- نیروهای وظیفه مکتبی و معتقد بیشتر توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جذب می‌شوند.

سؤال چهارم: مانور روی کاغذ خوب تهیه می‌شود، ولی قابل اجرا برای یگان عمل کننده نیست. یعنی آنچه طراحی می‌شود به اجرا در نمی‌آید؟

پاسخ‌ها:

۱- محدود بودن امکانات پشتیبانی رزمی و لجستیکی.

- ۲- عدم تمرین در زمین مشابه برابر طرح.
 - ۳- عدم هماهنگی بین یگان‌های همجوار.
 - ۴- عدم واگذاری امکانات بموقع پیش‌بینی شده.
 - ۵- ضعف آتش پشتیبانی توپخانه بعد از اشغال هدف.
 - ۶- عدم واگذاری زمان مورد نیاز جهت آمادگی یگان‌های مانوری قبل از اجرا.
 - ۷- عدم شناسایی فرماندهان در رده‌های مختلف.
 - ۸- ضعف آموزش گروه و دسته در تحکیم موضع روی هدف.
- سؤال پنجم:** یگان‌های هجومی از سلاح سازمانی خود (تفنگ، تیربار، خمپاره‌انداز) بهره‌برداری نکرده و فقط متکی به آتش توپخانه می‌شوند که تکافوی امر را نمی‌نماید؟
- پاسخ‌ها:
- ۱- اجرای آتش مداوم دشمن روی یگان تک‌ور و محدود نمودن بکارگیری فعالیت سلاح‌های سازمانی.
 - ۲- تفنگ ژ۳ و تیربار ژ۳ غالباً در حین عملیات دچار گیر می‌شوند.
 - ۳- کمبود خدمه باسواد و متخصص و آموزش دیده.
 - ۴- به علت کمبود قطعه، اکثر سلاح‌ها بلااستفاده است.
 - ۵- کمبود مهمات خمپاره‌ها.
 - ۶- ترس از عکس‌العمل شدید دشمن (پنجاه گلوله جواب یک گلوله).
 - ۷- ضعف فرماندهان دسته و گروهان و گردان در استفاده بموقع و صحیح از سلاح سازمانی که مؤید عدم آموزش و عدم مدیریت و فرماندهی آنها است.
- سؤال ششم:** در یگان‌ها خوب و بد تمیز داده نمی‌شوند. بنابراین، به تدریج خوب‌ها ضعیف شده و میدان به دست بی‌تفاوت‌ها می‌افتد؟
- پاسخ‌ها:
- ۱- عدم شناخت رده‌های فرماندهی مسئول از افراد مربوطه.
 - ۲- عدم برخورد قاطع با کارکنان خاطی (فراریان، معتادان و متمردان).
 - ۳- قرار گرفتن افراد بی‌تفاوت در رأس امور که در روحیه و روند خدمتی زیردستان اثر نامطلوب دارد.
 - ۴- عدم رسیدگی به گزارش‌های افراد.

گردهمایی و نظرخواهی از فرماندهان تمام دوره‌ها ۱۵۷/

- ۵- بعضی فرماندهان برای رهایی از شر افراد متمرّد آنها را به عقب می‌فرستند، که در نتیجه اثر نامطلوب روی بقیه افراد دارد.
- ۶- طولانی‌شدن جنگ موجب بی‌تفاوتی شده است.
- ۷- عدم قاطعیت دادگاه‌ها در تنبیه افراد خاطی.
- ۸- نبودن معیارهای سنجش واقعی.
- ۹- وجود تظاهر و ریاکاری.
- ۱۰- کمبود اختیارات در رده‌های فرماندهی.
- ۱۱- رعایت آئین دوست‌یابی.
- ۱۲- وجود تبعیض در تمام سطوح.
- ۱۳- عدم سپردن کار به کاردان.

به طوری که گفتم، نتیجه گردهمایی در جلسه ۱۳۶۴/۸/۳ با حضور معاونت‌های نیروی زمینی و سایر مسئولان به اطلاع فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی رسید.

در شروع صحبت‌م گفتم: «به عنوان یک سرباز جمهوری اسلامی ایران، در مقابل پروردگار و مردم شهید داده ایران اسلامی تلاش خواهیم کرد در حدی مقدور حقایق را به صورت عریان و روشن به استحضار فرماندهی و مسئولان برسانم.»

۱- حقایق:

الف- توان رزم نزاچا به طور مستمر رو به کاهش است، این نارسایی عمده به مرور زمان از پیروزی انقلاب تاکنون به وجود آمده است، بدون اینکه چاره‌ای برای آن اندیشه شود.

ب- رزمندگان ارتشی (بویژه نزاچا) ضمن ایثار و فداکاری و تحمل شدائد و مشکلات، مظلوم واقع شده‌اند.

پ- فداکاری‌ها و عملکرد منطقی رزمندگان ارتشی به ملت شهید داده و مقام معظم رهبر انقلاب به حق عرضه نشده است.

۲- مشکلات عمده و تأثیرگذار بر توان رزمی:

الف- استعداد: استعداد نیروی انسانی نزاجا (افسر، درجه‌دار، سرباز) به علل مختلف و مشخص کاهش یافته و بخصوص در کادرهای فرماندهی رده پایین به طور محسوس به صورت یک عامل بازدارنده مهم درآمده است.

ب- انتصابات: انتصابات بدون در نظر گرفتن شایستگی‌ها، تجربیات، توانایی‌ها، تخصص‌ها صورت می‌گیرد و این امر، بخصوص در مشاغل کلیدی محسوس بوده و اثرات منفی بارزی در وضعیت نیروی انسانی نزاجا بجا گذاشته است. انتصابات بر مبنای روابط انجام می‌گیرد.

پ- امتیازات: به طور کلی، ارزش‌ها از یکدیگر تمیز داده نمی‌شوند. اعطای درجات موقت بر مبنای شایستگی نیست و موجب بی‌تفاوتی و انزوای کارکنان گردیده است.

ت- تشویق و تنبیه: تمیز بد از خوب و در نتیجه مدیریت صحیحی اجرا نمی‌شود. دادگاه‌ها و دادسراها نتوانسته‌اند در این رابطه نقش اساسی خود را ایفا کنند.

ث- انضباط: در سطح بسیار پایین است. انضباط معنوی هم به علل کاهش روحیه و عدم انگیزه و انضباط ظاهری هم به علت ضعف فرماندهی‌ها متزلزل است.

ج- روحیه: به دلایل عدیده در سطح پایینی قرار دارد. اهم آنها به شرح زیر است:

- (۱) کلیه مواردی که توضیح دادم.
- (۲) دخالت عناصر و سازمان‌های غیر مسئول در مسئولیت‌های فرماندهی.
- (۳) طولانی شدن جنگ و عدم تعویض‌ها و جایگزینی‌های بموقع، ضروری و منطقی.
- (۴) عدم اعتماد رزمندگان به سلسله مراتب فرماندهی در طرح‌ریزی‌ها، هدایت و کنترل عملیات.
- (۵) وجود سایر عوامل مانند هزینه‌های زندگی، معیشت، نگرانی از آینده، بهانه‌دادن به ارزش‌ها و...

چ- برای جلوگیری از اطاله کلام، بقیه مطالب را به صورت کلی و خلاصه می‌گویم. در مورد امور لجستیکی، آموزش‌ها، عدم جایگزینی تجهیزات از دست

رفته و یا فرسوده، ضعف فرماندهان و کادرهای آموزشی و مدیریت مراکز آموزش در امر آموزش متناسب با نیازهای جبهه‌ها، عدم وجود ضابطه برای انتخاب کارکنان برای طی دوره‌های عالی و ستادی، عدم تشکیل یگان‌های جدید، تضعیف واحدهای سازمانی به علت برداشت کارکنان پایور از آنها برای سازماندهی واحدهای جدید غیرسازمانی، مثل گردان‌های قدس، جندالله، شهادت، تکاور و... عدم توجه به امور حفاظت اطلاعات و حفاظت عملیات، ضعف آموزش و توان واحدها در جمع‌آوری و گزارش صحیح اطلاعات از جبهه‌های مقابل.

ح- در مورد عملیات بیشتر توضیح می‌دهم؛ یعنی اجرای عملیات که تمامی تلاش‌ها برای موفقیت‌آمیز بودن آن انجام می‌شود:

(۱) عدم رعایت اصل وحدت فرماندهی در هدایت یگان‌ها.

(۲) عدم کاربرد یگان‌ها برابر موازین تاکتیکی.

(۳) عدم توانایی فرماندهان در هدایت و کنترل یگان‌ها.

(۴) عدم توجه به مقدرات و محدودیت‌ها و حقایق در تهیه برآوردهای عملیاتی.

(۵) پیروی کورکورانه از سپاه پاسداران در تعیین هدف، مأموریت و تهیه طرح و اجرا.

(۶) عدم توجه به توان رزمی یگان‌ها در واگذاری مأموریت‌ها.

(۷) واگذاری مسئولیت سرتاسر خطوط تماس و پدافند به یگان‌های نزاجا که در نتیجه موجب تضعیف روحیه آفندی شده است.

(۸) خارج شدن نیروهای سپاه پاسداران پس از هر عملیات، از مناطق عملیاتی بدون واگذاری بعضی از امکانات و نیازمندی‌های لازم.

(۹) عدم توانایی نیروی هوایی در پشتیبانی نزدیک از نیروی زمینی (به علت تحریم و نداشتن قطعات).

پس از ارائه این گزارش و سایر بحث‌ها، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاجا) تأکید کردند: این نارسایی‌ها را می‌دانیم، ولی از جبهه‌ها هم نمی‌توانیم منفک شویم. ما تا آخر انرژی‌هایمان را به کار برده‌ایم و خواهیم گرفت. تک‌های محدود باید اجرا شود. برای رفع نارسایی‌ها لحظه‌ای نباید غفلت کنیم. ما برای اجرای عملیات گسترده و عمده نمی‌توانیم

تعهدی قبول کنیم. چون همه امکانات جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته نشده است. در حالی که دشمن متمرکز است، ما متفرق هستیم. ما معتقد هستیم که مسئولیت جبهه‌ها باید به یک ارگان داده شود و این ارگان مسئول ارتش است و بس. نظر مسئولان این است که نزاجا و سپاه هریک به طور جداگانه فعالیت کنند و به فکر ادغام نباشند. در نظر است که برای این نیروها یک فرماندهی و یک ستاد تشکیل شود که وظایف آنها عبارتند از:

- تصویب طرح‌های عملیاتی دو نیرو؛
 - هماهنگی و تقویت هریک از دو نیرو با امکانات دیگری و یا دولت؛
 - نظارت و فرماندهی.
- در اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است که:
- فرمانده آن چه شخصی باشد؟
 - آیا این شخص نظامی و باتجربه نظامی باشد؟
 - آیا می‌شود فرماندهی شورایی و یا رأی‌گیری باشد؟
 - آیا مسئول اداره جبهه‌ها (فرمانده) می‌تواند هم شغل حساس دیگری داشته باشد و هم فرمانده باشد و هم در جبهه‌ها حضور داشته باشد؟
- اما ستاد فوق: ستاد در مجموع باید از اشخاصی انتخاب شود که از افراد ستادی ارگان‌های عمل‌کننده دارای دانش و تجربه و قدرت تجزیه و تحلیل و یا توان تهیه برآوردهای منطقی (اطلاعاتی، عملیاتی، لجستیکی، نیروی انسانی) برتر و بهتر باشند.
- ما از سپاه بجز نیروی انسانی چیز دیگری نمی‌خواهیم؛ ولی برعکس، سپاه پاسداران برای اجرای هر عملیات خودش نیازمند بالگرد، توپخانه، نیروی هوایی، مهندس و سایر امکانات لجستیکی از ارتش است.

مسئله مهم این است که این وضع موجود است. برای ادامه فعالیت‌های مستقل نزاجا و یا با سپاه پاسداران به چه طریق می‌توانیم هماهنگ و فعال باشیم؛ ولذا از شما می‌خواهم که با تشکیل کمیته تجزیه و تحلیل تا روز یکشنبه ۱۳۶۴/۸/۵ نتیجه را به من بگویید.

به عنوان یک تکلیف شرعی، بررسی‌های انجام شده خود را به مسئولان گزارش می‌دهم و حتی اگر بدانیم بر خلاف ایده و تصمیم آنها باشد، باز گفته‌ها باید گفته

گردهمایی و نظرخواهی از فرماندهان تمام دوره‌ها ۱۶۱/

شود. ما تضمین می‌کنیم که اگر برابر پیشنهادات ما عمل کنند جنگ را با پیروزی تمام می‌کنیم.»

همان طوری که گفتیم: «یکی از مسائل مطرح در سمینار و نیز در سایر شورهای ستادی، مسئله طولانی شدن جنگ، عدم تعویض رزمندگان و یا جایگزینی‌ها بود.» در همین رابطه، فرماندهی نزاچا صیادشیرازی پس از تبادل نظر و برنامه‌ریزی‌های معاونت نیروی انسانی، در جلسه‌ای دیگر که در مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۳ در سالن آمفی‌تئاتر ستاد نیروی زمینی با حضور عناصر ستاد نزاچا برگزار شد، تأکید بر اجرای دستورات داشت. به رزمندگان منتقل و جابه‌جا شده فقط پانزده روز برای تحویل و تحول‌ها و تصفیه حساب‌ها و معرفی در محل جدید فرصت داده شد و مقرر شد که تمام افسران و درجه‌داران منتقل و جابه‌جا شده تا مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ خود را به واحدهای جدید معرفی کنند.

در مورد سایر نارسایی‌ها و پیشنهادات هم تصمیماتی اتخاذ شده بود و قرار شد که از روز شنبه مورخ ۱۳۶۴/۱۰/۱۷، معاونت‌ها و کارکنان حساس آنها به مدت چهار روز به جنوب و غرب بروند و با بازدیدهای محلی برنامه‌ریزی نمایند.

در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۱۰ در جنوب جلسه‌ای با حضور فرماندهان لشکرها از اثرات این نقل و انتقالات صحبت و ارزیابی شد که خلاصه‌ای از آن را ذکر می‌کنم:

۱- از تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه هجده نفر و از تیپ ۳ لشکر ۲۱ حمزه دوازده نفر افسر که همه فرمانده گردان و گروهان هستند منتقل شده‌اند. رکن دوم تیپ ۱ را یک نفر گروهبان وظیفه و رکن سوم تیپ ۳ را یک نفر ستوان وظیفه اداره می‌کنند. ارکان دوم و چهارم فاقد مسئول هستند.

۲- جناب سرهنگ عطاءالله صالحی فرمانده لشکر ۷۷ پیاده بیان داشت تقریباً تمام فرماندهان گردان‌های لشکر یا منتقل شده‌اند و یا به دوره عالی اعزام می‌شوند.

در اینجا فرماندهی نزاچا علی صیادشیرازی دستور داد که بررسی شود؛ دوره‌های عالی به علت در پیش بودن عملیات تا مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۵ به تعویق افتد. دافوس هم فعلاً تشکیل نشود.

۳- فرماندهی لشکر ۸۱ زرهی گفت: «از نُه فرمانده گردان لشکر، هفت فرمانده گردان تعویض و منتقل شده‌اند.

۴- فرمانده لشکر ۲۱ حمزه عنوان کرد که از مجموع چهار تیپ لشکر جمعاً ۱۰۲ نفر افسر و ۵۰۰ درجه‌دار منتقل و تعویض شده‌اند. همچنین، از نُه فرمانده گردان لشکر، هشت فرمانده گردان تعویض شده‌اند. جایگزین‌هایی که به لشکر آمده‌اند، چه افسر و چه درجه‌دار،

هیچ کدام سابقه خدمت در مناطق جنگی را ندارند و از این نظر لطمه زیادی به کیفیت واحدها وارد شده است.

سمینارسازی مُد شده بود. فراموش کردم بگویم از مورخ ۱۳۶۴/۹/۲۳ تا ۱۳۶۴/۱۰/۱ سمیناری در دافوس با حضور فرماندهان تشکیل شد. هدف از آن بررسی نارسایی‌ها و ارائه و شناخت ارتش و مشکلات آن به مسئولان بود. روز افتتاح سمینار آقای رئیس‌جمهور دعوت شدند. خلاصه‌ای از وضعیت نیروی انسانی، لجستیکی، اعتبارات و عملیاتی نزاجا توسط معاونت‌های ذیربط گفته شد. در خاتمه ریاست جمهوری فرمودند: «اینجا جای این حرف‌ها نیست. همه هستند. بهتر است در جلسه خصوصی‌تری عنوان کنید.»

روز بعد آقای موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه دعوت شدند. ایشان هم فرمودند: «معلم تقصیر را به گردن شاگرد می‌اندازد و شاگرد به گردن معلم. بروید جنگ کنید.» روز بعد آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی و فرماندهی جنگ دعوت شدند و مطالب در یک جلسه خصوصی حضورشان ارائه شد. رو بعد آقای میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) دعوت شدند. روز آخر هم حضور آیت‌الله منتظری، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله مشکینی رسیدیم.

مشهد به زیارت رفتیم. روز دوشنبه ۱۳۶۴/۱۰/۲ همه به حضور حضرت امام خمینی (ره) رسیدیم. امام در مورد ارتش گفتند: «همه ما و همه ملت، شما را تأیید می‌کنیم. خلاصه ایشان سنگ تمام گذاشتند که در روحیه فرماندهان بسیار مؤثر بود.

در این سمینار، هشت سؤال با فرماندهان مطرح شد. همه مشابه همان سؤالات سمینار قبلی. منتها پاسخ توسط فرماندهان داده و ارائه می‌شد.

مشکلات و نارسایی‌ها اظهر من الشمس بود. نیاز به برگزاری سمینار نبود؛ ولی حُب، جناب صیادشیرازی لحظه‌ای غافل نبود، آرام نداشت و کوتاهی نمی‌کرد. به هر دری می‌زد. هر چه در توان او و همکارانش بود در حد مقدور انجام می‌شد، ولی مشکلات که شاید اصلی‌ترین آن انگیزه و روحیه در فرماندهان و رده‌های پایین و رزمنده‌ها بود، چیزی نبود که بتوان در سربازخانه و یا در جبهه‌ها با تزریق آمپول روحیه به وجود آورد.

این سرباز، درجه‌دار و افسر جوان که در محیط خانواده و جامعه تربیت شده و حالا به سربازی آمده است، چطور می‌شود در مدت کم، انگیزه در او ایجاد کرد؟ نمی‌دانم! طولانی شدن جنگ مشکل تنها ارتش نبود، تمام جامعه و ملت ایران را شامل می‌شد. منتها اثرات

مخرب آن بر خانواده‌های کارکنان نظامی همانند افسران و درجه‌داران روزه‌روز بر روحیه کارکنان پایور اثر منفی بجا می‌گذاشت. بدیهی است که این وضع به سرباز جوان هم منتقل می‌شود و اثر می‌گذارد و نهایتاً در یک تسلسل ۴-۵ ساله، روحیه که عامل اصلی در جنگ است رو به ضعف رفته و می‌رود. این وضع را به هیچ عنوان نمی‌توان با حضور اندک‌زمان یک بسیجی داوطلب در جبهه مقایسه کرد.

هفته قبل در جلسه‌ای شرکت کردم. صورت مسئله‌ای که در دستور کار جلسه قرار داشت این بود: «تدوین تجربیات دفاع مقدس در مؤلفه‌های قدرت ملی.» نوبت به من رسید که صحبت کنم. گفتم: «تا آنجا که می‌دانم، تجربیات دفاع مقدس، حتی در حوزه نظامی با این همه کتاب و با این همه مراکز پژوهشی در مراکز آموزشی ارتش و سپاه پاسداران که نوشته شده و گفته شده، نوشته نشده و یا همه‌اش یا خاطره‌نویسی است و یا در محور چهار عملیات ناموفق سال اول جنگ ارتش و یا چهار عملیات موفق سال دوم جنگ صحبت شده و دیگر هیچ، بدون هیچ ارزیابی و تحلیل علمی از عملکرد آن سال‌ها، چه برسد به تدوین تجربه‌های سیاسی و یا اقتصادی و یا اجتماعی مؤلفه قدرت ملی. از نظر عملیاتی، تعویض فرماندهان باتجربه در حالی که عملیات والفجر ۸ را در پیش رو داشتیم، کار صحیحی نبود. ما این موضوع را قبل از ابلاغ و تصمیم به جناب سرهنگ ریاحی معاونت نیروی انسانی نذاجا و فرماندهی نیروی زمینی (جناب سرهنگ علی صیادشیرازی) یادآوری کردیم.»

یکی دیگر از سؤالاتی که در سمینار مطرح شد و اشاره کردم این بود که طرح و مانور یگان‌ها روی کاغذ خوب تهیه می‌شود، ولی قابل اجرا برای یگان‌های عمل‌کننده نیست.

عملیات والفجر ۸

بعد از اینکه لشکر ۸۱ زرهی از غرب به جنوب تغییر مکان داده شد تا برای عملیات (الفجر ۸) آماده شود و شرکت کند، در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۱۵ با جناب سرهنگ علی صیادشیرازی در ستاد لشکر که در منطقه جفیر مستقر بود، حضور پیدا کردیم و توجیه شدیم. این لشکر از طلائی تا جنوب کوشک منطقه عمل آفندی داشت و در جلو خود مانع عمده آبگرفتگی و کانال عظیم آب را می‌دید که از سویب تا کوشک و تا شمال حسینیه، مملو از آب بود. مسئولیت منطقه زاویه کوشک به تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی واگذار شده بود.

گردان ۱۹۵ مکانیزه تیپ ۳ در زاویه کوشک مستقر بود (روی نقشه کشیده شد بود)، در حالی که منطقه تمام آب گرفته بود. یعنی نقشه وضعیت بدون توجه به واقعیت زمین تهیه شده بود. هدف لشکر هم خط فرضی استقامت تعیین شده بود، که اصلاً روی زمین وجود خارجی نداشت.

در حضور فرماندهی نزا جا جناب سرهنگ صیادشیرازی وضعیت را به فرمانده تیپ و لشکر ۸۱ زرهی، در جلو نقشه وضعیت لشکر مطرح کردم. عملاً عکس‌العملی ندیدم. یعنی لشکر ۸۱ زرهی مأموریتش را جدی نگرفته است. یعنی طرح‌ریزی هم صحیح انجام نشده است. یعنی واگذاری مأموریت متناسب با توان و ساختار واحد نیست و یا در همین منطقه، عقبه‌های لشکر ۸۱ زرهی و لشکر ۹۲ زرهی و لشکرهای ۲۱ و ۷۷ پیاده با حجم بسیار بالای ادوات و تجهیزات و نیروهای آنها، به علاوه عقبه و بُنه در حدود بیست گردان توپخانه ارتش که برای عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفته بود تا عملیات کنند، همه و همه در منطقه‌ای در حدود ۲۱۰۰ کیلومتر مربع، یعنی از غرب اهواز تا جفیر و تا شلمچه و شمال خرمشهر بین رودخانه کارون و خط مرزی مستقر بودند که به خوبی توسط ماهواره‌های آمریکا و هواپیماهای عراق و حتی برج دیدبانی واقع در کارخانه پتروشیمی بصره قابل رؤیت بود. یعنی غافلگیری نیست.

گسترش یگان‌ها هم جزئی از طرح‌ریزی‌های عملیاتی است، ولی همین طرح‌ریزی غلط و همین نمایش نیرو در منطقه شرق بصره، به عنوان یک طرح فریب، موجب موفقیت برادران پاسدار در فاو گردید. به طوری که سه روز بعد از شروع عملیات والفجر ۸، رادیو بی‌بی‌سی مصاحبه‌ای با ماهر عبدالرشید فرماندهی سپاه ۷ عراق پخش کرد، که در آن ایشان می‌گفت: «عملیات ایرانی‌ها در فاو فریب است. تلاش اصلی آنها در شرق بصره و هدف هم بصره است.»

از نظر قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) و آقای هاشمی رفسنجانی، کارهای آماده‌شدن برای عملیات بعدی که والفجر ۸ نام گرفت و از نظر سپاه پاسداران که به قول برادر محسن رضایی از یک سال قبل در این منطقه مشغول بوده‌اند، روند پیشرفت و امیدواری به موفقیت زیاد بود؛ ولی از نظر نیروی زمینی، هم شخص صیادشیرازی و هم ستاد همکار او و هم فرماندهان عمل‌کننده، با توجه به عدم غافلگیری و آبرفتگی و موانع متعدد در منطقه شلمچه تا کوشک و طلائی، هرگونه موفقیتی غیرممکن بود.

کما اینکه در سال‌های بعد هم همین‌طور نشان داده شد. منتها ما نگاهمان به جنگ نگاه درون‌سازمانی و رقابتی نبود. نگاه ما از دید نظام جمهوری اسلامی و از دید میهن اسلامی به جنگ بود. باید حَقّمان را می‌گرفتیم. از این منظر، به ایفای نقش خود یعنی غافلگیر کردن دشمن از منطقه فاو و توجه او به منطقه شرق دجله اعتقاد داشتیم. ما موفقیت در فاو را موفقیت میهن اسلامی، موفقیت جمهوری اسلامی و خودمان می‌دانستیم.

روز چهارشنبه ۱۳۶۴/۱۱/۲ شور ستادی قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) در محل دفتر آقای هاشمی رفسنجانی در ساختمان مجلس شورای اسلامی و با حضور آقای هاشمی، آقای حسن روحانی، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی، برادر محسن رضایی، جناب سرهنگ جلالی (وزیر دفاع)، فرماندهان نیروهای ارتش، دکتر خرازی، برادر فروزنده، برادر رشید و برادر عزیز جعفری، جناب سرهنگ سیروس لطفی، جناب سرهنگ علی اصغر جمالی، جناب سرهنگ مفید، جناب سرهنگ سروری، جناب سرهنگ موسوی قویدل، جناب سرهنگ بهروز سلیمانجاه و جناب سرهنگ ۲ عمید تشکیل گردید.

در ابتدا در مورد تجهیزاتی که قرار بود از ارتش در اختیار سپاه پاسداران قرار گیرد، صحبت شد. معلوم شد تا این تاریخ ارتش تعهدات خودش را انجام داده است، ولی سپاه پاسداران در اعزام چهل گروهان بسیجی کوتاهی کرده و فقط توانسته ۱۰ گروهان معرفی کند و تحویل دهد. برادر محسن رضایی فرماندهی سپاه اظهار داشت که ما خودمان چهل گردان نیرو کم داریم. سپس وارد بحث طرح عملیات شدیم که چون مفصل است فقط اشاراتی به آن دارم. برادر محسن رضایی گفت: «برادران در حدود یک سال است که در این منطقه (فاو) کار می‌کنند. ما برای پشتیبانی که در اصل از منطقه بصره هم (هدف راهبردی ما) دور نباشد، منطقه ام‌الرصاص را در نظر گرفته‌ایم که هم روی عمل برادران ارتشی در منطقه شلمچه اثر خواهد گذاشت و هم در منطقه فاو.»

جناب سرهنگ بهروز سلیمانجاه هم ضمن تشریح طرح لشکر ۲۱ پیاده گفت: «ما مطمئن هستیم که ۹۰٪ موفق هستیم، اما اگر به کمتر از ۵۰٪ اطمینان برسیم، نباید عمل کنیم.» در همین جلسه، برادر محرابی مسئول اطلاعات سپاه پاسداران از اطلاعات بسیار گسترده و مشروح و جز به جزء از اوضاع ارون‌درود و سواحل (زمین، رویدنی‌ها، موانع متعدد مصنوعی)، بویژه در مورد جریان جزر و مد، سمت حرکت آب رودخانه (از آبادان به طرف فاو و یا از فاو به سمت آبادان)، حداکثر و حداقل ارتفاع آب (جزر و مد) و بخصوص فاصله زمانی رسیدن اثرات

جزر و مد (سطح، سرعت و سمت حرکت آب) در دو منطقه فاو و آبادان که تماماً بر اثر برداشت‌های عملی و میدانی در یک مدت زمان طولانی به دست آمده بود، صحبت کرد. برادر محسن رضایی در مورد شرایط زمان شروع عملیات (عبور از اروند) عنوان کرد: تاریکی مطلق در حدود سه تا چهار ساعت، حداکثر مدّ آب و سپس روشنایی ماه زمان‌بندی که کرده بود، عبارت بود: از اولین زمان حرکت تا اولین تیراندازی‌های دشمن حدود سه تا سه و نیم ساعت زمان برآورد شده بود. عبور از جولان و روییدنی‌های ساحل خودی حدود نیم تا یک ساعت، عبور از اروند یک تا یک‌ونیم ساعت، عبور از جولان و موانع دشمن یک تا یک‌ونیم ساعت. جمعاً بین سه تا چهار ساعت زمان لازم داریم، آن هم در تاریکی مطلق.

کسانی که تاریخ جنگ جهانی دوم را مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که مهم‌ترین عنصر اصلی اخبار و به عبارت دیگر، مهم‌ترین نیازمندی اطلاعاتی متفقین برای عبور از دریای مانس برای پیاده شدن در سواحل نرماندی فرانسه عیناً مشابه صحبت‌های آقای رضایی بوده است. آنها محاسبه کرده بودند که حدود سه ساعت نیاز دارند تا در تاریکی مطلق به سواحل فرانسه نزدیک شوند. سطح آب هم آن قدر بالا باشد که قایق‌های شناور حامل سربازان آمریکایی و انگلیسی بتوانند از روی موانع متعدد ساحلی که آلمان‌ها کار گذاشته بودند، عبور کنند و در ساحل پیاده شوند. عجیب اینکه رسیدن به چنین زمانی آن قدر برای متفقین مهم بود که قبول کرده بودند حدود سه ماه نیروهایشان در جنگل‌های یورگشای انگلستان مخفی و مستقر شوند و احتمالاً بر اثر بمباران آلمان‌ها هم متحمل تلفات و ضایعات بشوند تا آن لحظه مورد نیاز فرا برسد.

من بعد از این جلسه با توجه به سوابق کار اطلاعاتی خود، از طریق وابسته نظامی ارتش در لندن کتابی را که مخصوص دریانوردان است و در آن اوضاع جوی و جزر و مدّ آب کلیه دریاهایی جهان بر اساس موقعیت طول و عرض جغرافیایی به صورت جدول ارائه شده، تهیه و دریافت کردم. نیازمندی‌ها را توسط جناب سرگرد مرتضی نبوی که یکی از افسران اطلاعاتی و همکار من و مسلط به زبان انگلیسی بود، بلافاصله ترجمه و سپس برای محاسبه زمان، به صورت نمودار برای دو نقطه فاو و آبادان تهیه کردم؛ به طوری که مختصات جوی (آغاز روشنایی، طلوع آفتاب، پایان روشنی، غروب آفتاب، طلوع ماه و غروب ماه) برای دو نقطه فاو و آبادان و مشخصات جزر و مدّ آب برای هر روز بهمن‌ماه ۱۳۶۴ در یک صفحه به صورت نمودار تنظیم و تهیه شد. نکته جالب این بود که برداشت‌های میدانی برادران پاسدار در یک مدت

طولانی در این دو نقطه از اوضاع تغییر سطح آب و سمت حرکت و سرعت آب با آنچه من از منابع بین‌المللی تهیه کردم، کاملاً مطابقت داشت.

موقعی که این مختصات جوی و این مشخصات آب رودخانه در دو نقطه فاو و آبادان در یک دوره سی روزه در کنار هم گذاشته و مقایسه شود، به خوبی می‌شود ساعت و روز مورد نظر شروع عملیات را با توجه به تدبیر فرماندهان تعیین کرد. به عنوان مثال، مختصات مورد نظر مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۰ که روز حمله عملیات والفجر ۸ بود، به شرح زیر بود:

- آغاز روشنایی: صبح ساعت ۰۶:۰۸

- طلوع آفتاب: ساعت ۰۷:۰۳

- پایان روشنایی غروب: ساعت ۱۸:۵۰

- غروب آفتاب: ساعت ۱۷:۵۶

- طلوع ماه در فاو: ساعت ۰۷:۳۴ و طلوع ماه در آبادان: ساعت ۰۷:۳۵

- غروب ماه در فاو: ساعت ۱۸:۳۴ و غروب ماه در آبادان: ساعت ۱۸:۳۱

سطح آب اروندرود در ۲۴ ساعت، دو مرحله تابع مد و دو دفعه تابع شرایط جزر می‌شود. در روز ۱۳۶۴/۱۱/۲۰، بیشترین مد در مقابل فاو در ساعت یک بامداد به ارتفاع سه متر بود که به مرور از ارتفاع آب کاسته (شرایط جزر) و پس از ساعت ۰۷:۳۸ به حداقل مد می‌رسد. سپس مجدداً جزر شروع و پس از ساعت ۰۶:۰۷ به حداکثر مد به ارتفاع ۲۸۰ سانتی‌متر می‌رسد. سپس سیر نزولی به طرف مد، به مدت شش ساعت و پانزده دقیقه که ارتفاع آب به یک متر و ۲۵ سانتی‌متر می‌رسد و دوباره مد شروع می‌شود به مدت چهار ساعت و ۵۱ دقیقه. موقعی که حداکثر مد آب در مقابل فاو به سه متر می‌رسد، پس از یک ساعت و بیست دقیقه در مقابل آبادان به ارتفاع دو متر می‌رسد. یا موقعی که مد اول در ساعت ۰۷:۰۰ صبح در مقابل فاو می‌رسد، در حدود دو ساعت و ۴۵ دقیقه بعد، یعنی ساعت ۰۹:۴۵، در مقابل آبادان دیده می‌شود.

بنابراین، ملاحظه می‌فرمایید که زمان بین جزر و مد در یک نقطه، سمت حرکت آب را هم نشان می‌دهد و برادران پاسدار برای تعیین زمان حرکت از ساحل شرقی اروندرود تا ساحل غربی آن در نقاط بین فاو و خسروآباد آبادان با توجه به این تغییر و سایر محاسبات، عملیات را شروع کردند.

روزهای هفدهم و بیستم بهمن‌ماه ۱۳۶۴ بارندگی شدیدی در منطقه‌ی جنوب داشتیم و اینکه این بارندگی دو اثر کاملاً متفاوت روی نیروهای نظامی و بسیجی گذاشت. با این توضیح

که بارندگی‌ها روی یگان‌های زرهی و موتوریزه نزاجا، به علت گل‌آلود شدن زمین و محدود شدن حرکات خودروبی، اثرات منفی و برعکس روی یگان‌های سپاه پاسداران اثر مثبت داشت که حداقل آن تقویت عامل غافلگیری بود.

عملیات والفجر ۸ که در ساعت ۲۲:۰۰، مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۰ شروع شد، از نظر نیروی زمینی در مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۳ تمام شد، در حالی که هوانیروز و نیروی هوایی و بخش عمده‌ای از یگان‌های توپخانه همچنان در پشتیبانی از عملیات فاو فعال بودند.

بعد از عملیات والفجر ۸

ساعت‌های آخر شب مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۳ فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص) مراجعت کرد و تدبیر جدیدی را که با آقای هاشمی رفسنجانی هماهنگ کرده بود، بیان داشت. ایشان گفت: «لشکر ۲۱ پیاده در جنوب می‌ماند. لشکر ۷۷ آزاد و لشکر ۸۱ زرهی و تیپ ۵۵ از هم‌اکنون دو ماه وقت دارند تا نفت‌شهر را در منطقه میانی آزاد کنند. لشکر عملیاتی ۳۰ پیاده در کنترل سپاه برای غرب اروندرود قرار دارد، ضمن اینکه دو گردان دیگر توپخانه و یک پارک پل PMP هم به سپاه پاسداران داده شد.»

هنوز ۲۴ ساعت نگذشته بود که جناب سرهنگ علی اصغر جمالی جانشین فرماندهی نزاجا از قول فرماندهی نزاجا گفت: «ما در جنوب می‌مانیم. مقدمات نزاجا و نه‌اجا هنوز در جنوب است. بنابراین، اگر به غرب برویم، از این پشتیبانی‌ها و مقدمات نمی‌توانیم استفاده کنیم. ضمن اینکه محل مناسبی هم برای عمل نیست و اگر در آنجا عمل کنیم و ناموفق باشیم ضربه شدیدی برای نزاجا خواهد بود، برای تجربه‌اندوزی و برای رفع معایب و کاستی‌ها از عملیات گذشته فرماندهی نزاجا دستور دادند تا در رده تیپ و لشکر و قرارگاه جنوب باز یک سمینار تشکیل شود و قرار شد سؤال‌ها به آنها داده شود تا بررسی کنند و پاسخ بدهند.»

در ساعت ۰۹:۳۰ مورخ ۱۳۶۴/۱۱/۳۰، افسران ستاد قرارگاه جنوب با حضور فرماندهان لشکرهای ۲۱ پیاده، ۹۲ زرهی، ۸۱ زرهی، ۷۷ پیاده و تیپ ۵۵ هوابرد مشکلات، که مطلب تازه‌ای هم بر دو سمینار قبلی نداشت، بازگو شد.

اشکال اینجا است که همه به مشکلات که معلول است اشاره دارند نه به علت و عجیب‌تر اینکه تا به حال هم بعد از سال‌ها جنگ، به ندرت به علت‌ها پرداخته شده است. نتیجه این می‌شود که اگر صدها سمینار و همایش هم بگذارند باز تکرار و تکرار و تکرار.

من در این صحبت‌هایم از ذکر گفته‌های فرد فرد فرماندهان خودداری کرده و از روی یادداشت‌هایم به جمع‌بندی آنها می‌پردازم:

۱- کاهش استعداد نیروی انسانی که در لشکر ۲۱ پیاده به طور میانگین ۵۱٪ افسر و ۵۳٪ درجه‌دار و ۷۶٪ سرباز بود.

۲- یکی از فرماندهان در مورد واگذاری بسیج به یگان‌ها برای جبران کمبود سربازان، نیروهای بسیج را به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول آنهایی که برای دریافت کارت بسیج آمده‌اند. دسته دوم علاقمند و پرتلاش و با انگیزه، ولی فاقد آموزش بودند. سومین دسته به علت شرایط سنی بالا فقط در بُنه‌ها و عقبه کاربرد دارند. ضمن اینکه عنصر بسیجی که به ارتش واگذار می‌شود، بعضاً انتخاب و گزینش می‌شوند.

۳- تلفات رزمی واحدها متناسب با درجه، استعداد و وظیفه نیست. در واحدی که هفت افسر شهید و هفده نفر افسر مجروح شده‌اند، تنها دو درجه‌دار شهید و ۲۵ نفر مجروح و سرباز هم ۴۶ نفر شهید و ۳۵۳ نفر مجروح شده‌اند و ۱۷۲ نفر هم مفقودالاثرا هستند. به عبارتی، نسبت شهدای افسر ۳۵٪ و درجه‌دار ۷٪ و سرباز و درجه‌دار وظیفه ۱۱٪ بوده است. در عملیات قادر، تیپ ۵۵ هوارد شش نفر افسر شهید داشت، در حالی که درجه‌دار شهید نداشت.

۴- نحوه اجرای دستورات رده‌های پایین خوب نیست. ضعف انضباط و عدم کنترل افراد به علت کمبود کادرهای فرماندهی و کنترل موجب می‌شود که دستورات عملیاتی به خوبی اجرا نشود. در شب تاریک عملیات و زیر آتش توپخانه دشمن دستورات چگونه باید اجرا شود. موقعی که عوامل انضباط، آموزش، کنترل و انگیزه نیست، دستورات هم اجرا نمی‌شود.

۵- تشویق و تنبیه هم که به کلی فراموش شده است و به طور قطع و یقین روی کارکنان اثر می‌گذارد. مگر می‌شود در یک واحد همه خوب باشند و بد نباشد.

۶- عدم تخلیه بموقع مجروحان و یا شهدا اثرات منفی زیادی روی روحیه رزمندگان عمل‌کننده دارد.

۷- معیارهای سنجش برای رزمندگان منطقی نیست. حتی انتخاب آنان برای مسافرت‌های زیارتی هم بدون ضابطه است.

۸- در کارکنان پایور، به علت طولانی شدن جنگ و مشکلات خانواده‌ها به طور کلی و نابسامانی‌های واحدها در ارزشیابی، در بین سربازان وظیفه هم به طور اعم، انگیزه

جنگیدن خیلی کم شده است. در گردان‌ها تعداد روحانی کم است. فرمانده که مسئول اعتقادات کم مذهبی سربازانش نیست. اگر در خانواده اعتقادات مذهبی ندیده در پادگان هم نمی‌تواند ببیند.

یکی از عوامل اعتماد به نفس هر رزمنده آموزش‌های او است. به همین دلیل، سربازانی که آموزش‌های تکاوری طی می‌کنند، با اعتماد به نفس بیشتری می‌جنگند. افسر جوان به محض اینکه از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شده و به واحد آمده است، به عنوان فرمانده گروهان معرفی می‌شود. در صورتی که قبول و موفقیت در این مسئولیت نیاز به تجربه‌ها و سنوات خدمت بیشتری دارد. این افسر با جان و دل قبول مسئولیت می‌کند، ولی توان مدیریت واحدش را ندارد.

۹- نقل و انتقالات اخیر کادرهای فرماندهی و جایگزینی آنها با افسران بی‌تجربه، آن هم در شروع عملیات والفجر ۸ اثرات منفی بر مدیریت و هدایت و کنترل واحدها داشته است. فرمانده تیپ ۵۵ هوآبرد اظهار داشت: از تعداد ۳۰۰ نفر داوطلب استخدام درجه‌داری فقط ۳۰ نفر گزینش و پذیرش شده‌اند.

۱۰- فرماندهان در پاسخ "چرا به هدف نرسیدیم"، عوامل متعددی را بیان داشتند. هر طرح حداقل باید بر اساس چهار فاکتور تهیه شود. اول: مأموریت واحدها. دوم: ساختار و استعداد و توانایی رزمی نیروهای خودی. سوم: توانایی‌های دشمن. چهارم: وضعیت زمین.

در نتیجه می‌بینیم در طرح‌ریزی ما اولین فاکتور یعنی هدف درست انتخاب نشده است. هدف ما «خط استقامت» تعیین شده بود که در روی زمین نامشخص بود و قابل نگهداری نبود. دشمن به منطقه شمال و شرق بصره بسیار حساس است و با تمام توان نسبت به مجهز کردن زمین با انواع موانع و حداکثر توان رزمی در این منطقه که ما هم کلیه قرائن و شواهد حمله را نشان دادیم، کوشیده است. زمین منطقه یکپارچه گل و لای است. تجهیزات مناسب برای رفع موانع و یا عبور از موانع نداشتیم. فرمانده لشکر ۸۱ زرهی معتقد بود که تأمین خط استقامت در توان لشکر نبوده، حتی آتش پشتیبانی لازم هم در اختیار نداشته است و ما مدام به دنبال امداد غیبی بودیم.

اینها عواملی است که اعتماد به فرماندهی در سلسله مراتب از دست می‌رود و نهایتاً نزاچا در این عملیات، بدون بررسی و زمان لازم و پیش‌بینی‌های ضروری (بررسی‌های ستادی و

برآوردها، تجهیزات، آموزش‌ها) و صرفاً در یک چشم و هم‌چشمی کورکورانه با سپاه پاسداران وارد عمل شد.

اوضاع حاکم بر جبهه‌ها در ارتش و سپاه پاسداران هر روز رو به عقب بود. اوضاع حاکم بر مسئولان و فرماندهی کل جنگ هم کمتر از مشکلات ما سربازان و پاسداران و بسیجیان نبود. شما از ورای صحبت‌های آقای هاشمی رفسنجانی به خوبی بلاتکلیفی را مشاهده می‌کنید، اما در آن طرف خاکریزها، یعنی در عراق، با وجود اثرات روحی بد، طولانی شدن جنگ بر سربازان عراقی، عامل انضباط و کنترل شدید، مانع از هم‌پاشیدگی خطوط جبهه آنها شد. آنها موقعی که تصمیم به تجاوز به ایران اسلامی گرفتند، پیش‌بینی تلفات و ضایعات و حتی طولانی شدن جنگ را کرده بودند؛ البته شرایط حاکم بر جبهه‌ها در دو طرف خاکریزها تجربیات گرانبهایی به آنها داد. به عنوان مثال، فهمیدند که وارد جنگ شهری، آن هم با واحد زرهی نباید شد. فهمیدند که واگذاری منطقه عملیات بیش از استاندارد و توان کار اشتباهی است. از اینرو دیدیم که قبل از عملیات فتح‌المبین، قرارگاه سپاه ۴ عراق را در غرب دزفول ایجاد کردند که لشکرها و واحدهای این منطقه را بهتر مدیریت کنند.

در سال‌های بعد هم با تشکیل لشکرهای جدید، با دریافت تجهیزات جدید، به توان رزمی خودش اضافه کرد. عراقی‌ها در سال ۱۳۶۰ دو لشکر ۱۴ و ۱۵ پیاده را سازماندهی کردند. در سال ۱۳۶۱ پنج لشکر دیگر تشکیل دادند. در سال ۱۳۶۲ سه لشکر رزمی و در سال ۱۳۶۳ هم سه لشکر آماده دیگر و در سال ۱۳۶۴ سه قرارگاه سپاه، یعنی سپاه ۵ و سپاه ۶ و سپاه ۷ و ده لشکر پیاده دیگر را سازماندهی کردند. سازماندهی این همه لشکر در طول پنج سال بسیار مشکل است. باید بدانیم که با جمع‌وجور کردن تعدادی افراد عادی، گردان و تیپ لشکر تشکیل نمی‌شود. سازماندهی یک لشکر از نظر گردان‌های مانوری رزمی و پشتیبانی رزمی از بدو تشکیل، تا طی کردن آموزش‌ها و عملیاتی شدن، تشکیل واحدهای پشتیبانی و پشتیبانی خدمات رزمی هم نیاز به زمان و هم به تجهیزات و هم ستادهای طراحی و کنترلی دارد. منتها تدبیر ارتش عراق این بود که لشکرهای زرهی و مکانیزه و حتی پیاده کوهستانی اولیه در شروع جنگ، یعنی همان دوازده لشکر که در طول این چند سال چند مرتبه تلفات دیده و پوست انداخته‌اند، آنها را برای بالا بردن توان لازم به عقب برده است و خطوط تماس را به این لشکرهای جدید محول کرده‌اند. پشتیبانی‌های رزمی (توپخانه و غیره) و پشتیبانی خدمات

رزمی آماده‌ها را هم از طریق پشتیبانی‌های منطقه و یا توپخانه‌های همان لشکرهای اصلی و یا جدید انجام می‌دهند.

این مطالب را فقط از این نظر گفتم تا با اوضاع حاکم بر جبهه‌های خودمان، بر آمار و استعداد واحدهای نیروی زمینی، بر حضور موقت نیروهای بسیجی در جبهه‌ها، یا عدم جایگزینی تلفات و ضایعات، یگان‌ها را مقایسه کنید.

سال ۱۳۶۵

ارتش عراق از همان هفته دوم جنگ استراتژی دفاع را انتخاب کرد؛ بهتر است بگوییم به او تحمیل کردیم. بدیهی است که ماندن سربازان برای مدت زیادی در سنگر موجب ضعف روحیه و انگیزه می‌شود. همان که ارتش‌ها به آن بیماری سنگر می‌گویند. در اواخر سال ۱۳۶۴ به توصیه مستشاران روسی و آمریکایی و یا خود ژنرال‌های عراقی تصمیم گرفتند برای رهایی از این حالت با ایجاد تحرک و روحیه در سربازان عراقی، دست به حملاتی هر چند محدود بزنند. برای این کار دستورالعمل فرماندهی کل نیروهای مسلح عراق به سپاه‌ها ابلاغ شد که هر سپاه در منطقه مسئولیت خودش دست به حمله بزند و تقدم هم در جایی باشد که ایرانی‌ها در خاک عراق حضور دارند. این سپاه‌ها هم از تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۶ ظرف پنجاه روز تا مورخ ۱۳۶۵/۲/۶ مبادرت به سیزده حمله به مواضع نیروهای ایران کردند که پنج حمله آنان در خاک عراق بود، مثل حملات مورخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۵ در چوارتا، ۱۳۶۵/۱/۱۳ در منطقه مریوان (دره شیلر و کانی‌مانکا)، ۱۳۶۵/۱/۱۶ در شاخ‌شمیران، ۱۳۶۵/۲/۴ سیدکان، ۱۳۶۵/۲/۶ جزایر مجنون و هشت حمله عراقی‌ها به مواضع نیروهای ما که در خاک ایران صورت گرفت، مثل عملیات مورخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۶ در مهران، سومار، حاج‌عمران و غیره.

این توضیحات را به عنوان مقدمه‌ای عنوان کردم برای اینکه بدانیم حملات عراق ما را از خواب غفلت بیدار کرد. متوجه شدیم که خطوط دفاعی ما آن قدر ضعیف است که هر کجا عراق حمله کند شکسته می‌شود. چه خط متعلق به واحدهای ارتش باشد چه سپاه پاسداران. نتیجه این شد که فرماندهان دیگر فقط دغدغه اجرای حمله را نداشتند، از این به بعد به فکر تحکیم خطوط پدافندی هم بودند.

خطوط پدافندی از نظر علمی قابل قبول نبود. نه نیروی تأمینی در جلو خط اصلی داشت و نه مواضع مستحکم و نه آتش‌های روانه شده پشتیبانی لازم وجود داشت و نه واحدهای

احتیاط متحرکی در عقب داشتیم. این وضعیت موجود عامل دیگری بر تضعیف روحیه بود، چه در رده‌های سربازی و چه در رده‌های راهبردی.

به این حملات ارتش عراق در آئین‌نامه‌های نظامی هم اشاره شده است که در حالت دفاعی برای جلوگیری از اثرات منفی ماندن در سنگر ثابت پیش‌بینی می‌شود. در کتاب‌ها و صحبت‌های برادران سپاه پاسداران، به اشتباه این حملات به نام دوره عملیات پدافند متحرک عراق ذکر شده است. حملات عراق هم حمله بود، نه پدافند. به نظر من باید به جای «پدافند متحرک» عبارت «پدافند فعال» آورده شود.

با این فعالیت‌ها، سپاه‌های ارتش عراق فعلاً ابتکار عمل را در دست گرفته و به طور کلی ما را در مواضع انفعالی قرار داده است. مشکل کار من به عنوان افسر و مسئول اطلاعات نزاجا خیلی بیشتر شد. قبل از آن مدام به فکر جمع‌آوری اطلاعات برای تک‌های محدود و گسترده، چه مربوط به سپاه پاسداران و چه مربوط به ارتش بودم، که بر مبنای مأموریت نزاجا انجام می‌شد. دشمن هم فقط دفاع می‌کرد، ولی برای خبر داشتن و کسب خبر از حملات احتمالی بعدی عراق، نیاز به تجهیزات و مهم‌تر از همه آموزش سربازان در خط بود. عناصر اطلاعاتی که نمی‌توانستند شخصاً در سرتاسر جبهه‌ها، برای تمام ۲۴ ساعت چشم و گوش باشند. همان طوری که در آئین‌نامه‌ها هم نوشته شده، بهترین عامل اطلاعاتی، سربازان، درجه‌داران و افسرانی هستند که متناسب با رده و سازمان در جلو خطوط تماس و سرتاسر جبهه به صورت ۲۴ ساعته و شبانه‌روزی مستقر شده‌اند. جمع‌آوری اخبار از حرکات دشمن و گزارش‌های دقیق از خطوط مقدم به علل ضعف آموزش و عدم توجه فرماندهان و عدم کنترل و غیره به خوبی انجام نمی‌شد. در نتیجه، هر حمله عراق با غافلگیر شدن ما توأم بود. خوشبختانه این حملات سپاه‌های عراق تداوم نیافت و با عکس‌العمل سریع و بموقع نیروهای ما (مانند عملیات کربلا ۱ در مورخ ۱۳۶۵/۴/۹ در مهران)، باز مجبور شد که به فکر دفاع باشد و دوباره به لاک دفاعی فرورفت.

آنچه مسلم بود، این حملات اواخر سال ۱۳۶۴ و اوایل سال ۱۳۶۵ برای مدتی رده راهبردی نظام جمهوری اسلامی را نگران کرد، ولی پس از اندک زمانی که عراق به همان لاک دفاعی خودش پناه بُرد، باز روال خطوط دفاعی بر همان ضعف‌های قبلی ادامه داشت. اصلاً مثل اینکه پدافند جزئی از جنگ نیست.

بیشتر از همه مسئولان، شخص فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی نگران و دلواپس خطوط جبهه‌ها بودند که بیشتر مناطق پدافندی در طول ۱۶۰۸ کیلومتر مرز مشترک

با عراق در کنترل و مسئولیت نزاجا قرار داشته بود. سؤالاتی که همواره فکر فرماندهی نزاجا را به خود مشغول می کرد و با من در میان می گذاشت، عبارت بودند از اینکه: چکار باید بکنیم؟ آیا فقط دفاع کنیم؟ آیا حمله بکنیم؟ در کجا؟ و یا کدام واحدها؟ مگر می شود از خطوط دفاعی نیرو برداشت کرد؟ آیا می توانیم هم حمله بکنیم و هم دفاع بکنیم؟ آیا نزاجا فقط انبار لجستیک سپاه باشد؟ چگونه واحدهای آماده شهادت را سازماندهی کنیم که قابل مقایسه با نیروهای بسیجی باشد؟ چگونه گردان های توپخانه ای که در اختیار سپاه گذاشته شده را پس بگیریم؟ در این صورت تکلیف این واحدهای سپاه بدون آتش پشتیبانی چه می شود؟ فرقی نمی کند، سرباز و بسیجی همه از مردم و همین کشور هستند.

فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی به مسئولیتش، بموقعیت شغلی اش و به حُسن شهرتش در جامعه و در میان رزمندگان واقف بود. به برنامه و سیاست ها و سیاست کاری های سپاه پاسداران هم کاملاً آشنا بود. ضعف و ناتوانی در اتخاذ تصمیم منطقی و عادلانه به علت عدم تخصص و نداشتن یک ستاد قوی در کنار فرماندهی کل و تزلزل در تصمیم گیری را هم می دانست.

اینها یک طرف قضیه بود. طرف دیگر وضعیت نامناسب در نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بود. مثل: کمبود کادرهای فرماندهی در رده های پایین مانند دسته و گروهان که به طور کاملاً محسوس و چشمگیر بود؛ کمبود استعداد های نیروهای وظیفه؛ ضعف شدید روحیه در رزمندگان؛ کمبود تجهیزات؛ کمبود آتش های پشتیبانی به علت خرابی توپ ها؛ کمبود مهمات و مسئولیت دفاع و پدافند در سرتاسر جبهه ها هر چند آبکی و ده ها مشکل و کاستی های دیگر.

من شاهد بودم در یک جلسه شور ستادی که در ساعت ۱۴:۰۰ مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۹ در دفتر فرماندهی دانشکده افسری و بعد از جلسه مفصل صبح همان روز در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) برگزار شده بود، که بعداً توضیح می دهم و برای جمع بندی و نتیجه گیری از جلسه قبلی بود، فرماندهی نیروی زمینی ارتش جناب سرهنگ علی صیادشیرازی گفت: «امکان ندارد که اقرار کنم نزاجا مرده است و نمی تواند حمله کند. حتی با یک گردان. هنوز ما هستیم. هم تدبیر آفندی داریم، هم تدبیر پدافندی. ما مسئول حفظ دستاوردهای ارتش هستیم. لطمات زیادی به روحیه ارتش خورده است.» دلسوزی های فرماندهی کل قوا و حتی

سپاه پاسداران هم برای نیروی زمینی، برای ارتقاء توان رزمی نزاها بود که شدیداً به آن نیاز داشتند و بسیار هم بجا و منطقی بود.

ما نیاز به یک عملیات بزرگ داشتیم که دارای اثرات سیاسی هم باشد؛ البته به شرطی که حضرت امام (ره) آن را تأیید کنند. این مهم هم منحصراً در سایه همکاری و وحدت دو نیروی ارتشی و سپاهی عملی می‌شد. در این معادله، جایگاه نزاها در کجا قرار داشت؟ مشکلات نزاها آن قدر عمیق و گسترده بود که به این زودی‌ها که خواسته فرماندهی کل قوا بود، دچار تحول نمی‌شد.

جایگاه سپاه کاملاً مشخص بود. آنها بر امکانات ملی و مردمی و توانمندی ویژه نیروهای داوطلب شهادت و عاشورایی بسیجی و مردمی، کشاندن افکار عمومی و تدابیر فرماندهی کل قوا به دنبال خود متکی بودند. آنها هیچ‌یک از مشکلات ما و مسئولیت‌های ما در قبال جامعه و کشور را نداشتند و شاید هم درک نمی‌کردند. راهبرد آنها هم کسب قدرت و قبضه کردن امور جبهه‌ها بود که با حضور و وجود شخص صیادشیرازی در رأس نزاها امکان‌پذیر نبود. از اینرو برنامه حذف ایشان را به هر ترفند ممکن پیگیری می‌کردند.

من از ستوان دومی ویژگی‌های مثبت و منفی فرماندهانم را یادداشت و به آنها دقت می‌کردم. از بدو مسئولیت فرماندهی نزاها با جناب سرهنگ علی صیادشیرازی به عنوان افسر اطلاعات، تماس‌های ۲۴ ساعته و روزانه در شرایط بحرانی و میادین و جلسات ستادی و بعد از جنگ هم در هیئت معارف جنگ تماس‌های هفتگی داشتم و همه ویژگی‌های ایشان را هم یادداشت می‌کردم. از اینرو به جرئت می‌توانم بگویم که در هیچ‌کدام از فرماندهان قبل و بعد از انقلاب اسلامی، ویژگی‌های خاص جناب صیادشیرازی را ندیده‌ام. پس از شهادت ایشان هم با هرکسی که از شهید صیادشیرازی صحبت می‌کردم یک جمله می‌گفت: «مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری و بوسه رهبر فرزانه ایران اسلامی بر تابوت او گواه شخصیت و جایگاه شهید صیادشیرازی در جامعه است.»

شهید صیادشیرازی به عنوان یک انسان، یک افسر، یک فرمانده مورد تأیید همگان بود. از روحانیت در تمام مراتب، از سرباز و افسر و بسیجی و سپاهی. نقش او بعد از جنگ هم در سازماندهی هیئت معارف جنگ و انتقال تجربه‌ها و تاریخ جنگ به دانشجویان جوان دانشکده افسری و نیز نشر و حفظ حقایق و تاریخ جنگ کمتر از خدمات برآورده او در جنگ نیست. ویژگی‌های والای او را اگر بخواهیم بگوییم باید به موارد زیر فقط اشاره‌ای داشته باشیم:

ظرفیت بالا در پذیرش مشکلات و توکل به خدا، ایمان و اعتقاد، جسارت، جرئت، شجاعت، صداقت، تواضع، فروتنی، صبر، شکیبایی، عدالت در قضاوت، دوری از خشونت، یک نظامی بسیار منضبط، مقید، پاکیزه، منظم و با ظاهری آراسته، بسیار فعال، با عزم و اراده خستگی ناپذیر، حسابگر و دقیق، با برنامه منظم، ولایت مدار و متدین و بسیار معتقد به وحدت با سپاه پاسداران.

جلسه ستادی مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۹ در فرارگاه خاتم الانبیاء (ص) در ساختمانی مجاور مجلس شورای اسلامی و با حضور آقای هاشمی رفسنجانی و دکتر روحانی (رئیس ستاد)، دکتر خرازی، دکتر فیروزآبادی، فرماندهان نیروهای ارتش، رئیس ستاد مشترک ارتش (جناب سرهنگ اسماعیل سهرابی)، معاونین ستاد مشترک، جناب سرهنگ علی صیادشیرازی (فرماندهی نزاچا)، جناب سرهنگ علی اصغر جمالی (جانشین نیروی زمینی)، جناب سرهنگ موسوی قویدل، جناب سرهنگ مفید و جناب سرهنگ سروری برگزار شد.

ابتدا فرماندهی نزاچا در مورد حمله عراق به زبیدات و شرفانی، سپس برادر سنجقی (معاون حجت الاسلام حسن روحانی) حمله به شاخ شمیران را توضیح دادند. قبل از صحبت آقای هاشمی رفسنجانی، جناب سرهنگ موسوی قویدل (معاون اطلاعات و عملیات نزاچا) رو به من کرد و گفت: «ابتدا آقای سرهنگ مفید در مورد این حملات عراق و اینکه تا کجا و تا کی ادامه دارد، توضیح بدهند.»

در طول حدود هشت سال مسئولیت اطلاعاتی در جبهه‌ها، شاید برای اولین و شاید هم آخرین باری بود که یک فرمانده از افسر اطلاعات می پرسید که دشمن چه خواهد کرد. هر چند که من در تمام برآوردهای اطلاعاتی و حتی در گزارش‌های اطلاعاتی نوبه‌ای روزانه، همیشه راهکار انتخابی دشمن را با تأکید بر چه نوع عملیاتی، با چه نوع استعدادی و در کجا و چطور تشریح می کردم. اینها از وظایف ذاتی افسر اطلاعات است، وظیفه من تنها گزارش وقایع و اخبار نبود.

من در اوایل صحبت‌هایم در موقعی که بعد از طی دوره دافوس به معاونت عملیات و اطلاعات نیروی زمینی خودم را معرفی کردم، گفتم:

«سپهبد حسن ناصری به من فرمودند: افسر اطلاعات خوب آن است که افسر عملیات خوبی باشد و برعکس. منظور ایشان این بود که افسر اطلاعات با آشنایی

به دکتین عملیاتی، به ساختار و سازمان و تاکتیک‌های دشمن، با بهره‌گیری از تجربه عملیاتی خواهد توانست به راهکار دشمن برسد.»
من در پاسخ به سؤال فرماندهی کل قوا، ضمن برشمردن تاریخ و محل و استعداد و اهداف حمله‌های دشمن در اسفندماه ۱۳۶۴ و اوایل سال ۱۳۶۵، توضیح دادم:

«از انتخاب محل و هدف حملات دشمن که در شمال غرب، غرب و جنوب (چوارتا، مریوان، شاخ‌شمیران، مهران، شریانی) انجام داده است، معلوم می‌شود که این حملات در اجرای یک دستور کلی بوده، که ارتش عراق به سپاه‌های خودش ابلاغ کرده است و اهداف آن در ابتدا خارج شدن از حالت پدافندی مستمری است که از هفته دوم جنگ و بهتر است بگوییم از مورخ ۱۳۵۹/۸/۲۴ (حمله به سوسنگرد)، یعنی بیش از پنج سال تاکنون در دستور کار ارتش عراق بود. چون ماندن سرباز برای مدت طولانی در سنگر و حالت دفاعی، حالت بی‌تفاوتی و خستگی و ضعف روحیه ایجاد می‌کند. همان که در اصطلاح مرض سنگر می‌گوییم.»

دوم، دیدیم که هدف‌ها را ابتدا در خاک عراق و آنجاهایی انجام داد که در تصرف نیروهای ما بود. مثل چوارتا و دره شیلر و کانی‌مانکا و شاخ‌شمیران و در مرحله بعدی نقاط حساس در داخل خاک ما مثل مهران برای بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی و یا شریانی برای دستیابی به مواضع برتر. تا پایان سال ۱۳۶۴، در حدود ۲۶۰۰ کیلومترمربع از خاک عراق آزاد شده و در تصرف نیروهای ما است که در حملات اخیر مقداری از آن را پس گرفته است. باید تذکر دهم که تا این تاریخ ۱۳۶۵/۹/۱۹ هنوز حدود ۱۳۲ کیلومترمربع در منطقه شمال غرب (عملیات قادر) و در حدود ۶۷۴ کیلومترمربع در منطقه دره شیلر (عملیات والفجر ۴)، در منطقه عملیاتی غرب در حدود ۳۵ کیلومترمربع و در منطقه عملیاتی جنوب در حدود ۲۴۴ کیلومترمربع در جمع ۱۰۸۵ کیلومترمربع از خاک عراق در دست ما است. از خاک میهن اسلامی ما هم در حدود ۱۵۰۰ کیلومترمربع در تصرف ارتش عراق است. در تمام این تک‌ها، استعداد به کار گرفته شده حداکثر در حد یک لشکر بوده است. فرقی نمی‌کند این اهداف در منطقه دفاعی ارتش باشد یا سپاه و این نبوده که بگوییم فقط به مواضع ارتش حمله کرده است.

و اما اینکه سؤال فرمودید: ادامه خواهد داشت یا نه؟ باید بگویم بله و در آینده باید منتظر بود. نقاط ضعف ما را متوجه شده است. پیروزی را هم زیر زبانش مزه کرده و هنوز هم نقاط دیگری هست که می‌تواند هدف او باشد. مثل سیدکان در منطقه سپاه ۱ عراق (در منطقه عملیاتی قادر) و یا فاو و یا مناطق حساس مرزی مثل سانواپا در منطقه سومار و یا جزایر مجنون؛ لذا خیلی محتمل است که ادامه داشته باشد، بخصوص به فاو در منطقه سپاه ۷ عراق. تا اینجا هم نشان داده که هدف‌هایش محدود و فراتر نرفته است و کلاً این رقابتی است بین سپاه‌های عراق که از یکدیگر عقب نمانند. در آخر توصیه من به فرماندهان در مورد کنترل دقیق خطوط تماس و گزارش کوچک‌ترین فعالیت‌های دشمن و مهم‌تر از همه، داشتن یک احتیاط متحرک در مناطق شمال غرب، غرب و جنوب است.»

در اینجا آقای هاشمی رفسنجانی وارد صحبت شد و گفت: «کاملاً ابتکار عمل در دست دشمن است. چه در جبهه‌ها و چه در بمباران شهرها و بنادر و نقاط حساس.»

بعد از من جناب سرهنگ موسوی قویدل از مشکلات جبهه‌ها و از طرح‌های تک‌ها محدود و نیمه‌گسترده آینده نزاجا، از تعمیری بودن توپ‌ها که لوله‌های آنها به صفر رسیده، از عدم جایگزینی تجهیزات، از واگذاری تعدادی خمپاره‌انداز به سپاه که از واحدها جمع‌آوری شده و این امر در ناتوانی آنها خیلی مؤثر است، از کمبود موانع در خطوط دفاعی، از اینکه برادران فکر می‌کنند، نزاجا لجستیک سپاه است، از ضعف شدید روحیه و مواردی دیگری صحبت کرد. آقای حسن روحانی هم اشاره کردند: «ممکن است نیروهای عظیمی از مردم فراخوان شوند که سپاه به تنهایی قادر به آموزش آنها نیست؛ لذا نزاجا برنامه‌ریزی برای پذیرش و آموزش آنها داشته باشد. سربازانی که جذب ارتش می‌شوند ممکن است همه آنها روحیه جنگیدن نداشته باشند؛ فلذا باید از بین آنها سربازان با انگیزه و مؤمن برای واحدهای در خط انتخاب شوند. در مورد موانع، قبلاً هم به ما گفتند که اگر در جلو خط مانع ایجاد کنیم، روحیه آفندی را از دست می‌دهند. هشت گردان توپخانه ارتش هم در فاو در کنترل سپاه است که باید رها شود.»

آقای هاشمی رفسنجانی که همیشه نگران جبهه‌ها است، گفت: «اول بگویید در آینده چکار می‌خواهید بکنید؟ ما جنگ را در حالت دفاعی نمی‌خواهیم. حتماً برنامه داشته باشید. آن هم زود و سریع. به من بگویید سپاه خودش چند گردان توپخانه دارد. مسائل نیروی انسانی جداگانه باید بحث شود.»

کنار گذاشتن جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از فرماندهی نزاجا / ۱۷۹

در نوبت بعدی، جناب سرهنگ فاوجی، معاون نیروی انسانی ستاد مشترک ارتش از وضع موجود و پذیرش سربازان صحبت کرد و گفت: «نزاجا از ۲۸۰۳۰۷ سرباز ۲۳۰۳۱۲ نفر، یعنی ۵۶۹۹۵ نفر کسری سازمانی دارد. نهاجا از ۴۱۲۷۲ نفر سازمانش ۳۶۹۷۰ نفر دارد، یعنی ۴۳۰۲ نفر کسری نیرو دارد. نداجا از ۱۱۹۷۰ نفر ۱۱۵۰۷ نفر دارد، یعنی کسری ندارد.» ایشان ادامه داد: «مادر ماه به ۴۰ هزار نفر سرباز مشمول احتیاج داریم و تاکنون بیشترین مقدار مشمول ۲۵ هزار نفر در هر ماه بوده است. یعنی در حدود ۱۵ هزار نفر کسری داریم. تازه اینها بدون نیاز سپاه پاسداران است.»

جناب سرهنگ لطفی (معاون عملیات ستاد مشترک) پیشنهاد کرد واحدهایی مثل گردان‌های قدس و شهادت و تیپ ابوالفضل (ع) منحل شود. در پاسخ فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ صیادشیرازی گفت: «این تدبیر داخلی نزاجا است. ما چهار سال است که روی آنها کار کرده‌ایم. در طرح‌های نیمه انقلابی نزاجا است. جناب سرهنگ لطفی سطحی قضاوت نکنید.» آقای هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۵ کتاب خاطرات خودشان را به نام «اوج دفاع» نامگذاری کردند. برادران سپاه هم سال ۱۳۶۵ را «سال سرنوشت» نامیده‌اند و تمام تلاششان را برای یک‌سره کردن جنگ و نیاز فرماندهی کل قوا به یک عملیات سرنوشت‌ساز معطوف کرده بودند. تلاش‌های ایشان برای شناسایی‌های مناطقی که ممکن است هدف انتخاب شود، تقویت واحدها و تجهیز آنها، جایگزین کردن واحدهای نزاجا در خطوط دفاعی و برداشت نیروی برای تمرکز قوا و حملات بعدی شدت گرفت؛ ولی می‌دانستند که بدون همکاری و وحدت نیروی زمینی و یا گرفتن تجهیزات اساسی و عمده نیروی زمینی کاری از پیش نمی‌رود.

کنار گذاشتن جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از فرماندهی نزاجا

ما همکاران ستادی فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ علی صیادشیرازی در اوایل فروردین سال ۱۳۶۵ از فعالیت‌های پشت پرده سپاه پاسداران و یا تصمیمات فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری اطلاعی نداشتیم، ولی مسلماً خود صیادشیرازی بی اطلاع نبود. بعدها با انتشار کتاب خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی متوجه شدیم. آقای هاشمی در کتاب اوج دفاع می‌نویسد:

در ۱۳۶۵/۱/۱۰ آقای محسن رضایی آمد. پیشنهاد شد که فرماندهی جنگ را به ایشان واگذار کنیم و نیروی زمینی ارتش را تحت فرماندهی او بگذاریم. نظر آقای

خامنه‌ای هم همین است که مسئولیت جبهه‌ها را به آقای رضایی بدهیم و نیروی زمینی به طور موقت در کنترل عملیاتی او باشد.»
ایشان در خاطرات مورخ ۲۳/ ۱/ ۱۳۶۵ در مورد مکاتبه آقای رضایی مبنی بر تشکیل دو قرارگاه عملیاتی می‌نویسد:

«در جنوب به فرماندهی آقای شمخانی و یکی در شمال به فرماندهی یک ارتشی و خود ایشان هم جانشین آقای هاشمی در امور جنگ و شهید صیاد هم به عنوان معاون ایشان باشد، که موافقت هم کرده بود؛ لذا در ۱۳۶۵/۱/۲۴ یعنی روز بعد احکام جانشینی آقای محسن رضایی و شهید صیاد معاون اول او کتباً ابلاغ می‌شود و می‌نویسد که قبلاً هم با آقای خامنه‌ای مشورت و صحبت کرده بودم.»
و در خاطرات روز ۱۳۶۵/۱/۲۵ می‌نویسد:

«صیاد به عنوان اعتراض به جانشینی آقای رضایی از سمت فرماندهی استعفا داد. آقای رضایی هم نتوانست به همین دلیل ستاد خودش را تشکیل دهد (با همکاری ارتش) و این جریان مشکلی دیگر اضافه شد. شهید صیاد پیشنهاد کرد که اختیارات فرماندهی نزارا را به سرهنگ جمالی جانشین ایشان بدهند.»

جناب سرهنگ علی اصغر جمالی که افسری باهوش و زرنگ بود، در مخمصه عجیبی گیر کرده بود و جو بدی در محیط ارتش ایجاد شده بود که خود در تضعیف روحیه رزمندگان نظامی نقش مضاعفی داشت. این افسران که همه آنها در ایامی طولانی در جبهه‌ها تجربه اندوخته بودند، به هیچ‌وجه بر خلاف تصور فرماندهی و سپاه پاسداران، شهید صیادشیرازی را عامل تضعیف نزارا نمی‌دانستند، بلکه برعکس او را افسری می‌دانستند که بعد از انقلاب هویت جدید به ارتش داد و موفقیت‌های سال دوم جنگ را مرهون فرماندهی او می‌دانستند. این افسران مشکلات ارتش را پیامد تغییرات عمده و عدم انسجام و تمام پیامدهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می‌دانستند که تا به امروز ادامه داشت. آنها وضع موجود را معلول علت‌های وقایعی که بر سر ارتش آمد می‌دانستند، که حتی با شروع جنگ هم هیچ فکری برای رفع آن نشد. آنها می‌دانستند که از شروع جنگ تا ۱۳۶۵/۱/۱۹ در هیچ شور ستادی، ستاد مشترک ارتش شرکت داده نشده بود، یعنی به بازی گرفته نشده بود.

کنار گذاشتن جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از فرماندهی نزاجا / ۱۸۱

در ساعت ۱۰:۰۰ روز پنجشنبه ۱۳۶۵/۱/۲۸، من و جناب سرهنگ حسین حسینی سعیدی و موسوی قوبدل و سروری به دفتر جناب سرهنگ علی اصغر جمالی احضار شدیم. در این جلسه که به صورت مشورتی برگزار شد، مطالب زیر مطرح گردید:

روز دوشنبه شب ۱۳۶۵/۱/۲۵ آقای هاشمی رفسنجانی تلفنی به جناب سرهنگ علی اصغر جمالی اطلاع می دهد که یک پیام دستوری از شهید صیاد دریافت کنید. شهید صیاد این پیام را در ساعت ۱۲:۰۰ شب اطلاع می دهد که مستند به دستور ریاست جمهوری، اختیارات کامل نزاجا به سرهنگ علی اصغر جمالی داده شده است. روز بعد ایشان به عنوان اعتراض با آقای هاشمی رفسنجانی تماس می گیرد و متعاقب آن به دفتر ایشان احضار می شود و به او ابلاغ می شود که شهید صیاد باید کنار برود و چون فعلاً جو مناسبی نیست، لذا فعلاً همین طور سر بسته بماند و شما کلیه اختیارات فرماندهی نزاجا را دارید. جناب سرهنگ علی اصغر جمالی می گوید: مسئولیت با صیادشیرازی و اختیارات با من صحیح نیست. می گویند: فعلاً چاره ای نیست. حتی روز جمعه ۱۳۶۵/۱/۲۹ برای جناب سرهنگ صیادشیرازی در نماز جمعه برنامه سخنرانی گذاشته اند. جناب سرهنگ علی اصغر جمالی حجت الاسلام صفایی (رئیس عقیدتی - سیاسی ارتش) را واسطه می کند که مؤثر واقع نمی شود.

آقای محسن رضایی تلفنی به جناب علی اصغر جمالی می گوید: بیایید با هم صحبت کنیم. در این نشست دو نفری آقای رضایی از وضع ستاد اداری جناب سرهنگ علی صیادشیرازی صحبت می کند و صیادشیرازی و باند او را باعث وضع جدید نزاجا می داند.

روز جمعه ۱۳۶۵/۱/۲۹ ساعت ۰۸:۰۰ به اتفاق جناب سرهنگ علی اصغر جمالی و جناب سرهنگ موسوی قوبدل به دفتر برادر محسن رضایی دعوت شدیم. محور صحبت های آقای محسن رضایی در مورد وحدت ارتش و سپاه بود. ایشان گفت: «هیچ راهی برای ارتش و سپاه برای تداوم جنگ جز وحدت نیست. سپاه مال شما است، مملکت مال شما است. بیاییم این مسئولیت را که امام به دوش ما گذاشته به خوبی انجام دهیم. الان ۱۲۰ هزار دانشجوی داوطلب جنگ داریم. خُب، بیاییم یک دوره شش ماهه نظامی برای آنها بگذاریم و آنها را افسر کنیم تا کمبودهای افسری در رده های پایین را جبران کنند. دوم وضعیت پدافندی است که باید سرعت بدهیم و روزانه خطوط را بازدید کنیم. قرارگاه ها را سر و سامان بدهیم؛ و سوم طرح ریزی برای عملیات محدود است. برنامه ریزی کاملی از نظر لجستیک و

پرسنلی (نیروی انسانی) بشود و بدانیم که در یک سال چقدر نیرو می‌خواهیم و به سیستم مدیریتی کشور ابلاغ کنیم.»

در همین جلسه بود که معلوم شد سازمان جدید ستاد فرماندهی خاتم(ص) هم تهیه شده است. آقای هاشمی رفسنجانی فرمانده قرارگاه خاتم‌الانبیاء(ص)، آقای محسن رضایی جانشین ایشان، جناب سرهنگ علی اصغر جمالی معاون ایشان، آقای حسن روحانی رئیس ستاد و برادر سنجقی معاون ایشان، جناب سرهنگ موسوی قویدل و برادر رشید افسران عملیات، جناب سرهنگ مفید افسر اطلاعات، برادر محسن رفیق دوست مسئول لجستیک، برادر افشار مسئول نیروی انسانی، آقای فروزنده مسئول مهندسی قرارگاه خاتم(ص). از نمایندگان مجلس و وزرا هم خواسته شده که کمیته‌های مختلف نظامی، اقتصادی و سیاسی درست کنند و آقای دکتر فیروزآبادی به عنوان معاون دفاعی نخست‌وزیر هستند.

پس از این جلسه بلافاصله به دفتر جناب سرهنگ علی اصغر جمالی برگشتیم. ایشان تلفنی با آقای هاشمی رفسنجانی صحبت کرد و گفت: «این طوری نمی‌شود. ما نمی‌توانیم کار بکنیم. به شما قول می‌دهم که مستقلاً این مشکلات را حل بکنیم.» البته آقای هاشمی قبول نکردند. بلافاصله آقای رضایی زنگ زد که به دستور آقای خامنه‌ای تیپ حضرت ابوالفضل(ع) را منحل کنید.

همین جلسه را در مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۳۰ در کرمانشاه با برادر محسن رضایی داشتیم و باز همان حرف‌های قبلی و... اشاره کردند: «من از طرف کل سپاه به شما ارتشی‌ها اطمینان می‌دهم که عزت و قدرتمندی شما را می‌خواهم و با تمام وجود پشتیبانی می‌کنم و می‌گویم که هرگونه خطا و اشتباه برادران سپاه را در بر خورد با خودتان بگویید که شما و سپاه دو بازوی قدرتمند انقلاب هستید.»

روز بعد ساعت ۱۴:۰۰ در قرارگاه گلف سپاه پاسداران در جنوب جلسه دیگری برگزار شد که برادر شمشانی از وضع فائو توضیح می‌داد و تیم کار و مسئولیت‌های پدافند خطوط جبهه در جنوب مشخص شد.

روز دوشنبه ۱۳۶۵/۲/۹ به اتفاق جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی و جناب سرهنگ موسوی قویدل به دفتر جناب سرهنگ علی اصغر جمالی احضار شدیم. معلوم شد آقای رفسنجانی پاسخ نامه استعفای جناب سرهنگ جمالی را داده‌اند که شما با قدرت به کارتان ادامه دهید و دیگر هم مکاتبه نکنید. از ما سه نفر خواست که کتباً مسئولیت جدید ایشان را

کنار گذاشتن جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از فرماندهی نزاجا / ۱۸۳

تأیید کنیم. یعنی مطلبی که تا آن تاریخ در ارتش سابقه نداشته است که مرئوسین و یا اعضای ستاد، فرماندهی را کتباً تأیید کنند. تأیید یا عدم تأیید ما هیچ تغییری در مسئولیت ایشان نمی‌داد، ولی شاید اعتماد به نفس بیشتری پیدا می‌کرد و به قول آقای هاشمی رفسنجانی می‌توانست (با قدرت) به کارش ادامه دهد. از این نظر، نوشتن چنین نامه‌ای را در راستای انسجام بیشتر و اعتماد به نفس بیشتر و تقویت فرماندهی نزاجا در آن اوضاع و جوّ حاکم می‌دانستیم. در اینجا ناگفته نگذارم که حملات محدود در عراق در مورخ ۱۳۶۵/۱/۲۲ در سومار و کهنه‌ریگ، در منطقه سیدکان (منطقه عملیاتی قادر) و در جزایر مجنون (منطقه سپاه ۳ عراق) در ادامه همان تدابیر ارتش عراق تداوم پیدا کرد.

این بود متن نامه‌ای که نوشتیم:

«فرماندهی محترم نزاجا سرکار سرهنگ اصغر جمالی

آرزوی موفقیت شما را داریم.

با توجه به فرمایشات حضرت امام در مورخ ۱۳۶۴/۳/۱۱ مبنی بر ضرورت وجود ارتش قوی و سربلند و پشتیبانی‌های همه‌جانبه (برابر مذاکرات حضوری و کتبی آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای) مسئولان جمهوری اسلامی و پشتیبانی ملت به پا خواسته و همیشه در صحنه ایران از یک طرف و آشنایی کامل به وضع اسفبار موجود نزاجا در این برهه زمانی، درگیری جنگی با ارتش بعث عراق و گروهک‌های ضدانقلاب داخلی و با آگاهی از مفاد گزارش ۷۰۳/۷/۱۸۸ نزاجا (نامه دو صفحه‌ای جناب سرهنگ علی‌اصغر جمالی به قرارگاه خاتم) و پاسخ و عکس‌العمل به اجرای امریه شماره ۶۴/۲۱۷/۳۳/۷۱ - ۶۵/۱/۲۴ قرارگاه خاتم (در مورد عزل شهید صیاد و واگذاری اختیار نزاجا به جناب سرهنگ علی‌اصغر جمالی) و یادداشت خصوصی مورخه ۱۳۶۴/۲/۸ فرماندهی خاتم (دستخط آقای هاشمی رفسنجانی مبنی بر منتفی شدن فرماندهی آقای محسن رضایی، با اختیارات کامل برابر مذاکرات حضوری اقدام کنید و دیگر مکاتبه نکنید)، پیشنهاد می‌کنیم:

در این موقعیت خطیر با توکل به ذات لایزال پروردگار و با تمام قوت قلب و اعتماد به موفقیت در سازماندهی و بازسازی و بالا بردن توان رزمی نزاجا، مسئولیت ابلاغی را بپذیرد و همکاران شما نیز با تمام وجود در انجام این وظیفه شرعی و ملی و انسانی

یعنی داشتن یک نزاجای پرتوان و در شکست کامل ارتش بعث عراق و نیز انجام وظیفه برابر اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شما را یاری خواهند کرد.

امضا: سرهنگ پیاده حسین حسینی سعدی

سرهنگ پیاده ستاد عبدالحسین مفید و سرهنگ زرهی ستاد موسوی قویدل در مورخ ۱۳۶۵/۲/۱۲ در قرارگاه نزاجا در اهواز بودم. جناب سرهنگ موسوی قویدل تلفنی از تهران اطلاع داد که فوراً به کرمانشاه بروم. قرار است فردا هیئتی از سازمان قضایی ارتش بیایند. ساعت ۱۵:۳۰ از طریق درفول - پلدختر حرکت و در ساعت ۲۲:۰۰ وارد قرارگاه شدم. فردای آن روز جناب موسوی تلفنی گفت: «قرار بود به اتفاق جناب سرهنگ علی اصغر جمالی با هواپیما بیایند که به علت بارندگی شدید و سراسری نمی‌توانند؛ از اینرو از من خواست از هیئت پذیرایی و آنها را توجیه کنم.»

هیئت مورد نظر شامل حجت‌الاسلام علی رازینی، حجت‌الاسلام پورمحمدی و جناب سرهنگ پاکروان بود، که از ساعت ۱۰ صبح تا ۶ بعدازظهر مستمع بهت‌زده صحبت‌های من بودند. به جای تمام نیروی زمینی، به جای تمام معاونت‌های نیروی انسانی، لجستیکی و عملیاتی نزاجا از اوضاع حاکم بر نزاجا با استفاده از نقشه وضعیت‌ها، از وضع خطوط دفاعی و سوابق عملیات صحبت کردم. توصیه کردم که اگر به واحدها و منطقه می‌خواهید بروید اول توجیه شوید، اگر وقت داشتید که حتماً هم وظیفه قضاوت شما ایجاب می‌کند از خطوط پدافندی هم بازدید کنید تا عملاً متوجه شوید که چرا خط دفاعی شکست خورده و علت چه بوده است. چون احساس کردم بیشتر برای بررسی علت شکست خطوط دفاعی در منطقه مهران آمده‌اند.

برایشان مثال زدیم حتماً شنیده‌اید که صدام فرماندهان شکست خورده‌اش را تنبیه و حتی اعدام کرده است. مثل اعدام سرتیپ جواد اسعد شنیده که فرمانده لشکر ۳ زرهی در عملیات بیت‌المقدس بود. این لشکر در منطقه حسینییه و گرم‌دشت مستقر و وظیفه‌اش عکس‌العمل در مقابل عبور نیروهای ما از رودخانه کارون بود. موقعی که به او گفتند: «ایرانی‌ها از کارون عبور کرده‌اند»، گفت: «واحد من چنین گزارشی به من نداده است.» این بی‌توجهی او موجب موفقیت ما در مرحله یکم عملیات بیت‌المقدس بود. بنابراین، صدام با توجه به قصورش فرمانده لشکر را اعدام کرد. این با وضع ما و شکستن خطوط دفاعی ما فرق می‌کند. در خاتمه آقای رازینی گفت: «آقای سرهنگ مفید عقده‌هایت را خالی کردی!»

کنار گذاشتن جناب سرهنگ علی صیادشیرازی از فرماندهی نزاجا ۱۸۵/

در مورخ ۱۳۶۵/۲/۱۴، جلسه‌ای ستادی با حضور برادران پاسدار در کرمانشاه برگزار شد. ابتدا آقای محسن رضایی از صحبت‌های نقدگونه جناب سرهنگ علی صیادشیرازی در ستاد نیرو گله کرد. حتی با عنوان «صحبت‌های زشت» از صیاد نام برد و گفت: «به ضرر مملکت است و باید با آن برخورد شود، چون همه بر خلاف وحدت بودند. برادران پاسدار متوجه این خط باشید. جو بسیار بدی در شهرهای مرزی بعد از شکست‌های اخیر به وجود آمده. شما برادران پاسدار باید از هر نظر به برادران ارتشی کمک کنید و اگر این پایگاه ارتش (منظور جناب سرهنگ علی اصغر جمالی و همکاران او بود) از بین برود، ارتش مضمحل می‌شود و باید از این جو جلوگیری کرد.»

در پاسخ به صحبت‌های برادر محسن رضایی گفتم: «برادر محسن، شما و همکاران شما روی ما شناخت کامل دارید. الان نزاجا در بدترین وضع هست. با این وضع، دو ستاد نزاجا، با دو فرمانده و دو ستاد، چطوری می‌شود کارکرد و جنگ را پیش برد؟! ما در ارتش باند نداریم. این وضع تا کی می‌خواهد ادامه پیدا کند؟ در عمل آنچه می‌بینیم بر خلاف خواسته ما است.» در جلسه دیگری برادر محسن رضایی اشاره به حضور هیئت قضایی نیروهای مسلح کرد و گفت: «این هیئت برای رسیدگی به نارسایی‌ها و برای کمک به سلامتی نیروهای نظامی و سپاه به منطقه آمده‌اند.» از اواسط اردیبهشت‌ماه تا اوایل دی‌ماه، جلسات متعددی چه با برادران پاسدار و چه در قرارگاه خاتم(ص) و چه در ستاد نزاجا و یا قرارگاه‌ها برگزار شد که موجب تحرک و فعالیت هم ستادی و هم میدانی واحدها شد. شناسایی، اهداف و خطوط تماس در غرب، بویژه در منطقه سومار خیلی فعال شد.

طی نامه شماره ۶۵/۵/۷-۵۰۱/۰۱/۱۱/۱۹، دستورالعمل تشکیل، سازماندهی، آموزش‌های ویژه و چگونگی انتخاب افراد داوطلب دسته‌های شناسایی را ابلاغ کردم. این دسته‌های شناسایی در جداول سازمانی گردان‌های پیاده پیش‌بینی شده است. منتها در این سال‌ها به دلایل مختلف فاقد کارایی لازم در حد تیم‌های عملیات و اطلاعات بودند. با این دستور و آموزش‌ها و انتخاب افسران جوان و مؤمن و اجرای آموزش‌های ضروری، نتیجه خوبی گرفته شد.

در ساعت ۱۰:۰۰ مورخ ۱۳۶۵/۳/۱۱، دوباره تیم سه‌نفری تأیید کننده به علاوه جناب سرهنگ سروری به دفتر جناب سرهنگ علی اصغر جمالی احضار شدیم. معلوم شد که ایشان سومین نامه استعفای خودش را نوشته و قاطعانه نوشته که با این وضع قادر به کار کردن نیست.

در پاسخ، ما گفتیم: «جناب جمالی، ما حق را به شما می‌دهیم. با این دوگانگی در سیستم فرماندهی و ستادی نزاجا و جوّ منفی نمی‌شود انتظار کار بزرگی داشت. حساب ما (عناصر ستاد) با شما فرق می‌کند. هریک از ما همان احساس مسئولیت فرماندهی نزاجا را دارد. چه صیادشیرازی و چه شما و چه هیچ‌کس! ما به کارهایمان بر اساس وظایفمان ادامه می‌دهیم تا شما پاسخ نامه‌تان را دریافت کنید.»

در جلسه ستادی که در مورخ ۱۳۶۵/۳/۱۴ در کرمانشاه داشتیم، از اثرات منفی حضور هیئت قضایی آقای رازینی صحبت شد و آنها را موجب تضعیف فرماندهان برآورد کردیم. جناب سرهنگ علی‌اصغر جمالی مراتب را با آقای هاشمی رفسنجانی مطرح کرد. قرار شد حجت‌السلام حسن روحانی با آقای رازینی و جناب سرهنگ علی‌اصغر جمالی طی جلسه‌ای وضع موجود را بررسی کنند. نتیجه این شد که از این به بعد در هر عملیات فرمانده باید ظرف پنج روز افراد خاطی را معرفی کند و اگر فرمانده واحد چنین نکرد، دادرسی نیروهای مسلح وارد عمل خواهند شد.

در همین روز برادر، محسن رضایی در یک مصاحبه مطبوعاتی، برنامه‌ها و فعالیت‌های انجام شده و در پیش دولت و نیروهای مسلح را در فیگور یک فرمانده کل مطرح کرد. در مورخ ۱۳۶۵/۴/۷، جناب سرهنگ علی‌اصغر جمالی با حضور افسران معاونت عملیات اطلاعات از همه ما تشکر کرد و گفت: «تابع جریانات و جوّ سیاسی و نارسایی‌های ملموس نبوده‌ایم و همیشه شب و روز فعال بوده‌ایم، چه در منطقه و چه در تهران. بدون توجه به اینکه چه کسی فرماندهی نیرو است. در این دو ماه آنچه بر نزاجا گذشت، تغییری در سلسله مراتب نداشت. من همان جانشین فرماندهی نیروی زمینی هستم. طی سه گزارش، ناکارآمدی این سیستم فرماندهی را به مسئولان کتباً نوشته‌ام. برای من خیلی سخت است که شخص فرماندهی نیرو را ندیده بگیرم. ما برای دانش نظامی هیچ ارزشی قائل نیستیم. آن وقت می‌گوییم که ما تخصص نظامی داریم. در ارتش آدم‌سازی نشد.»

فرماندهی جدید نزاجا

بالأخره مشکل مسئولان نظام در مورد فرماندهی نیروی زمینی ارتش حل شد. در مورخ ۱۳۶۵/۴/۲۴، با حکم حضرت امام(ره) صیادشیرازی و آقای محسن رفیق‌دوست به عضویت

شورای عالی دفاع گمارده شدند و جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی به سمت فرماندهی نزاجا منصوب شد.

در فرماندهی جدید هم، جلسات ستادی و حضور در قرارگاه‌های نزاجا، بویژه در قرارگاه غرب (در کرمانشاه) و بازدیدهای میدانی و کنترل نتایج آموزش‌ها و فعالیت‌های واحدها ادامه داشت. جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی افسری پیاده و باتجربه جنگی از ابتدای جنگ و خوشنام و در وضع موجود بهترین گزینه‌ای بود که جهت فرماندهی نزاجا انتخاب کردند.

در این ایام، تنها واحدهای نزاجا نبودند که فعال باشند، سپاه هم شاید بیشتر از ما در تلاش بود. با وضعیت جدید طبیعی هم بود. آقای محسن رضایی که فرمان تشکیل نیروی زمینی، هوایی و دریایی را دریافت کرده بودند، طرح تشکیل پانصد گردان تا پاییز و هزار گردان تا آخر سال را مطرح کردند و به فکر گرفتن اعتبار بیشتر و توسعه افتادند.

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات ۱۳۶۵/۵/۲ می‌نویسد: «محسن رضایی از فکر عمل مشترک با ارتش منصرف شده است و فکر اداره دو قرارگاه مستقل برای ارتش و سپاه را پذیرفته است. مدتی به فکر بودند که از طریق قرارگاه خاتم عمل کنند، ولی وقتی دیدند که من اصرار دارم که آقای دکتر روحانی به عنوان رئیس ستاد بماند، طرح را عوض کردند.»

ایشان در خاطرات ۱۳۶۵/۶/۲۰ می‌نویسد: «سپاه می‌خواهد که پدافند هوایی تحت امر نیروی هوایی سپاه قرار بگیرد. دکتر روحانی مخالفت کرد.»

در حالی که آقای رفسنجانی از آمادگی ۶۵۶ هزار نفر بسیجی داوطلب برای حمله نهایی خبر می‌دهد، در مورخ ۱۳۶۵/۶/۱۰ نامه فرماندهی کل سپاه به فرماندهان نواحی سپاه، یعنی بر اعزام سه مرحله‌ای پانصد گردان (طلایه‌داران عاشورا) از دهم تا پانزدهم شهریور ۱۳۶۵، (حماسه‌سازان عاشورا) از بیستم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۶۵ و (فاتحان عاشورا) از اول تا پنجم مهر ۱۳۶۵ ابلاغ گردید.

در آذرماه ۱۳۶۵ هم سومین اعزام سراسری به نام سپاهیان محمد(ص) انجام شد. در این طرح، صد هزار بسیجی داوطلب گردیدند. آقای شمخانی بعدها می‌گوید، ما بزرگ‌ترین اعزامان سپاهیان حضرت محمد(ص) بود، که در کربلا ۴۰ حداکثر به صد هزار نفر رسید. این آمار با گزارش مهرماه ۱۳۶۵ نشریه دفتر تبلیغات اسلامی که نوشت: تا نیمه اول سال جاری، تنها کمی بیش از صد گردان به جبهه‌ها اعزام شده و با توجه به شرایط غیرجنگی بعید است که تشکیل پانصد گردان محقق شود، همخوانی دارد.

آقای هاشمی هم در مصاحبه‌ای می‌گوید: آیا توانستیم پانصد گردان تجهیز کنیم یا نه؟ اینها دیگر حرف‌های خیالاتی است. حُب، با چه بجنگند؟ حتی تفنگ انفرادی هم نبود. در عملیات کربلا، ۲۲۰ گردان پای کار بود که پنجاه گردان آن وارد عمل شد و اگر هر دو گردان را حداکثر پانصد نفر در نظر بگیریم، ملاحظه می‌شود که اعزام‌ها در حول و حوش همان صد هزار نفر بوده است.

هدف عملیات کربلا ۴ به نام ابوالخصیب از بخش‌های شرقی شهر بصره و در مجاور اروندرود (مقابل شلمچه) تعیین شده بود، که برای عبور از اروند و تصرف آن تلاش‌های زیادی که قابل تحسین بوده توسط سپاه پاسداران انجام شده بود. خود ابوالخصیب به تنهایی نمی‌توانست هدف مستقلاً باشد، چون این شهر زیر آتش خمپاره‌اندازهای ما هم بود و عملاً تأمین بود، منتها اشغال آن می‌توانست در محاصره بصره و جداکردن شبه جزیره فاو (با الحاق با نیروهای مستقر در فاو) نقش اساسی بازی کند، یعنی آن چیزی که آقای هاشمی می‌خواست. وضعیت مناطق تجمع و تمرکز نیروها در دشت کاملاً باز خرمشهر به گونه‌ای است که از برج‌های دیدبانی و بویژه برج دیدبانی دودکش کارخانه پتروشیمی بصره که در همین منطقه ابوالخصیب بود قابل دید است. به هر حال، به هر دلیلی این عملیات که در مورخ ۳۰/۱۰/۱۳۶۵ با امیدواری زیادی شروع شده بود، کاملاً لو رفت و عراق آمادگی کاملی برای دفاع و مقابله داشت، در نتیجه، در همان مرحله اول عبور از رودخانه کارون و رسیدن به سواحل ابوالخصیب ناکام ماند.

در این عملیات، یکی از ویژگی‌های برجسته فرماندهان سپاهی که تصمیم قاطع و به موقع باشد، توسط آقای محسن رضایی گرفته شد و قبل از بروز فاجعه بزرگ‌تری در بامداد همان روز دستور عقب‌نشینی داده شد. در صحبت، این تصمیم آقای محسن رضایی ساده است، ولی اگر فکر کنیم عملیاتی با این همه تهیه‌ها و تمهیدها که چشم مسئولان و مملکت به آن دوخته شده و در سطح منطقه و جهان هم روی آن تبلیغ شده، یک فرمانده قبول کند که ناموفق است و بر خلاف عملیات‌های قبلی که به مراحل پنجم و ششم و مدت طولانی و اصرار در حمله است، تصمیم به قطع آن بگیرد خیلی مهم است؛ این از ویژگی‌های برادر محسن رضایی بود.

ویژگی دیگر فرماندهی برادر محسن رضایی (فرماندهی کل سپاه پاسداران)، تصمیم به عمل در همین منطقه و قانع کردن فرماندهی خاتم‌الانبیاء (ص) و مهم‌تر از آن فرماندهان واحدهای عمل‌کننده سپاه بود، که قانع و مطمئن از موفقیت نمی‌شوند، در حالی که تقریباً

تمام فرماندهان با آن مخالف بودند، راضی به اجرای عملیات نمی‌شوند و این هنر فرماندهی ایشان بود که با دقت و تلاش، دوباره بعد از ۱۶ روز، عملیات کربلا ۵ را اجرا کرد. این اعتماد به نفس و قاطعیت بالایی می‌خواهد.

همزمان با تدابیر و دستورات حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و تلاش‌های برادران سپاه پاسداران، نزاجا هم همان‌طور که گفتیم در منطقه غرب و نفت‌شهر تلاش‌های شناسایی خودش را با تشکیل دسته‌های شناسایی از بین بهترین‌ها و داوطلبین ادامه می‌داد و بسیار امیدوار بود که موفق باشد، چون عزم همه ما بر این بود.

در مورخ ۱۳۶۵/۹/۱۱، در یک شور ستادی، جناب سرهنگ حسین حسینی‌سعدی فرماندهی نزاجا گفت: «آقای رفسنجانی تاریخ آمادگی ما را خواسته است و آماده باشید که در ساعت ۱۸:۰۰ مورخ ۱۳۶۴/۹/۱۵ در جلسه قرارگاه خاتم(ص) با حضور برادران پاسدار و حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی آمادگی خودمان را با تعیین زمان اعلام کنیم.»

در این جلسه، برابر معمول شورهای ستادی که ابتدا افسر اطلاعات صحبت می‌کند، من گزارشم را در سه عنوان مطرح کردم. ابتدا از آخرین سازمان و استعداد و توسعه سازمان لشکرها و قرارگاه‌های سپاه‌های ارتش بعث گفتیم. مطلب دوم من در مورد گسترش این لشکرها بود در مناطق غرب و در جنوب. آنهایی که در خطوط تماس با ما بودند و آنهایی که در احتیاط و عقب در حال آموزش و آماده‌سازی بودند. مانند تشکیل سپاه ۷ به فرماندهی سپهبد ماهر عبدالرشید در غرب اروند در مورخ ۱۳۶۵/۷/۳۰ که شش لشکر و ۳۳ گردان توپخانه در کنترل دارد و تشکیل سپاه گارد جمهوری به نام نیروهای الفارس که عمدتاً با استفاده از اعزام ۲۵۰ هزار دانشجوی دانشگاه‌ها بود که در مورخ ۱۳۶۵/۵/۲۴ اعزام شدند و دولت عراق دانشگاه‌ها را تا نیمه بهمن ۱۳۶۵ تعطیل کرده بود. واحدهای این سپاه با امتیازات خاص و منحصرأ برای حملات بعدی در حال آموزش هستند و هیچ مسئولیت پدافندی به آنها داده نشده است. این اعزام قوا علاوه بر اعزام‌های تاریخ ۱۳۶۵/۴/۲۶ و ۱۳۶۵/۵/۲۷ و ۱۳۶۵/۶/۲۳ است.

مطلب سوم من در مورد فعالیت‌های اخیر ارتش عراق بود. بمباران‌های شهرها و مناطق حساس و حملات به کشتی‌های تجاری و نفتی و سکوهای نفتی با ذکر تاریخ مهم‌ترین آنها منجمله حمله هوایی مورخ ۱۳۶۵/۸/۷ به کرمانشاه و اسلام‌آباد غرب بود که ۱۲۰ شهید و ۵۸۰ مجروح داشت و این حملات در روز بعد و مورخ ۱۳۶۵/۸/۱۲ و مورخ ۱۳۶۵/۸/۲۱ تکرار شد، که اکثراً در همین منطقه‌ای که قرار است نزاجا عملیات کربلا ۶ را اجرا کند انجام گرفته است.

در مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۱، روزنامه وال استریت ژورنال نوشت: «مواضع و موانع فراوانی توسط ارتش عراق در شرق بصره انجام گرفته است، که در صورت شکست از سلاح شیمیایی استفاده خواهد کرد.»

در منطقه سپاه ۲ عراق که مقابل کرمانشاه و ایلام مسئولیت دارد، در روزهای اخیر جابه‌جایی‌ها و تقویت‌هایی انجام شده است.

برابر گزارش‌های دسته‌های شناسایی ما، مواضع دشمن با موانع متعدد و دستگاه‌های رادار زمینی معروف به رازیت مجهز شده که عمدتاً توانسته‌اند مانع شناسایی این بچه‌ها بشوند. اینها همه مؤید این است که ارتش عراق از این منطقه هم غافل نیست، عراق آن توانایی و استعداد را دارد که در هر منطقه به مقابله برخیزد. در خاتمه تأکید کردم که مشروح مطالب گفته شده را در برآورد اطلاعاتی ویژه این عملیات با ذکر راهکارهای دشمن تشریح کرده‌ام، که مطالعه آن را به فرماندهی و برادران توصیه کردم.

بعد از من نوبت به تشریح افسران عملیات رسید. ابتدا برادر علی شمخانی در مورد برنامه‌های سپاه توضیح دادند.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی آخرین مهلتی که به ما داد تا آخر همین ماه و در حدود پانزده روز بود و گفت هر کاری می‌خواهید بکنید در همین پانزده روز بکنید. چون اگر نیروهای مردمی را به کار نگیریم، مراجعت می‌کنند. مجدداً برادر شمخانی طبق معمول نیازمندی‌های تجهیزاتی که از ارتش می‌خواهد را عنوان کرد. ایشان گفت که ما برای عملیات ۷۹ گردان توپخانه می‌خواهیم که ۲۲ گردان آن را داریم و ۵۷ گردان دیگر از نزاها می‌خواهیم.

بحث بعدی در مورد زمان اجرای عملیات بود که اختلاف زمان دو عملیات در غرب توسط نزاها و سپاه پاسداران در جنوب بین سه تا ده روز بحث شد.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی گفت: «اصل اختلاف زمان اجرا را می‌پذیریم. سپاه نیروی زیادی دارد و به کلی شکست نمی‌خورد؛ ولی ارتش با نیروی کم اگر شکست بخورد تمام است. پس اصل اجرای هم‌زمان را نمی‌پذیریم و ده روز هم منطقی نیست. چون ارتش تنها خواهد ماند. ما پدافند هاگ را به جنوب داده‌ایم. از طرفی اگر سپاه شکست بخورد، مجبور خواهیم بود که وسایل و امکانات ارتش را به آنها بدهیم که در این صورت به ضرر ارتش خواهد بود. سه روز خوب است، چون نظر دشمن از جنوب به غرب جلب می‌شود و سپاه در جنوب موفق خواهد بود. چون اصل را بر این گذاشته‌ایم که هدف اصلی در جنوب است که سپاه عمل می‌کند.»

در اینجا من اجازه گرفتم و گفتم من در مورد توانایی‌های ارتش عراق در غرب و در جنوب توضیح دادم که می‌تواند در هر دو منطقه به خوبی دفاع کند، بدون اینکه نیازی به برداشت نیرو از یک جبهه به جبهه دیگر باشد. ضمن اینکه توضیح دادم ما برای شناسایی‌ها از عشایر ملکشاهی که در این مدت و در طول جنگ همیشه با ما بوده‌اند استفاده کرده‌ایم و از جوان‌های آنها به عنوان بلدچی در دسته‌های شناسایی سازماندهی کرده‌ایم.

عملیات سپاه در جنوب به نام کربلا ۴ همان طوری که گفتم در مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۳ شروع شد و چون موفق نبود، تاریخ عملیات ما هم تغییر کرد. سپاه بعد از این عملیات به فکر اجرای عملیاتی به نام کربلا ۵ افتاد و لذا عملیات ما کربلا ۶ نام گرفت. آقای هاشمی بعدها گفت: «عملیات کربلا ۴ بدترین عملیات در طول جنگ بود که طراحی کرده‌اند.»

وضع شناسایی دسته‌های شناسایی با مجهز کردن آنها و کنترل دقیق و روزانه که از طریق ارکان دوم لشکرها و تیپ‌های ما انجام می‌شد، به خوبی پیشرفت داشت. صحبت همه آنها از موانع و بخصوص حضور نیروهای کمین دشمن در جلو موانع بود.

تلاش ما روی دو هدف، یکی شترمل و دیگری تپه سرخ متمرکز بود. در تاریخ ۱۳۶۵/۹/۲۰ سرباز وظیفه روزان کاظمی فرد، جمعی لشکر ۸۸ زرهی با مجروح کردن همسنگران‌شان با نارنجک به عراق پناهنده شد. این سرباز قبلاً برای ده روز در رکن سوم لشکر ۸۸ زرهی خدمت کرده بود و از فعالیت‌های واحدها مطلع بود. چون بی‌سیمچی فرمانده گروهان گردان ۷۴۰ مستقر در دشت وارولین بود، از فعالیت دسته‌های شناسایی لشکرهای ۲۱ پیاده و ۷۷ پیاده و تیپ ۵۵ هواپرد مطلع بود. عربی می‌دانست. مادرش عراقی بود. برادرش مسئول جهاد سوادآموزی ایلام بود و بسیار ظاهرالصلاح. بعد از پناهندگی او فعالیت‌های بالگردهای عراقی و بمباران‌های شهرهای غرب کشور شدت گرفت.

نظارت و کنترل حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی چه در جلسات ستادی تهران و چه حضور ایشان در قرارگاه جلویی غرب واقع در روان هم ادامه داشت. بمباران‌های هوایی دشمن در مناطق لجستیکی، وضع پشتیبانی‌های آمادی، بویژه نان و گوشت مشکل بود، به طوری که در یک مورد مجبور شدیم از مشهد با قطار نان بیاوریم. متأسفانه ستوان یکم ابوالفضل شبان، فرمانده یگان شهادت لشکر ۷۷ پیاده که افسری شجاع و مؤمن و با پشتکار و کاملاً آشنا و توانا به کارش بود، در ساعت ۲۳:۳۰ مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۲، با سرباز وظیفه خرم در حین شناسایی به شهادت رسیدند.

با عدم‌الفتح سپاه پاسداران در کربلا ۴، ما از نظر زمان عملیات دچار بلاتکلیفی شدیم، چون قرار بود سه روز بعد از کربلا ۴ شروع کنیم. لذا در مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۵، جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی (فرماندهی نزاچا) به فرماندهان لشکرها ابلاغ کرد واحدهای خود را که به جلو برده بودند به عقب بیاورند. دو روز قبل جناب سرهنگ علی اصغر جمالی و جناب سرهنگ قرائی به جنوب اعزام شدند، تا از نزدیک هماهنگی‌های لازم را با فرماندهان سپاه انجام دهند.

در مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۳، جناب سرهنگ اسماعیل سهرابی (رئیس ستاد مشترک ارتش) و جناب سرهنگ سیروس لطفی (افسر عملیات ستاد مشترک) با حضور جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی (فرماندهی نزاچا) و جناب سرهنگ علی اصغر جمالی (جانشین نزاچا) که از منطقه عملیاتی جنوب آمده بود، جلسه مشورتی داشتیم. ابتدا راهکار احتمالی سپاه در جنوب را بررسی کردیم.

۱- دست به هیچ عمل آفندی نزنند؟

۲- تک محدود بکنند؟

۳- با حدود ۲۵۰ گردان که در اختیار دارند، در منطقه عمومی طلائییه تک گسترده‌ای انجام

دهند؟

وضع دفاعی ما در این منطقه هم با عقب‌آمدن واحدهای ما محکم نیست. دولت با این همه تبلیغ نیاز به یک عمل موفق دارد؛ لذا امکان ابلاغ حمله به ما وجود دارد که با وضع آمادگی دشمن امکان عدم‌الفتح هست.

در صورت عمل نکردن، تکلیف این تمرکز نیروهای ما زیر بمباران‌های دشمن چه می‌شود؟ در ساعت ۱۶:۳۰ مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۸، به اتفاق جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی (فرماندهی نزاچا) جناب سرهنگ علی اصغر جمالی (جانشین فرماندهی نزاچا) و جناب سرهنگ موسوی قویدل در تهران به حضور حجت‌الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی رسیدیم و کسب تکلیف کردیم. ایشان گفت: «برادران فعلاً قادر به انجام کاری نیستند. من را فردا به منطقه خواسته‌اند. گویا مشکلاتی دارند که فعلاً عمل بزرگی در کوتاه مدت نمی‌توانیم بکنیم. باید همان تک‌های محدود را، ولی نه به تپه ۲۵۱۹ که حاصل تبلیغاتی ندارد برای شما بهترین جا، همان نفت‌شهر است که اسم و شهرتی دارد. منتهی باشد بعد از حمله سپاه پاسداران.» وضع روحی ایشان را خوب ندیدم.

در مورخ ۱۰/۱۰/۱۳۶۵، بیمارستان ۵۲۵ صحرائی ارتش در منطقه سومار مجاور پل هفت‌دهنه و منطقه تمرکز نیروها منجمله عشایر سنجایی توسط نیروی هوایی عراق بمباران شیمیایی گردید، که در حدود ۷۰۰ نفر مجروح و از خط خارج شدند. در حدود ۳۵۰ نفر در بیمارستان‌های کرمانشاه و در حدود ۲۰۰ نفری هم به تهران تخلیه شدند.

در جلسه‌ای که در مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۶۵ در قرارگاه غرب با حضور فرماندهان لشکرها برقرار شد، آخرین وضعیت نیروها مورد بررسی قرار گرفت. آنچه در صحبت همه مشاهده شد، ضعف روحیه افراد بود، بخصوص کارکنان پایور که خانواده‌های بعضی از آنها در شهرهای استان کرمانشاه ساکن بودند و مورد بمباران‌ها قرار گرفته‌اند.

آقای هاشمی رفسنجانی و فرماندهان سپاه واقف بودند که اگر ما نخواهیم اینجا (در منطقه عملیاتی جنوب) بجنگیم، معلوم نیست دیگر کی می‌توانیم بجنگیم! (روند جنگ در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ این نظریه را ثابت کرد)؛ البته اگر بد بجنگیم خیلی ضرر می‌کنیم، یعنی اگر شکست بخوریم و یا حتی اگر متوقف هم بشویم، یعنی مثل عملیات کربلا ۴ از کار در بیاید، خیلی ضرر خواهیم کرد. بنابراین، ما می‌خواهیم عملیاتی بکنیم که حداقل فتنی داشته باشد.

در این میان، مشکل برادر محسن رضایی خیلی بیشتر از دیگران بود. او که از سال ۱۳۶۲ به بعد تصمیم‌گیرنده عملیات و جنگ بود، اینجا هم تصمیم می‌گرفت و گرفت، یعنی جنگ در همین منطقه و قبل از مراجعت بسیجیان و خالی شدن گردان‌های سپاه پاسداران.

برادر محسن رضایی سه مشکل عمده در پیش رو داشت. اول: راضی کردن آقای هاشمی رفسنجانی به عمل در همین منطقه، بعد از عدم‌الفتح و تلفات و جوسازی‌های کربلا ۴. دوم: قانع کردن فرماندهان لشکرهای سپاه پاسداران. سوم: طرح‌ریزی و چگونگی عمل با این همه موانع موجود که همه در تردید بودند، هم فرماندهی کل قوا و هم فرماندهان واحدهای عمل کننده. تنها کسی که با اعتماد به نفس و مطمئن بود برادر محسن رضایی بود، که بعد از پانزده روز طرح‌ریزی و آمادگی در مورخ ۱۷/۱۰/۱۳۶۵، آقای هاشمی رفسنجانی را به جنوب دعوت می‌کند و با استدلال خودش ایشان را که حالا خیلی کنجکاوتر و وسواسی‌تر به صحبت‌هایش گوش می‌دهد، راضی به عملیات می‌کند.

فرماندهان را هم قبلاً توجیه کرده است و مع‌الوصف در جلسه نگرانی‌ها، همه با حجت‌السلام هاشمی رفسنجانی در میان گذاشته می‌شود. منطقه عملیات بعدی از خط مرزی شلمچه تا تنومه در حدود دوازده کیلومتر و با عرض در حدود ده کیلومتر که در شمال آن مانع

عمده دریاچه ماهی و سیم خاردار و کانال‌های آب و خندق‌های مواد منفجره که همه با نیروهای مدافع شدیداً کنترل می‌شود، روبه‌رو هستند. منتها پاشنه آشیلی که برادر محسن رضایی به عنوان کلید موفقیت به آن دل بسته بود، مسیر بسیار محدودی از شمال به جنوب در غرب آبگرفتگی و پنج‌ضلعی بوبیان بود، که در عملیات کربلا ۴، لشکر ۱۹ فجر سپاه پاسداران به فرماندهی برادر نبی‌رودکی از آن استفاده کرده بود. مشکل فرماندهان هم روشنایی مهتاب بود که در این روزها وجود داشت.

نتیجه بحث‌ها و صحبت‌های آقای رفسنجانی وضعیت بغرنجی برای برادران سپاه به وجود آورده بود. از سویی سپاه پاسداران به عنوان تنها عامل ادامه جنگ مطرح می‌شود و حتی تصمیمات امام(ره) "جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم و یا جنگ جنگ تا سرنگونی صدام" ناشی از نحوه برخورد سپاه پاسداران تلقی می‌گردد. از سوی دیگر گفته می‌شود که تنها اثر نبردهای گذشته بعد از عملیات رمضان، گرم نگهداشتن جنگ بوده است و اساس اقدامات سپاه پاسداران در رابطه با عملیات خیبر، عملیات بدر و عملیات کربلا ۴، یعنی تمام اقدامات جمهوری اسلامی ایران، طی چند سال اخیر زیر سؤال می‌رود. از سوی دیگر تأکید می‌شد که توان فعلی، بالاترین قدرت ممکنه جمهوری اسلامی ایران در جنگ است و با توان، عملیات تعیین کننده و پیروزی طلب می‌شود. از طرف دیگر، وضعیت کشور ترسیم می‌شود که تحمل ادامه چنین وضعی را ندارد. قدرت روزافزون دشمن که با اتکاء به کمک‌های قدرت‌های بزرگ هم مزید بر علت است و هر روز که بگذرد، ممکن است با اقدامات آن، توازن قوا به کلی به ضرر ما تغییر کند، به واقع در این وضعیت سرگیجه‌آور سپاه پاسداران عملاً به انتخاب یکی از دو راه موظف می‌شود:

۱- ادامه پافشاری بر مواضع قبلی در مورد ادامه جنگ، که در این صورت بایستی در همین منطقه و در یکی از سه حالت ذکر شده عملیات داشته باشد، آن هم با تضمین پیروزی.

۲- قبول پایان جنگ با اعلام این مسئله که نمی‌توان با عراق جنگید.
آقای هاشمی رفسنجانی به نیابت از طرف امام(ره) نشان می‌دهد که با راه اول موافق است. عملیات کربلا ۵ در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ شروع شد و به مدت ۱۸ روز طول کشید و در مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۷ خاتمه یافت.

تلفات و ضایعات طرفین در جنگ کم‌نظیر بود و حجم و تعداد واحدهایی هم که طرفین به کار گرفته بودند، کم‌نظیر بود. این عملیات از نظر نظامی موفقیتی نداشت، چون به هدف

تعیین شده نرسید، ولی شرایطی در سطح نظام بین الملل به وجود آورد که شمارش معکوس پایان جنگ بود که بعداً توضیح خواهم داد.

جنگیدن تا آخرین توان و نرسیدن به هدف موجب شد که برادر محسن رضایی طی نامه‌ای تقاضای صد دستگاه تانک، صد دستگاه نفربر، ده گروهان توپخانه و سی قبضه توپ ضد هوایی شیلکا از نیروی زمینی ارتش نماید. این نامه در مورخ ۱۳۶۵/۷/۷ نوشته شده و توسط برادران محسن رفیق دوست، برادر غلام علی رشید و سنجقی در تهران ابتدا به فرماندهی جنگ و شورایی عالی دفاع ارائه می‌شود. چون نتیجه نمی‌گیرند به حضور امام خمینی (ره) ارائه می‌شود. امام (ره) دستور واگذاری می‌دهند. فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ حسین حسینی سعیدی هم می‌گوید: ما خودمان برنامه داریم و قادر به واگذاری آنها به سپاه نیستیم. از کجا برداشت کنیم! از کدام انبار برداریم!

حجت‌السلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۴ خود می‌نویسد: «بامشورت آقای دکتر روحانی به نزاجا ابلاغ کردیم اقلام در خواستی برای پنج هفته در کنترل عملیاتی سپاه قرار بگیرد.» این متن یعنی اقلام در خواستی با خدمه و به صورت واحدی در کنترل عملیات باشد و این مورد پذیرش برادران نبود.

مشکل عمده کار برادران سپاه پاسداران، عدم برآورد دقیق نیازمندی‌ها از ابتدای عملیات تا پایان و تصرف هدف است، هر چند که در جریان کارزار و نبرد شرایط هم عوض می‌شود، ولی این هم باید در نظر گرفته شود.

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۳ می‌نویسد: «آقای شمخانی و محمد باقری از جلو آمدند و گفتند اگر امکانات بسیج شوند، همین جا می‌توانیم جنگ را ببریم.» و یا در مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۵ (دو روز مانده به پایان عملیات کربلا ۵) می‌نویسد: «آقای شمخانی آمد. خواست که خط پدافندی را که سپاه دارد، به ارتش بدهیم تا بیشتر نیروی جمع‌آوری و حمله ادامه یابد.»

آقای هاشمی رفسنجانی ادامه می‌دهد: «آنها برای تداوم عملیات کربلا ۵ مشکل عمده خود را نداشتن حمایت زرهی در مقابل عراق ذکر کردند و خواستار آمدن امکانات نزاجا به کمک بود و مقداری را هم که امروز دستور داده شده بود، کافی نمی‌دانستند.» شما در اطلس جنگ سپاه هم می‌خوانید: «اگر هجوم نیروهای سپاه به زرهی و بالگرد مجهز شده بود تا دروازه بصره می‌رفتیم.»

این اگرها و مگرها می‌باید در بدو و ابتدای طرح‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری گفته و برآورد شود. اگر به بحث و مذاکره مفصل در مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۷ در قرارگاه سپاه پاسداران در جنوب بین حجت‌السلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و فرماندهان سپاه توجه شود، هیچ اشاره‌ای به نیاز زرهی و بالگرد و غیره نمی‌شود، ولی وقتی در آخر عملیات که کار به بُن‌بست کشیده می‌شود، اگرها و مگرها شروع می‌شود.

در همین عملیات کربلا ۵، علاوه بر دریافت واحدهای توپخانه ارتش، اکثر توان بالگردی هوانیروز در پنج پایگاه تهران، کرمانشاه، اصفهان، مسجدسلیمان و کرمان با ۱۳۱ فروند که سی فروند آنها بالگرهای کبری بوده در پشتیبانی عملیات سپاه به کار گرفته شده است. ضمن اینکه سپاه پاسداران دارای لشکر ۳۰ زرهی هم بود، اگر نیازی به کاربرد تانک داشت باید استفاده می‌کرد.

فقط برای اطلاعاتن می‌گویم، تمامی امکانات پشتیبانی آتش بالگرد کبری در پشتیبانی از عملیات نزاجا در عملیات کربلا ۶، فقط چهار فروند بود و در مجموع نُه فروند (چهار فروند کبری، چهار فروند ۲۱۴، یک فروند ۲۰۶) که قابل مقایسه با سی فروند بالگرد کبری و یا مجموع ۱۳۱ فروند بالگرد در عملیات کربلا ۵ نیست.

در کتاب‌ها تعداد تلفات ارتش عراق هفتاد هزار نفر مجروح و بیست هزار نفر کشته و ۲۶۵۰ نفر اسیر و تلفات ایران سی هزار نفر شهید و مجروح فقط در عملیات کربلا ۵ عنوان شده است و اگر تلفات عملیات کربلا ۴ را هم اضافه کنیم خیلی بیشتر می‌شود.

در ساعت ۲۲:۰۰ مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۳، یعنی چهار روز بعد از شروع عملیات کربلا ۵ در جنوب، عملیات کربلا ۶ با مسئولیت نزاجا در منطقه نفت‌شهر - سومار شروع شد.

دشمن کاملاً از فعالیت‌ها و اهداف ما آگاهی داشت. هوشیاری و تدابیر کنترل و مراقبتی در جلو مواضع، همچنین استفاده از بلندی‌ها و تپه‌ها برای تهیه مواضع دفاعی بُتنی و پیش‌ساخته و روانه کردن انواع آتش‌های پشتیبانی از عوامل مؤثر دفاع او و ناکامی ما در عملیات کربلا ۶ بود. تلفات ما در این نبرد مؤید عزم و تلاش برای رسیدن به هدف‌ها بود. نکته قابل ذکر تعداد مفقودین سرباز بود. در لشکر ۲۱ حمزه جمعاً ۴۱۷ نفر و در لشکر ۸۸ زرهی جمعاً ۲۱۷ نفر سرباز مفقود داشتیم، که بهتر است بخوانیم فراری داشتیم!

جناب سرهنگ صدیق‌زاده فرمانده لشکر ۲۱ حمزه در جلسه فرماندهان حقیقت را به گونه‌ای دیگر گفت: «سرباز ایمن ندارد، نمی‌خواهد بجنگد، مخفی می‌شود، فرار می‌کند. درجه‌دار نمی‌جنگد، افسر جزء نمی‌جنگد. این حقایق را قبول کنید.»

بررسی‌های ما از عملکرد واحدها مؤید این بود که شناسایی‌ها کامل نبوده و مقداری هم دروغ گفته شده بود و ضعف فرماندهی و مدیریت در تمام رده‌ها، از دسته تا لشکر دیده می‌شد. گزارش‌های فرماندهان غیر واقعی بوده است، برای فرماندهی نیروی زمینی واقعاً دردآور بود که با این همه تلاش و شورهای ستادی و بازدیدها نتوانستیم نتیجه بگیریم. مشکل عمده لشکرهای ما نبود فرمانده و یا ضعف و ناتوانی فرماندهان در رده دسته و گروهان بود.

فرماندهان پیشنهاد داشتند که از ادامه تلاش و حملات مکرر در این منطقه خودداری شود و در جای دیگر عمل شود، ولی فرماندهی نیروی زمینی موافق نبود. جناب سرهنگ علی اصغر جمالی (جانشین فرماندهی نزاجا) هم نظر دیگری داشت. او از روزهای بدتری هم صحبت کرد که امکان تمرد و فرار افراد وجود دارد؛ لذا پیشنهاد کرد: فقط روی چشم و هم‌چشمی نباشد که یک کاری بکنیم، بلکه تمام جوانب را در نظر بگیریم. با تدبیر صحیح و خونسردی کار کنیم. همه مسئولان به وضع ما واقف هستند. با این وصف، زمان نداریم و نمی‌توانیم از مسئولان هم زمان بگیریم تا در جای دیگری عمل کنیم. پس باید در همین جا عمل کنیم و موفق هم باشیم. در روزهای بعد هم جلسات بررسی و تحلیل علل ناکامی و موشکافی در چگونگی عمل واحدها با حضور سرباز و درجه‌دار و افسر عمل‌کننده تشکیل و پیگیری می‌شد و مشکلات شناسایی شده چیزی نبود که بشود در بیابان‌ها و تپه‌ماهورهای نفت‌شهر و سومار حل کرد و یا در حد فرماندهان موجود در منطقه باشد. مثل عدم انگیزه، یا گزارش‌های غیر واقعی و یا عدم آموزش فرماندهان گردان و گروهان، که نتیجه آن عدم اعتماد رزمندگان به فرماندهان و نهایتاً عدم اجرای فرامین توسط سربازان و ضعف شدید روحیه آنها بود. عدم تخلیه شهدا و مجروحان هم از دیگر مواردی بود که عنوان می‌شد.

در مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۵، امیر سرتیپ قاسم‌علی ظهیرنژاد از طرف ریاست جمهوری (سیدعلی خامنه‌ای) به منطقه آمد که وضع را از نزدیک ارزیابی کند. همزمان جناب سرهنگ سهرابی و جناب سرهنگ علی شهبازی و جناب سرهنگ سیروس لطفی هم به منطقه آمدند. چند روز پیش هم جناب سرهنگ دوم عبدالله نجفی آمد. حرف همه آنها این بود که یک کاری

بکنید. فرماندهی نیرو (جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی) عصبانی شد و گفت: «این نیروی زمینی نیست. جنازه‌ای است که همه دور آن جمع شده‌ایم. بروید حقایق را به مسئولان بگویید.» جلسات دیگری در مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۳ و ۱۳۶۵/۱۱/۱۴ در جنوب با حضور حجت‌السلام هاشمی رفسنجانی برگزار شد. معلوم شد که سپاه پاسداران هم در جنوب از غرب کانال ماهیگیری به عقب زده شده است.

در مورد نامه سپاه پاسداران مبنی بر درخواست تجهیزات و حتی واگذاری لشکر ۲۱ پیاده و واگذاری خط دفاعی از جزایر به بالا به نیروی زمینی هم بحث شد.

حجت‌السلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی گفت: «مشکل امروز ما جنگ شهرها است، که نیمی از کشور را فلج کرده است. از طرفی، سپاه مهدی بسیجی‌ها که در حدود ۱۵۰ گردان خواهد شد، خواهد آمد. تازه چی؟ شاید اگر اینها هم بیایند و عمل کنند و موفق هم باشند، حداکثر تا کانال زوجی پیشروی خواهند کرد. تازه چی؟ دنیا در برابر این بمباران‌ها سکوت کرده است. ما نمی‌توانیم الآن پیشنهاد صلح بدهیم، بخصوص بعد از عقب آمدن نیروها از غرب دریاچه ماهی. صدام خود را موفق می‌داند. این طرح زدن شهرها برای صدام موفق بوده است، زیرا ما دیگر قادر به پشتیبانی از جبهه‌ها نیستیم. ما امکانات مالی را به مردم رانده شده از شهرها داده‌ایم، مثل آب و نان و سوخت.»

بعد از نامه درخواستی سپاه برای دریافت اقلام نزاچا از محضر امام خمینی (ره)، نیروی زمینی ارتش هم نامه‌ای به محضر امام (ره) ارسال و استدلال کرد که واگذاری اقلام به سپاه پاسداران منطقی نیست، زیرا:

- ۱- اقلام برآورد و درخواست شده منطقی نیست.
- ۲- واگذاری اقلام به سپاه روی روحیه و عملکرد کارکنان اثرات منفی دارد.
- ۳- عمل آینده سپاه در تداوم عملیات کربلا ۵ در شلمچه، چه موفق و چه ناموفق، باعث تضعیف سایر خطوط دفاعی، مانند حملات اواخر سال ۱۳۶۴ و اوایل سال ۱۳۶۵ دشمن، می‌شود. در صورتی که دشمن همان روند را ادامه دهد، باعث خجالت نزاچا در محضر مبارک و در برابر ملت ایران خواهد شد.
- ۴- تقاضا داریم طرح عملیاتی سپاه و درخواست سپاه و مجدداً نیازمندی‌های سپاه توسط شورای عالی دفاع و در ستاد فرماندهی خاتم‌الانبیاء (ص) مورد بررسی قرار بگیرد و مجدداً نیازمندی‌های سپاه به عرض شما برسد.

سپاه برای توجیه عملکرد خود ارتش را با شعار تئوری جنگ کلاسیک (ابزار محوری) در مقابل جنگ انقلابی، به معنی نقش اساسی جنگ افزار و تکنولوژی و به عبارت آنها، تانک در مقابل تانک و توپ در مقابل توپ به حاشیه بردند و هنوز که هنوز است عامل ناکامی سال اول جنگ ارتش (ابزار محوری) در بیرون راندن دشمن را همین تفکر و همین روش می دانند. شرط موفقیت خود را در عملیات کربلا ۵ دریافت امکانات ارتش و همان اگر و مگرهایی می دانستند که توضیح دادم.

آقای رفسنجانی در خاطرات مورخ ۱۳۶۵/۱۱/۲۵ می نویسد: «سرهنگ ترابی (عنصر دفتر مشاورت فرماندهی خاتم) آمد. پیشنهاد تغییر رئیس ستاد ارتش را داد.» این فعالیت هم از درون ارتش توسط افسرانی آغاز شد که نه کارنامه‌ای از فعالیت‌های ستادی و فرماندهی داشتند و نه یک روز حضور در جبهه‌ها را تجربه کرده بودند.

ما قطعات زیادی از پازل دفاع مقدس را داریم. اصل آن است که با مهارت آنها را کنار هم بگذاریم و تصویر بزرگ جنگ را به دست آوریم. متأسفانه هم در جامعه و هم در سپاه پاسداران و ارتش، کسانی این قطعات را کنار هم گذاشتند و می‌گذارند که قبلاً این تصویر را ندیده و یا تصور واقعی شکل آن را هم در ذهن ندارند. من قبلاً گفتم: «موقعی که هیئت قضایی و داوری حاج آقا رازینی به کرمانشاه آمد، از آنها تقاضا کردم بروند پیش فرمانده و توجیه شوند و از خطوط پدافندی و سنگرها هم بازدید کنند، برای همین اصل بود که تصورات حقیقی در ذهن خودشان از چند و چون ماقوع داشته باشند، تا با این آشنایی ذهنی از شکل جبهه‌ها و خطوط تماس بتوانند قطعات پازل داوری خود را صحیح و عادلانه کنار هم بچینند.»

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات آخرین روز سال ۱۳۶۵ خود می نویسد:

«سال ۱۳۶۵ تمام شد. امیدهایی که به ختم جنگ تا پیروزی قاطع باشد، ناتمام ماند. طراحی عملیات سرنوشت‌ساز و تجهیز پانصد گردان رزمی و دریافت ده‌ها میلیارد تومان با اجازه ویژه امام از بانک مرکزی و بحث‌های طولانی در شورای عالی دفاع و... قرارگاه‌ها و هماهنگی‌های ایجاد شده بین ارتش و سپاه و تأمین موشک‌های دوربرد و تاو و هاگ و قطعات از آمریکا و تبدیل تعدادی از خطوط تولید صنایع مصرفی به تولید نیازهای پرمصرف جنگ...، نتوانستیم به همه هدف‌ها برسیم. ما دنبال هدف سیاسی مناسبی برای پایان جنگ بودیم. شکستن خطوط شلمچه در کربلا ۵ هدف سیاسی مشخصی نداشت.»

من قبلاً اشاره کردم که بعد از عملیات کربلا ۴ و ۵ شرایطی پیش آمد که به شمارش معکوس پایان جنگ و صدور قطعنامه ۵۹۸ انجامید. در اینجا باید بیشتر توضیح دهیم؛ البته این نظر من است، ممکن است نظر شما غیر از این باشد. عملیات کربلا ۴ و ۵ که توسط سپاه پاسداران طرح ریزی و اجرا گردید و به گفته آقای هاشمی رفسنجانی (امید به ختم جنگ با یک پیروزی قاطع) به آن چشم دوخته شده بود، نه از نظر نظامی عملیات موفق بود، چون به اهداف تعیین شده نرسیدند و نه از نظر سیاسی قابل قبول مسئولان بود، چون یک پیروزی در حد انتظار آنها نداشت؛ البته پیروزی محدودی بود که پیامی بسیار بزرگ برای ما و برای نظام بین الملل و عراق داشت. پیروزی از این نظر که به عراق و جهانیان نشان داد که مستحکم ترین، عمیق ترین و پیچیده ترین موانع نظامی در برابر اراده، ابتکار و انگیزه رزمندگان و فرماندهان ما قابل دسترسی است و پیام مهم آن این بود که به سیاستمداران نشان دادیم که اصرار و لجاجت بر تداوم جنگ را به رغم همه تلفات و ضایعات آن داریم. نشان دادیم که با صبر و حوصله در مقابل بمباران شهرها و مراکز صنعتی، کاربرد وحشتناک سلاح شیمیایی، جنگ نفتکش ها و سکوها و نفتی، حتی با روبرویی با آمریکا در خلیج فارس، تا رسیدن به راهبرد و ایده رهبر انقلاب و مسئولان، پایمردی داریم و نگران توسعه، آن هم چه قابل کنترل باشد و چه نباشد نیستیم.

تصمیم آنها هم همان بود که آقای ژیسکار دستن (رئیس جمهور فرانسه) گفته بود: «نه برد، نه باخت»؛ ولذا با توجه به مطالب مندرج در مقدمه این قطعنامه و سایر موارد، تصمیم به خاتمه جنگ علیرغم میل ما نمودند، که البته صدام هم در آن شرایط، که نقاط قابل توجهی از خاک عراق در تصرف ما بود از آن استقبال کرد.

به متن مقدمه قطعنامه ۵۹۸ توجه کنید:

«با ابراز نگرانی عمیق از اینکه علیرغم در خواست هایش برای آتش بس، منازعه بین ایران و عراق به شدت سابق با تلفات شدید انسانی و تخریب مادی ادامه دارد، با ابراز تأسف از آغاز و ادامه منازعه، همچنین با ابراز تأسف از بمباران مراکز صرفاً مسکونی غیرنظامی، حملات به کشتیرانی بی طرف یا هواپیماهای کشوری، نقض قوانین بین المللی انسان دوستانه و دیگر قوانین ناظر بر درگیری مسلحانه، بویژه کاربرد سلاح های شیمیایی بر خلاف الزامات پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، با ابراز نگرانی عمیق نسبت به احتمال تشدید و گسترش بیشتر منازعه، مصمم گردید به تمامی اقدامات نظامی بین ایران و عراق خاتمه بخشد.»

سال ۱۳۶۶ به بعد

اما سایر موارد: من به جای توضیح و تفکر خودم، به صحبت‌های مسئولان اکتفا می‌کنم که خود گویای تمام آن چیزی است که می‌خواهم بگویم.

۱- آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات سال ۱۳۶۶ خود تحت عنوان «خطاهای سیاسی و استراتژیک ایران» می‌نویسد: «در خلال سال ۱۳۶۶، ایران خسارت بسیاری را متحمل شد و حملات مکرری انجام داد که موجب کاهش نیروی انسانی و از دست رفتن حمایت مردمی از جنگ شد و نتوانست اسلحه مدرن و موقعیت نظامی مناسب را جایگزین شور انقلابی و عقیدتی کند. همچنین، ایران در همه نبردهای خود اصرار بر ادامه روش شکست‌خورده، یعنی اعتماد بر امواج انسانی در حملات داشت. فرماندهی ایران در نتیجه خسارات بشری سنگین و به جهت وعده‌های فراوان پیروزی که تحقق نیافته بود، حمایت مردمی و نفوذ خود را از دست داد که این خطای سیاسی سنگینی بود.»

۲- برگزیده‌ای از پیام تقدیر حضرت امام خمینی (ره) از دل‌آوری‌های رزمندگان اسلام در مورخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۷:

«اینجانب با تشکر مجدد از ملت مقاوم ایران و رزمندگان عزیز، از جوانان غیرتمند کشور سرافراز اسلامی ایران می‌خواهم که به جبهه‌ها عزیمت کنند و با تداوم عملیات خود، مجال تجدید سازمان و تنفس عفلقیان شکست‌خورده و مستأصل را بگیرند. دست قدرت و نصرت بی‌انتهای خداوند یار و ناصر تان باد.»

۳- قسمتی از خاطرات پنجشنبه مورخ ۱۳۶۶/۶/۱۹ آقای هاشمی رفسنجانی:

«در جلسه پشتیبانی شورای عالی جنگ شرکت کردم. بحث در مورد فراخوان عمومی برای جنگ بود. سپاه درباره امکان آموزش و تدارک و بکارگیری ۱۵۰۰ گردان در مدت پانزده ماه گزارش داد. پذیرفته شد؛ ولی بحث بر سر این پیش آمد که با حکم امام، بسیج آغاز شود یا با تبلیغات و اظهارات مسئولان؟ نظر من بر اول است و آیت‌الله خامنه‌ای تردید دارند در مصلحت بودن صدور حکم امام که آخرین ضربه است.»

البته این تصمیم بعد از اعلام خبر مستندی است که آقای حجازی از وزارت اطلاعات در مورد احتمال دخالت نظامی آمریکا، فرانسه و انگلیس در خلیج فارس علیه ما و نیز قبل از واقعه ۱۳۶۶/۷/۳ حمله به کشتی «ایران اجر» و غرق شدن آن و قدرت‌نمایی آمریکا، و یا حمله

ناوهای آمریکا در مورخ ۱۳۶۶/۷/۲۷ به دو سکوی نفتی (رشادت و رسالت) و گلوله باران کردن آنها گرفته شده است.

عراق هم جنگ را به جبهه اقتصادی توسعه داد و بسیار فعال شد. تأسیسات نفتی و نفتکش‌های عازم بنادر ایران و شهرها را بیش از پیش هدف گرفت و در مورخ ۱۳۶۶/۵/۴ به عنوان یک قدرت‌نمایی به منطقه میمک حمله کرد و آن را پس گرفت.

منطقه میمک یکی از همان مناطق مرز خشکی مورد اختلاف ایران و عراق است. علاوه بر این، عراق قصد داشت ایران را تحریک و به اقدام تشدیدکننده‌ای وادار نماید، که می‌توانست پای قدرت‌های خارجی را به صحنه جنگ باز کند (یعنی همان چیزی که در سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ دیدیم). عراق طی پانزده روز از مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ تا ۱۳۶۵/۱۱/۳ به ۴۱ شهر ایران اسلامی ۲۹۹ بار حمله نظامی موشکی کرد.

در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۹، چراغ سبز ایران به سازمان ملل داده شد، ولی حالا عراق بود که دست بالا گرفت. چون:

- ۱- شاهد ورود آمریکا به جنگ خلیج فارس بود.
- ۲- طرح بازپس‌گیری فاو را در دستور کار خود داشت و در مورخ ۱۳۶۷/۱/۲۸ اجرا کرد.
- ۳- استعداد نیروی زمینی‌اش را به نُه قرارگاه سپاه و بیش از پنجاه لشکر پیاده و زرهی افزایش داده بود.

۴- برای اولین بار موشک زمین به زمین الحسین با برد ۶۰۰ کیلومتر تهران را هدف گرفت. در مجموع، یقین داشت که بر ایران برتری نظامی به دست آورده است. از این به بعد بود که بمباران‌های موشکی آغاز شد و تا مورخ ۱۳۶۷/۲/۱۱ ادامه داشت.

نمی‌دانم توانستم منظورم را برسانم یا خیر!

اول: تدبیر و تفکر و راهبرد حضرت امام خمینی (ره) به عنوان تصمیم‌گیرنده نهایی «با تداوم عملیات خود مجال تجدید سازمان...» بود.

دوم: اوضاع و شرایط حاکم بر کشور و جبهه‌ها، کاهش نیروی انسانی، از دست رفتن حمایت مردمی، کمبود تجهیزات، تکیه بر همان روش شکست‌خورده در جنگیدن بود.

سوم: ورود نظامی مستقیم آمریکا علیه ما در خلیج فارس.

چهارم: توانمندی و توسعه سازمان ارتش عراق، حمله به شهرها و نفتکش‌ها و دستیابی به موشکی با بُرد بلند.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که اوضاع پیچیده‌ای پیش روی مسئولان و در تقدم اول آن حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی قرار گرفته است. در مرحله بعدی، سپاه پاسداران است که خود را متولی جنگ می‌داند. چرا سپاه پاسداران راه تداوم جنگ را برگزید؟ اولاً موجودیت سپاه در آن موقع در جنگ بود.

ثانیاً تدبیر و راهبرد حضرت امام خمینی (ره) و ولی فقیه بود؛ ولذا برای تقویت خودش به فکر دستیابی بر توان ارتش مانند گذشته، ولی با شدت بیشتر افتادند. همچنین، برای تمرکز نیرو، مناطق پدافندی خودشان را به ارتش بدهند.

خاطرات سال ۱۳۶۶ آقای هاشمی رفسنجانی هم مؤید این نظریه است:

«نامه آقای رضایی به حضرت امام مبنی بر استعفا به علت عدم همکاری با رئیس‌جمهور و... ارتشی‌ها - نظر امام این است که اینها حرکات سیاسی دارند - امام به آقای رضایی درجه امیری را بدهد که بتواند بر امکانات ارتش دست داشته باشد و از موضع قدرت با ارتشی‌ها برخورد کند. آقای شمخانی آمد و تقاضای امکانات ارتش را دارد. علت استعفایش را پرسیدم. حرف خاصی ندارد، اگر سیاسی کاری برای گرفتن امتیازات بیشتری نباشد - فرماندهی نزاچا از دستور امام مبنی بر واگذاری ۱۰٪ بالگردهای هوانیروز به سپاه اظهار نگرانی کرد، فرماندهان لشکرهای عمل‌کننده آمدند و نیازها و کمبودها را مطرح کردند. مثل: کمبود گونی و پلیت برای سنگرسازی، کمبود پوتین، نداشتن جیره غذایی، کمبود لباس فرم، کمبود پتو، کمبود آمبولانس.»

ما هم در نیروی زمینی ارتش دیگر حرفی برای گفتن نداشتیم. هیچ‌گونه اظهار عجزی هم نمی‌شد کرد. هیچ قول و تعهدی هم به مسئولان و حضرت امام خمینی (ره) نمی‌دادیم. هیچ سیاسی کاری هم نداشتیم. هیچ ادعایی هم نداشتیم. بیان حقیقت تلخ است، ولی شرافتمندانه است. فرهنگ «راه بینداز جا بینداز» هم نداشتیم. جنگ ابزار است. اصل منافع ملی است.

در درون ارتش هم عده‌ای بودند که درد ارتش را در تعویض فرماندهان و سپردن کارها به دست جوان‌ترها و انقلابی‌ها می‌دانستند. ای کاش اینها با بررسی و کار کارشناسی به دنبال این نظرات بودند.

در خاطرات ۱۳۶۶/۵/۲۵ آقای هاشمی رفسنجانی می‌خوانید:

«سرهنگ ترابی‌پور (رئیس سازمان حفاظت اطلاعات ارتش) آمد. چهار روز در جبهه بود. گزارش تلخی از وضع نزاجا داد. ضمن اینکه تیمسار حسنی سعدی را قبول دارد. پیشنهاد می‌کند که سرهنگ دادبیین فرمانده نزاجا بشود تا قشر جوان و انقلابی ارتش را سر کار بیاورد و تحولی ایجاد شود. ایشان قبلاً هم پیشنهاد تعویض رئیس ستاد ارتش را داده بودند.»

آقای هاشمی رفسنجانی باید به یاد بیاورد که این مشکلات و یا گزارش‌های تلخ قبلاً به طور بسیار مشروح‌تر، چه قبل از عملیات کربلا ۶ و چه بعد از آن توسط نزاجا به استحضار ایشان و سایر مسئولان رسیده بود.

آنچه واضح و روشن است، تمام مسئولان و تمام رزمنده‌ها اعم از ارتشی و سپاهی، همه از نیروهای مخلص انقلاب و سرباز وطن بوده‌اند و هر تفکری و هر پیشنهادی که به فرماندهان ارائه می‌شد، چه از طریق فرماندهان ارتش یا سپاه و یا از طریق سایر اندیشمندان، منحصراً برای به سرانجام رساندن پیروزمندانه جنگ و از روی دلسوزی بوده است. منتها حرف من این است که در بازرسی و ارزیابی نزاجا یک افسر نیروی هوایی از خطوط سنگرهای واحد نیروی زمینی حداکثر می‌تواند ظاهر و معلول‌ها را ببیند و نه علت‌ها را. ما در تمام جلسات ستادی که برای ارائه توان نیروی زمینی به حضور فرماندهی جنگ می‌رسیدیم، به علت‌ها و معلول‌ها اشاره و پیشنهاد هم ارائه می‌کردیم.

مشکلات ما نه در مدیریت فرماندهان باتجربه چندین ساله بود، که با تعویض افسران (جوان و انقلابی) حل شود و نه در شیوه کلاسیک جنگیدن ارتش بود، که در صحبت‌های برخی از برادران گفته می‌شود. حتی تا آنجا تحلیل و یا صحبت می‌کنند که «در اول جنگ می‌گفتند ارتش خیانت^۱ کرده است.»

۱. چگونگی اجرای عملیات نصر از زبان حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، برگرفته از کتاب تقویم تاریخ دفاع مقدس، جلد پنجم، گام‌های نخستین، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ص ۳۵۴ و ۳۵۵، در رابطه با وقایع پانزده و شانزده دی ۱۳۵۹ حجت‌السلام سیدعلی خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع که خود شخصاً در منطقه عملیاتی نصر حاضر بودند، مطالبی در مورد چگونگی اجرای عملیات را به اطلاع نمایندگان مجلس شورای اسلامی رساندند که قسمتی از آن اینگونه است: آقایان، بنده روز پانزدهم دی ماه خودم در منطقه هویزه بودم، روز پانزده دی روز حمله به نیروهای عراقی از طرف نیروهای ما بود. اینجا من لازم می‌دانم از این تریبون، از فرمانده آن لشکر سرکار سرهنگ زرهی ستاد سیروس لطفی که آن روز شجاعانه، مؤمنانه و بی‌پروا در صفوف اول حرکت می‌کرد و دائماً در میدان جنگ از آن طرف به این طرف می‌رفت، سپاسگزاری کنم و یاد و نام او را نیک بدارم. افسر لایق و شجاعی دیدم در این ماجرا ایشان را. میدان جنگ بود، نیروهای ما حمله می‌کردند، نیروهای دشمن منهدم شده بودند و یک لشکر ما به تمام در خطر بود و حرکت می‌کرد؛ البته بچه‌های سپاه هم در همان حدود، ساعت دو تا دوونیم بعدازظهر بود. همان بچه‌هایی که شهید شدند، آنها

بدون شک تمام تفکر آنهایی که ارتشی بودند و یا نبودند، ناشی از خلاء دانش و آگاهی از ارتش و ماهیت کلاسیک آن بوده است. چه قبل از جنگ، به عنوان نیروی بازدارنده و چه در عملکرد آن در تمام طول هشت سال جنگ. «چون غرض آمد هنر پوشیده شد.»

ما زیاد شنیده و خوانده ایم که تلاش‌های دفاعی ارتش در سال اول جنگ با شکست مواجه شد، یا طی پنج ماه اول جنگ ارتش چهار حمله بزرگ انجام داد که تماماً با شکست مواجه شد، یا آقای بنی صدر و دوستانش با تکیه بر اندیشه دفاع کلاسیک و به کار بردن اصول و قواعد رزم غربی، هیچ نوع موفقیتی را در دفاع و حفظ مرزها و آزادسازی سرزمین و پایان دادن به جنگ کسب نکردند. در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

جانشین معاونت عملیات و اطلاعات شدم

در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۱۲، مسئولیت مدیریت اطلاعات نزاجا را به جناب سرهنگ چرخکار واگذار کردم. کمتر از چهار ماه بعد هم جنبش جوان‌گرایی در نزاجا شروع شد. من به اتفاق سایر همکاران و همدوره‌هایم به افتخار بازنشستگی نائل آمدیم (البته من به مدت یک سال و

را من دیدم که ما بین هویزه و آن منطقه که خط اول بود و آنها به سوی خط اول حرکت می‌کردند و می‌رفتند لب کرخه‌کور. یعنی اینها از غرب به شرق می‌آمدند، نیروی دشمن هم به عکس حرکت می‌کرد یعنی فرار می‌کردند که به نیروهای خودشان در دُب‌حردان که در غرب اهواز و در شرق این نقطه‌ای که می‌گویم قرار دارد پیوندند که من به بعضی از برادرها گفتم: «نیروهای ما هم دارد پیش می‌رود عجله نکنید.» و آنها گفتند که نه ما می‌خواهیم برویم.

در آن ماجرا، من هیچ‌کس را مقصر نشناختم. فردای آن روز، روز شانزدهم هم تا حدود ساعت سه تا سه‌ونیم بعدازظهر من بودم، آقای بنی صدر هم بود و نیروهای ما به تدریج شروع کردند به ضربت خوردن. یعنی نیروهای عراقی، نیروی کمکی بزرگی به کمکشان آمد و نیروهای ما را از پهلو مورد هدف قرار دادند که این برای ما قابل محاسبه نبود و محاسبه نشده بود. برای نیروهای ما و دستگاه اطلاعاتی ما این بود که نیروهای ما شروع کردند به عقب‌نشینی کردن. بین ساعت سه یا سه‌ونیم بود که با عجله آمدم شهر، که در فرارگاه آن لشکر دیگر که هست حاضر بشوم و به آن فرماندهان و افسران تأکید کنم و سفارش کنم که از یک طرف دیگر وارد شوند.

بعضی از برادرهای دیگر نظامی آمدند که مهمات دست و پا کنند و همه آن ساعت بینی و بین‌الله تلاش می‌کردند، یعنی من آن کسانی را که مسئولان سطح بالا هستند، نظامی یا غیر نظامی نیافتم که تلاش نکنند، البته در آن ساعت که من آمدم آقای بنی صدر نبود. یا غذا می‌خورد یا نماز می‌خواند یا خوابیده بود، به هر حال نبود یکی دو ساعتی؛ لیکن بعد که آمدم ایشان بوده آنجا. حدود چند ساعت هم آنجا بود و نیروهای ما وقتی منهدم شدند، ایشان آنجا بود شاهد بود و بعداً آمده بود برای ما نقل می‌کرد. علی‌ای حال در هویزه که بچه‌های ما شهید شدند من به طور قطع نفی نمی‌کنم؛ ولی من به هیچ وجه از کسانی یک تعلق عمدی، سستی عمدی، خیانت خدای نکرده مشاهده نکردم.» ویراستار

همدوره ام امیر منوچهر دژکام برای مدت بیشتری ابقا شدیم). در سلسله مراتب فرماندهان هم تغییراتی داده شد، به امید اینکه تحولی در این وضع (معضلات نزاجا) ایجاد شود که هیچ وقت اتفاق نیفتاد.

بعد از تمدید خدمتم، تیمسار حسین حسینی سعدی که فرماندهی نیروی زمینی بودند پیشنهاد فرماندهی قرارگاه شرق (شمال شرق و جنوب شرق) را به من داد که به بهانه‌های مختلفی نپذیرفتم.

مرحله‌ای دیگر از دوران خدمت سربازی‌ام شروع شد. در محل جانشینی معاونت عملیات و اطلاعات، شغل سازمانی به من داده شد و مراتب طی نامه شماره ۱۰۲/۰۳/۲ مورخ ۱۳۶۶/۸/۳ ابلاغ شد. یعنی چرخ پنجم که این خلاف اخلاق و روش خدمتی من در تمام سال‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی بود.

همواره صمیمانه و صادقانه و با عشق به ارتش و کشورم خدمت کرده بودم. در آذرماه ۱۳۵۷ به عنوان یکی از افسران شایسته نیروی زمینی، جهت حضور در مراسم نوروزی که در حضور شاه برگزار می‌شد انتخاب شدم. در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم در دو نوبت ارشدیت خدمتی و یا مدال فتح خرمشهر گرفتم. افسری نبودم که شغلم را به من تحمیل کنند. جنگ تمام شده بود، لذا رفتم و در منزل نشستم.

بازنشستگی و خدمات این مرحله

در مورخ ۱۳۶۷/۱۱/۱ برای بار دوم بازنشستگی‌ام ابلاغ شد. ارتش عشق من بود. هنوز لباس نظامی را از تنم در نیاورده بودم که از طرف سردار سرلشکر پاسدار محسن رضایی فرماندهی کل سپاه پاسداران به اتفاق سه نفر دیگر از همدوره‌ها، به نام‌های سرتیپ دوم بازنشسته غلامحسن امیریگی، سرتیپ دوم بازنشسته غلامحسن قرائی و سرتیپ بازنشسته علی اکبر موسوی قویدل برای همکاری در دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه دعوت شدیم. در یکی از ساختمان‌های سپاه پاسداران (طرح ۵۵) با شام و تقدیرنامه و هدیه‌ای که با حضور تعداد زیادی از سرداران سپاه پاسداران برگزار شد، پذیرایی شدیم. همه از اینکه چرا ارتش شما را رها کرده تعجب می‌کردند. ما خودمان هم تعجب می‌کردیم که با «هیئات از یک بارک‌الله گفتن» چرا بدرقه‌مان نکردند!

بعد از چندی، امیر سرتیپ بازنشسته سیروس لطفی و امیر سرتیپ بازنشسته منوچهر دژکام هم به جمع ما چهار نفر اضافه شدند. این دو نفر بعد از مدتی جذب ستاد فرماندهی کل قوا که تازه سازماندهی شده بود، شدند. از طرف برادران پاسدار مسئول در ستاد کل، به ما چهار نفر هریک در تخصص و رسته‌مان برای مدیریت‌های مختلف ستاد پیشنهاد همکاری داده شد که نپذیرفتیم و به همان کار فرهنگی در دافوس سپاه به مدت ده سال ادامه دادیم. بعد از مدتی، یکی از یاران «روانشاد قرائی» دچار بیماری و در منزل زمین‌گیر شدند. تنها کسی که از سازمان‌های مسئول از وی عیادت کرد برادر محسن رضایی بود که او را فراموش نکرد. در مراسم فوت این عزیز هم این برادران پاسدار بودند که سنگ تمام گذاشتند.

هنوز هم و تا به حال مورد لطف و محبت تمام آن برادران هم‌رزم، همکار و یا شاگردهای دافوس هستیم و به هر مناسبتی و به طرق مختلف مورد قدردانی قرار می‌گیریم. هیچ وقت ما را فراموش نکردند.

در این مدت طولانی همکاری با دافوس سپاه، چالش ما با دانشجویان سر کلاس‌ها، نقد آئین‌نامه‌ها و متون درسی کلاسیک که از آئین‌نامه‌های آمریکایی ترجمه شده در مدارس نظامی ایران ارائه می‌گردد، بود. آنها تجربیات جنگی خودشان را با این مطالب تطبیق می‌دادند. در بحث اطلاعات رزمی که تخصص و مورد همکاری من با دافوس بود، من از یک آموخته‌های قبل از انقلاب و یک تدریس در مراکز آموزشی، مانند مرکز پیاده و یا دافوس ارتش و از یک تجربه عملی هشت ساله در زمان جنگ برخوردار بودم. به جرئت می‌توانم بگویم که با همه بحث‌های متداول کلاس‌ها، نتوانستم یک «واو» به این متون اضافه یا کم کنم.

برادران، مشروعیت تفکر و یا نظریه‌های خودشان را از عملکردشان در عملیات‌ها نتیجه‌گیری می‌کردند که این همان اشتباه کلان ما است. مشکلی که هنوز هم وجود دارد. ما نتوانسته‌ایم نظریه‌های کلاسیک را جایگزین آن کنیم. این است که امروز در یک نقطه ناشناخته‌ای قرار داریم.

مسئله اصلی این است که ما در جنگمان همان نظریه‌های کلاسیک را اجرا نکرده‌ایم که حالا بیابیم و به فکر نظریه جایگزین باشیم. به همین دلیل بود که سیاست دفاعی ما به طور جدی آسیب دید؛ ولذا ما باید «یک‌بار دیگر جنگ را تعریف کنیم.» این بحث را ان‌شاءالله در صحبت‌های بعدی مطرح خواهیم کرد.

مرحله‌ای دیگر

شهید سپهبد علی صیادشیرازی در سال ۱۳۷۳ سازمان افتخاری «هیئت معارف جنگ» را با هدف پژوهشی، فرهنگی و آموزشی، با تصویب و حمایت‌های مقام معظم رهبری راه‌اندازی کرد. این شهید عمیقاً معتقد بود که باید آموخته‌ها و تجربیات جنگ به نسل‌های بعدی و کادرهای جوان ارتش منتقل شود. ما هم همین عقیده را داشتیم؛ لذا در اوایل سال ۱۳۷۴ به پیشنهاد شهید صیادشیرازی، ما چهار نفر (موسوی قویدل، امیر بیگی، دژکام، مفید) فصل جدیدی از خدمت‌مان را در همکاری با این سازمان بسیار ارزشمند شروع کردیم که هنوز هم ادامه دارد.

در کارنامه کاریم یک سال همکاری با یک موسسه رسانه‌ای (بجز در کادر تحریریه) را هم دارم. از سال ۱۳۸۴ به دعوت سردار شهید احمد سوداگر و به اتفاق روانشاد امیر موسوی قویدل و امیر نصرت‌الله معین‌وزیری یک همکاری طولانی مدت که تا به امروز هم ادامه دارد، با پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس که در ساختار بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، سازمان ستاد کل نیروهای مسلح سازماندهی شده، داریم.

پژوهشکده که بعدها پژوهشگاه شد، به منظور شناسایی، سازماندهی، فهرست‌نویسی، تبیین آموزه‌های دوران دفاع مقدس و نهادینه کردن فرهنگ جهاد و ایثار در اندیشه، باور و تلاش مردم و مسئولان در اواخر سال ۱۳۸۵ شکل گرفت.

در راستای اهداف پژوهشگاه، به چند مورد که موفقیت خوب و بسیار اثرگذاری بوده‌اند، اشاره می‌کنم:

۱- توسعه و انتقال علوم و معارف دفاع مقدس در مراکز عمومی، متوسطه و عالی از طریق ایجاد واحدهای درسی.

۲- جمع‌آوری، ساماندهی، حفاظت، ثبت و نگهداری و بهره‌برداری از اسناد مکتوب و غیر مکتوب دفاع مقدس.

۳- طراحی و راه‌اندازی پایگاه اینترنتی به منظور ایجاد ارتباط علمی با پژوهشگران و اندیشمندان ملی و فرا ملی.

۴- تهیه، تدوین و انتشار دایره‌المعارف دفاع مقدس.

۵- نقد، بررسی و ارزیابی در خصوص کتب دفاع مقدس پیش از چاپ و اعلام نتیجه به وزارت ارشاد اسلامی.

فقط اشاره‌ای به راندمان یکی از اهداف مذکور، یعنی "توسعه و انتقال علوم و معارف دفاع مقدس" می‌کنم. از مهرماه ۱۳۸۷ که آموزش‌های دانشگاهی با عنوان دو واحد درسی انتخابی "آشنایی با دفاع مقدس" در سطح کارشناسی شروع شد، تا مهرماه ۱۳۹۶ بالغ بر چهار میلیون دانشجو این آموزش را طی کرده‌اند، که در هر ترم تقریباً ۱۴۰۰ نفر استاد که اکثر قریب به اتفاق آنها از افسران بازنشسته ارتش و سپاه که واجد شرایط بوده و یک دوره توجیهی را هم طی کرده‌اند، سر کلاس‌های دانشگاه‌ها در سراسر ایران که در هر ترم بین ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ کلاس تشکیل می‌شود، تدریس می‌کنند. به گفته سردار شهید احمد سوداگر، این دانشجویان از طیف داوطلبان راهیان نور نیستند. اینها همه مدیران آینده مملکت هستند.

سخن آخر

خاطراتم تمام شد، ولی می‌دانم که هنوز خیلی حرف دارم که گفته نشده است. در روند صحبت‌هایم به مواردی اشاره کردم که «بعداً خواهم گفت.» به یقین برای تاریخ و برای آیندگان صحبت کرده‌ام و خواهم کرد.

آنها ناتوانی و اشتباهات عملکرد ما را در جنگ هشت ساله خواهند بخشید، ولی اگر تجربیات و آموخته‌های خود را نگوئیم ما را نخواهند بخشید.

ناگفتنی‌ها هم آن قدر زیاد است که نه در حوصله گفتگوی ما است و نه جایگاه آن در این صفحات. پرداختن به هریک از آنها خود یک پروژه تحقیقاتی است که مسلماً پژوهشگران، نخبگان و فرماندهان گرانقدر "دوباره آن را تعریف خواهند کرد" و وارد مباحث آن خواهند شد. این سؤالات، همه از تجربیات هشت سال جنگ و از تجربیات من در طول این سال‌ها و در طول خدمت من در ارتش برگرفته شده و مطرح می‌کنم.

پژوهشگران ایران معتقدند که برای رهیافت به ابهامات جنگ باید "یک بار دیگر جنگ تعریف شود." من هم امروز بعد از گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی در پرداختن به تاریخ هشت ساله دفاع مقدس مبتنی بر "تطبیق با واقعیات" را همین کلید واژه "یک بار دیگر باید این جنگ تعریف شود" می‌دانم که اگر صادقانه به آن بپردازیم، به بیشتر ابهامات و سؤالات خواهیم رسید.

۱- تعامل انقلاب (مسئولان، جامعه) با ارتش از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ تحمیلی

عراق علیه ایران چگونه بود؟

۲- اثرات کنار گذاشتن و یا کنار رفتن کادرها و فرماندهان آموزش دیده و باتجربه (افسر - درجه دار) از چرخه مدیریت و فرماندهی یگان های ارتش چه تأثیراتی بر توان رزمی ارتش در ورود به جنگ و به دنبال آن تداوم جنگ داشت؟

۳- طبیعت همه انقلاب ها، منجمله انقلاب اسلامی ما، از دست دادن "توان بازدارندگی" است. سؤال این است که چگونه می شد و یا نمی شد حداقل در حوزه نظامی به از هم گسیختگی ارتش پایان داد و ارتشی که از زیرساخت و سازمان و تجهیزات کافی برخوردار بود و یا در خاورمیانه نظیر نداشت، ارتشی که همراه انقلاب بود و موجب پیروزی انقلاب گردید، به توان رزمی مورد نیاز ارتقاء داده می شد؟

آیا می شود گفت که از نتایج توانمندی ارتش قبل از انقلاب بود که به طور نسبی و با ضریب بالا در هشت سال جنگ از ذخائر و تجهیزات ارتش استفاده شد؟

۴- نیروهای مسلح هر کشوری هیچ وقت تا قبل از رسیدن به تهدید و درگیری های خشن تصمیم گیر نیستند. ارتش ابزار تصمیمات مسئولان و حکام و سیاستمداران است. در همین راستا، ستاد مشترک ارتش هم با وجود مشاهده قرائن و شواهد تهدید و ارائه بموقع آن به مسئولان نمی توانست تصمیم گیر باشد.

سؤال این است که چرا مسئولان نتوانستند تا آخرین لحظه به تصمیمی قاطع در مقابله با تهدید و استفاده مطلوب و بهینه از ارتش جمهوری اسلامی ایران برسند و حداقل در نقاط صفر مرزی جلو پیشروی دشمن را بگیرند؟

۵- دفاع در نبردها مستلزم به کار بردن اصول و قواعد اساسی رزم دفاعی است که پایه و اساس آن آموزش های انفرادی و یگانی و رزمایش هایی در تمام رده ها است. سؤال این است که چرا ارتش نتوانست از آموخته های آموزشی خود در ورود به جنگ و نیز در تداوم جنگ استفاده کند؟ چگونه می شد غیر از آنچه عمل کرد عمل می کرد؟

۶- توان نظامی دولت ها و حاکمان (ارتش ها)، در زمان صلح، جوابگوی مقابله با تهدیدها و تجاوزها نیست، بر اساس تمهیدات و طرح های مدونه می بایست به موقع از قدرت ملی جامعه برای تقویت آن استفاده شود. چرا در جمهوری اسلامی ایران، در شروع جنگ و نیز در تداوم هشت سال جنگ چنین نشد و در نهایت، قدرت نوظهوری از قدرت ملی جایگزین آن شد؟

سؤال این است که آیا می‌توان گفت: «عزم و اراده‌ای در حاکمیت برای این کار وجود نداشت؟ یا قوانین و ضوابط لازم و کافی و عملی برای استفاده از آن وجود نداشت؟ یا در سامانه ارتش چنین دانش و توان و ضوابطی وجود نداشت؟»

به خوبی می‌دانیم که سازماندهی و آماده به کار نمودن نیروی عظیم احتیاط در کنار نیروهای مردمی بسیج، از نظر راهبردی پیامی به دشمنان بالقوه است که "ما توانمندیم" و اگر فرض کنیم که سالانه به طور متوسط در حدود ۲۵۰ هزار نفر از جوانان کشور به خدمت سربازی می‌آیند که برابر قانون برای هشت سال دیگر (علاوه بر دو سال خدمت زیر پرچم و ضرورت) دوره احتیاط را تشکیل می‌دهند، یعنی هشت ضربدر ۲۵۰۰ نفر، یعنی دو میلیون نفر جوان زیر سی سال، می‌توانند همواره و در هر زمان و در هر مکان، حداقل نسبتی از این تعداد در اختیار ارتش و تأمین‌کننده کسورات نیروی انسانی آن باشند، یعنی آن چیزی که ارتش همواره در طول هشت سال جنگ از نبرد آن رنج می‌برد.

۷- آیا ضعف و ناتوانی نیروهای مسلح کشور ما ایران (و متقابلاً ارتش عراق) در بکارگیری اصول و دانش و تجربیات و درس‌آموخته‌های عملیات کلاسیک موجب ناتوانی ما در سال اول جنگ و موجب تداوم و طولانی شدن و فرمایشی شدن جنگ بود؟

۸- عامل اصلی توانمندی و ناتوانی کشور ایران (در حوزه سیاسی و نظامی) در ادوار مختلف هشت ساله جنگ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

چرا با وجود زیرساخت محکم و اصولی ارتش و حضور مردم فداکار و باانگیزه و با وجود رهبری کاریزماتیک حضرت امام خمینی (ره) و با توجه به گستردگی جغرافیایی ایران، برآیند فعالیت‌ها و عملیات‌های نظامی رزمندگان اسلام (ارتش و سپاه پاسداران)، پس از اندک‌زمانی سیر نزولی نشان می‌دهد؟

۹- آیا دانش و روش و عملکرد نبردهای کلاسیک، همان است که برادران سپاهی تعریف می‌کنند؟ یعنی یک تانک در برابر یک تانک و یا بکارگیری ابزار محور به جای انسان محور؟

۱۰- تفکر کلاسیک و تفکر انقلابی را چگونه تعریف کنیم؟

آیا واقعاً این تفکر کلاسیک^۱ بود که به گفته راویان و نویسندگان سپاهی موجب ناکامی ارتش در سال اول جنگ شد؟

۱. امیر سرتیپ دوم ستاد فرهاد بهروزی از نویسندگان کتاب‌های تقویم تاریخ دفاع مقدس که در زمان جنگ فرماندهی تیپ من را بر عهده داشتند، در خصوص عملیات کلاسیک می‌فرمایند: در رسانه‌ها گاه با تحلیل‌هایی روبه‌رو می‌شویم که شاید ناشی از فقدان آگاهی لازم از مفاهیم و تعاریف نظامی و برخی از واژه‌ها، بویژه واژه جنگ کلاسیک باشد. دآوری غیرمنصفانه درباره‌ی پاره‌ای از عملیات‌ها (با نگاهی خوش‌بینانه)، از همین عدم آگاهی و اشراف به مسائل نظامی شکل می‌گیرد. از اینرو ضروری است تا پیرامون برخی موضوعات و مفاهیم به طور مختصر توضیحاتی ارائه گردد. خوانندگان بصیر مستحضرنند، علوم نظامی در جریان پیشرفت‌های تکنولوژیکی از گردونه تکامل خارج نبوده و به موازات پیشرفت سایر علوم و فنون، علوم نظامی نیز با بهره‌گیری از نتایج و ثمرات حاصل از نبردها و درگیری‌های مختلف در سطح جهان و در طول سالیان متمادی اصول و فروعی را در ساختارسازی و طرح‌ریزی برای خود مشخص می‌نماید، تا با به اجرا درآوردن این اصول در میادین نبرد، فرماندهان بتوانند از آفت روش آزمون و خطا و بکارگیری (خرج کردن) بی‌مورد نیروهای انسانی و تجهیزات و ادوات جنگی در میادین نبرد مصون بمانند.

بنابراین، در جنگ کلاسیک رعایت تمام یا قسمتی از اصول و قواعد و بکارگیری تجربیات گذشته امری است اجتناب‌ناپذیر که فرماندهان مدیر و لایق با به‌کار بستن آنها از اتلاف بیهوده نفرات و تجهیزات که بعد از جنگ می‌تواند به عظیم‌ترین معضل دولت‌ها تبدیل شود، جلوگیری نمایند. برای مثال این اصول و قواعد به فرمانده می‌آموزد که:

۱- چگونه برای عملیات به طور دقیق و کامل طرح‌ریزی کنند.
 ۲- چگونه از نیروهای رزمنده به طور صحیح استفاده و از شجاعت و ایثار آنان بر مبنای فقدان لیاقت و دانش مدیریت و فرماندهی خود بهره ببرد.

۳- چگونه از شرایط، محیط و زمین حداکثر استفاده را بنماید.

۴- چگونه نیروی زیرامر را در برابر حوادث پیش‌بینی نشده انعطاف‌پذیر سازد، از تحرک موجود بهره برده و نقاط آسیب‌پذیر را کاهش دهد و...

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که با نگرش به تمام موارد فوق کدام صاحب بصیرتی قادر خواهد بود آنها را نفی کرده و جنگ کلاسیک و قواعد آن را معضل و دست‌وپاگیر قلمداد کند و مشکلات صحنه‌های نبرد را به این روش منسوب نماید و به قول غزالی: "گرفتار آفت رد مطلق گردد" و این مسائل بديهی و انکارناپذیر از نظر عقل و اندیشه را بدون اطلاع از عمق آنها رد کند.

روشن است در هر نبردی انتظار می‌رود که بر مبنای برتری توان رزمی، قدرت مدیریت و رهبری یکی از طرفین همای پیروزی را بر سر نهد و دیگری لباس شکست را به تن نماید، اما در برخی موارد، وقتی گروهی با علم به کم بودن نیروی انسانی و تکنولوژیکی و تجهیزات با ایثار و از خودگذشتگی پای در میدان نبردی نابرابر می‌نهند، در اینجا حتی شکست ضعیف، پیروزی قوی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

بنابراین، در مقام قضاوت صرفاً به این نتیجه حاصل از نبرد نباید اکتفا نمود.

در حادثه کربلا و عاشورا نیز، زبانی نفرات و تجهیزات دشمن گویای نتیجه‌ای از پیش تعیین شده بود. در ظاهر امام حسین (ع) و یارانش بازنده و دشمن برنده است، اما آیا این پیروزی تحت تأثیر به اصطلاح شکست یاران امام حسین (ع) قرار نگرفت؟ در دفاع مقدس ایران با عراق نیز با اندکی تعمق می‌توان بارقه‌هایی از انوار عاشورا و مفاهیم عالی آن را که با اقتدا به ارباب عاشورا رقم می‌خورد، در جای جای صحنه‌های نبرد دریافت و چه زیباست که به هنگام بررسی تاریخ جنگ هشت ساله در میان انبوه حوادث و وقایع آن از کلمات در خور شجاعت، شهامت و ایثار رزمندگان نامدار و گمنام آن بهره بُرد و با نگاهی ظاهربین به راحتی از شکست و پیروزی سخن به میان نیآورد.

بر مبنای اصول، نیروی آفندی باید حداقل توانی در حدود دو برابر نیروی پدافندی در اختیار داشته باشد؛ اما آنچه که

آیا واقعاً نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در شروع جنگ همان ارتش کلاسیک قبل از انقلاب بود؟

آیا می‌شود گفت موقعی که نتوانسته‌ایم کلاسیک بجنگیم، منطقی نخواهد بود که آن را ناتوان ارزیابی کنیم؟ چگونه می‌شود ادعا کرد: ببینید این رویکرد را کنار بگذارید، چون جوابگو نبوده است.

در مورد عملیات‌های پای پل کرخه در مورخ ۱۳۵۹/۷/۲۳، توکل، نصر و... در کتب تقویم تاریخ دفاع مقدس مطالعه می‌کنید، شما را به این حقیقت رهنمون خواهد کرد که نیروی آفندی ما بدون اتکا به پشتوانه احتیاط، حتی توانی کمتر از نیروی پدافندی دشمن در اختیار داشت. حال با کدام منطق می‌توان این نبرد را به قضاوت نشست و با کدامین معیار می‌توان آن را ارزیابی کرد و نام شکست به آن اطلاق نمود؟ وقتی در چنانه و دوسلک نیرویی اندک لشکری را فلج می‌کند و به هزیمت وامی‌دارد، با کدامین معیار توجیه‌پذیر است؟

آنچه نگارنده این سطور از خواننده بصیر خود انتظار دارد این است که در برخورد با رویدادها و عملیات نظامی شرایط محیطی و توانایی‌های طرفین را در زمان وقوع حوادث مد نظر قرار داده، سپس به قضاوت بنشینند. در سطح ماندن و عمق را نکاویدن، پایمال نمودن نام نیک سربازانی است که عاشقانه و خالصانه کاری حسینی کردند. بدانید که همه آمدند، گرد، لُر، تُرک، فارس، بلوچ، کرمانی، تهرانی، شمالی، سمنانی، خراسانی، دامغانی، اصفهانی و عرب و همه با نیت و هدف خاص، نجات میهن از کید اهریمن، نجات کشور از یوغ دشمن، آنان بر هم فضیلتی ندارند، آنان فضایلشان جمعی است، هیچ‌کس را بر هیچ‌کس برتری و رجحانی نیست، رجحان جمعی است، آنان به حبل خدا چنگ زدند و در وادی عشق گام نهاده‌اند، گروهی در کسوت سربازی و گروهی در کسوت بسیجی، همه به دنبال حفظ سرزمین عشق، همه به دنبال محو جرثومه‌ایی به نام دشمن بعثی، شاید گویش‌ها برای بیان مقصود و منظور متفاوت باشد، دل‌ها یکی است، مگر نه این است که همدلی از هم‌زبانی بهتر است، دشمن ناامید از به ثمر رسیدن قصد شومش و رزمندگان اسلام مصمم در رسیدن به اهدافشان، هدف دنیایی نیست، هدف اینان آنچه در وهم تأیید شدن است، می‌خواهند از ملک هم بالاتر روند. قهرمان شدن در جمع خاکیان شاید برای خاک‌بازان و خاکی‌اندیشان آمال و غایت باشد؛ ولیکن اینان پشت به عالم خاکی کرده و بر گرده عشق نشسته و راه معبود را می‌پیمایند، شاید نامی و نشانی نیز از ایشان نیست، عاشقان گمنام می‌آیند و گمنام می‌روند، اینان سربازان گمنام این سرزمین مقدسند که عشق بازی را از نام‌آوران عرصه‌های جنگ، اگر بیشتر نداشته باشند، کمتر ندارند.

گردآوری و تدوین حوادث، تجربیات و خاطرات و تبیین ایثارگری‌های رزمندگان اسلام و ملت رشید و قهرمان‌پرور ایران اسلامی و بیان نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس و ارج نهادن به تلاش و فداکاری رزمندگان و ایثارگری هزاران جانباز و شهیدان به خون خفته در دفاع مقدس اقدام ارزشمندی است که می‌تواند برای نسل‌های آتی مفید واقع گردد.

خوانندگان گرامی مستحضر باشید که همه آنانی که در این نبرد نابرابر چه گمنام و چه نامدار جنگیدند، قهرمان و اسوه بوده‌اند و اگر نامی گاهی از رهروان طریق حقیقت به میان می‌آید نشان از برتری نیست، نشانی از بضاعت اندک مؤلفین در به تحریر کشیدن نام همه نام‌آوران گمنامی است که دلاورانه، غریبانه و عاشقانه در مسلخ عشق نکویی کردند و رفتند، و اگر حتی در کتابی و بر برزنی نام و تصویرشان نیست چه غم، این زندگان جاوید در نزد خدای خود روزی می‌خورند و نامشان بر جریده عالم ثبت است و بهشت جایگاه ابدیشان، که این وعده حق است. ویراستار

۱۱- آیا تاکنون تحلیلگران و نخبگان و نیز مراکز آموزش عالی نظامی ارتش و سپاه پاسداران تحلیل و ارزیابی صحیح و منطقی و اصولی از چهار عملیات "به اصطلاح بزرگ ارتش در سال اول جنگ" به نتیجه رسانده‌اند؟

۱۲- همان طوری که ادعا می‌شود، تفکر کلاسیک به کار برده شده ارتش در سال اول جنگ موجب ناکامی و شکست‌ها بوده است. آیا می‌شود ادعا کرد که عدم‌الفتح‌های ما در شش سال دیگر از تداوم جنگ ناشی از تفکر انقلابی حاکم بر تمام رده‌های راهبردی و عملیاتی و تاکتیکی بوده است؟ تا بدانجا که راهی برای حضرت امام (ره) جز قبول شرایط تلخ نباشد؟

۱۳- چرا و با چه هدفی سیاستگذاری تاریخ‌نویسی سپاه از خردادماه ۱۳۶۰ به جای "تطبیق وقایع و حقایق"، روش دیگری (سیاسی کاری) در پیش گرفتند؟ چگونه می‌شود این هدف‌گذاری تا سال‌ها و حتی بعد از کنار گذاشتن بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا تداوم پیدا کند؟ آیا می‌توان گفت: «علت اینکه تاکنون نتوانسته‌ایم در اصول و روش جنگیدن نظریه‌پردازی کنیم، همین عدم نگاه به "تطبیق وقایع با حقایق" است؟».

۱۴- آیا می‌توانیم یک نمونه از تصمیم‌گیری‌های راهبردی و حتی عملیاتی را با توجه به هدف و نتیجه و ارزیابی از راهبرد نظام بین‌الملل و توان خودی و دشمن که شامل موفقیت باشد ارائه دهیم؟ چرا؟

۱۵- آیا می‌شود گفت: علت ناتوانی ما در ارزیابی تهدید عراق و یا در طرح‌ریزی رده راهبردی و عملیاتی ناشی از ضعف اطلاعات در تصمیم‌گیری‌ها بود؟ یا اینکه اطلاعات به صورت نسبی جوابگوی تصمیم‌گیری وجود داشته، ولی ناتوانی مسئولان و فرماندهان (به هر دلیل) علت بوده است؟

۱۶- آیا تعریف فرمانده و فرماندهی همان است که حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در طول جنگ در رده راهبردی اعمال نمودند؟

آیا فرقی بین فرمانده و هماهنگ‌کننده عملیات (که وظیفه رئیس ستاد است) وجود دارد؟
۱۷- آیا در طول سال‌های طولانی فرماندهی جنگ (حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی) توانستیم به یک تصمیم منطقی و اصولی و قاطع برسیم که از توان بالقوه نیروهای ارتش و سپاه پاسداران و نیروهای بسیج مردمی به بهترین نحو ممکن استفاده شود؟

۱۸- ضعف و فتور نیروهای مسلح را در میدان آفندی و پدافندی در کسب پیروزی چگونه ارزیابی می‌کنند؟

آیا جنگ در صحنه‌های نبرد خاتمه یافت و یا توسط سیاستمداران در خارج از مرزهای ما شکل گرفت و چگونه بود؟

۱۹- رئیس‌جمهور وقت (مقام معظم رهبری) در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در مورخ ۱۳۶۷/۵/۱۰ یعنی سیزده روز بعد از آتش‌بس و قبول قطعنامه ۵۹۸ و تهاجم مجدد رژیم بعث عراق عملیات معروف به "توکلت علی‌الله" که تا عمق ۲۵ کیلومتری شمال خرمشهر پیشروی کرد، چنین می‌فرمایند: «حالا شما ببینید، با این چیزهایی که حالا بهش رسیدید که اینها را لازم داریم. ما طراحی جنگ لازم داریم، امکانات برای جنگ لازم داریم، نیروی انسانی سازمان‌یافته و منسجم و آموزش‌دیده لازم داریم، تمرکز در تصمیم‌گیری لازم داریم، اینها همه را شما مثل فلش‌هایی به سمت فرماندهی کل و ستاد فرماندهی کل متوجه کنید.»

ارزیابی حضرت آقا از این گفتار حکیمانه و منطقی و اصولی پس از هشت سال جنگ و کسب تجربیات فراوان فرماندهان، پس از گذشت سه دهه بعد از جنگ چیست؟ هیچ چیز از ارزش مردان بزرگ کم نمی‌کند که بازکردن صفحات تاریخ جنگ ما را گناه بدانند و یا تلاش کنند که لباس تقدس به آن بپوشانند. واقعیت این بود:

اولاً: ایران انقلابی در قبل از شروع جنگ فاقد قدرت بازدارندگی بوده است. ثانیاً: همین ایران انقلابی با وجود غفلت مسئولان (نه غافلگیری) با استفاده از قدرت ملی (ارتش، سپاه، بسیج، جهاد سازندگی) توانست با یک توان تهاجمی، سرزمین‌های اشغالی توسط دشمن را آزاد کند.

ثالثاً: ایران انقلابی در مرحله تعقیب و تنبیه دشمن که می‌باید در خاک عراق بجنجد، نتوانست با اینکه به ثبات سیاسی و تجربه نظامی و توان نظامی هم رسیده بود، اهداف سیاسی متکی به عملیات نظامی را تحقق بخشد.

عامل ناتوانی در نیل به اهداف سیاسی و خاتمه جنگ با پیروزی در میدان‌های نبرد را در یک تحلیل علمی و مقایسه‌ای با سایر انقلاب‌های بزرگ جهان (فرانسه، روسیه، ...) که مشابه وضع ما در رابطه با تهاجم یک کشور خارجی بوده‌اند، چگونه ارزیابی می‌کنند؟ در همین رابطه، آیا می‌شود فقط انگیزه را عاملی برای این ارزیابی دانست؟

خاطرات و صحبت‌های من سؤالات زیادی ایجاد کرده و چالش‌های زیادی از هشت سال جنگ را به بازی گرفته است و مسلماً علاوه بر اینها، سؤالات جانبی متعددی را هم مطرح خواهد کرد، اما بی‌شک زمینه مطالعات بیشتری را از این دوره هشت ساله پرافتخار جمهوری اسلامی فراهم می‌کند.

من اعتقاد دارم که ارتش جمهوری اسلامی ایران بسان ققنوس به دفعات از خاکستر خود برخاسته است و امروز نیز با توجه به کلیه عوامل تأثیرگذار بر آن در طول جنگ، نزد ملت بزرگ ایران سربلند است. ان شاء الله.

من اعتقاد دارم جنگ هشت ساله را باید "دوباره تعریف کرد".

والسلام

دعای صبحگاه

- بنام خداوند درهم کوبنده ستمکاران و جباران زمان .
سلام بر پیامبران گرامی بویژه پیامبر بزرگ اسلام که راه
حق و آزادی را به بشریت رهنمون گردانید .
سلام بر خون جوشان شهدای اسلام که مکتب شهادت را
فراراه خلق مستضعف جهان قرار داد .
ما سربازان مجاهد اسلام که در این سربازخانه گرد
آمده ایم از خداوند توانا خواستاریم :
- ۱- پروردگارا پرچم جمهوری اسلامی ایران را
برافراشته دار .
 - ۲- خداوندا ما را در خدمتگذاری به خلق ایران
یاری فرما .
 - ۳- بارالها شهدای راستین میهن و گلگون کفن انقلاب
اسلامی ایران را آمرزیده دار .

متن پیام صبحگاه که در اوایل سال ۱۳۵۸

در مراسم صبحگاه قرارگاه پشتیبانی نیروی زمینی قرائت می گردید

نمونه‌ای از فعالیت و دخالت شورا در انتخاب فرماندهان - ۱۳۵۸/۱۰/۸

از: شورای قرارگاه لشکر ۱ مرکز

۴ به: فرماندهی محترم لشکر ۱ مرکز

با دید و آگاهی کافی که از نحوه عملکرد شورا ریگانها در این راه امید انید که شورا دست فرمانده است و به عنوان مشاور و روحانیان جلوگیری از اشتباهات و اطاعت کورکورانه مسائل را با فرماندهی بدان مربوطه حل مینماید و از آنجائیکه شورا یک هدف مقدس و سرخدانی دیگر نیز دارد و آن کمک و راهنمایی پرسنل ناآگاه و آمادگی سازی واحد است .

از حدود ۹ ماه پیش تا بحال که سرکار سرگرم مظفری بعنوان فرمانده قرارگاه تعیین گردید است با چندین جلسه در حضور کلیه درجه داران قرارگاه با نامبرد مشورت شده و معایب بیگان گوشزد گردیده است و چندین جلسه نیز اعضاء شورای قرارگاه در حضور سرکار سرگرم مظفری تشکیل و از نامبرده توزیع خواسته شد ولی متأسفانه نامبرده همان روش و آید خود را پیاده میکند که در آخرین جلسه که در حضور فرمانده لشکر و معاون لشکر تشکیل شد و معایب کار مجدداً تکرار گردید نامبرده به هیچ عنوان حاضر به اصلاح شدن نمیشد لذا است دعای در مقرر فرمائید بنا بر خواسته کلیه درجه داران قرارگاه و ستاد لشکر نامبرده با افسری متعهد و موافق با انقلاب که شوری انقلاب را نیز قبول داشته باشد تعویب گردد . منوط به نظر عالی است .

اعضاء شورای قرارگاه لشکر ۱ - ۱) نامدار محمدی عضو شورای قرارگاه اول

نیزند

۲- استوار اسمعیل

شورای لشکر ۱ مرکز

۳- استوار ۲ کوردی

۴. شورای زاهدان زار نامه لشکر ۱ که خدای الله در راه

نظر شورای ایالت قرارگاه که نظر مستقیم پرسنل همه ایالت
باشد مورد تأیید شورای لشکر است

(سرگرم علی نوری)

۵۸۱۶۸

دستور العمل پاکسازی و سالم سازی سازمانها و ادارات دولتی - ۱۳۵۸/۱۰/۱۲

جمهوری اسلامی ایران
نخست وزیر

بسمه تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

دستور العمل پاکسازی و سالم سازی سازمانها و دستگاههای دولتی

مقدمه

از آنجا که نیل به هدفهای جمهوری اسلامی ایران با مسئولیت و مدبریت و همکاری دستگاههای دولت صورت خواهد پذیرفت و با توجه به وظیفه دولت در امر سازندگی مملکت و جلوگیری از کارشکنی و فساد لازم است این دستگاهها از افرادی متقی و مومن به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و دارای دانش و صلاحیت و توانایی کافی تشکیل و تکمیل گردد. بدین منظور با توجه به استیلاهای طولانی فساد و استبداد بر جامعه و دستگاههای دولت، لازم است نه تنها نسبت به پاکسازی و سالم سازی فضای مؤسسات دولتی کشور جدی اقدام گردد بلکه ضرورت دارد برای حفظ و بهبود سلامت نظام اداری مملکت تلاش و جهاد بزرگ استوار باشد. این راهنما برای پاسخگویی به چنین نیازی تهیه گردیده است.

الف - اصول

با توجه به ضرورت و لزوم سالم سازی دستگاهها برای پیشرفت و توفیق در امور دولتی با توجه به محدودیت های علمی، و همچنین به قسط و عدالت و رحمت اسلامی، سیاست دولت در امر انتصابات و پاکسازی ادارات و سازمانهای دولتی بر سه اصل زیر استوار است:

- ۱- رسیدگی به جرائم و اشتباهات کارکنان با توجه به دوران سازندگی انقلاب و همراه با نیت تربیتی و هدایت و ارشاد کارکنان و آماده ساختن آنان برای احیای مقام مدبریت و سازمان اداری کشور جهت خدمت به خلق در حکومت جمهوری اسلامی خواهد بود.
- ۲- ضوابط و معیارهای پاکسازی با توجه به اهمیت مشاغل انتخاب و بکار برده میشوند. هر چقدر مشاغل حساس تر و مهمتر بهمان نسبت ضوابط و معیارها دقیق تر انتخاب و اعمال میگردد.
- ۳- جرائم و خطاهای گذشته افراد نام که در جهت اهداف انقلاب اسلامی قرار گرفته اند بر اساس رحمت اسلام و عفو امام مورد بررسی قرار میگیرد و از اعلام و افشاء آنچه ضرورت ندارد تا اخذ تصمیم نهایی خودداری خواهد شد. لیکن جرائم و انحرافات و کارشکنی های افراد در مقابل پیشرفت انقلاب اسلامی ایران با قاطعیت و قهر اسلام روبرو خواهد گردید.

ب - انواع مشاغل - جریمها

در این آئین نامه با توجه به اصول فوق مشاغل به لحاظ اهمیت در حد ایت و تاثیر گذاری بر حرکت جامعه به سه قسمت تقسیم شده اند. همچنین جرائم نیز به سه گروه تقسیم گردیده اند

برای هر جرمی نیز درجات ضعیف ، متوسط و شدید در نظر گرفته شده است انواع مشاغل سطوح مختلف عبارتند از مشاغل درجه ۱ وزیر - معاون وزیر ، رؤسای سازمانهای دولتی ، مدیران عامل شرکتهای بزرگ دولتی ، امراء ارتش ، سفراء ، استناداران ، روسای دانشگاهها و مشاغل معادل مشاغل درجه ۲ - مدیران کل و معاونین مدیران کل ، استادان دانشگاه ، افسران از سرهنگ تا سرگرد و مشاغل معادل .

مشاغل درجه ۳ - سایر کارکنان

انواع جرائم عبارتند از:

- ۱- جرائم سیاسی و نظامی (خیانت و توطئه ، همکاری نزدیک با ساواک علیه مردم ، جاسوسی ، کارشکنی و نظائر آن)
- ۲- جرائم مالی و اداری و انضباطی (دزدی و ارتشاء ، اختلاس ، تفرّد ، کم کاری ، تعلل و نظائر آن)

۳- جرائم و مفاسد اخلاقی در حد تجاهر و اشتہار

ج- مجازاتها

مستند

مجازاتهای در نظر گرفته شده با توجه به سطح شغل ، نوع و درجه جرم و به ترتیب شدت عبارتند از انفصال ، بازنشستگی (با ارفاق حداکثر ۶ سال طبق قانون) و سایر مجازاتهای آئین نامه اداری و ادگاہهای اداری - در سازمانها بیکه طبق مقررات خود بتوانند کارکنان مربوطه را با خرید کنند . با خرید نیز یکی از مجازاتهای مجاز خواهد بود .

تصمیم در مورد اعمال هر یک از مجازاتهای فوق الذکر پیرامون توضیحات متهم اتخاذ خواهد شد .

د - هیئت ه نفری مامور رسیدگی

مستند

در هر هیئت ه نفری مسئول پاکسازی و سالم سازی که بدین منظور طبق قانون مربوطه انتخاب میگردد سعی خواهد شد یک نفر قاضی یا حقوق دان و یک نفر مطلع نسبت به قوانین اداری و استخدامی کشور - عضویت داشته باشند .

این هیئت ظرف شش ماه از تاریخ تصویب این آئین نامه مسئول رسیدگی به شکایات و اتهامات وارده به کارکنان میباشد و کسبی را اتهامات دروغ وارد سازند - مطابق با همین آئین نامه مورد تعقیب قرار خواهد داد .

ه - رابط مجازاتها و اهمیت مشاغل

مستند

در رعایت حد اکثر وحد اقل مجازات مربوط به هر جرم ، رتبه و مقام متهم نیز منظور خواهد شد . و محدود و مجازاتها در رابطه با گذشتہ .

(۳)

۱- افرادیکه نامشان در لیست منابع ساواک بوده است ولی گزارش نداده اند یا گزارش آنان در نمایان شدن خرابیها و نابسامانیها بوده است نه علیه اشخاص صالح حد اقل از افعال پستهای حساس ممنوعند و حد اکثر بازنشسته میگردند .

۲- افرادی که منبع رسمی ساواک و یا در حال آزمایش بوده اند و گزارشات مغرضانه و ضد ملی یا گزارشات از روی عقده و بیاخانت طبع در باره افراد انقلابی ارسال داشته اند حد اقل بازنشسته و حد اکثر از خدمت منفصل میشوند .

۳- کارمندان ادارات که عضو ساواک بوده اند حد اقل از خدمت منفصل و حد اکثر ضمن انفصال پرونده آنها تحویل دادگاه فوق العاده ضد انقلاب میگردد .

۴- افرادی که رئیس یا مدبر دفتر حفاظت بوده اند حد اقل بازنشسته و حد اکثر از خدمت منفصل میگردند

۵- افراد مشهور به رشوه خواری و اختلاس یا توجه به محتوی پرونده حد اقل تغییر و تنزل شغل و حد اکثر انفصال و معرفی به دادگاه صالحه خواهد شد .

۶- افرادی که معروف و متجاهر به فسق و فحشا و فساد اخلاق بوده اند حد اقل تغییر و تنزل شغل و حد اکثر بازنشسته خواهند گردید و همچنین افرادی که هنوز به مواد مخدر یا مشروب الکلی معتادند و در جهت ترک عادت و تغییر رفتار خود اقدام جدی نکرده و اصلاح نشده اند بازنشسته خواهند شد .

۷- افرادی که با دستگاه غلم و حزب رستخیز همکاری داشته اند و قلم و بیان و فکر آنان در تقویت دستگاهها غلم بکاررفته است ، حد اقل تغییر یا تنزل شغل داده شده و حد اکثر منفصل میشوند .

ز - محدوده مجازاتها در رابطه با حال و آینده

- ۱- افرادی که علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران مستقلاً و یا در ارتباط با سازمانهای سیاسی دست به جاسوسی زده و اطلاعات امنیتی کشور را در اختیار ضد انقلاب و یا عوامل خارجی قرار دهند حد اقل منفصل شده و حد اکثر ضمن انفصال از خدمت در اختیار دادگاه فوق العاده ضد انقلاب قرار خواهند گرفت .
- ۲- افرادی که عضویت ساواک را در زمانهای جاسوسی علیه مملکت را قبول نمایند حد اقل از خدمت منفصل و حد اکثر در اختیار دادگاه فوق العاده ضد انقلاب قرار داده میشوند .
- ۳- افرادی که زدی عمده و یا اختلاس کنند حد اقل اخراج و حد اکثر به دادگاه فوق العاده ضد انقلاب معرفی میشوند .

۴- افرادی که مبارزت به کارشکنی در امور بنمایند حد اقل بازنشسته و یا با خرید و حد اکثر اخراج و تحویل دادگاه ضد انقلاب خواهند گردید .

۵- افرادی که مرتکب کم کاری ، تحمل و بد رفتاری با ارباب رجوع ، اشکال تراشی و تمرد شده و یا رشوه دریافت دارند حد اقل اخطار و حد اکثر از خدمت منفصل میگردند و در مورد دریافت رشوه علاوه بر

مجازات مربوطه موظف به تادیبه مبالغه‌آزادی شده نیز هستند .

۶- افراد یکه مرتکب جرائم اخلاقی و جنسی میگردند حد اقل توبیخ تاتنزل و تغییر شغل در مورد آنها اعمال میشود و حد اکثر اخراج و بد ادگاه فوق العاده ضد انقلاب معرفی میگردند .

۷- افراد یکه " قلم و بیان خود را بصفه‌ور تضعیف انقلاب و ولت‌موقت جمهوری اسلامی و روحیه مردم ایران بکار برد و بر آن اتهامات دروغ و ناروا وارد سازند و شایمه پراکنی نمایند حد اقل توبیخ و حد اکثر اخراج و سه دادگاه ضد انقلاب معرفی خواهند گردید .

۸- افراد یکه مورد عفو قرار گرفته اند اقدام به عمل ضد انقلابی نمایند و هر یکه از جرائم فوق‌راکه مرتکب شوند به حد اکثر مجازات آن جرم محکوم خواهند شد .

۹- افراد یکه بنحوی از انحاء را ضد تشخیص داد همیشه باز خرید و یا باز نشسته میگردند . میلا

سایر ضوابط برکناری پرسنل

۱- پرسنلی که فعالیت ضد اطلاعاتی بصورت فعال داشته اند .

۲- افسرانی که بیش از سه ماه و درجه دارانی که بیش از ۶ ماه منتسب بوده و بیش از ۲۰ سال خدمت دارند به استثنای پرسنلی که آمادگی قبول شغل را دارند لیکن محل خالی

سازمانی وجود ندارد .

۳- پرسنلی که فاقد بهره‌خدمتی بگواهی و دفتر از سه نفر فرمانده یا رئیس بلا واسطه خود باشند .

۴- پرسنلی که مستو نیت و مشاغل واگذا ر شده از طرف نیرو یا سازمان زیر بط راقبول نمیکنند .

۵- محکومین دادگاههای نظامی به استثنای محکومین سیاسی که میزان رای صادره منجر به اخراج از خدمت نشده باشد .

۶- محکومین دادگاههای غیر نظامی که محکومیت حاصله ناشی از جرائم غیر عمد بوده و میزبان محکومیت به میزان بوده که منجر به اخراج از خدمت نشده باشد .

۷- پرسنلی که پس از پیروزی انقلاب از امر مافوق‌ترد نمودند و یا از قبول مستو نیت امتناع ورزیده است .

۸- پرسنلی که بعد از پیروزی انقلاب متحصن شده و یا گزارش دستجمعی داده و یا تحریک به تحصن ، کم‌کاری ، نافرمانی و بی انضباطی نموده اند .

۹- پرسنلی که نسبت به استفاده از علائم مصوبه نظامی بی اعتنا بوده و با وجود تدرکات متعدد از نصب آنها بر روی لباس خود داری می‌کند .

۱۰- پرسنلی که وضع نظامی آنان متناسب با شغول نسات نظامی نبوده و با اعمال تنبیهات لازم نسبت به رفع آن اقدام نکرده و تعدد در ادامه آن دارد .

معاون نخست وزیر دکتور مصطفی چمران

نمونه‌ای از اعلامیه‌های درجه‌داران درباره طرح توحیدی ارتش

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگاه زعیم عالمقدور و سرانقلاب اسلامی و فرمانده کل قوا، امام خمینی
توجهی نمودن ارتش ضرورتی بود که در سازش این سازمان با بیست و نظر گرفته می‌شود
آنچه که در این طرح در نظر گرفته شده است ایجاد یک صلح و سلام و برقراری روابط
اسلامی بین رده های تصمیم‌گیری و رانندگی در ارتش جمهوری اسلامی بود. از سوی دیگر
سعی شده است با تجدید و آمدن از این‌ترین رده تا بالاترین آن و ایجاد خوابگاه اسلامی
در این مورد، وضعی ایجاد شود که خانواده های کیه اقتضای اوقات معمول نه چند آن مرغه
که به تساد گرایند و نه چند آن سنت و دشواره از اوقات اولیه زندگی مرسوم باشند، برقرار
شوند.

طرح توحیدی در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی در حضور نمایندگان ادارات و تفکات ارتش
(اداره یکم تا هفتم) و کارشناسان و متخصصین امور فوجی، طرح و قوانین، پرسنلی و عتسی
روانشناسی و حضور نمایندگان اکتفا به مختلف (انسر، مافر، رده دار، کارمند) از پرسه نیروی
(زمینی، دریایی، هوایی) به ریاست سر تیپ موه ای وید و راننده رگونه تعصب و تند روی مبتنی
بر بحث و استدلال و مذاکره بود در جلسات متعدد، پس از مذاکرات مفصل در این زمینه، این نتیجه
اعمال شده است. دست‌های این طرح با یورو بنیاد و در چهار چوب ارائه شده مورد قبول کلیه نمایندگان
بوده و منظره دیگری در جهت اجرا به مقامات ذیربط الهه گردید که نامه آن عیناً موجود می‌باشد
و مضامین برای تهیه نسخه ای از این طرح به محل تائونگذاری، وزارت دفاع، نخست وزیر وقت آقای
مهندس بازرگان نیز داده شده ضمن اینکه آقای بنی صدر و روح‌وم آیت اله الخاقانی نیز در میان
کامل این قرار گرفتند.

متأسفانه پس از آنکه طرح از طریق استدلال اسلامی راه خود را گشوده و عوامل وابسته وی به توری
ورقاه الیب چون اساس می‌نمودند که در ارتش اسلامی دیگر ای برای اباعات نا اگانانه از اعلام
و نشانها و جبهه و مال نخواهد بود و نظام کنترل ارتش در دست افراد متقی و ایمان خواهد افتاد
و موقعیت پوشالی خود را در نظر میدیدند، در طول این مدت در صد توله برآمده و از این طریق
شروع به تبلیغاتی سوزید و به شناسنامه ای تهریک آمیز نمودند و گونهای باغرام نمودن شرایین
اشوب و فخره در بر سنل ارتشسی، و خصیت فرا هم کردند که این وضعیت بهانه ای شد برای جهت
دادن به دفعای نهان موجود بین این اهداس که نهایتاً بتوانند طرح توحیدی را خنثی نموده و آترو
لوت نمایند. مد اراک پیوست همین این مدعاست.

لژوما بخشی از این اقدامات بازدارنده که تاکنون عاملی برای عدم اجرای طرح توحیدی نبوده
است میتواند بدلایل زیر باشد.

- ۱- کارکنان و تعلق در پیشبرد طرح توسط کسانی که موافق به این طرح نبوده و دشو استار
مفکال همان مصیبت‌های داغوتی هستند.
- ۲- ایجاد ناآرامی در برقرار قسمتها و بفر لوت نمودن طرح توحیدی توسط عوامل ضد انقلاب
و سودگران انقلابی نما.

۳ - سیمای قرنی و ریزی با این طرح بدون آنکه درباره محتوای آن کوچکترین آگاهی داشته باشند . بانگش به محتوای طرح توحیدی ، سلسله مراتب فرماندهی و انضباط اسلامی مورد نظر آن رهبر به مراتب محکم تر و مستدل تر و نیز آگاهانه بره اصل تقوی ، تخصص ، تحصیلات ، سنوات و تجربه ، کارآئی و مدیریت پذیر بینی شده است و این طرح به هیچ وجه سلسله مراتب و سیستم تصمیم گیری و اجرایی با ضوابط اسلامی را زمین نبرده و در ایجاد ارتش جمهوری اسلامی ، میتواند نقش تعیین کننده ای داشته باشد .

این طرح موجب میگردد میزانای منحرف و مصیبهی که برخلاف ضوابط اسلامی اینک در بعضی از رده های تصمیم گیری قرار گرفته اند نتوانند درجه داران و سایر پرسنل را طعمه دست خورد قرارداده و خدای ناخواسته انقلاب اسلامی ایران را به انحراف بکشند . اگر چنانچه احتمالاً نکات کوچک قابل اصلاح در طرح توحیدی پیشنهادی وجود داشته است میتوانست مورد بررسی اصولی قرارگیرد .

مادرجه داران نیروهای مسلح و قوای انتظامی جمهوری اسلامی ایران در این لحظات حساس و سرنوشت ساز انقلاب اسلامی ، از آن زعم عالمیقدر استعدا داریم به پیشنهاد شرعی و اسلامی مادر مورد این طرح بذل توجه فرموده و مقرر فرمایند تا ما اکثریت افراد ارتش بتوانیم در نحوه پیاده شدن این طرح در ستاد مشترک ارتش توسط نمایندگان خود نپذیرد و در صورت ضرورت یکبار دیگر با حضور منتخبین از سوی امام به بررسی پرداختند و در صورت تصویب امام بموقع اجراء گذارده شود تا انشاء اله با داشتن ارتش اسلامی و معتقد به انضباطی معنوی و آگاهانه در هر برعه ای از زمان دارای بهترین کارآئی عملیاتی خود در جهت تحقق اهداف عالی اسلامی بوده باشیم و در خط آن زعم عالمیقدر که ادامه خط اله است شمر قرارگیرد .

درجه داران نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

نمونه گزارش نمایندگان درجه داران درباره طرح توحیدی ارتش

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند متعال پس از مقدمه و سپاس از اینکه امام اجازه شرفیابی به نمایندگان دادند و از حضرت آیت‌الله درخواست گردید که دستور رسیدگی و بررسی مجدد نسبت به طرح توحیدی تقدیم کمیسیون جمهوری اسلامی ایران داده شود.

سیس نماینده امام بنام آقای صباح که در پایگاه بندرعباس می‌باشند بعرض رسانید: این آقایان نمایندگان منتخب پرسنل درجه دار نیروی هوایی از پایگاه‌های مختلف هستند و علت شرفیابی بحضور امام در رابطة با سخنرانی حضرت آیت‌الله در تلویزیون درباره طرح توحیدی که اشکالی بوجود آورده خدمت رسیده‌اند:

عده‌ای تصور کرده‌اند که مجدداً قوانین طاغوت بجای خواهند ماند، از طرفی درجه داران تصور می‌کنند که مطالب را بغلط بعرض فرمانده کل قوا رسانیده‌اند. آقایان آمده‌اند که اگر اجازه فرمائید توضیح بیشتری در مورد طرح توحیدی بعرض برسانید.

امام فرمودند: وقت ندارم ولی با درخواست نمایندگان اجازه فرمودند که مطالب خیلی فشرده بعرض برسد سپس دو صفحه عین گزارشی که توسط نمایندگان کلیه نیروهای باعرب ۲ روز وقت تهیه شده بود توسط سرکار گروهبان یکم بابائی قرائت گردید و در لایه متن تهیه شده کلیه فرمایشات امام که درباره توسط اشتباه در رابطه با ارتش طاغوتی، یاد آور شده بود بعرض رسید که این که تقدیم میگردد از ادارات یکم تا هفتم ارتش بر مبنای سلسله مراتب تهیه رسیده و تمام افسران (درجه داران - عساکران - کارمندان - افسران) این طرح را تصویب کرده‌اند.

با اطلاع فرمانده کل قوا رسیده که در تهیه این طرح از کارمندان امور اداری - پرسنلی - حقوقی و حتی روانشناسان کمک گرفته شده و مدت چهار ماه است که مورد بحث و بررسی می‌باشد سپس -

خلاصه‌ای از طرح توحیدی به‌طور رسا توسط سرکار بابائی بعرض رسیده ضمناً بعرض رسیده این طرح را آقایان بنی صدر نخست وزیر وقت آقای بازرگان - مرحوم آیت‌الله الطالقانی مورد تأکید و تصویب قرار داده بودند و حتی به مجلس خبرگان هم داده شده است و به‌طور رسا با اطلاع رسید که آقای بنی صدر کاملاً در جریان طرح توحیدی می‌باشند. در این لحظه بعرض امام رسید در این طرح سلسله مراتب - تخصص - تقوا - سنوات خدمتی - تحصیلات دقیقاً پیش‌بینی شده ولی متأسفانه عده‌ای بعرض و فرصت طلب از اجرای آن تاکنون جلوگیری کرده‌اند و محتوای آنرا بد جلوه داده‌اند و تاکنون هم اقدامی در این مورد نکرده‌اند.

بعرض رسید این طرح که توسط نمایندگان درجه دار نیروی هوایی جهت تصویب به حضور اصنام تقدیم میشود کاملاً با ضوابط و معیارهای اسلامی تهیه گردیده است.

سیس امام بشرف زیربنایاتی ایراد فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم: من از جریان ارتش اطلاع دقیقی ندارم ولی مسلم است که اشکالاتی موجود است، هم در ارتش - در ادارات - در وزارتخانه‌ها - در تمام نیروها ولی مافصلاً از جمهوری اسلامی نامی بیشتر نداریم و هنوز محتوای جمهوری اسلامی پیاده نشده است انشاء الله خواهیم دید که اساس ارتش در گرو چه خواهد بود. ما اساس کار را می‌خواهیم داشته باشیم. مجلس شورا می‌خواهیم. باید باشد تا تمام مسائل ملکتی و ارتش در آنجا بررسی شود. رئیس جمهوری

صفحه ۲

میخواهیم تا لواط را تسویب کند. و وقتی این اساس تهیه شد جمهوری با محتوای واقعی خواهد آمد. خداوند انقلاب در کارها اختلال میکند می بینید که هم اکنون در انتخاب رئیس جمهور مشکل ایجاد میکنند. بعد از آن هم در تعیین نمایندگان مجلس شورا نقش بیشتری خواهند داشت. آمریکا می خواهد کارشکنی کند اما هیچ غلطی نمی تواند بکند.

اسام فرمودند:

تصفیه باید بشود ولی زمان می خواهد و شما خود سرانه تصفیه نکنید که خرج و مرج میشود شما این کار را نکنید اگر قرار باشد هرکس خودش کاری بکند معلوم میشود چه خواهد شد. این همان چیزی است، که خارجیان بخصوص آمریکا می خواهند. آنها می خواهند مملکت را به نیستی بکشند و تبلیغات منفی می کنند تا ثابت کنند ما قیم می خواهیم سعی کنید جلوی کار آنها را بگیرید و روی پای خودتان بایستید. طوری رفتار نکنید که آنها تبلیغ کنند که از ارتش - ژاندارمری - شهربانی و خلاصه قوای مملکت از هم پاشیده شده است.

اسام با نهایت تواضع فرمودند. من را فرمانده کل قوا بحساب نیاورید من فقط يك طلبه هستم و فرمودند خواهش میکنم برای رضای خدا و استدعا دارم این ارتش را نگه دارید و از شرح و مرج جد و گیری کنید. در قرآن هم به نام و انبیا اشاره شده در قرآن آمده از مافوق اطاعت کنید ولی مافوق هم نباید غیر از قوانین اسلامی رفتاری از اوسریزند باید در هر زمان اسلام را در نظر داشته باشید. والسلام علیکم ورحمت اله وبرکاته:

در خاتمه امام این افتخار را نصیب نمایندگان درجه داران این نیرو نمودند و کلیه مدارک را شخصاً (که توسط استوار ۲ ساعتی تقدیم شد) دریافت نمودند و فرمودند جهت بررسی و رسیدگی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

مطالب قابل توجه مخصوص اینست که اسام تکلیف شرعی معین فرمودند که باید کلیه پرسنل بسیج شوند و ارتش را با نوابه جدید اسلامی بر پایه انبیا - سلسله مراتب - اطاعت از مافوق - بازسازی نمایند. بخصوص مذکور این بود که این بازسازی از قشر درجه دار شروع شود.

در جریان این شرفیابی که در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۶ انجام پذیرفت مخبر خیرگزاری پارس نیز حضور داشت و خوشبختانه در رسانه های گروهی در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۷ ساعت ۲ بعد از ظهر اخبار رادیو و ۷ بعد از ظهر در خبر شهرستانها اعلام نمودند.

تهیه توسط نمایندگان درجه داران نیروهای مسلح ارتش

جمهوری اسلامی ایران

متن اساسنامه پیشنهادی تشکیل شوراها در ارتش - ۱۳۵۸/۱۰/۱۶

بنام خدا

دولت جمهوری اسلامی ایران

وزارت دفاع ملی

اساسنامه پیشنهادی شوراها

کلیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- مقدمه

شورا از اساسی ترین تعالیم اجتماعی دین مقدس اسلام است و دریناه همین اصل است که اسلام راه سعادت و کمال را در برابر انسانها قرار میدهد و آنها را از خطایر استبداد و خفقان و ستم و سرکوب شدن استعدادهای آنها نجات میدهد. چنانکه پیامبر اکرم میفرماید:

مَا شِئْنِي عَبْدٌ قَاتٌ بِمَشُورَةٍ وَلَا سَعْدٌ بِاِسْتِبدَادٍ .

هیچیک از بندگان خدا، هرگز با مشورت به بدبختی و شقاوت دچار نگشته و با استبداد بسعادت و نیکبختی دست نیافته است.

چون لازم بود که اسلام با طرح شورا، حوزه کاربرد آن را نیز مشخص سازد لذا قرآن کریم به صراحت، تشکیل شورا و نظرات آن در مباحث صحیح و صائب دانسته است که در آن موضوعات، اسلام حکم مشخصی را تعیین نکرده باشد چنانکه میفرماید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْنَةٍ اَنْ اَقْضَى الْهَرَسُوْلَةُ اَمْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ السَّوْلَةَ فَقَدْ حُضِلْ خِلًا لَّامِيْنًا .

و هیچ مرد مؤمن با ایمانی، آنگاه که خدا و رسولش حکمی نمودند و دستوری دادند، نباید در برابر دستور آنان برای خود نظرورائی قائل باشد و هرکس از فرمان خدا و رسول سرپیچی کند، همانا به گمراهی آشکاری افتاده است.

پس از روشن شدن حوزه مسائل شورایی، باید دانست که اساساً "از دیدگاه اسلام دستور شورا با دو مسئولیت متفاوت وجود دارد:

اولین شورا در موردی است که شخص که ولایت و فرماندهی جمعی را برعهده دارد، برای اینکه آگاهانه تصمیم بگیرد و با اطلاع از راه حل های متفاوت، مبادرت به صدور دستور نماید با افراد صاحب نظر به مشورت میپردازد و از نظرات آنها آگاه میشود و سپس شخصاً "با آگاهی از پیشنهاد آنها که صحیح و منطبق بر روح مکتب یافت برمیگزیند و براساس آن دستور صادر میکند. چنانکه قرآن خطاب به پیامبر اکرم در مقام رهبری و فرماندهی مسلمانان میفرماید:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ، نَسَاْنًا نَسِيْتٌ فَتَوَكَّلْ عَلَيَّ السَّوْلَةَ .

با آنها در کار مشورت کن، پس هنگامی که تصمیم گرفتی، برخدا توکل کن.

نوع دوم شورا در مورد مسائلی که مستقیماً با امر فرماندهی ارتباطی ندارد از انفرادی که در موردی خاص سسبیم باشند تشکیل میشود، تا با برخورد افکار و آراء آنچه راه اکثریت صحیح و منطقی با مکتب تشخیص داد ملاک عمل قرارگیرد. قرآن در این زمینه، درباره مؤمنان میفرماید:

امر هم شوری بینهم .

کار(های) آنها بین خودشان براساس شورا میباشد .

آنچه پس از آشنائی با انواع شوراها و حوزه عمل آنها باید روشن باشد ، ویژگیهای است که کسانی که مسئولیت شورا به آنها سپرده میشود باید دارا باشند قرآن کریم و دیگر متون اسلامی بدلیل اهمیت ویژه این امر ، باور دقیق پیرامون آن بحث کرده اند قرآن کریم ، آنجا که سخن از کسانی میگوید که امورشان بصورت شورا بین خودشان انجام میشود ده صفت را بر آنها بیان میکند ، بدین شرح :

لَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ تَوَكُّلِهِمْ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَأَنزَامًا غَضِبُوا ثُمَّ يَتُوبُونَ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَنَابُوا لَنَا أَنبَأُوا بِنَفْسِهِمُ الْبَخِيلِ هُمْ يَنْتَصِرُونَ . (سوره شوری)

کسانی که ایمان آورده اند و برپروردگارشان توکل میکنند و کسانی که از گناهان کبیره و از ارعای زشت میپرهیزند و چون خشمگین شوند ، چشم پوشی مینمایند و کسانی که دستورات پروردگارشان را احابت نموده اند و نماز را بیاد داشته اند و کارشان بین خود به شورا است و آنچه روزیشان کردیم انفاق میکنند و کسانی که وقتی سستی به ایشان رسد آنها انتقام میگیرند .

صفات مورد بحث در این آیه عبارتند از :

" مومن بودن به مکتب اسلام " ، داشتن روح توکل بخدا و استقلال از غیر " ، " عدم ارتکاب گناهان کبیره " اجتناب از پلیدهای اخلاقی " ، قدرت تحمل و چشم پوشی " ، عمل ایقائیه تمسکات الهی " برپاداشتن نماز " ، بخشش از آنچه خدا روزیشان کرده " ، ایستادگی در برابر ستمگران . حضرت علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر ، صفاتی را که افراد شورا نباید داشته باشند آنچه را که باید داشته باشند چنین تذکر میدهد :

لَا تَدْخُلْنَ فِي مَشْكُورَتِكُمْ بَخِيلًا وَلَا جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَالصَّقَّ بِالْمَلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ .

در شوری خود بخیل را وارد نکن ، و نه ترسو را و نه طماع را (اما) خود را به پرهیزکاران راستگو متصل کن (با آنها همفهمی و مشورت کن) .

براساس این کلام امیرالمومنین ، عضو شورا نباید " بخیل " ترسو " طماع " باشد ، بلکه باید بهارسا و دارای " صداقت باشد .

همچنین امام صادق (ع) در روایتی میفرماید :

شور تحقق نمییابد ، مگر به شرایط آن پس آن کس که به شرایط آن آگاه است بدان مبادرت ورزد ، در غیر اینصورت زبان حاصل از جنان شورایی از سود آن بیشتر خواهد بود .

پس نخستین شرط شورا آن است که طرف مشورت خردمند باشد ، دوم آنکه آزاده ای دیندار باشد سوم آنکه دوستی صمیمی باشد و چهارم آنکه توازیه را از خود آگاه گردانی ، پنجمه ای که آگاهی او در امر مشورت همایه آگاهی تو شود ، پس از آن را ز تور اینهان دارد و از دیگران بهپوشاند .

پس چون طرف مشورت تو خرد مند باشد از مشورت با او سود خواهی برد، و چون آزاده‌ای دیندار باشد با تمام وجود درخیر خواهی و اندرز گوئی شو خواهد کوشید. و چون دوستی صمیمی باشد راز تو را پس از آگاهی پنهان خواهد داشت و در آن صورت هنگامی که بر راز تو آگاه شد. آگاهی او همپایه تو خواهد شد و با چنین شرایطی است که شورا کامل میشود و نتیجه حاصل از آن به کمال خود میرسد" (مجاسن ص ۶۰۳)

و در مورد دیگری میفرمایند:

در آن دسته از کارهای خود که دین، شور در مورد آنها را مقتضی میدانند با کسی به شور بنشین که در او پنج خصلت باشد: خرد، بردباری، تجربه، خیر خواهی و تقوا.

پس اگر چنین کسی را یافتی، آن خصلت‌ها را در خود بهرور و سپس خود برای آن کارها تصمیم بگیر و برخدا توکل کن، که این روش به یقین تو را به نتیجه در سنت میرساند... با کسی که شخصا به صلاحیت او یقین نداری، هر چند که عفت و پرهیزگاری شهرت یافته - مشورت مکن و چون با کسی که بود، او را شایسته تشخیص میدهی مشورت کردی، در آنچه تو را بدان راه خطا میکند با او مخالفت مکن، گرچه رای ربه خلاف خواسته تو باشد، چرا که نفس سرکش از پذیرش حق سرباز میزند و پذیرش آن، شیوه پیشستانان راه نیکی است" (مصباح الشریعه، ص ۲۶)

بر اساس این دو سخن امام صادق علیه السلام، عضو شورا باید "متدین" خردمند "بردبار" با تجربه "خیرخواه" متقی "آزاده" صمیمی "ورازدار" باشد.

نکته حائز اهمیت این است که بر اساس سخن آن حضرت و از دیدگاه مکتب اسلام، اگر همه به رشد و کمال لازم برای تشکیل شورا نرسیده باشد و افراد واحد صلاحیت را برای عضویت در شورا نداشته باشد، تشکیل شورا، نه تنها مفید نیست بلکه مضاری هم بدنبال خواهد داشت و مفید کار شورایی تنها در موردی است که شورا در "حوزه آزایی شورا" بانوع مناسب آن "و با" اعضای واحد صلاحیت تشکیل گردد. و لذا در شرایطی غیر از آن، بجای تشکیل شورا باید به خودسازی پرداخت تا به کمال مورد نظر رسید.

باتوجه به نکات فوق، در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، از یک سو فرماندهان باید نکات یاد شده را در انتخاب اعضای ستاد خود در نظر بگیرند و از سوی دیگر کارکنان در تشکیل شوراها خود اصول و ضوابط مورد بحث را که بر اساس قوانین اسلام بوده و در نتیجه طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران لازم الاتباع است، فراراه خویش قرار دهند.

۳ - منظور :

تمیین يك روش هم آهنگ شده و ابلاغ تدبیر و خدا مشی کلی جهت تشکیل ترکیب - حدود اختیارات ، و تالیف و روابط و مناسبات شو راها در سا زمانها ، ادارات و یگانها

۳ - تعریف شورا :

شورا عبارتست از گروهی آتی افرادی منتخب و واجد شرایط يك سا زمان بمنظور همفکری و تبادل نظر در حل يك مشکل یا مسئله و ارائه بهترین راه کار در جهت نیل به هدفهای سازمان

۴ - لزوم وجود شورا در نیروهای مسلح :

۱- الهام از آیه های شریف قرآن " وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ " و " وَأْمُرْهُمْ بِشُورَىٰ بَيْنَهُمْ " در حصول

نتیجه بهتر از هدایت تلامها و اعمال بهترین مدیریت در امور

۲- رعایت اصل حق توجه " سر نوشت اشخاص بوسیله خود آنان "

۳- بررسی و تجزیه و تحلیل نارسائیهای سیستم گذشته بویژه امور پرسنلی بمنظور رسیدن

بیک راه حل منطقی :

۴- مما نعمت از اعمال و رفتار انفرادی فرصت دالب و سود جو که سعی مینمایند گردش امور

و فعالیت سا زمان و افراد را بر محور تمایلات خود و یا شخص یا گروه دیگری منحرف

سازند .

فصل اول

ماده اول - اهداف :

- ۱- ایجاد : حفظ و توسعه آمادگی رزمی نیروهای مسلح بمنظور حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور و دست آوردن انقلاب اسلام ایران
- ۲- کمک به مدیریتتها ، روسا و فرماندهان در حل مشکلات و معضلات خدمتی .
- ۳- ایجاد یک مرجع هماهنگی و مشورتی $\frac{در$ برای (۱) مبادی تصمیم گیری بمنظور پیشبرد اهداف نیروهای مسلح جمهوری اسلام ایران در راه خدمت به جامعه .
- ۴- ایجاد بردن آگاهیهای فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و نظامی پرسنل به منظور اداهت آگاهانه از ارکانهای فرماندهی و مدیریت و رشد استعداد های شخصیتی از طریق همکاری و یاری دادن بمبادی مربوطه .
- ۵- تاکید بر بقا شو راها و توسعه و تکامل آن .
- ۶- رفع نواقص ، معایب ، نارسائیهها و مشکلات ناشی از طرحهای غیر عملیاتی و عوامل اجرایی .
- ۷- جلوگیری از تبمیهضات ، اجحاف و ناهماهنگیها و رفع نابرابریهای اجتماعی .
- ۸- فراهم ساختن رفاه و آسایش پرسنل و طرح و تامین خواستههای عادلانه کارکنان .
- ۹- ایجاد حس سازندگی و همکاری و وحدت و جلوگیری از فرد گرایی و خود کامگی .

(۱) در موسسات تولیدی و غیر عملیاتی در مبادی تصمیم گیری و دریگانهای رزمی و عملیاتی برای مبادی تصمیم گیری .

ماده دوم خدأ مشی :

" تشکیلات شو راهای کارکنان " نیروهای مسلح جمهوری اسلام ایران به هیچ گروهی اجتماع بستگی ندارد و مستقلاً با محتوی اسلامی و با متعهد بقوانین اصول اسلامی که خود ضد استعماری ، ضد استبدادی ، ضد ارتجاعی و ضد استعماری است در چهار چوب قوانین مصوبه حرکت میکنند .

رعایت این ماده در محتوای تمام فصول : مواد ، بندها ، و تبصره های این اساسنامه لازم الاجرا میباشد .

فصل دوم
تشکیلات شورا های کارکنان

ماده سوم : تعاریف :

۱- نماینده - کسی است که توسط افراد یگان مینا (گروهان ، قسمتهای مشا به) انتخاب میشود .

۲- شورای قسطنی - عبارتست از مجموع نمایندگان در یگان مینا

۳- مجمع نمایندگان - مجسمی است متشکل از مجموع اعضای شورا های واحد ها و قسمتهای تابعه .

۴- شورا ، منتخبی است از اعضا مجمع نمایندگان که در عین محدودیت از تعداد پید نماینده تمامی قشر های کارکنان و واحد ها و قسمتهای تابعه را داشته باشد .

۵- گردهم آئی عمومی .

با در نظر گرفتن شرایط و امکانات بر حسب ضرورت وحد اقل يك بار در پایان هر دوره نمایندگی قبل از تجدید انتخابات برای اجتماع گزارش کار ارکان مختلف تشکیلات کارکنان جلسات از پرسنل انتخاب کننده تشکیل میگردد که نسبت به پیشنهادات موکلین خود اقدام نمایند .

۶- شورای عالی عبارتست از شورای منتخب در سطح نیروهای مسلح (متشکل از نمایندگان نیروهای سه گانه ژاندارمری ، شهر یانی ، ستاد مشترک ، سپاه پاسداران و وزارت دفاع ملی)

ماده چهارم - نحوه تشکیل :

۱- در رده " مینا " (گروهان ، ناو ، شعبه ، کلانتری شهرستان ، دوایر و قسمتهای همراز) که تعداد پرسنل آن بیش از پنجاه نفر باشد از هر قشر (برجه دار ، کارمند فنون ، افسر سرباز ، هنر فر ، کارمند اداری) يك نماینده برای شورای مینا انتخاب میگردد مشروط بر اینکه تعداد افراد هر قشر بیش از پنج نفر در واحد باشد چنانچه قشری کمتر از پنج نفر باشد در قشر دیگر ادغام میشود (۲)

هر سازمانی که کمتر از پنجاه نفر باشد میتواند يك نفر نماینده بمجمع نمایندگان رده بلافاصله خود اعزام دارد در صورت ضرورت میتواند برای کمک به اداره یگان خود تشکیل شورای دهند تبصره ۱- در پاسگاههای ژاندارمری چنانچه تعداد افراد تابعه يك پاسگاه بیش از ۱ نفر باشد میتواند شورا داشته باشند .

۲- در رده گردان، اسبکداران، دوایر قسمتهای همپاراژ (استعداد بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر) الف - کلیه اعضاء شو را های مینا در مجمع عمومی نمایندگان حضور مییابند .
ب - چنانچه قشر یا بدلیل کمیت نتوانسته باشند در شورای مینا نماینده داشته باشند در این رده اجتماع نموده و یک نفر نمایندگانتخاب و به مجمع عمومی نمایندگان اعزام مینمایند .

مثال - ممکن است در یک گروهان تعداد افسر به پنج نفر نرسد لذا در شورای گروهان فاقد نماینده افسر میباشند لیکن تمام افسران گردان در سطح گردان دور هم جمع و یک نماینده - انتخاب و به مجمع عمومی نمایندگان گردان اعزام مینمایند .
پ - مجمع نمایندگان تعدادی نماینده برای شورای گردان انتخاب مینمایند بنحویکه از هر قشر یک نفر نماینده انتخاب شده باشد .

مناظر از قشر عبارتست از گروه (سرباز - درجه دار و نایفه ، درجه دار کادر ، افسر و نایفه افسر کادر ، هنر فر ، کارمند اداری ، کارمند فنی) .

۲- در رده تیپ ، هنگ ، گروه ، سرباز خانه و ادارات و قسمتهای همپاراژ تیپ (باستعداد تقریبی ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر)

الف - کلیه اعضاء شو را های گردان ها با اضافه نماینده منتخب گروهان قرارگاه تیپ و - نماینده منتخب قرارگاه تیپ تشکیل مجمع نمایندگان تیپ را میدهند . چنانچه غیر از یگانهای فوق تیپ و . . . دارای قسمتهای دیگری باشد نماینده منتخب این قسمتها به مجمع عمومی نمایندگان تیپ اعزام میشوند .

ب - مجمع نمایندگان . تعدادی نماینده برای شورای تیپ و قسمتهای همپاراژ انتخاب مینماید بنحویکه از هر قشر یک نفر نماینده انتخاب شده باشد .

پ - چنانچه محل است قرار گردان ها از تیپ جدی فاصله داشته باشد که اعزام نماینده به تیپ موجب منفک شدن نماینده از شغل سازمانی خود گردد در این صورت شورای گردان یک نفر از اعضاء مجمع نمایندگان مقیم تیپ را بعنوان نماینده خود انتخاب و خواستههای خود را از طریق مکاتبه با شورای تیپ ارسال نماید .

۴- شور در رده لشکر - پایگان ، ادارات و قسمتهای همپاراژ لشکر و سربازخانه های مشابه (استعداد بین ۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر)

اعضای شورای رده های تیپ، توپخانه لشگری، فرماندهی پشتیبانی و سایر یگانهای مستقل لشکر، (و سایر مدیریت ها و دوایر قسمتها همرازه) با اضافه نماینده شورای گروهبان قرارگاه لشکر و نماینده شورای داخلی ستاد لشکر مجمع نمایندگان را تشکیل و با توجه به قشرهای موجود بارزاً هر قشری یک نماینده انتخاب و افراد منتخب شورای لشکر را تشکیل میدهند.

ملاحظات الف :

برای شو راهای رده گروهبان تا لشگرداخل

- ۱- نماینده در تمام رده ها انتخابی میباشد نه انتصابی.
- ۲- شکل نمایندگی شو را نبایستی سبب منفع شدن فرد از شغل سازمانی خود گرد (تقد انجام و ایفای با شغل سازمانی میباشد)
- ۳- زمان تشکیل شو راها در ساعات غیر خدمت بوده و در صورت نیاز فرمانده میتواند ساعاتی از زمان خدمت را به تشکیل شو را اختصاص دهد.
- ۴- چنانچه شورائی مقایر اساسنامه عمل نماید که موجب اختلالی در مدیریت باشد فرماندهان میتوانند ضمن ارائه دلایل درخواست رسیدگی را بفرمانده و شورای بالاتر ارجاع نمایند.
- ۵- ترکیبات شو را در این رده ها حداقل ۳ نفر و حد اکثر (۱ نفر خواهند بود).
- ۶- اعضای شو را بین خود یک نفر را بعنوان هم آهنگ کننده شو را انتخاب مینمایند.
- ۷- پرسنل انتخاب کننده پیش بینی عضو علی بدل را مینمایند.
- ۸- رای گیری برای انتخاب اعضاء شو را بصورت مخفی و با شرکت $\frac{1}{3}$ پرسنل صورت خواهد گرفت.

قراغت آراء با حضور ۳ نفر در همان جلسه انجام میگردد.

۹- در امور اساسی و مهم تصمیماتی از شو را قابل اجرا است که دارای حداقل $\frac{1}{3}$ آراء باشد (در امر عادی رای اکثریت حاضر ملاک عمل خواهد بود.)

۱۰- در کلیه مراکز آموزشی که مدت آموزش آنان کمتر از ۶ ماه میباشد، پرسنل آموزش گیرنده مبادرت به تشکیل شو را در رده یگان مربوطه نموده و متحصراً مسائل رفاهی و زیستی همه

سازی را در شورای یگان مربوطه مطرح نموده و نماینده برده بالا ترا عزام نمیکرد.

۱۱- ایگانها و قسمتها یک محل استقرار آنان منفع از یگان سازمانی (مادر) میباشد از نظر

امور پادگانی در شورای سرپاژخانه شرکت نموده و از لحاظ امرواداری و سازمانی خود با مکالمه

یا مکاتبه و اعزام نماینده (یک نفر منتخب از اعضاء شورای خود) مسائل خود را با شورای یگان سازمان

حل و فصل مینماید در ضمن مفاد مندرج در پاراگراف پ بندیم ماده ۴ فصل ۲ نیز میتوان بعنوان

راه حل انتخاب نموده.

۵- تشکیل شورا در رده نیروها و قسمتهای همراز .

(نیروهای سه گانه ، ژاندارمری ، سپاه پاسداران ، وزارت دفاع ، ستاد مشترک)

الف- در این سطح نمایندگان یگانها و قسمتهای تابعه که مستقیماً با نیروی مکاتبه دارند با اضافه نمایندگان شورای داخلی ستاد نیرو مجمع نمایندگان را تشکیل میدهند .

ب- مجمع با توجه به مهارت و تخصص و صنف و قشر نمایندگان لازم را برای شورای نیرو انتخاب مینمایند .

پ- شورای انتخاب شده نیرو از بین خود یک نفر بعنوان هم آئین کننده انتخاب واقعی با توجه به مهارت و تخصص در بخش های زیر فعالیت خواهند داشت .

۱- بخش پرسنلی

۲- بخش بررسی قوانین و مقررات و آئین نامه ها و دستورالعملها .

۳- بخش روابط اجتماعی .

۴- بخش سیاسی و ارشاد (آموزش سیاسی و فرهنگی و امر به معروف و نهی از منکر)

۵- بخش اداری .

۶- بخش اقتصادی (بودجه و اعتبارات - خرید - عقد و پیمان)

۷- بخش بررسی و تحقیق و تجزیه و تحلیل توسعه امکانات .

بند پ: مجمع نمایندگان سطح نیرو اعضا شورای نیرو را انتخاب مینمایند بنحویکه رسته و قشر و مورد توجه قرار گیرد (حداکثر ۱ نفر) انفراسرا (۱ نفر درجه دار و ۱ نفر کارمند و ۱ نفر مرفر) (۲)

(۲) شناخت و واقعیتها : یا واقع نگری

ما واقعیم که " جمله از هر قشر یک نفر " گویا واقعیت افشار نمیشد و بنظر اهرام ممکن است نمایانگر تضحیح حق باشد .

لیکن با بررسی و بحث و تجزیه و تحلیل تعدادی از عوامل و فاکتورهای مؤثر عامل کمیت در مقام مقایسه ، عوامل زیر تا حد قابل قبولی میتوان کاهش داد و بمرز تاابق رسید .

۱- هر یک از افشار باید بدانند که آنها متعلق بخود نیستند بلکه متعلق به ۳۵ میلیون جمعیت ایران هستند که باید عمیق تر بذل عنایت خواهد شد که با رفر غیر مستقیم نمایند قشر اقلیت

(بقیه ملاحظات)

را خواهند داشت .

۴- واگذاری مسئولیت که خود ناشی از عوامل متعددی از قبیل تخصص ، مهارت تجربه

بینش و مدیریت و ... می باشد .

۳- کیفیت : که در سمت نگاه مقابل کمیت است و طراحان این اساسنامه ناگزیر این قبیل موارد

را در مقابل کمیت ارزیابی مینمایند زیرا هدف جنبه گیری نبوده بلکه مآخ نمودن نیازهاست

و خواسته است که نماینده آنها را ارائه مینماید .

۴- رعایت کمیت سبب عدم عدالت و توضیح بحق اقلیت میگردد لذا مسائات را بعنوان يك اصل

قابل قبول میپذیریم .

۵- برای حل مشکل اعزام نماینده به شو رای رده نیرو و شورای عالی نیروهای مسلح سه راه

کارزیر پیشنهاد میشود .

راه کار ۱ - انتخاب یکی از نمایندگان مجمع نمایندگان مقیم مرکز شو را بعنوان نماینده

خود و برقراری ارتباط با شورای نیرو و نماینده مزبور از طریق مکاتبه ، مکالمه و یا اعزام رابط

راه کار ۲ - در مواقع ضروری و مهم و تهیه دستورالعملها و خط مشی و تصمیمات کلی ، تمام

اعضای شو رای نیرو احضار شوند و در سایر مواقع اعضای شورای مقیم مرکز نیرو به نیابت از سایر

اعضای شورای نیرو امور شورائی را پیگیری مینمایند .

راه کار ۳ - نمایندگان انتخاب شده برای شورای نیرو به هر تمام وقت در اختیار شو قرار

گیرنده (بانگرس بمشکل انتقال با فوق العاده مأموریت و مفك شدن از مشكل)

۶ - شورا در سطح نیروهای مسلح :

بالا ترین عنصر شورایی در سطح نیروهای مسلح (سه نیرو - ژاندارمری - شهرپائی - سپاه پاسداران - ستاد مشترک و وزارت دفاع ملی) شورای عالی نیروهای مسلح میباشد اعضا این شورا پانزده نفر میباشد که به ترتیب زیر انتخاب میشوند .

الف - مجمع عمومی نمایندگان مرکب از اعضا شو راهای نیروها برای انتخاب اعضا شورا عالی سالی یکبار تشکیل جلسه میدهند و به ترتیب زیر عمل مینمایند .

ابتدا اعضا کمیته های ۷ گانه نیروها از بین هر کمیته یک نفر بعنوان هم آهنگ کننده کمیته و عضو شورای عالی انتخاب مینمایند .

سپس - مجمع عمومی نمایندگان ۸ نفر دیگر (از هر نیرو - وزارت دفاع - شهرپائی - ژاندارمری سپاه پاسداران و ستاد مشترک یک نفر) برای شورای عالی انتخاب مینمایند .

جمع منتخبین بند الف و ب (۱۵ نفر) اعضا شورای عالی نیروهای مسلح را تشکیل میدهند

ب - در اولین جلسه شورای عالی پانزده نفر اعضا شورای یک نفر از بین خود بعنوان دبیر

شورا انتخاب مینمایند .

ملاحظات ب :

۱- اعضا بخش ها در امور نیروی مر بوطه و در سطح نیروهای مسلح فعالیت مینمایند .

۲- اعضا کمیته ها و یا اعضا شورای عالی در صورت نیاز میتوانند از متخصصین دعوت نمایند .

۳- در شورای نیروها و شورای عالی نیروهای مسلح افراد و تأیقه حضور نخواهند داشت .

۴- در شورای نیروها و شورای عالی نیروهای مسلح اعضا با توجه به حجم کارها و تمام وقت درگیر شو را خواهند بود .

۵- شوراها در سطح نیروها و نیروهای مسلح میتوانند يك دبیرخانه داشته باشند .

۶- در این دوره تعیین صلاحیت دسترسی اعضا شو را به اسناد دایقه بندی شده -

ضروری میباشد .

۷- تشکیل جلسات شو راها و مجمع نمایندگان اعضا با توجه به حجم کارها و تمام وقت درگیر شو را خواهند بود .

الف - جلسات شوراها و مجمع نمایندگان بر حسب ضرورت و یا بد رخواست مدیر یار رئیس

فرمانده یا دبیر و هم آهنگ کننده شورا تشکیل میگردد .

ب - جلسات مجمع نمایندگان رده مینا تا تیپ داخل هر سه ماه یکبار .

پ - جلسات مجمع نمایندگان رده لشکری و قسمتهای همکاران ۲ بار در سال .

ت - جلسات مجمع نمایندگان رده نیروها حداقل یکبار در سال .

ث - جلسات مجمع عمومی در شورا برای مالی نیروهای مسلح بر حسب ضرورت .

ماده پنجم و تأیید شورا هـ -

۱- تلاش شوراها بر اساس اصول زیر استوار است .

الف - ایجاد یک رابطه معنوی بین پرسنل و مبادی تصمیم گیری با هر یک که ضمن حفظ وحدت فرماندهی اعتبار متقابل فراهم گردد .

ب - ایجاد زمینههای مختلف در پرورش و شکوفایی کردن استعدادها و تشویق افراد به اظهار نظر و مشورت در راه بهبود بخشیدن امور .

پ - خود داری از هرگونه عطفی که موجب سلب مسئولیت و یا تنزل ادارات سازمان گردد .

ت - همفکری و ارائه پیشنهادات سازنده بمبادی تصمیم گیرنده در نیل به اهداف .

۲- با رعایت اصول فوق و تأیید شوراها به ۸ دسته تقسیم میشود .

الف - وظائف تارتی و هم آهنگی :

این وظائف از طریق ارتباط و هم آهنگی و تشکیل جلسات مشترک با عناصر مدیریت و فرماندهی و نتایج برآموز و ارائه پیشنهادها و انتقادات سازنده بمبادی تصمیم گیری صورت میگیرد .

ب - وظائف رفاهی :

ایجاد وظائف از طریق تماس با پرسنل و آشنائی با خواستههای آنان و آراخ نیازمندیهای - مناطق توأم با راه حلهای علمی و عقلی در زمینه بهبود بخشی وضع پرسنل در کلیه جهات انجام میگردد از قبیل بیمه ، بهداشت ، مسکن ، وام ، تفریحات ، تغذیه ، شرافت محیا کار ، صندوق تعاونی - لباس تدارکات - سرویس ایاب و ذهاب و غیره

مشرح وظائف رفاهی در پیوست الف آمده است .

پ - وظائف رفع مشکلات از طریق بررسی آئین نامه خط مشیها و دستورالعملها چنانچه

این وظائف دقیق انجام گیرد بنحوی که مقررات و دستورالعملهای بررسی شده همه جانبه با

محتوای مردمی و خالی از نقیصه و عیب تهیه شود و بدست عوامل اجرایی مثبت سپرده شود بدون شك كار شو را ها را بعد اقل خواهد رسید .

پس در فعالیت عمده در این مورد ارائه طریق میگردد .

(۱) بررسی و اصلاح آئین نامه و دستورالعملهای موجود .

(۲) تهیه و تدوین آئین نامه ها و دستورالعملهای جدید با شرکت نماینده از تمام اقشار اجرا کننده (باین نحو که در موقع نوشتن دستورالعملها آئین نامه ها کمیسیون مرکب از سر باز - درجه دار - کارمند هنر فر - افسر و غیره تشکیل شود)

ت - و نافع داری

بررسی هر نوع موارد اختلاف و رسیدگی به اعتراض پرسنل و پیدا کردن علل و پیشنهاد در مورد رفع آنها در صورت لزوم یاری گرفتن از مبادی مربوطه

ت - و نافع سیاسی و ارشادی

بالا بردن آگاهیههای دینی ، فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی با بهره گیری از مراجع و مبادی مربوطه .

ج - و نافع اجتماعی

انجام کلیه فعالیتهای مردمی و سازه زندگی بهره برداری از امکانات ارتش در خدمت مردم بمنظور ایجاد همبستگی کامل بین ارتش و مردم و برقراری تفاهم بر اساس برادری و پشتیبانی متقابل .

چ - و نافع اقتصادی (بودجه و اعتبارات - خرید ، عقد و پیمان)

دلسوزی در بر آوردن دقیق و بجا و حساب شده و نتاارت برای مشورت در هزینه صحیح و قتر و انعقاد پیمانها بر اساس صرفه جوئی و جلوگیری از حیف و میل و هزینه های زائد و - پیشنهاد برای رفع مقررات دست و پا گیر و جلوگیری از تلاش مضاعف و بی مورد بر مبنای مدیریت صحیح .

ح - و نافع بررسی تحقیق ، تجزیه و تحلیل و توسعه امکانات .

بمنظور رسیدن به خود کفائی ارتش و افزایش تولید و بهره دهی بیشتر و اعمال بهترین و - موثرترین مدیریت ، شایسته است که افکار و اندیشه ها و ابتکارات در زمینه های مختلف بکار

افتد و در راه سا زندگی مستمر دار حهای مفید و مناطقی ارائه گردد .

پیوست الف : نمونه و توافقی که شو را می توانند فعالیت خود را در آن زمینه متمرکز نمایند .

بمنافور حصول بهره بیشتر و سرعت بخشیدن در انجام کارها ، شورامیتوانند از متخصصین و سایر پرسنل در کمیته های مربوطه استفاده کند .

ماده ششم - - و توافقی مجمع نمایندگان

۱- پیشنهاد هرگونه تغییر و یا تکمیل اساسنامه از طریق سلسله مراتب شورائیس بشورای عالی نیروهای مسلح ارسال میشود .

۲- تصویب نماینده بدلیل عدم انجام و توافقی نمایندگی یا از دست دادن صلاحیت

نمایندگی و یا دلایل موجه دیگر بتصویب حد اقل $\frac{1}{3}$ اعضا مجمع نمایندگان همان رده میباشد و مراتب را با اطلاع پرسنل انتخاب کننده نماینده مذکور میرسد تا نماینده دیگری - انتخاب نمایند .

ماده هفتم - - و توافقی کارکنان

۱- کارکنان باید نسبت به انتخاب نمایندگان واجد شرایط ، حساس و جدی باشند و از نمایندگان بشو اعند که آنها را بشور کامل در جریان امور تشکیلات شورای کارکنان قرار دهند .

۲- کارکنان هر قسمت باید پیشنهادات و انتقادات سا زنده خود را در اختیار نمایندگان قسمت خود قرار دهند و موضوعات ارکان مختلف تشکیلات شو راهای کارکنان را رعایت کنند .

۳- کارکنان در هنگام انتخاب نماینده مقاد مندرج در مقدمه اساسنامه را مورد توجه

قرار دهند .

ماده هشتم : و توافقی نماینده

۱- نمایندگان موظف هستند کارکنان قسمتهای خود را در نهایت صداقت صمیمیت و امکان در جریان آنچه در جلسات مختلف " تشکیلات شورای کارکنان " مورد شور و بحث واقع میشود قرار دهند و بالعکس نارات تنظیم شده کارکنان قسمتهای خود را بر حسب ضرورت در جلسات شو را مطرح سازد .

۲- نمایندگان موظف به رعایت کامل مقاد اساسنامه و مقررات شو را میباشد .

۳- نمایندگی حقوق ویژه ای را ایجاد نمیکند بلکه موظف بانجام کلیه و توافقی

سازمانی خود میباشد (تا رده لشکر داخل)

تیمبره (نمایندگان در زمان نمایندگی در برابر هرگونه فشار تهدید و مصرومیت که در راهباه انجام نمایندگی باشد مصرومیت دارند این مصرومیت شامل تصور در انجام و تأیید یا تنبیهات انضباطی متعاقب آن با ارتکاب موارد خلاف خارج از مسائل شوری نمی شود .

فصل سوم

روابط و مناسبات

ماده نهم - مناسبات شوراهای با مبادی تصمیم گیری (مدیره - رئیس ، فرمانده) (۱) با توجه باصل و حدت فرماندهی در عملیات که یکی از اصول مهم پذیرفته شده در کلیه ارتشهای جهان است و لزوم اتخاذ تصمیم سریع که بدون آن هیچ نیروی قادرانجام وظیفه نخواهد بود و با عنایت به تخصص بودن ارتش و وجود شوراهای بنام ستاد عمومی و تخصصی که مشورت و هم آهنگی را پایه و اساس تصمیم گیری میدانند و درحقیقت وجود این ستادها یک نوع شورای نظامی محسوب میشود و با توجه باینکه شوراهای عالی در سطح مملکت وجود دارد و ارتش تحت فرماندهی فقیه زمان که منتخب امت است قرارداد لادار - امور عملیات رزی و اارجها و ترمینات آن دخالت شوراهای ضرورت ندارد (باتوجه باصل ۱۱۰ قانون اساسی) لیکن ارائه پیشنهادات مطلوب است .

۲- مدیران ، رؤسا و فرماندهان مجاز نمیشوند از انتخاب شدگان و فعالیت افرادیکه مورد تأیید اکثریت پرسنل میباشند جلوگیری نمایند .

۳- مناسبات شوراهای همگنی و مشورتی بوده و بر اساس مصمیمیت میباشد شوراهای ارکان تصمیم گیرنده دو قطب مجزا نبوده هیچگاه شو را مجاز به جنبه گیری در مقابل رئیس یا فرمانده نبوده بلکه مناسبات بر اساس عا و فت و مهربانی - تحمل و اغماض و استفاده از نارات شورا میباشد با رعایت موارد فوق تصمیم گیری نهائی با رئیس یا مدیری فرمانده میباشد و چنانچه شورا در نارات خود مصر باشد نارات خود را کتباً بفرمانده گزارش و فرمانده ملزم است آنرا همراه با دلائل عدم قبول بفرمانده بشورای رده بالاتر ارسال نماید .

ماده دهم -

مناسبات شو را با ارکان ستاد عمومی و تخصصی راهباه شورا با ارکان ستادها جنبه همکاری و هم آهنگی داشته و ارکان ستادها با دستورات فرمانده ابالات لازم را در اختیار شوراهای قرار میدهند .

(۱) اعضاء شورا مجاز به صدور دستور رسمی نمیشوند مگر از مجرای مدیریت و یا فرماندهی

[در نسخه اصل این مدرک، صفحه ۱۲ وجود نداشته است و از صفحه ۱۳ ادامه یافته است.]

پرداخت است (با توجه به صرفه جوئی و جلوگیری از هزینه)

ماده پانزدهم - نگهداری سوابق .

۱- از رده گروهمان تا تیپ و یگانها و ادارات همکاران آنها يك پر ونده بنام پر ونده شورا در ركن يكم نگهداری میشود .

۲- از رده لشکر و ادارات همکارانشانگر به بالا که ممکن است دارای ترکیب شو رای دائمی باشند خود شوراها مدارك و سوابق خود را حفظا و نگهداری مینمایند .
امور بایگانی بر اساس آئین نامه روش بایگانی موضوعی خواهد بود .

تبصره - کلیه نیازها اعم از اداری ، لجستیکی و مکانی با همکاران آنها بین دبیرشورا و رئیس سا زمان مرتفع میگردد .

پیوستها :

پیوست الف. نمونه و تائیدی که شوراها میتوانند تلاش خود را بر آن متمرکز سازند .
 پیوست ب . نمای ترکیباتی شوراها .

ضمیمه (۱) نمای ترکیباتی از گروهان تالشگر داخل .

- | | | | |
|------------------|---|---|-------------|
| نیروی زمینی | = | = | ضمیمه (۲) |
| ستاد نیروی زمینی | = | = | ضمیمه (۳) |
| مشترك | = | = | ضمیمه (۴) |
| وزارت دفاع ملی | = | = | ضمیمه (۵) |
| نیروی هوایی | = | = | ضمیمه (۶) |
| نیروی دریایی | = | = | ضمیمه (۷) |
| ژاندارمری | = | = | ضمیمه (۸) |
| سپاه پاسداران | = | = | ضمیمه (۹) |

این اساسنامه به علت عدم وجود تجربه ممکن است در عمل نارسا باشد لذا از تمام قسمتها و کلیه فقرات استدعا میشود نظایرات اصلاحی خود را از طریق سلسله مراتب به وزارت دفاع منعکس نمایند تا در تصحیح و تکمیل اساسنامه اقدام شود .

پیوست الف : (نمونه وظایف) به اساسنامه تشکیل شوراها

نمونه وظایفی که شوراها میتوانند تلاش خود را بر آن متمرکز و از طریق مشاوره

و همکاری پیشنهاد های سازنده را ارائه نمایند .

۱- امور مربوط به مسکن (وام مسکن ، خانه های سازمانی ، واگذاری زمین ، ایجاد شرکت های مسکن و غیره) .

۲- تغذیه پرسنل اعم از کفی و کیفی و نوع .

۳- بهداشت (خدمات پزشکی - دندان پزشکی - دارو - نظافت و پیشگیری و غیره)

۴- لباس (فرم ، رنگ ، نوع ، جنس ، کمیت و کیفیت و غیره)

۵- فروشگاهها (نظارت به تاسیس ، پیشنهادات)

۶- تدارکات (از هر نظر که بهبود بخش باشد)

۷- وام های حقوقی (نحوه واگذاری ، سهمیه و هر نوع پیشنهاد)

۸- تفریحات (امور ورزشی ، مسابقات ، سرگرمیها و غیره)

۹- اردو و گاهیمهای استراحت (برنامه ریزی - بهبود بخشی و هر نظر اصلاحی دیگر)

۱۰- مزایا و فوق العاده ها (حق صاف - حق فنی - جتربازی - سختی خدمات - ماموریت و غیره)

۱۱- ایجاد صندوق تعاونی

۱۲- سرویس و ایاب و آهات پرسنل .

۱۳- خدمات جنبی دیگر که جنبه رفاهی داشته باشد .

۱۴- بیمه بازنشستگی ✓

۱۵- پیمانکارانهای پرسنل

۱۶- مرخصیها ✓

۱۷- خدمات پستی

۱۸- انتصابات ✓

۱۹- انتقالات ✓

۲۰- گردش مشاغل ✓

۲۱- ترفیحات ✓

۲۲- تنزیل درجه ✓

۲۳- تنبیهات ✓

۲۴- تشویقات ✓

۲۵- اخراج ✓

۲۶- بازخریدی ✓

۲۷- بازنشستگی ✓

- ۲۸- اعاده بخدمت
- ۲۹- عیادت بیماران
- ۳۰- رسیدگی بوضع خانواده‌ها فیکه سرپرست آنها در ماه موریت است.
- ۳۱- رسیدگی بخانواده شهیدا - بیماران - معلولین
- ۳۲- امور استخدام، سازمان و اخافه بر سازمانها و نارسائیهای دیگر سازمان توابع پیشنهادات.
- ۳۳- برگزاری مراسم عزاء شادی، اعیاد و غیره
- ۳۴- تعیین روابط و ضوابط حقوقی و مزایا بین اقشار مختلف جامعه وزارت دفاع.
- ۳۵- رسیدگی بشعبه و زمان پرداخت فوق‌العاده ها - پاداشها - حق فنی - حق صف - مزایای سختی کار و مزایای دیگر.
- ۳۶- سپردن کار به کاردان.
- ۳۷- تمیین و بررسی علل همیشرفت امور پرسنلی.
- ۳۸- فعالیت امور مذهبی در رزایاه، بالا بردن بینش مذهبی، اخلاقی و اعتقادی کارکنان.
- ۳۹- فعالیت سراد آموزشی و ایجاد زمینه های مساعد برای بالا بودن سطح دانش پرسنلی تارسیدن سطح آموزش عالی.
- ۴۰- تمیین ساعات کار پرسنلی.
- ۴۱- کمک در حفظ انضباط و قوانین
- ۴۲- تحکیم روابط و مناسبات نظامیان با مردم بآوریکه موجب بالا بردن روحیه و غرور ملی پرسنلی گردد.
- ۴۳- بررسی و اظهار نظر در آئین نامه های انضباطی و پادگانی، دادرسی و استخدامی و ارائه پیشنهادات اصلاحی سازنده.
- ۴۴- رسیدگی به شکایات پرسنل
- ۴۵- نظارت در انعقاد قراردادهای داخلی و خارجی
- ۴۶- ایجاد زمینه های مختلف در شکوفا کردن استعدادها بظناور حق شرکت پرسنل در سرنوشت خودشان.
- ۴۷- کمک بفرمانده در حل و فصل مشکلات و معضلات خدمتی، صنفی، انضباطی، تمییراتی حفاظتی و ارائه راه حل های مفید و مناسب برای رسیدگی بر سطح آمادگی رزمی کافی.
- ۴۸- مواظبت از حرکت های انحرافی افراد فرصت طلب و سودجو.
- ۴۹- تحقق بخشیدن به اهداف انقلاب اسلامی بر سه محور خرداستمدادی، خرداستعماری خرد ارتجاعی و خرد استعماری.
- ۵۰- ازین بردن رعب و وحشت و اختناق و اطاعت کورکورانه و محو فردگرایی و فردپرستی.

- ۵۱- ایجاد يك محیط آزاد مردمی كه هم پرسنل بتوانند با آسودگی خیال در آن فعالیت نمایند .
- ۵۲- تطبیق و تلفیق خواسته های مناطق پرسنل با فرمانده .
- ۵۳- ایجاد يك رابطه ممتوی و برادرانه بین پرسنل و فرمانده یارئیس بطوریکه اصل وحدت فرماندهی را تحکیم بخشد .
- ۵۴- ایجاد یک پل ارتباطی بین شورا های مختلف بمنظور هم آهنگ کردن امور .
- ۵۵- نظارت در واگذاری ماموریتها .
- ۵۶- پیشنهاد کمک و مساعدت مالی و یا خدمات دیگر به پرسنل مورد نیاز .
- ۵۷- پیشنهاد کمک های مالی و لجستیکی و دیگر امکانات ارتش به مردم بطوری که لطمه های به سطح قدرت رزی نزنند .
- ۵۸- آگاه ساختن پرسنل از گامه فعالیتها در مواقع ضروری .
- ۵۹- شناسایی پرسنل و فراهم نمودن تسهیلات ترك اعتبار .
- ۶۰- ایجاد پاساژی نیروهای مسلح .
- ۶۱- باور کلی هر نوع نظاره ارج و پیشنهاد سازنده در گلیه زمینه ها مالوست و تلاش در وصول بمقصود .

نمونه‌ای از وضع آموزش واحدها در لشکر ۱ پیاده مرکز - بهمن ۱۳۵۸

از لشکر ۱ پیاده مرکز (ر-۳) گردشکار

به: فرماندهی لشکر

موضوع: نتیجه بازدید آموزش

۱- سابقه:

برابرویش جاری در ساعت ۱۰۳۰ مورخه ۱۸/۱۴/۵۸ از نحوه اجرای آموزش گردان یک تیپ ۲ توسط سرگرد شهاب بازدید بعمل آمد که نتیجه آن بشرح زیر بعرض میرسد

۲- برنامه آموزش - استحکامات صحرائی

۳- نکات برجسته

الف - محاسن

ب - معایب

در گردان نامبرده آموزش اساساً تعطیل بوده و مفهومی نداشته و صرفاً نظافت خودروهای شخصی بوسیله درجه داران و سربازان چشم‌گیر بوده بویژه در جلوی گروهان سیم سفنر با سامی بابائی، زنگنه و حسین مشغول نظافت ماشین شخصی بوده‌اند

۴- پیشنهاد: در صورت تصویب مقرر فرمائید عدم توجه به آموزش از فرماندهی یگان مربوطه و شورای گردان توضیح خواسته شود %

رئیس رکن سوم لشکر ۱ پیاده مرکز - سرهنگ زمانی

نظریه رئیس ستاد در صورت لزوم مراتب در سطح لشکر ۱ پیاده مرکز منعکس گردد

امام - فرماندهی

شماره: ۱
صفحه: ۱ از ۱

بخشنامه ستاد مشترک ارتش ج.ا.ا در مورد تشکیل شوراهای - ۱۳۵۸/۱۱/۱۸

از = معاونت پرسنلی نزاجا مد پرسنل قوانین بسمه تعالی
 به = گیرندگان پذیر
 موضوع = تشکیل شوراهای
 بدینوسیله رزومنت بخشنامه شماره ۲۸-۱-۷۱۰-۰۱-۵۸/۱۱/۱۰ سماجا جهت اطلاع و اقدام لازم
 بشرح ذیل ارسال میگرد.

شماره : ۲۰۰-۹-۱۶۰۰
 تاریخ : ۱۳۵۸/۱۱/۱۸

مدارن پرسنلی نزاجا سرشنه ستاد آدرشانین

از = سماجا (خدمات و آموزش)
 به = گیرندگان دریم
 موضوع = تشکیل شوراهای
 بخشنامه

شماره ۲۸-۱-۷۱۰-۰۱
 تاریخ ۵۸/۱۱/۱۰

از بدو شرحه خدمتگذاری مجدد بنظرمان امام رهد برانقلاب و فرماندهی کل قوا در ارتش جمهوری اسلامی ایران موضوع تشکیل شوراهای در سازمانهای ارتش جمهوری اسلامی ایران همواره مورد پرورش قرار گرفته است که بدین وسیله مراتب بکلیه یگانها و سپاهها اعلام میگردد .

۱- تشکیل شوراهای در در سازمانهای اعم از مجلس ، استان ، بخش و دهستان آنها که در اصل عقلم قانون اساسی پیش بینی و قانونی شده است مربوط به سازمانهای است که در آن عامه مردم با اید اف نظرات و درخواستهای مختلف مشغول فعالیت بوده و وجود شوراهای بمنظور تصمیم گیریها درجهت تخمین منافع عموم ایتمات و -برنه -ال لازم و ضروری میباشد تا ضمنی از عدالت اجتماعی برخوردار گردیده و مستوی بردسته یا جمع بخشیم واراد نشود .

۲- ارتش در رکن کشوری یکد -جرفندناهی با عد ف و ماموریت مشخصی میباشد که این ماموریت و حدود در کشور جمهوری اسلامی ایران در اصل ۱۴۳ قانون اساسی برای ارتش پیش بینی گردیده و بمنظور اجرای این ماموریت و هدف مذکور از بالاترین تا کترین رده (گردان) دارای ستاد های عمومی و تخصصی است که طرف مشورت فرماندهان و رؤسای رده هستند تا ضمن تعیین و ارزیابی احتیاجات و نیازله اخبار و عقاید پیشنهادات رراه عملهای موجود را بررسی و پس از تجزیه و تحلیل بهترین راههای کار را جهت اخذ بهترین تصمیم ممکنه برای حل مشکلات را اجرای ماموریتهای موصوله فرماندهان و رؤسا پیشنهاد نمایند . حال چنانچه قرار باشد شوراهای از این سبده خارج شده و توسعه افراد غیر آگاه تشکیل و قصد دخالت در امور مربوط بنمایند پس وسیله مراتب را داشته باشند نه تنها کمترین نتیجه ای نماید نخواهد شد بلکه یگانها از انجام ماموریت در زمان و مکان مناسب باز خواهند ماند بنا برآیه شریفه "اطیعوا له و اطیعوا لرسول و اولی الامر منکم" پرسنل ارتش بایستی از فرماندهان که آگاه با مور و مجری از امر خدا و رسول و امام میباشند تبعیت نمایند و هیچ شورا ای بجز تشنات بنایلیستی در حیطه فرماندهی فرماندهان و رؤسای رده داشته باشد زیرا عدول از این امر الهی ارتش را انجام و طبیعه مقصدی که بنسبده دارد باز خواهد داشت . همچنین آنکه در جنت احد وصفین که کشورن اسلام در عملیات نظامی از اطاعت امر فرماندهی سر باز زد و کار راهه شوراهای کشاند ارتش اسلام مواجه بسا شکست گردید و باعث شد که برای مدت ۱۴۰۰ سال اسلام راستین عرضه نشود .

۲ - یاد نظر گرفتن مراتب فوق دستنور فرمائید چنانچه در آن را حید عوامل بنام شورا وجود
 دارد از هم اکنون منسجل سازند و چنانچه علیرغم فرمان امام فرماندهی کل قوا که فرمودند
 «نباید اجازه داد جریانهای مارا در ارتش وارد کنند به اینکه هر چه و مرج ایجاد کنند و نفی
 نظام ارتش خرواسته امریکا است» ، افرادی هستند که اجرای صحیح این دستور سربچی مینمایند
 اقدام تابع درباره آنان معمول و عنداللزوم تحت تدقیب دادگاه انقلاب نظامی قرار گیرند .
 همچنین بهمرات این دستور پرسنل باید توجه داشته باشند که در اسلام حکومت و فرماندهی
 بدیستی بر مبنای عدالت باشد به آریقی که فرغوسین باید اباعت کنند و فرماندهان و روسا بایستی
 ظلم نکنند . لذا فرماندهان و روسا بر اساس تکالیفی که در امر رفاخی و خدمات جنسی دارند
 لازم است در واحدهای تحت امر با توجه باینکه رعایت خدمات رفاخی در بالا بردن روحیه و کارایی
 پرسنل اثرات مطلوب خواهد داشت از هم اکنون نسبت به گردهم آیی پرسنل جمعی و انتخابات
 آزاد باری گیری و بدون رعایت ارشدهیتهای بمنظور رسیدگی بامور مسکن ، فروشگاه ، باشگاه
 ، کتابخانه ، خدمات درمانی ، سرویس ایاب و ذهاب و سایر امور رفاخی تشکیل داده ، اجرای
 امر و نتیجه اقدامات معموله را گزارش نمایند . ح

رئیس ستاد مشترك - سرلشکر مدمد دادی شاد مهر

۱ - مراسم انزه که مراسم دستنور است که در روز
 ۲ - در صورت لزوم دستنور در امر رفاخی

۱۱

نمونه‌ای از وضع آموزش واحدها در لشکر ۱ پیاده مرکز - اسفند ۱۳۵۸

- از رکن سوم لشکر _____
- به : فرماندهی لشکر _____
- موضوع : نتیجه بازدید آموزشی (گردشکار)
- مقام عالی رتبه میسازم :
- ۱- سابقه : برابر پیش‌گامی در ساعت ۱۰۰۰ روز ۱۴/۱۲/۵۸ از نحوه اجرای آموزش گردان تانک لشکر توسط سرگرد شیخان بازدید بعمل آمد و نتیجه آن بشرح زیر عرض می‌گردد .
- ۲- برنامه آموزش : آئین نامه پاسداری .
- ۳- نکات برجسته :
- الف - محاسن _____
- ب - معایب : آموزش تعطیل بود و درجه داران جهت شورا و سپاهان جهت نمایش فیلم اعزام گردیده بودند .
- ۴- پیشنهادات :

در صورت تصویب اجازه فرماندهی بخشنامه ای بیگانه‌بلاغ شود که در پیشرفت آموزش توجه بیشتری نمایند ، ضمناً ترتیبی اتخاذ شود که نمایش فیلم و اعزام پرسنل درجه دار جهت شورا به روزهای معینی موکول گردد تا در امر آموزش لطمه وارد نشود .

رئیس رکن سوم لشکر - سرهنگ ۲ ستاد زمانی

۵- نظریه رئیس ستاد در مورد لایحه نامه ترفیع درجه در رتبه‌های پایین و جایزه

تاریخ ۱۳۵۵

۶- اوامر فرماندهی

۱- ترفیع درجه سرتیپ اول و سرتیپ دوم در رتبه‌های پایین

(صدر ۲، ۳، ۴) در رتبه‌های پایین

۲- وجه کمتری در رتبه‌های پایین

۳- ...

۴- ...

۵- ...

۶- ...

۱۳۵۵

آمار تفکیکی نیروی انسانی واحدهای لشکر ۱ پیاده مرکز مورخه ۱۳۵۹/۵/۲۶

فهرست آمارهای تفکیکی واحدهای لشکر ۱ پیاده مرکز در مورخه ۱۳۵۹ / ۵ / ۲۶

شرح	الف		ب		ج		د		هـ		مجموع کل	درصدات
	س	ک	س	ک	س	ک	س	ک	س	ک		
فرمانده لشکر	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
تیم ۱	۲۷	۱۱۳	۱۴	۲۷	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
" ۲	۱۹	۱۱۳	۱۴	۲۷	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
" ۳	۳۹	۱۱۳	۳۹	۲۷	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
لژیونر لشکری	۲۴	۷۹	۵	۲۴	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
بشپاسی	۱۴	۷۴	۱	۱۴	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
اسطوخودوس	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
مخابرات	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
فابرات	۸	۲۰	۸	۲۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
مهندسی رزمی	۳	۲۹	۳	۲۹	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
رژیمان	۵	۱۰	۵	۱۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
خدمات	۱۳	۱۸	۱۳	۱۸	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
تاسک	۲۴	۷	۲۴	۷	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
تیم ۱	۱۰	۲۷	۱۰	۲۷	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%
مجموع کل	۱۳	۷۸	۱۳	۷۸	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۱۱۵%

تعداد تنظیم استوار زمانی

فهرست

خدمت داوطلبانه روزهای اول جنگ در لشکر ۹۲ زرهی - ۱۳۵۹/۸/۱۶

بسمه تعالی

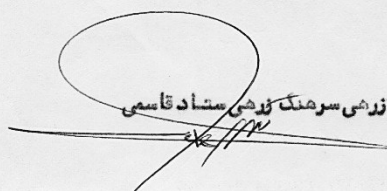
۰۷۰۰/۱۳/۷۸۵
۵۹/۸/۱۶

ستاد لشکر ۹۲ زرهی (رکن یکم)

تیمسار فرماندهی نزاجا

با معرفی سرهنگ زرهی ستاد حسینی سروری و بعثت عدم شغل
مناسب بصرهنگ پیاده ستاد مقیاس د ستور داده شد
خود را بیگان مربوطه معرفی نماید .

ضمن قدردانی از فعالیت و همکاری نامبرده که بطور داوطلبانه
از تاریخ ۵۹/۷/۳ در لشکر همکاری نموده است ، استدعا دارد
بعثت جدیدت و فعالیت های بیش از توان یک افسر بیگسال ارشدیت
تشویق و در دستور نزاجا درج و بنامبرده ابلاغ گردد .
ضمناً جانشین سماجا بنامبرده مأموریت دادند در منطقه بمنظور
تجدید سازمان و تکمیل آموزش بیگان های باقی بماند % ۳

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی سرهنگ زرهی ستاد قاسمی


گیرنده سرکار سرفهنگ سردار عبدالحسن مصدق (اطلاع)

نمونه‌ای از عوامل تضعیف روحیه کارکنان ارتش و دیدگاه بعضی مسئولان به ارتش در اوایل جنگ - دی‌ماه ۱۳۵۹

بسمه تعالی

ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران

نیروی زمینی

شماره :

تاریخ :

پیوست :

از : نزاجا معاونت عملیات و اطلاعات (مد حفاظت اطلاعات)

به : سماجا ۲

موضوع : سخنرانی جناب نخست وزیر

در لحظاتی که رهبر کبیر انقلاب اسلامی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۸/۱۰/۵۹ در جمع خانواده های شهیدای نیروی هوایی ابلاغ میفرمایند .

" امروز ملت و ارتش و قوای مسلح و نیروی هوایی بالاخص ، این مأموریت الهی را عمل کردند " نخست وزیر کشور در جمع مردم در مسجد مطهری که بمناسبت برگزاری مراسم یادبود چهل تن از شهیدای کشور برگزار گردید مبادت بایدترین لحنها بیشترین معنی و بیشترین کلمات مبادرت به لجن مال کردن ارتش نموده و حتی وجود و حضور تمداد زیادی از پرسنل نظامی نیز نامی عاطفی از بیان آنچه نباید بگویند نمی شود .

مسئله اینجاست که این حرفها را کسی میزند که از درد قلبا مام نگران است .

آیا تعهدی در کار نیست که با وارد نمودن شدیدترین لطمات روحی به ارتش در این برهه از زمان

خدای نکرده در جنگ با عوامل مزدور امپریالیست آمریکا دچار شکست شویم ؟

آیا شکست ارتش شکست مملکت و انقلاب شکوهمند اسلامی و دستاوردهای آن نیست ؟

آیا با این نتیجه گیری قلب بنیانگذار جمهوری اسلامی بدرد نخواهد آمد ؟

نیروی زمینی استعداد اردن هنوز که در بر نشده و احتمالاً سخنرانیهای بعدی ایشان و همکارانشان لطمات بیشتری به روحیه پرسنل فدائو ارتش جمهوری اسلامی ایران نرساند است با فراهم نمودن نوار سخنرانی آقای محمدعلی رجائی که در ساعت ۱۵۰۰ روز ۸/۱۰/۱۳۵۹ در مسجد مذکور ایراد گردید ، در صورت عدم دسترسی به نوار مورد نظرتهمیه چکیده مطالب گفته شده را با استحضار مقام رهبری انقلاب و امام امت و همچنین ریاست جمهور فرماندهی کل قوا رسانیده و از نتیجه این نیرو را آگاه فرمایند .

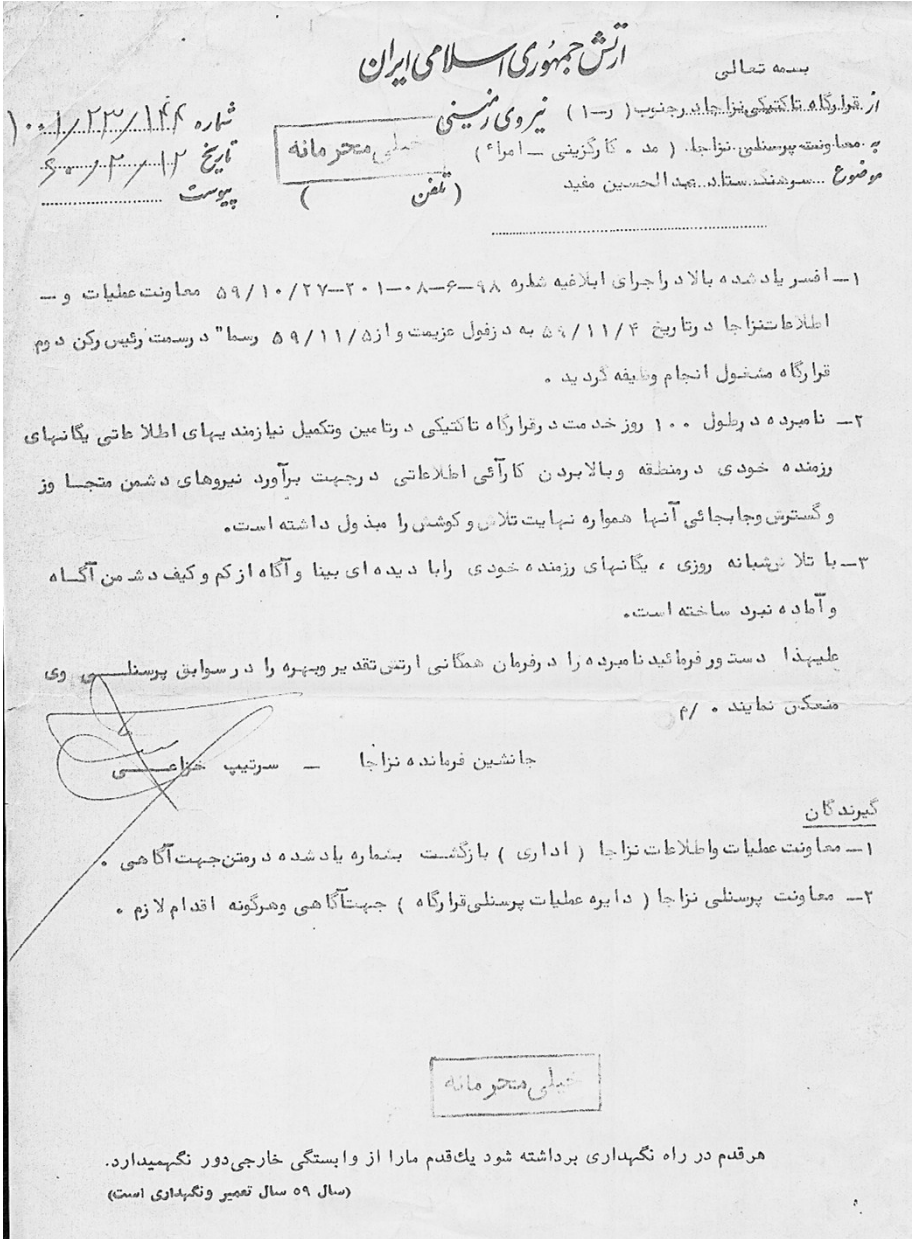
ف - نزاجا .

سرتیپ ظهیرنژاد

نمونه‌ای از دخالت استاندار وقت خوزستان در امور لشکر - اسفند ۱۳۵۹
(تاریخ بر مبنای قمری درج شده است)

استانداری خوزستان یادداشت	استانداری خوزستان یادداشت
<p>رسنی چهارم</p> <p>الف - لطفاً دو عدد چاقو به بن‌سوقین برادر گروه‌های ددم قدرت اله یاری کرمان حریک ویژه کتک‌هاست دهکده‌ها و این ✓ - ۳۰۰ - ۲۲۵ - ۲۲۵ - ۲۲۵ - ۲۲۵ - ۲۲۵ ✓ ج - کوله‌سوز با جابجه یک دستگاه ✓ د - کتک‌های کتک - کتک - کتک سهروردی ۱۹/۱۲</p>	<p>رسنی بیستم</p> <p>لطفاً به‌راستی ۴۰ نفر غذا به‌طور روزمره در رنجار گروه‌های ددم قدرت اله با برکت‌ها و دهج ۱۹/۱۲</p>

ابلاغ مرحله دوم حضور اینجانب (نویسنده) در جنوب - ۱۳۶۰/۲/۱۲



بخشنامه مورخه ۱۳۶۵/۳/۲۱ نزا جا در مورد واگذاری اختیارات نزا جا به جناب سرهنگ علی اصغر جمالی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 این نامه مبنی بر آنست که با توجه به مراتب عالی اعلامی از دادگستری بین الناس آن محکوم با آن عمل ان التمتایین تکلم به ان المکان سبیا
 بمعنی " [النسا] ۸۸ "

ترجمه: خدا بخشنده آمریزد که امانت را البته بجا جانیش بازدهید و چون حاکم بین مردم شوید بعد از آن، داری کنید همانست
 - خدا شایسته است که دادگاه را بجز آنگاه و بجز آنست.

شماره ۰۱/۹۳ - ۷۰۳
 تاریخ ۱۳۶۵/۳/۲۹

از: فرماندهی نزا جا
 به: گیرندگان مراجع شود

موضوع: ماه موریت سرکار سرهنگ تویخانه ستاد ملی امور جهانی است.

۱- پیرو ابواب و موارد از سوی ریاست محترم شورای عالی دفاع (شماره ۱- شماره ۶۸/۱/۲۶) افسران مرده فوق، ضمن حفظ
 مثال سازمانی (جانشین فـ نزا جا) از تاریخ ۶۸/۱/۲۶ با اختیارات کامل به قرارگاه خاتم الانبیا (ص) ماه مورگشته وزیر امر آن
 قرارگاه قرار گرفته و طبق دستورات آن فرماندهی عمل میدادند. سرکار سرهنگ جمالی مجاز است از کلیه امکانات نزا جا در اجرای
 دستورات فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیا (ص) استفاده نماید.

۲- بنایبه پیشنهاد جانشین فـ نزا جا، سرکار سرهنگ ریاضه حسین حسینی معاونت ایشان را در اجرای ماه موریت
 نحوه عهد در میان شد لذا افسران شد ضمن حفظ مثال سازمانی (معاونت آموزشی) از تاریخ ۶۸/۲/۱۳ به مشاور حسن انجام
 ماه موریت مسئولیتهای سازمانی خود را بجا نشان معاونت آموزشی تفویض نمایند.

۳- ضمن اطلاع رسمیت ماه موریت سرکار سرهنگ جمالی، از کلیه معاونت و بودجههای مستقل نزا جا و فرماندهان یگانهای
 مستقل (رضی، پشتیبانی رضی، پشتیبانی خدمات رضی، فرهنگ و آموزشی) انتظار دارم قویا " جانشین فـ نزا جا را در این
 ماه موریت، حساس پشتیبانی نمایند.

خداوند بسد پیروزی رزمندگان اسلام را در تمامی جهت های نبرد مقصد فرماید.
 خداوند وجود مبارک امام امت را حتی در کنار حضرت علی (عج) پایدار بدارد.
 خداوند همه مسایران اسلام توفیق خدمتگزاری و امانت اسلام عزیز نماید.

فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران - سرهنگ، تویخانه ملی صیاد شیب - برازی

گیرندگان

۱- شایر گروه کارکنانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جهت استحضار.
 ۲- قرارگاه خاتم الانبیا (ص) جهت استحضار.
 ۳- ریاست محترم سماجا
 ۴- مشاوران و مدیران مستقل
 ۵- فرماندهان قرارگاه های عملیاتی مناطق چهارگانه (شمال غرب، باختران، جنوب، شرق) و لشکرها و تیپ های مستقل.
 ۶- فرماندهان گروه های تویخانه نویسنده سی و مشاوران و معاونان و فرماندهان و فرماندهان
 ۷- فرماندهان و فرماندهان پشتیبانی مناطق وقت تواری.
 ۸- فرماندهان مراکز فرهنگی و آموزشی.

معاونت عملی و اطلاع
 (اطلاعی)
 فرستاد میشود.

توکلی بخشنامه مفوق جهت در نظر گرفتن مفاد آن به
 سرهنگ جمالی
 ۱۰۱ - ۲ - ۱
 ۱۳۶۵/۳/۲۹

تقدیرنامه‌ها



اینجانب ز دور دست و با زور قدرتمند لایق دست خداوند بلا آستانتم بوسه دهنیم و بوسه حقارتم
 " امام خمینی "

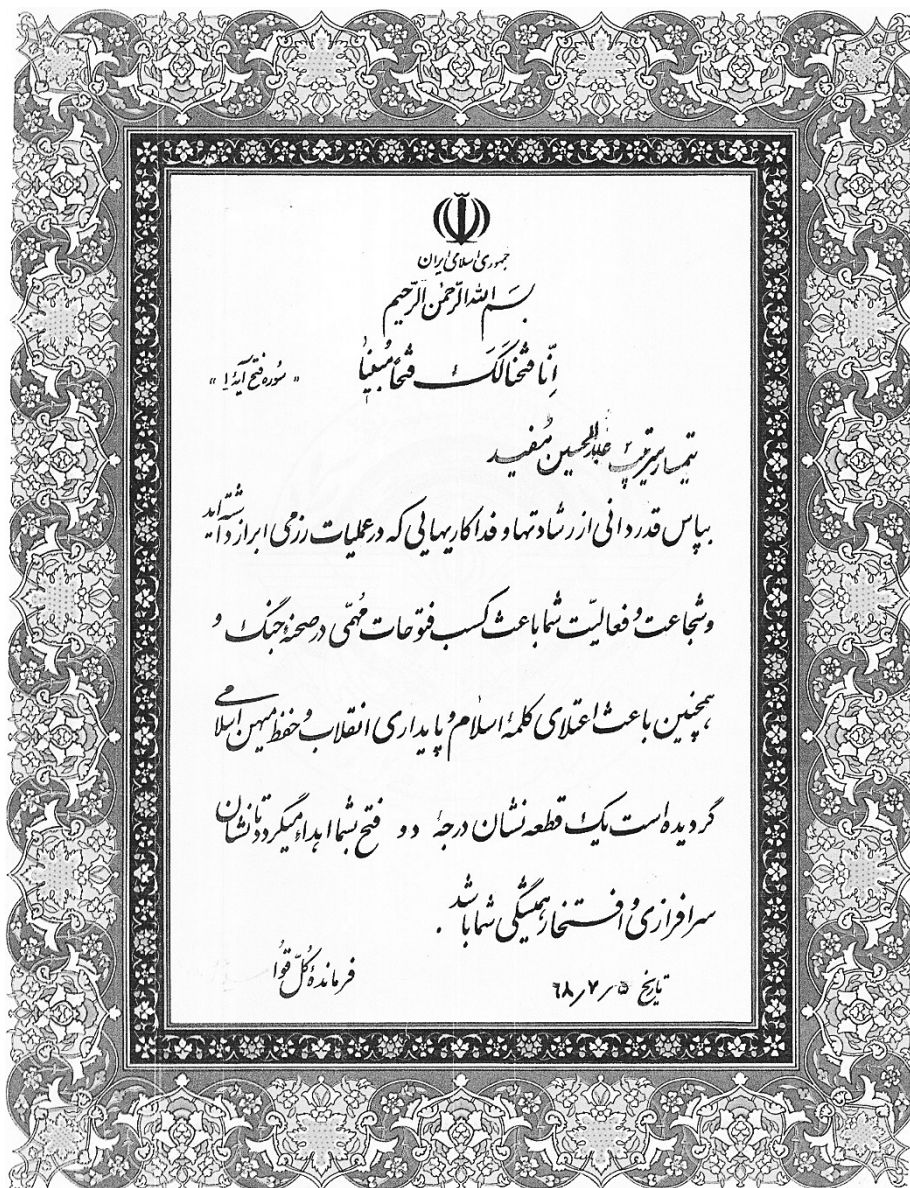
سرکار شهید عابدالحسین محمد مدیری اطلاعات تراجا

بیتر تلاشها و رشادتهای شما در راه حفظ سرزمین اسلام عزیز و پاسداری از سرحدات

کشور اسلام ایستادگی با زور خود گشته در راه عظمت، استقلال و پیروزی سینه اسلام بر کافران

بشردرجه با نبردی عظیم باطل از خود ابراز می‌دارید، بدینوسیله از جنابعالی تقدیر می‌گردد.

فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران شهید علی حسین شیرازی



جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَنَا شَکَاکْتُ شُحَا مِیْنَا
"سوره فتح آیه ۱"

تیسرا مرتبہ عبدالحمین موفید

بپاس قدر و انی از رشادتها و فداکاریهایی که در عملیات رزمی ابراز داشتید

و شجاعت و فعالیت شما باعث کسب فتوحات نهمی در صحنه جنگ و

پنجین باعث اعمالی کلمه اسلام و پایداری انقلاب و حفظ مہمن اسلام

گردیده است یک قطع نشان درجه دو فتح شما ابداً میسر و تابان

سرافرازی و افتخار بیسگی شما باشد.

فرمانده کل قوا

تاریخ ۶۸/۲/۵

بِسْمِ اللَّهِ

برادر تیسار سر تپ عبدالحسین مفید

ضمن تقدیر از تلاشهای بی‌شائبه جنابعلی در بحکامی با دافشکنده
فرماندهی دستا و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، امیدوارم بنویسم
از خدمات صادقانه شما که در طول سالیان دفاع مقدس با حضور و شجاعت
و با بهره‌گیری از تواناییهای تخصصی خویش رزمندهگان اسلام را یاری
داده‌اید همواره بهره‌جویم.

از خداوند تعالی موفقیت شما در راه تحقق اهداف و آرمانهای مقدس
حضرت امام خمینی قدس سره الشریف و خدمت به نظام جمهوری اسلامی ایران
را مست یمنایم.

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

حسین حسینی
۱۳۶۱/۱۰/۲۶



مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران، این چنین فرزندان
سلحشور جان بر کفی که نام آنان و کشورشان را جاویدان کردند.
حضرت امام خمینی (ره)

فرمانده سرافراز امیر سرتیپ دوم عبدالعسین مفید

هشت سال دفاع قهرمانانه، گواه روشن عزت و اقتدار نیروهای مسلح جمهوری
اسلامی ایران در پاسداری از کیان انقلاب اسلامی و کشور است.
بدون تردید در تاریخ این سرزمین پهناور خدایی، همواره یاد و خاطره جانفشانی‌های
سربازان رشید اسلام در عملیات‌های افتخار آفرین ماندگار خواهد ماند.
بدینوسیله از جنابعالی که در هشت سال دفاع مقدس افتخار مسئولیت خطیری را
بر عهده داشته‌اید قدردانی می‌گردد.
توفیق روز افزون شما را در خدمتگزاری به اسلام و میهن اسلامی تحت
رهبری‌های حکیمانه مقام معظم رهبری و فرماندهی کل، قوا از درگاه خداوند بزرگ
مسئلت می‌نمایم.

وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح
دربابان علی شمعانی

علی شمعانی

بسم الله الرحمن الرحيم
مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

امیرمفتز اسلام مفید

ایران اسلامی دوران سخت و طاقت فرسای جنگ تحمیلی را با عزت و اقتدار پیمود
ایرانی که زنان و مردان غیور آن برای فردای بهتر بادل و جان در مقابل دشمن ایستادند.
دنیا در برابر این رشید الهی سر تعظیم فرود آورد و این مهم مژگون رشادت و فداکاری
و ایثارگری سرداران بزرگ دفاع مقدس است که در کسوت فرماندهی این صفحه زرین
را رقم زدند، که براستی شاکردان واقعی مکتب امام خمینی (قدس سره) بودند.
اینجانب بر خود لازم می‌دانم این فداکارها را ارج نهاده و برای حضرت تعالی از خداوند
مشان آرزوی سلامتی و توفیق روز افزون در خدمت به جمهوری اسلامی را دارم.
امید است با عنایت پروردگار متعال و پیروی از زنجیره‌های مقام معظم رهبری در راستای
تحقق اهداف متعالی نظام مقدس اسلامی موفق و مؤید باشید.

علی لاریجانی
رئیس مجلس شورای اسلامی



دانشجوی سال ۱ گروهان ۱۵ گردان ۳
هنگ دانشجویان دانشکده افسری
عبدالحسین مفید - ۱۳۳۷/۲/۱۵



جناب سرهنگ عبدالحسین مفید
فرمانده قرارگاه پشتیبانی نزا - خرداد ۱۳۵۸



بازدید رئیس جمهور بنی صدر از لشکر ۱ پیاده مرکز - اوایل سال ۱۳۵۹



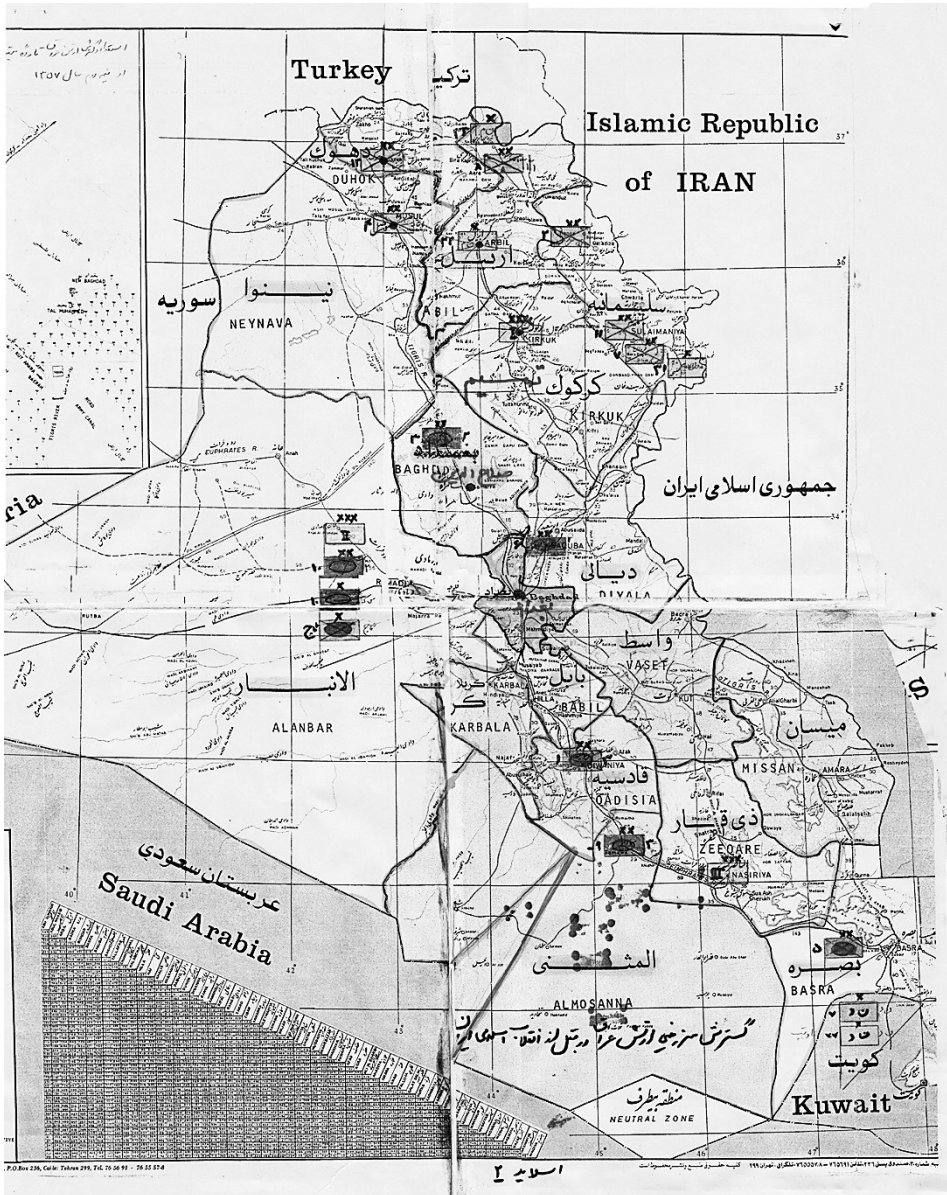
آموزش میدانی معارف جنگ، منطقه عملیاتی فتح المبین، غرب کرخه - سال ۱۳۷۶
از راست: سرتیپ ۲ مفید، سرتیپ ۲ نصرت الله معین وزیری، سرتیپ علی صیادشیرازی،
سرتیپ ۲ مسعود بختیاری، سرتیپ ۲ محسن شاهان



توجیه دانشجویان توسط سرتیپ ۲ مفید در داخل قطار هنگام عزیمت به مناطق عملیاتی جنوب - آموزش میدانی معارف جنگ - ۱۳۸۱/۲/۸



توجیه دانشجویان دانشگاه‌های افسری آجا
از مناطق عملیاتی فتح‌المبین توسط سرتیپ ۲ مفید - ۱۳۸۱/۲/۱۰



استعداد و گسترش ارتش عراق قبل از سال ۱۳۵۷

نمایه

- اصفهان، ۱۵، ۶۷، ۷۸، ۹۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۹۶
اطلاعات رزمی، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۹۸، ۲۰۷
افتخاری: محمد؛ سرهنگ، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۰،
۳۲، ۳۳، ۳۶، ۲۰۸
افزایی: سرهنگ، ۷۴
افشار: پاسدار، ۱۸۲
افغانستان، ۹، ۱۹، ۵۹، ۶۰
الجزایر، ۶۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۱۰۴
القرنه، ۹۸، ۱۲۸، ۱۳۶
امام خمینی^(ع)، ۱۰، ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۹،
۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۹۵،
۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱
امام رضا^(ع)، ۱۰
امامقلی، ۹
امانپور قرائی: مهندس، ۶۷
امریکا، ۹، ۱۱، ۲۴، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۵۹،
۶۱، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱،
۱۰۴، ۱۱۱، ۱۶۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
امیربیگی: غلامحسن؛ سرهنگ، سرتیپ ۲، ۷۸،
۷۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۶
امین: سرهنگ، ۷۲، ۷۴
امینی: محمود رضا، ۷۷، ۷۸
انثائیان: محمد؛ سرهنگ، ۳۱
انگلستان، ۲۴، ۳۸، ۴۵، ۱۶۶، ۲۰۱
اهواز، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۶۶،
۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶،
۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۴،
۱۳۹، ۱۶۴، ۱۸۴، ۲۰۵
اوند فقیه: سرهنگ، ۱۱۸
- آ
آبادان، ۱۵، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۹۱،
۹۳، ۹۷، ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
آشناسان: حسن؛ سرهنگ، ۵۳، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۲
آخوندزاده: سرهنگ، ۶۶، ۷۶
آذربایجان غربی، ۲۱، ۳۹، ۵۱، ۵۹
آقایی: احمد؛ پاسدار، ۶۴
آلمان، ۲۴
- ا
اتحادیه‌ی عرب، ۸۸
احتشامی: سرهنگ، ۳۱
ارباب: سرهنگ، ۳۰، ۳۱
ارتش بی‌طبقه توحیدی، ۴۰، ۴۵
ارتش شورایی، ۴۰، ۴۵، ۵۱
ارتفاعات الله‌اکبر، ۶۷، ۷۳، ۹۴
ارتفاعات حمزین، ۱۰۹، ۱۱۴
ارتفاعات فوقی، ۱۰۷، ۱۰۹
ارتفاعات میشداغ، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶
اردن، ۴۸، ۶۱، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸
اروپا، ۱۰۰، ۱۰۳
ارومیه، ۳۵، ۵۱، ۵۹، ۹۵، ۱۱۶
ازگمی: عظیم؛ سرهنگ، ۱۴۰
ازهارای: ارتشید، ۱۷
اسحاقی: علی؛ پاسدار، ۱۳۸
اسرائیل، ۸۹

بندر امام خمینی^(۵)، ۱۳۹، ۸۶
 بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس،
 ۲۰۸، ۶۱
 بنی اعتماد: سرتیپ، ۱۱، ۱۰
 بنی صدر: ابوالحسن، ۲۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۲،
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۱۰۷، ۱۴۱، ۲۰۵

۲۶۴، ۲۱۴

بهریزی: فرهاد؛ سرتیپ ۲ ۲۱۲
 بهزادی: ماشاءالله؛ سرگرد، ۷۹
 بیشگان: منطقه، ۶۱

پ

پادگان باغ شاه (خر)، ۱۱، ۱۰
 پادگان دزفول، ۷۵، ۷۸، ۱۰۸، ۱۳۴
 پادگان ساری، ۵۳
 پادگان سلطنت آباد، ۵۳، ۵۴
 پادگان قره قیطان، ۹
 پادگان گرگان، ۵۳
 پادگان گنبد، ۵۳
 پادگان لویزان، ۳، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۳،
 ۱۵۳

پادگان مهاباد، ۳۲
 پاسگاه ژاندارمری اُزگُل، ۳۲
 پاکروان: سرهنگ، ۱۸۴
 پاکستان، ۱۷، ۱۹، ۶۰، ۷۰، ۷۶
 پالایشگاه آبادان، ۱۳۲
 پایگاه بوشهر، ۹۱
 پایگاه دریایی خرمشهر، ۶۴
 پایگاه هوایی بندرعباس، ۴۰
 پایگاه هوایی دزفول، ۷۲، ۷۴
 پدافند هوایی، ۲۳، ۶۵، ۱۸۷
 پژمان: جلال؛ سرلشکر، ۵۳

اویسی: سرلشکر، سپهبد، ۱۰، ۵۳
 ایازی: جعفر؛ سروان، ۵۸
 ایزدی: مصطفی؛ پاسدار، ۵، ۱۵۰
 ایلام، ۲۲، ۹۵، ۱۹۰، ۱۹۱

ب

بابایی: عباس، سرهنگ، ۱۳۸، ۱۴۹
 باجگیران: شهر، ۹
 بادافشانی: رضا؛ سرهنگ، ۷۸
 بازرگان: مهدی؛ مهندس، ۳۰، ۳۶، ۴۹
 باقری: محمد؛ پاسدار، ۱۲۲، ۱۹۵
 باکری: مهدی؛ پاسدار، ۱۳۲، ۱۳۶
 بالگرد جت رنجر، ۱۵، ۹۶
 بالگرد کبری، ۶۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۹، ۱۹۶
 بالگرد ۲۰۶، ۹۵، ۱۹۶
 بالگرد ۲۱۴، ۹۵، ۱۱۹، ۱۹۶
 باوندپور: ابراهیم؛ سرهنگ، ۶۸
 بختیاری: مسعود؛ سرهنگ، سرتیپ ۲ ۷۹، ۸۰،
 ۲۶۶
 بدرخواهان: علی؛ سرهنگ، ۶۶
 بدره ای: سپهبد، ۲۷، ۲۹
 بدری: محمود؛ سرهنگ، ۷۰
 بُریری: جعفر؛ استوار، ۳۷
 بستان، ۸۰، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۱۱۳
 بصره، ۵۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۶۴
 ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵
 بغداد، ۱۶، ۵۶، ۶۰، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۹
 بقراط جعفریان: عیسی؛ سرلشکر، ۱۲، ۱۳
 بلوچستان، ۳۵
 بمو: ارتفاعات، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۳

تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی، ۹۳، ۶۸
 تیپ ۲۳ نوهده، ۳۱، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۷۹، ۱۳۷
 تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۹۴
 تیپ ۳۰ مستقل گرگان، ۵۴
 تیپ ۵۵ هوابرد، ۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۸،
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۱
 تیپ ۸۴ پیاده، ۳۱

ج

جاده‌ی دماوند، ۲۹
 جاودانی: ابوالقاسم؛ سرهنگ، ۱۱۸
 جزایر مجنون، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۳
 جزیره مینو، ۱۳۲
 جعفری: عزیز؛ پاسدار، ۱۳۴، ۱۶۵
 جفیر: منطقه، ۶۹، ۹۵، ۹۹، ۱۱۳، ۱۶۳، ۱۶۴
 جلالی: محمدحسین؛ سرهنگ، ۱۵۰، ۱۶۵؛
 منصور؛ سرهنگ، ۶۶، ۶۹
 جلالی قاجار: سرهنگ، ۵۴
 جم: فریدون؛ سرتیپ، ۷، ۸
 جمالی: علی اصغر؛ سرهنگ، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۶۵،
 ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،
 ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۵۹
 جنگ شهرها، ۱۲۳، ۱۹۸
 جنگل گمبویه، ۶۹
 جهان آرا: محمد؛ پاسدار، ۶۴، ۶۷
 جهانبانی: حسین؛ سپهبد، ۲۹، ۳۰
 جوادی: ناخدا، ۷۳

چ

چزابه، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۹۸
 چمران: مصطفی؛ دکتر، شهید، ۲۰، ۴۶، ۶۲
 ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۱؛ مهدی؛ مهندس، ۱۰۹

پشتیبانی قرارگاه نیروی زمینی، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۴۸
 پل نو، ۹۳
 پورمحمدی: حجت الاسلام، ۱۸۴
 پیرانشهر، ۵۱

ت

تانک اسکورپیون، ۲۴
 تانک ام ۴۷، ۲۴، ۷۰
 تانک ام ۶۰، ۲۴
 تانک تی ۷۲، ۸۶، ۱۰۱
 تانک چیفتن، ۲۴، ۲۸، ۵۳، ۵۴، ۷۰
 تپه‌ی ۱۴، ۳۴۳
 تجلایی: پاسدار، ۱۳۴
 ترابی (ترابی‌پور): مصطفی؛ سرهنگ، ۱۲۹،
 ۱۴۴، ۱۹۹، ۲۰۴
 تربت جام، ۵، ۶، ۷۰
 تربت حیدریه، ۵
 ترکمنستان، ۱۸
 تفنگ ۱۰۶ م، ۵۷، ۹۳
 تکاوران نیروی دریایی ارتش، ۷۳، ۹۳
 تکریت، ۸۴
 تنومه، ۱۹۳
 تهران، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۹،
 ۳۰، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳،
 ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷،
 ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۹،
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳،
 ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۲۰۲، ۲۰۴

تیپ حضرت ابوالفضل (ع)، ۱۷۹، ۱۸۲

تیپ قوچان، ۱۱

تیپ ۱ لشکر ۷۷، ۱۱

خدمت منقضی سال ۱۳۵۶ ۶۵
 خرازی: دکتر، ۱۶۵، ۱۷۶
 خرسندی: حسین؛ سرهنگ، ۷۷، ۷۸
 خرمشهر، ۵، ۲۲، ۲۳، ۳۵، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۶،
 ۶۷، ۷۳، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶،
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۸۸، ۲۰۶،

۲۱۵

خزاعی: علی مردان؛ سرگرد، سرتیپ، ۱۱، ۴۲،
 ۷۵، ۷۴
 خلخالی: آیت الله، ۳۵، ۶۷
 خلعتبری: فرهنگ؛ سپهبد، ۲۷، ۲۹، ۳۰
 خلیج فارس، ۴۴، ۴۸، ۱۰۴، ۱۴۴، ۲۰۰، ۲۰۱،
 ۲۰۲

خمینی: سیداحمد؛ حجت الاسلام، ۱۳۰، ۱۴۶
 خوزستان، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۴۰، ۵۵، ۶۰، ۶۴،
 ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
 ۱۰۱، ۲۵۶

د

دادبیین: احمد؛ سرهنگ، ۱۵۰، ۲۰۴
 دافوس، ۱۵، ۷۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۶،
 ۲۰۷
 دانشجویان دانشکده افسری، ۷، ۲۳، ۶۷، ۷۳،
 ۹۳، ۲۶۵

دانشکده اطلاعات، ۱۱
 دانشکده افسری، ۶، ۷، ۸، ۵۶، ۶۶، ۱۷۰، ۱۷۴،

۱۷۵

دُبِ حردان: منطقه، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۲۰۵
 دربندی خان: سد، منطقه، ۱۱۳، ۱۱۹
 درگز، ۹
 دریاچه ماهی، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۹۳، ۱۹۸،

چنانه: منطقه، ۸۷، ۲۱۳

چنگوله: منطقه، ۱۱۳

چیزر: تهران، ۳۱

چیلات: منطقه، ۱۱۳

چین، ۲۴

ح

حاج همت: پاسدار، شهید، ۱۱۴

حاج عمران: منطقه، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۷۲

حجازی: فخرالدین، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۰۱

حزب بعث، ۱۴، ۸۳، ۸۴

حزب دموکرات، ۳۵، ۸۵

حزب کومله، ۸۵

حسن البکر، ۵۹

حسن البکر: حسین، ۸۳

حسنى سعدی: حسین؛ سرگرد، سرهنگ، ۴۳،

۷۳، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۸،

۱۴۴، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۶

حسینی: سید یعقوب؛ سرهنگ، ۵۸

حسینی: منطقه، ۹۹، ۱۶۳، ۱۸۴

حقیقی: محمدحسین؛ سرهنگ، ۳۱

حلفائیه: عراق، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴

حمیدیه، ۶۷، ۹۵، ۹۶، ۱۲۴

خ

خامنه‌ای: سیدعلی؛ آیت الله، ۳، ۴۷، ۴۸، ۶۲،

۶۸، ۷۲، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹،

۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،

۱۵۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۱،

۲۰۴

خان لیلی: پاسگاه، ۸۸

دزفول، ۱۵، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۷،
 ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۷۱
 دژکام: منوچهر؛ سرهنگ، سرتیپ، ۱۳۴، ۲۰۶،
 ۲۰۸، ۲۰۷
 دهکردی: حشمت؛ سرهنگ، ۷۲
 دهلران، ۱۵، ۱۱۳
 دوشان تپه: یادگان، فرودگاه، ۲۸، ۷۷
 ذ
 ذاکری: سید تراب؛ سرهنگ ۲ ۷۹
 ر
 رازینی: علی؛ حجت الاسلام، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۹
 رامتین: شهرام؛ سرهنگ، ۱۴۳
 رجوی: مسعود، ۱۰۵
 رحمانی: رحیم؛ سروان، ۴۳
 رحیم صفوی: پاسدار، ۷۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴،
 ۱۴۸، ۱۳۸
 رزم آرا، ۲۷، ۲۹
 رزمایش شهاب، ۳۹
 رستگار: سرهنگ، ۵۳
 رسول زاده: پاسدار، ۱۵۰
 رشید: غلام علی؛ پاسدار، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۹۵
 رضایی: سرهنگ، ۷۸
 رضایی: محسن؛ پاسدار، ۷۹، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۶،
 ۲۰۷
 رضوانی: سرهنگ، ۱۳۹
 رضوی: حسن؛ سرهنگ، ۷۳
 رضوی: غیر نظامی، ۷۷
 رفیق دوست: محسن؛ پاسدار، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۲،
 ۱۸۶، ۱۹۵
 رکن دوم قرارگاه مقدم نزا جا، ۷۷، ۷۹
 روحانی: حسن؛ حجت الاسلام، ۴۶، ۴۷، ۱۳۱،
 ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۶،
 ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵
 رودخانه ارون درود، ۴۸، ۵۹، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۱،
 ۹۲، ۹۳، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۸
 رودخانه بهمنشیر، ۷۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷
 رودخانه جراحی، ۷۳
 رودخانه دجله، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،
 ۱۶۵
 رودخانه کارون، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸،
 ۹۹، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۸
 رودخانه کرخه کور، ۹۵، ۹۶، ۹۸
 روز ارتش، ۳۶، ۴۰، ۶۴
 روسیه، ۲۰، ۳۸، ۷۵، ۲۱۵
 ریاحی: کاظم؛ سرلشکر، ۲۸، ۵۳
 ریاحی: محمود؛ سرگرد، سرهنگ، ۷۷، ۷۸،
 ۱۶۳

ز

زابل، ۵۴
 زارعیان: اسماعیل؛ ستوان شهید، ۵۸
 زالی: مهدی؛ سرتیپ، ۲۸
 زبیدات: منطقه، ۱۰۷، ۱۷۶
 زرگان: محل، ۸۱

دزفول، ۱۵، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۷،
 ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۷۱
 دژکام: منوچهر؛ سرهنگ، سرتیپ، ۱۳۴، ۲۰۶،
 ۲۰۸، ۲۰۷
 دهکردی: حشمت؛ سرهنگ، ۷۲
 دهلران، ۱۵، ۱۱۳
 دوشان تپه: یادگان، فرودگاه، ۲۸، ۷۷
 ذ
 ذاکری: سید تراب؛ سرهنگ ۲ ۷۹
 ر
 رازینی: علی؛ حجت الاسلام، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۹
 رامتین: شهرام؛ سرهنگ، ۱۴۳
 رجوی: مسعود، ۱۰۵
 رحمانی: رحیم؛ سروان، ۴۳
 رحیم صفوی: پاسدار، ۷۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴،
 ۱۴۸، ۱۳۸
 رزم آرا، ۲۷، ۲۹
 رزمایش شهاب، ۳۹
 رستگار: سرهنگ، ۵۳
 رسول زاده: پاسدار، ۱۵۰
 رشید: غلام علی؛ پاسدار، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۹۵
 رضایی: سرهنگ، ۷۸
 رضایی: محسن؛ پاسدار، ۷۹، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۴۳، ۱۴۲، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۷، ۸۱	زریجی: منطقه، ۹۶
۱۸۵، ۱۶۱	زین الکش: منطقه، ۶۴، ۸۶، ۸۸
سرپل ذهاب، ۶۱، ۷۳، ۹۵، ۹۷	زینل کش: منطقه، ۵۵، ۶۱
سردشت، ۴۷، ۵۱	
سروری: روح الله؛ سرهنگ، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۳۸،	ژ
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۵	ژاندارمری، ۱۲، ۲۳، ۴۴، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۱،
سعیداوی: حسن؛ استوار، ۷۹	۷۳، ۷۵، ۸۵، ۹۴
سلاح شیمیایی، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۸۹،	
۲۰۰	س
سلیمانجاه: بهروز؛ سرهنگ، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۵۳،	ساری، ۵۴
۱۶۵	سازمان کنفرانس اسلامی، ۸۸
سنجقی: پاسدار، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۵	سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، ۱۰۵
سهرابی: اسماعیل؛ سرهنگ، ۱۵۰، ۱۷۶، ۱۹۲،	سازمان ملل متحد، ۱۴، ۸۸
۱۹۷	سانوایا: منطقه، ۱۷۸
سوله: پاسگاه، ۱۵، ۹۴	ساواک، ۱۰، ۱۵، ۲۷
سوداگر: احمد؛ پاسدار، شهید، ۲۰۸، ۲۰۹	سبزه علی پور: گروهان، ۷۹
سوسنگرد، ۱۵، ۲۲، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۸۷، ۹۴، ۹۵،	سپاه پاسداران، ۲۲، ۴۵، ۴۷، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۷۵،
۹۶، ۱۰۷، ۱۷۷	۷۹، ۸۱، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۳،
سومار، ۷۳، ۸۸، ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵،	۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳،
۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
سوهانک، ۳۲	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹،
سیدکان: منطقه، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۸،	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶،
۱۸۳	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴
	سپاه دانش، ۳۷
ش	سپاه ۳ عراق، ۲۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳،
شاخ شمیران: منطقه، ۱۷۶	۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۸۳
شاه آبادی: حجت الاسلام، شهید، ۱۰۹	ستاد مشترک ارتش، ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۱،
شاهان: محسن؛ سرهنگ، سرتیپ ۲، ۷۹، ۸۰،	۴۵، ۴۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲،
۲۶۶	۱۱۶، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۲،
شاهمرادی: سرهنگ، ۷۸	۲۴۹، ۲۱۰
شاهینراد: فرض الله؛ سرگرد، سرهنگ، سرتیپ،	ستاد نیروی زمینی، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۳۲،
۴۳، ۷۱، ۱۳۸	۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۵۵، ۷۶، ۷۷،

صدیق زاده: سرهنگ, ۱۹۶
 صفایی: حجت الاسلام, ۱۴۴, ۱۸۱
 صفریه: پاسگاه, ۹۴
 صفوی سُهی: سیدعلی؛ سرگرد, شهید, ۹۴
 صنایع چوب اهواز, ۶۹
 صنایع فولاد اهواز, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۱
 صیاد شیرازی: علی؛ سرهنگ, سپهبد شهید, ۱,
 ۳, ۴۷, ۴۹, ۵۸, ۶۴, ۶۸, ۷۱, ۷۶, ۷۷, ۷۸,
 ۷۹, ۸۲, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۲, ۱۱۳,
 ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۴, ۱۲۸,
 ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵,
 ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۴۵,
 ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲,
 ۱۵۳, ۱۵۷, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴,
 ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۹,
 ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۶, ۲۰۸

ط

طارق عزیز, ۱۰۳, ۱۰۵
 طالقانی: سید محمود؛ آیت الله, ۳۵
 طباطبایی: هوشنگ؛ سرهنگ, ۳۱
 طبس, ۵, ۶۱
 طرح آب, ۷۳
 طرح ابوذر, ۵۸, ۵۹, ۶۲, ۹۴
 طرح ابومسلم, ۱۲, ۱۶, ۱۷, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۸۷
 طرح البرز, ۱۷, ۵۸
 طرح ذوالفقار, ۱۷
 طلائی: منطقه, ۱۵, ۵۷, ۹۶, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۲۸,
 ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۹۲

شرفخواه: عباس؛ سرتیپ, ۵۵
 شرفانی, ۸۷, ۱۰۳, ۱۰۷, ۱۷۶, ۱۷۷
 شریف اشرف: سرهنگ, ۵۱
 شط العرب, ۸۹, ۹۲, ۹۸, ۱۰۱
 شفیی: استوار, ۷۹
 شلمچه, ۵۷, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۱۰۲, ۱۲۲, ۱۲۴,
 ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۸۸, ۱۹۳, ۱۹۸,
 ۱۹۹
 شمخانی: علی؛ پاسدار, ۶۴, ۷۲, ۷۵, ۱۳۰,
 ۱۴۹, ۱۸۰, ۱۸۲, ۱۸۷, ۱۹۰, ۱۹۵, ۲۰۳
 شهبازی: امرالله؛ سرهنگ, ۶۶
 شهبازی: علی؛ سرهنگ, ۱۹۷
 شهلائی: سرهنگ, ۷۲, ۷۴
 شورای عالی دفاع, ۶۳, ۱۰۵, ۱۱۳, ۱۱۹, ۱۹۵,
 ۱۹۸, ۱۹۹
 شوروی, ۶, ۹, ۱۸, ۱۹, ۲۴, ۵۹, ۸۲, ۱۰۰,
 ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۱۰
 شوش, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۸۷, ۹۲
 شیبانی: عبدالحسین؛ سرهنگ دوم, ۷۸, ۷۹
 شیراز, ۸, ۱۲, ۱۳, ۶۸, ۷۰
 شیرازیان: مهدی؛ سرهنگ, ۶۶
 شیرینی: گروهان, ۴۳, ۴۵
 ص
 صالحی: عطاءالله؛ سرهنگ, ۱۴۰, ۱۶۱
 صانعی: جعفر؛ سپهبد, ۲۹, ۳۰
 صدام حسین, ۲۳, ۴۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۶, ۷۶,
 ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۲, ۹۹,
 ۱۰۱, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۱۱, ۱۲۷, ۱۵۲, ۱۸۴,
 ۱۹۴, ۱۹۸, ۲۰۰
 صدر: سیدباقر؛ آیت الله, شهید, ۶۰
 صدیق: هوشنگ؛ سرهنگ, ۱۵۰

عملیات قادر، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۹،
 ۱۷۷
 عملیات قائم، ۶۸
 عملیات کربلای ۴، ۱۰۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰
 عملیات کربلای ۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵،
 ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹
 عملیات کربلای ۶، ۱۴۰، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۴
 عملیات کلاسیک، ۱۲۷، ۲۱۱، ۲۱۲
 عملیات محرم، ۱۰۳
 عملیات مسلم بن عقیل، ۱۰۳
 عملیات نصر، ۷۴، ۲۰۴
 عملیات والفجر مقدماتی، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۲۰
 عملیات والفجر ۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴
 عملیات والفجر ۲، ۱۱۳
 عملیات والفجر ۳، ۱۱۳
 عملیات والفجر ۴، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۷
 عملیات والفجر ۵، ۱۱۳، ۱۱۹
 عملیات والفجر ۶، ۱۱۳
 عملیات والفجر ۷، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴
 عملیات والفجر ۸، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
 عمید: سرهنگ دوم، ۱۶۵
 عمیدی: اسفندیار: سرهنگ، ۶۶
 عین افشار: سرهنگ، ۷۴
 عین خوش: منطقه، ۵۷، ۸۷، ۱۱۳

غ

غرضی: سیدمحمد، ۶۴، ۶۶، ۷۲

ظ

ظهیرنژاد: قاسم علی؛ سرتیپ، ۴۴، ۵۲، ۶۳،
 ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۹۷

ع

عبادت: کریم؛ سرهنگ، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۵۳
 عبدالرشید: ماهر؛ ژنرال، ۸۴، ۱۶۴، ۱۸۹
 عربستان، ۴۸، ۵۹، ۶۱، ۷۶، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۳،
 ۱۰۴، ۱۰۸
 عشایر سنجایی، ۱۹۲
 عطاریان: سرهنگ، ۴۲
 علائی: حسین؛ پاسدار، ۱۲۲، ۱۳۶
 علم: اسدالله، شوکت الملک، ۵۴
 علیاری: یعقوب؛ سرهنگ، ۱۵۳
 عماره: عراق، ۸۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳،
 ۱۱۴، ۱۲۸
 عمقر: جنگل، تپه رملی، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷
 عملیات الله اکبر، ۹۸
 عملیات بدر، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۹۴
 عملیات بیت المقدس، ۶۹، ۸۰، ۸۳، ۹۷، ۹۸،
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۴۲،
 ۱۸۴
 عملیات خیبر، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴،
 ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۹۴
 عملیات رمضان، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۲،
 ۱۹۴
 عملیات طریق القدس، ۸۰، ۱۴۲
 عملیات فتح المبین، ۷۵، ۸۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲،
 ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۶۷

ق

قاسمی: محمد؛ سرهنگ، ۳۱
 قاسمی: سرگرد، شهید، ۶۹
 قاسمی نو: غلامرضا؛ سرهنگ، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۸،

۷۴، ۷۳، ۶۹

قبادی: شاهپور؛ سرهنگ، ۳۱

قرارداد ۱۹۷۵ ۱۹۷۵، ۶۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۲
 قرارگاه خاتم الانبیا(ص)، ۹۸، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴،
 ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸

قرارگاه سیدالشهدا(ع)، ۱۴۸

قرارگاه شرق، ۱۱۹، ۲۰۶

قرارگاه شمال غرب، ۷۸، ۱۴۳

قرارگاه ظفر، ۱۳۲، ۱۳۳

قرارگاه غرب، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۸۶، ۱۹۳

قرارگاه کربلا، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۲،

۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴

قرارگاه کمیل، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲

قرارگاه گلف اهواز، ۷۹، ۱۰۹، ۱۸۲

قرارگاه مقدم نزا جا در جنوب، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶،

۸۱، ۷۷

قرارگاه نجف، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸،

۱۳۱، ۱۳۶، ۱۵۲

قرائی: غلامحسن؛ سرهنگ، سرتیپ ۲، ۱۳۸،

۱۹۲، ۲۰۶، ۲۰۷

قره باغی: عباس؛ سرلشکر، ۵۳

قره نی: محمدولی؛ سرلشکر، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۰

قزوین، ۲۶، ۲۹، ۱۳۹

قصر شیرین، ۱۲، ۳۵، ۵۵، ۶۱، ۸۸، ۱۰۳، ۱۱۵

قفقاز، ۱۸

قمری: علی؛ ستوان، ۵۸، ۲۵۶

غفرالهی: اکبر؛ سرگرد، سرهنگ، ۷۷، ۷۸

غفوری فرد، ۶۴

غلامپور: پاسدار، ۱۰۷

غیوراصلی: علی؛ استوار، شهید، ۹۶

ف

فاو، ۱۴، ۱۵، ۹۲، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۰۲،

۲۵۸

فاوجی: سرهنگ، ۷۴، ۱۲۴، ۱۷۸

فتحی امین: سرتیپ، ۲۶

فرانسه، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰،

۱۱۱، ۱۶۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۵

فرزام: محمد؛ سرتیپ، ۱۶

فرزانه: منوچهر؛ سرهنگ، ۵۵، ۶۸

فرماندهی ابوتراب، ۷۳

فرماندهی اکبر، ۷۳

فرماندهی جلال، ۷۳

فرودگاه اهواز، ۶۶، ۷۷

فرودگاه مهرآباد، ۲۹، ۵۶، ۹۰

فروزان: سرهنگ، ۷۰

فروزنده: پاسدار، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۸۲

فکه، ۱۵، ۸۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴

فلاحی: ولی الله؛ سرتیپ، سرلشکر شهید، ۳۱،

۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۵، ۵۶،

۵۹، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴،

۱۴۱، ۷۵

فلسطین، ۱۰۵

فولادی: سرباز شهید، ۵۸

فولی آباد: منطقه، ۶۸

فیروزآبادی: حسن؛ دکتر، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۶،

۱۸۲

- قمی: آیت‌الله، ۱۰
قنادان: محمدعلی؛ سرهنگ، ۳۱
- گردان ۱۴۴ پیاده، ۷۱
گردان ۱۴۸ پیاده، ۹۶
گردان ۱۵۱ دژ (گردان دژ)، ۲۳، ۵۷، ۵۸، ۷۳، ۹۳
گردان ۲ پیاده، ۵۱
- ک
- کاشان، ۱۳۹
کاشمر، ۵، ۷، ۵۵
کاظمی: احمد؛ پاسدار، ۱۱۴
کامران: حسن، ۷۷، ۷۸
کانال ماهیگیری، ۱۹۸
کبریایی: مصطفی؛ سروان شهید، ۵۸
کتیبه: محمد؛ سرهنگ، ۶۳
کرج، ۲۹، ۱۴۳
کردستان، ۲۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۴، ۷۶، ۷۹، ۸۵
کرکوک، ۱۷، ۵۶، ۸۵، ۹۰
کرمان، ۱۹۶
کرمانشاه، ۱۴، ۲۲، ۳۷، ۵۰، ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶
۱۹۹
کشورهای غیر متعهد، ۸۸
کنفرانس سران غیر متعهدها، ۱۰۸
کودتای نقاب، ۲۱، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۸۵، ۹۴
کوشک: منطقه، ۵۷، ۶۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۶۳، ۱۶۴
کویت، ۱۰۰، ۱۰۳
کیان: اسرافیل؛ سرهنگ، ۶۸
کیانی: سرهنگ، ۲۷، ۲۹
- گ
- گُپار وابسته، ۱۵
گردان ۱ پیاده، ۵۱
- گردان ۲۰۱ امداد، ۷۱
گردان ۳ پیاده، ۵۱
گردان ۴ پیاده، ۵۱
گردان ۵ پیاده، ۵۱
گردان‌های قدس، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۷۹
گردنه قلاج، ۱۱۹
گردنه‌ی پاتاق، ۵۷
گرده‌نو: منطقه، ۶۱
گرگان، ۳۷، ۵۴
گردشت: منطقه، ۹۹، ۱۸۴
گروه رزمی ۳۷ زرهی، ۷۰
گروه ۲۲ توپخانه، ۷۸
گروه ۳۳ توپخانه، ۶۵
گلپایگانی: آیت‌الله، ۱۶۲
گل محمدی: یوسف؛ سرهنگ، ۷۹
گناباد، ۵
گنبد کاووس، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۵۱، ۵۴
گوهری: سروان، ۴۴
گیلان غرب، ۹۵، ۹۷
- ل
- لجمن، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷
لشکر فجر، ۱۴۳، ۱۹۴
لشکر مشهد، ۸، ۹، ۱۲، ۵۰
لشکر ۱ پیاده مرکز، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۸۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶
لشکر ۱۰ زرهی عراق، ۸۷، ۱۲۳
لشکر ۱۶ زرهی، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵

- لشکر ۲ پیاده مرکز، ۳۱، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳
 لشکر ۲۱ پیاده، ۵۴، ۵۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۲۴،
 ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۶،
 ۱۹۸
- لشکر ۲۸ پیاده، ۳۱، ۳۵، ۵۹، ۱۳۸
 لشکر ۳ زرهی عراق، ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷،
 ۱۲۳، ۹۹
- لشکر ۵ مکانیزه عراق، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۱۲۳، ۱۳۸
 لشکر ۶ زرهی عراق، ۹۷، ۱۲۳، ۱۳۹
 لشکر ۶۴ پیاده، ۳۵، ۵۹
 لشکر ۷۷ مشهد، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۳۱، ۳۹، ۶۴، ۷۳،
 ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۹۱
 لشکر ۸ نجف، ۱۴۹
 لشکر ۸۱ زهی، ۱۴، ۶۵، ۶۸، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۰
 لشکر ۸۸ زرهی، ۵۵، ۱۹۱، ۱۹۶
 لشکر ۹ زرهی عراق، ۸۷، ۹۴، ۹۶
 لشکر ۹۲ زرهی، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۴۵،
 ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰،
 ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۹۴، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۴،
 ۱۶۴، ۲۵۴
 لطفی: سیروس؛ سرهنگ، سرتیپ، ۷۵، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۷
- م
- مازندران، ۱۸
 ماهشهر، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۶، ۹۵
 محرابی: پاسدار، ۱۶۵
 محمدزاده: اقبال: سرهنگ، ۷۸، ۸۰، ۱۳۸
 محمدی: مرتضی؛ سرهنگ، ۱۳۸
 محمودی: صادق؛ سرهنگ، ۳۱
 مدیریت اطلاعات نزا، ۱۵، ۷۴، ۷۹، ۲۰۵
- مرکز آموزش عجب‌شیر، ۳۱
 مرکز پیاده شیراز، ۸، ۱۲
 مرنند، ۷۰
 مریوان، ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۷۷
 مسجد سلیمان، ۱۹۶
 مسکو، ۵۹، ۷۵
 مشکینی: آیت‌الله، ۱۶۲
 مصر، ۳۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۰
 معاونت عملیات و اطلاعات نزا، ۱۵، ۱۶، ۲۶،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۰۵،
 ۲۰۶
 معین‌وزیری: نصرت‌الله؛ سرهنگ، سرتیپ، ۲،
 ۷۹، ۸۰، ۱۲۴، ۲۰۸
 معینیان: حمید؛ پاسدار، شهید، ۷۹
 مفید: افروز، ۱۰؛ الهه، ۱۰؛ امیرحسین، ۱۰
 مکی: نورالدین؛ سرگرد، شهید، ۴۳
 ملاتانی: منطقه، ۶۹، ۸۱
 ملک‌زادگان: ناخدا، ۱۵۰
 منتظری: آیت‌الله، ۱۵۲، ۱۶۲
 منظوری: جمشید؛ سرهنگ، ۷۴، ۷۵
 مهاباد، ۵۱
 مهدوی: عباس‌علی؛ سرهنگ، ۶۶، ۶۷
 مهران، ۱۴، ۱۵، ۳۵، ۵۵، ۸۸، ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۷، ۱۸۴
 موبد: سرلشکر، ۱۳
 موسوی: میرحسین، مهندس، ۱۴۷، ۱۶۲
 موسوی اردبیلی: آیت‌الله، ۱۴۷، ۱۶۲
 موسوی دامغانی: حجت‌الاسلام، ۳۱، ۳۲، ۳۶،
 ۴۱
 موسوی قویدل: علی‌اکبر؛ سرهنگ، ۴۳، ۵۳،
 ۷۸، ۸۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۰۸

- موسوی زادگان: سرهنگ دوم، ۶۸، ۸۰
 موصل، ۸۴، ۸۵
 مولوی: خسرو؛ سرهنگ، ۳۰
 میدان آزادی: تهران، ۳۶
 میدان امام حسین (ع): تهران، ۲۸، ۲۹
 میلانی: آیت الله، ۱۰
 میمک: ارتفاعات، ۱۴، ۵۵، ۶۱، ۸۶، ۸۸، ۲۰۲
 میمونه: عراق، ۸۷، ۹۶
 مین باشیان: سرلشکر، سپهبد، ۱۰، ۱۱
- ن
- ناصری: حسن؛ سپهبد، ۱۵، ۱۶، ۱۷۶
 نامجوی: سیدموسی؛ سرهنگ، ۵۶
 نبوی: مرتضی؛ سرگرد، ۷۹، ۱۶۶
 نظری: سرهنگ دوم، ۴۳، ۴۸
 نفربر ام ۱۱۳، ۲۴
 نهر عرایض، ۹۳
 نهر کتیبان، ۱۰۲
 نوابی: هوشنگ؛ سرهنگ، ۷۹، ۸۰
 نیروی هوایی ارتش، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۷، ۵۶، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۱۵، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۸
 نیشابور، ۵
 نیکزاد: ایرج؛ سرهنگ، ۳۱، ۵۳
 نیکنام: گروهیان، ۷۹
- و
- هاشمی: سیدحسام؛ سرگرد، سرتیپ، ۷۷، ۷۸
 هاشمی رفسنجانی: علی اکبر؛ آیت الله، ۴، ۶۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
- ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲،
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴
 همدان، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۳۹
 هوایم ای اف، ۱۴، ۲۴، ۲۵
 هوایم ای اف، ۱۶، ۲۴
 هوایم ای اف، ۲۵، ۲۵، ۹۱
 هوایم ای اف، ۲۴، ۲۵، ۹۰
 هوایم ای سسنا، ۱۴، ۱۵
 هوایم ای سی، ۱۳۰، ۲۴، ۲۵، ۵۶
 هوایم ای فرندشپ، ۷۷
 هوایم ای میگ، ۲۵، ۱۰۱، ۱۱۱
 هوایم ای روز، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۶۷، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
 ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۹۶، ۲۰۳
 هور العظیم، ۱۱۳
 هور الهویزه، ۱۲۱
- و
- ورشوساز: زین العابدین؛ سرهنگ، ۵۲، ۷۴
 وشمگیر: سپهبد، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰
 وطن پور: منصور؛ سرهنگ خلبان، ۶۷
 وفایی: علی؛ سرتیپ، ۲۸
 ولی پور: سرهنگ، ۱۳۸
- ی
- یاسر عرفات، ۳۶، ۱۰۵
 یزدی: ابراهیم، ۳، ۲۸
 یوسفی: مهدی؛ سپهبد، ۱۳